

بَرمایون: نام ورزای است که ایزد بانو آشی (آرت) ایزد توانگری و پاداش بدو پناه می‌برد. این نام تنها یک بار در اوستا (ار. بند ۵۵) بکار رفته و پورداود در زیرنویس گزارش خود درباره آن نوشته است: «از این واژه معنی بر نمی‌آید.»

در شاهنامه (داستان فریدون) «بَرمایه» نام ماده گاوی است که فریدون را در کودکی شیر می‌دهد. آیا می‌توان میان «بَرمایون» (ورزاو اوستا) و «بَرمایه» (ماده گاو شاهنامه) پیوندی یافت؟ «اسدی طوسی» نام گاو شیردهنده و پرورنده فریدون را «برمایون» ضبط کرده و این بیت دقیقی را شاهد مثال آورده است:

«مهرگان آمد جشن ملک افریدونا آن کجا گاو نکو بودش برمایونا» (لف).

بَرن: (به معنی «برنده») نام کوهی است. (زام. بند ۶)

بَروژ: نام جانوری است که اهریمن به پتیارگی در برابر آفرینش سرزمین بلخ، می‌آفریند. (وند. فر. ۱، بند ۷) اسفندیارجی در گزارش خود، آن را «موردانه کش» دانسته و «نیبرگ» آن را معنی نکرده و ناروشن شمرده است.

بَروسَرین: (به معنی «دربردارنده نیکویی و زیبایی») نام تیرک یا ستیغ کوهی است. (زام. بند ۶)

بَشی: نام دیوی است. این نام تنها دو بار در اوستا (خرداد. بندهای ۲ و ۳) آمده است. پورداود حدس زده که در اصل نام یکی از بیماریها بوده است. در برخی از دست‌نویسها به جای آن «غشی» آمده است.

بَغان یَشت: نامی است که به سه هات از یسنه (هاتهای ۲۱-۱۹) داده شده و معنی آن «سرود ستایش ایزدان» است.

بَندو: نام یکی از شهریاران دیوپرست است که با دین مزدآپرستی و پیام‌آوری زرتشت در ستیز بوده و زرتشت در سومین سرود خویش (گاه. یس. ۴۹، بند ۱ و ۲) او را «بزرگترین ستیهنده» با خویش و «آموزگار دروغین» می‌خواند.

بَندِهَشَن: (= بَندِهَش، به معنای «بنیاد آفرینش») نام یکی از مهم‌ترین متنهاى بازمانده از ادبیات پارسی میانه (پهلوی) در زمینه اساطیر و دین و دانش و فرهنگ ایرانیان است. این کتاب که نویسنده آن شناخته نیست، ۴۶ بخش دارد. از بندهشن — که می‌توان آن را فرهنگنامه‌ای کوچک شمرد — دو دست‌نویس بازمانده است که یکی را «بندهشن هندی» (یا کوچک) و دیگری را «بندهشن بزرگ» (یا ایرانی) می‌خوانند و دست‌نویس ایرانی کامل‌تر است. این کتاب را «زند آکاسیه» (زند آگاهی) نیز خوانده‌اند و «دکتر وست» تاریخ نگارش آن را ۸۸۱ ب.م. و

دارمستتر ۸۶۲ ب.م. می‌داند.

از میان ترجمه‌های بندهشن می‌توان به ترجمه انگلیسی «وست» در مجموعه «کتابهای مقدس خاورزمین» (S.B.E.) و ترجمه «انکلساریا» (بمبئی ۱۹۵۶) اشاره کرد. ترجمه فارسی کتاب را نیز دکتر مهرداد بهار در دست اقدام دارد که بخشهایی از آن در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» (پاره نخست، تهران ۱۳۶۲) منتشر شده است و انتشار جداگانه و کامل آن را چشم به راهیم.

آقای بهار «واژه‌نامه بندهشن» را پیش از این در یک جلد منتشر کرده است.

بَنگ: (در اوستا «بَنگَه» و در پهلوی «بَنگ» یا «مَنگ») نام گردی است که از ساییدن برگها و سرشاخه‌های گلدار شاهدانه می‌گیرند و در فارسی آن را «چرس» و «حشیش» هم می‌گویند و از ماده‌های تخدیرکننده مشهور است.

در وندیداد (فر. ۱۵، بند ۱۴) این ماده در شمار دیگر ماده‌ها و داروهایی که زنان باردار برای فروافگندن «دَشْتک» (جنین) از زهدان خویش بکار می‌برند، آمده است.

بوجی: نام دیوی است. (خرداد. بند ۲) پورداود حدس زده است که این واژه در اصل، نام یکی از بیماریها بوده است.

بُوری: (= با بیروش در پارسی باستان) نام سرزمینی است. در آبان یشت (بند ۲۹) می‌خوانیم که «اژی دهاک» در سرزمین «بُوری» قربانی نزد ایزد بانوی آبها می‌برد. (← کویرنیت).

بوشاسپ (= بوشاسب): (در اوستا «بوشیشتا» یا «بوشیشتا» ظاهراً به معنی آنچه پیش آمدنی است) نام دیو خواب نابهنگام و اهریمنی است که غالباً با صفت «درازدست» و گاه با توصیف «زرد» از او یاد می‌شود. در فرهنگهای فارسی «بوشاسب» به معنی خواب و رؤیا آمده است.

در وندیداد (فر. ۱۸، بندهای ۷-۱۵ و ۲۳-۲۵) می‌خوانیم که هنگام بامداد، خروس بانگ برمی‌دارد تا مردمان را به بیداری و پرداختن به اندیشه و گفتار و کردار نیک برانگیزد؛ اما بوشاسب آنان را به خوابی نابهنگام و سنگین فرومی‌برد و از کارهای نیک بازمی‌دارد.

در بندهشن آمده است: «بوشاسب دیو آن است که تنبلی آورد... آسْویهاد، وای بدتر است که جان را بستاند. چنین گوید که چون دست بر مردم مالد، بوشاسب (آید)...» و در همین کتاب درباره خواب گرشاسب در دشت پیشانسه — که تا هزاره اوشیدر ماه خواهد پایید — می‌خوانیم: «او را (گرشاسب را) آن بوشاسب بد بُرده است.» (به نقل پُر. ص ۱۳۱-۱۳۰ و ۱۸۷).

بوقیه: (به معنی «خاکی» یا «زمینی») نام هفتمین کوه از کوههای روی زمین است. (زام. بند ۲).

بوی: (در اوستا «بَوَدَ» و «بَوَدَ» و در پهلوی «بُویتن») به معنی بوییدن است که افزون بر معنی مشهور، معنای آگاه شدن و دریافتن و پی بردن هم دارد و در فارسی هم «بوبردن» را به معنی پی بردن به خبری یا رازی و آگاهی یافتن از آن بکار می‌بریم.

در اوستا این واژه به معنی نیروی درک و دریافت و فهم آدمی است که حافظه و هوش و نیروی بازشناسی (تمیز) را اداره می‌کند و یکی از نیروهای پنجگانه در هستی آدمی به شمار می‌رود. این نیرو با تن هر کس پدید می‌آید و پس از مرگ نیز برجا می‌ماند و به روان می‌پیوندد. **بویتی:** به نوشته پورداود، نام دیوبت پرستی است. او یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن و در شمار گروهی از دیوان است که «دیوآساترین دیوان» خوانده شده‌اند.

از همین ریشه، واژه «بوت» در پهلوی و «بت» در فارسی برجا مانده است. در بندهشن و برخی دیگر از نوشته‌های پهلوی، بویتی با «بودا» یکی گرفته شده که گویا اساسی ندارد و همانندی نسبی دو نام و وجود پیکره‌های بودا در پرستشگاههای بودایی، باعث این پنداشت نشده است.

به نوشته ونیدیداد (فر. ۱۹، بندهای ۱ و ۲ و ۴۳) بویتی از نخستین دیوهایی است که به فرمان اهریمن برای کشتن زرتشت می‌روند.

آقای بهار دریادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «واژه بُت در فارسی ظاهراً از نام بودا گرفته شده است و ربطی به بویتی ندارد. ارتباط بویتی و بت پرستی هم سخت مشکوک است.»

بویذی: نام دیوی است. (وند. فر. ۱۱، بند ۹) استاد پورداود حدس زده است که این نام و مادینه آن «بویذیا» شکل‌های دیگری از «بویتی» باشند. (← بویتی)

بویذیا: (← بویذی)

بهترین زندگی: برگردان «وَهیشْت اَنگَهو» است که مفهوم بهشت و بهروزی ابدی از آن اراده می‌شود.

بهترین همنش: برگردان «وَهیشْت مَنگَه» و صورت دیگر «وَهومَن» یا «بهمن» است. (← بهمن)

بهرام: (در اوستا «وَرْتَرَهَن» و در پهلوی «وَرهران» یا «وَرهَرام» به معنی زننده یا کشنده و رتر) نام ایزد رزم و پیروزی، یکی از ایزدان بزرگ و مهم در دین مزدا پرستی است که در پایگاه میثوی همتای ایزد سروش به شمار می‌آید.

در اساطیر کهن هندوان «وَرْتَرَهَن» به معنی «زننده و کشنده و رتر» (ازدهای بازدارنده آبها) صفت «ایندر» خدای مشهور است و در اوستا این صفت، خود نام ایزدی شده است. (← ایندر).

در مهریشت، ایزد بهرام یار و همکار ایزدمهر و در بهرام یشت، ایزدان مهرورشن یاوران و همراهان ایزد بهرام‌اند و با «مهر دُرجان» (پیمان شکنان) می‌ستیزند. هنگام جنگ، رزم‌آوران برای دست‌یابی به پیروزی و چیرگی بر هم‌آوردان، ایزد بهرام را به یاری می‌خوانند و هریک از دو رده رزم‌آوران که ایزد بهرام را ستایش و نیایش بیشتر کنند و نیاز زیادتری نزد او برند و او را خشنودتر سازند، رستگار و کامیاب خواهند شد.

در آغاز بهرام یشت، اهوره مزدا در پاسخ زرتشت، ایزد بهرام را ایزدی می‌خواند که در میان ایزدان میثوی زیناوندتر از همه است.

در ادبیات دینی ایرانیان آمده است که روان هرکس در روز چهارم پس از مرگ، هنگام سپیده بامداد بر سر چینود پل با ایزدان سروش و باد و بهرام از یک سو و آستویدتو (آستویهاد) دیو مرگ و دستیارانش از سوی دیگر روبرو می‌شود. گروه نخست می‌کوشند تا او را به بهشت رهنمون شوند و گروه دوم تلاش می‌کنند تا وی را به دوزخ بکشانند.

در بندهشن (بخش ۲۷، بند ۲۴) آمده است که گیاه «سیسنجر» ویژه ایزد بهرام است. همچنین گونه‌ای از گل بیدمشک را «بهرامج» (بهرامک) نامیده‌اند. ستاره مریخ (= مارس) را هم در فارسی بهرام می‌خوانند.

(در باره ایزد «بهرام» و «بهرام یشت» — یشت ویژه ستایش و نیایش ایزد بهرام — آیین. گفتارهای «بهرام یشت» و اساطیر کهن چینی»، «ستاره‌شناسی و احکام نجوم در بهرام یشت» و «سنگه نگاره طاق بستان»).

بهرام (روزه...): نام روز بیستم ماه است که نگاهبانی آن به ایزد بهرام سپرده شده و زرتشتیان این روز را بویژه گرمی و ورجاوند می‌شمارند و جشن می‌گیرند و به نیایشگاه «آتش بهرام» می‌روند.
(← آتش بهرام)

بهرام یشت: نام چهاردهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بهرام که ۲۲ کرده و ۶۴ بند دارد. (← بهرام)

بهشت: (در اوستا «وهیشت» صفت تفضیلی و عالی است از «ونگهوه» به معنی «به»). در پهلوی «وهیشت» و در فارسی «بهشت».

در اوستا این صفت با واژه «آنگهوه» به معنی جهان و زندگی همراه آمده و بر روی هم به معنی «بهترین جهان» یا «بهترین زندگی» است که از آن، سرای آشوانان و نیکان در جهان میثوی اراده شده و در برابر «دژانگهوه» (دوزخ یا سرای تیرگی و جای ناآشوانان و بدان) قرار می‌گیرد.

صفت «وهیشت» همان است که در ترکیب نام امشاسپند «اردیبهشت» هم دیده می‌شود.
(← اردیبهشت)

بهمن: (در اوستا «وَهْمَنَ» یا «وَهْمَنَتَنگَه» به معنی منش خوب یا نهاد نیک و گاه «وَهیشَت مَن» به معنی بهترین منش آمده و در پهلوی «وَهْمَن» و در فارسی «بهمن» شده است.)
 در گاهان، بهمن یکی از فروزه‌های مزدا اهوره و در اوستای نویکی از امشاسپندان است که نماد اندیشه نیک و خرد و دانایی آفریدگار به شمار می‌آید. بهمن آدمی را از خرد و تدبیر بهره‌مند و او را به آفریدگار نزدیک می‌کند. اوست که زرتشت را هنگام زادن از دستبرد اهریمن و دیوان نگاهبانی می‌کند و روان زرتشت را در خواب به بارگاه اهورایی رهنمون می‌شود.
 در گاهان بهمن پسر مزدا اهوره خوانده شده است و در روز پسین، کردار مردمان را می‌سنجد و هُرمزد ارزش کار مردمان را به یاری و میانجی او درمی‌یابد. در دیگر بخشهای اوستا، اهوره مزدا به دستگیری بهمن جهان را می‌آفریند و بهمین است که نیکوکاران و آسَوان را به بهشت رهنمون می‌شود. درمان بخشی «هَوم» با خوشی «بهمن» همراه است.
 ایزدان ماه و گوش و رام از همکاران و یاران امشاسپند بهمین و «آگ مَن» یا «آگ مَنَتَنگَه» از گماله دیوان و دستیاران اهریمن، هَمستار اوست. (— اک من)
 خویشکاری بهمین در جهان استومند، پرورش و نگاهداری همه جانوران سودمند است. خروس که سپیده‌دمان به بانگ خویش، مردمان را از خواب برمی‌انگیزد و به نیایش و کار و زندگی فرامی‌خواند و نیز جامه سفید و گل یاسمین سفید ویژه امشاسپند بهمین است. دومین روز ماه و یازدهمین ماه سال را به نام این امشاسپند خوانده‌اند.
بهمین (روز...): نام دومین روز ماه است که به نام امشاسپند بهمین خوانده شده و نگاهبانی آن بدو سپرده شده است.

بهمنگان (جشن...): نام جشنی است که در بهمین روز ماه بهمین (دوم بهمین ماه) برگزار می‌شد و ابوریحان بیرونی آن را «بهمنجنه» خوانده و درباره آن نوشته است: «بهمنجنه، بهمین روزی است از بهمین ماه و بدین روز بهمین سپید^۱ به شیر خالص پاک خورند و گویند حفظ آید مردم را و فراموشی برود. و اما به خراسان مهمانی کنند بر دیگری که اندر او از هر دانه خوردنی [که] خورند، کنند و گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنچه اندر آن وقت اندر آن بقعه یافته شود از تره و نبات.» (التفهیم... به نقل پور. یش. ج ۱، ص ۸۹-۹۰)

اسدی نیز درباره این جشن آورده است: «بهمنجنه رسم عجم است. چون دوروز از ماه بهمین گذشته بودی، بهمنجنه کردند و این عیدی بودی و طعام پختندی و بهمین سرخ و بهمین زرد

۱. بیخی است سپید رنگ یا سرخ مثل زردک که بهمینین یا بهمنان نیز خوانده می‌شود و سابقاً ریشه آن را به اسم بهمین سرخ و بهمین سپید در داروها مصرف می‌کردند. واژه فرانسوی Behen به همین معنی است و از بهمین فارسی گرفته شده. (فم.)

برسر کاسه‌ها برافشانندی.» (لف.)

فرخی سیستانی از جشن بهمنجنه بدین گونه یاد می‌کند:

«فرخش باد و خداوندش فرخنده کناد عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه»

انوری نیز چنین اشاره‌ای بدین جشن دارد:

«اندر آمد ز در حجره من صبحدمی روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه»

به‌وای: (در پهلوی «وای‌وه») (← اندروای ورام)

بی‌پُشت: صفت گروهی از کسانی است که اهوره‌مزدا در آمدن آنان را به «وَرَجَمکرد» روا نمی‌داند. واژه اوستایی که در این مورد بکار رفته «آهاوئی» است که در ژند وندیداد به جای آن «زَفَنگَل» آمده.

در گزارش فارسی دکتر محمد مقدم (ص ۹۷) همان واژه اوستایی به «بی‌خایه» برگردانده شده است. سید محمدعلی داعی الاسلام نیز در گزارش خود از وندیداد، واژه یاد شده را به «نامرد» ترجمه کرده است. دارمسترهم در گزارش انگلیسی وندیداد، واژه impotent را بکار برده که به معنی «سست کمر و ناتوان در فعالیت جنسی» است. بهار در گزارش فرگرد دوم وندیداد (پژ. ص ۱۶۹) واژه «زَوَنگَل» را آورده است که در برهان قاطع به معنی «مردم گوژپشت و حقیر» آمده و صورتی از همان زَفَنگَل زَند وندیداد است با معنایی بکلی متفاوت. بهار در یادداشت خود افزوده است: «تفسیر پهلوی این واژه چنین است: کسی که ستون سینه‌اش شکسته باشد، ولی این معنا مورد تردید است.» (همان.)

با توجه به این که در همین بند از گوژپشت و گوژسینه جداگانه نام برده شده است، آوردن واژه دیگری به معنای «گوژپشت و یا کسی که ستون سینه‌اش شکسته باشد» موردی ندارد و حق با آقای بهار است که این معنا را مورد تردید قرار می‌دهند.

بنابر آنچه گفته شد، ما در گزارش وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) واژه اوستایی «آهاوئی» (= زَفَنگَل زَند وندیداد) را به «بی‌پشت» به معنای شخص ناتوان از تولید مثل و محروم از داشتن فرزند، برگرداندیم.

بیتن: نام کوهی است. (زام. بند ۳)

پ

پا اوزو: نام کسی است که از او با توصیف «کشتی ران کاردان» یاد می‌شود. (آب. بند ۶۱)

فریدون «پااوژو» را به پیکر کرکسی در می آورد و وادار به پرواز در هوا می کند و او سه شبانروز در هوا سرگردان می ماند و نمی تواند به خانه خویش فرود آید. سرانجام ایزد بانواردویسور اناهیتا را می ستاید و نوید هزار زور به آیین ساخته و پالوده، آمیخته به هوم و شیر می دهد و از او خوستار رهایی می شود و اناهیتا او را بی هیچ گزندی به زمین فرود می آورد و به خان و مانش می رساند.

داستان و نام «پااوژو» همین یک بار در اوستا آمده و در کتابهای پهلوی و شاهنامه هم نشانی از آن نیست و احتمالاً بخشی از یک اسطوره گم شده است.

پاداش: (در پهلوی «پات دَهشَن» و در فارسی «پاداشَن»، «پاداشت»، و «پاداش») در متنهای دینی مزداپرستان به معنای سزای کار نیک و کردار شایسته در برابر «پادآفره» (سزای کار بد و کردار ناشایسته) آمده است.

در فارسی این واژه هم به معنی سزای کار نیک و هم به معنی مکافات کردار بد و هم به معنی مطلق مکافات و سزای عمل (اعم از نیک و بد) بکار رفته است.

دقیقی در بیان معنی مشخص و متمایز پاداش و پادآفره می گوید:

«به جای هر بهی پاداش نیکی به جای هر بدی پادآفره می گوید»

نمونه کاربرد «پاداشت» (= پاداش) برای مکافات کردار بد را هم در این عبارت می بینیم: «و این جزا و پاداشت بیداد کاران است.» (تفسیر ابوالفتح، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۱۳۷ به نقل فم.) (← پادآفره)

پادآفره (= پادآفره): (در پهلوی «پاتفراس» و در فارسی پادآفره و پادآفره و بادآفره و بادآفره) به معنی سزای کار بد و کردار ناشایسته یا مکافات و مجازات است و در متنهای دینی مزداپرستان همواره به همین معنی بکار رفته است. (← پاداش)

پادآباب، پادیابی: (در اوستا «پیتی یاپ» و در پهلوی «پاتیپ» و «پادیاب») به معنی شست و شو و پاکیزه کردن تن و غسل آمده و به منزله وضو نزد مسلمانان است.

کسی که می خواهد پادیاب کند، نخست یک بار «به خشنودی اهوره مزدا» می خواند و پس از آن یک بار نیایش «آشَم وُهو...» (← همین.) می سراید. آنگاه روی دستها و پاهای خود را می شوید و سپس گُشتی نو می کند، یعنی گُشتی خود را از میان می گشاید و خدای را یاد می کند و به اهریمن نفرین می فرستد و «نیرنگ گُشتی بستن» (← همین.) می خواند و دوباره گُشتی را بر میان می بندد.

در «ارداویراف نامه»، پادیابی به معنی وضو گرفتن آمده است. (← پژ. ص ۲۸۲)، همچنین پادیابی را به معنی «برش نوم» و مترادف با آن نیز بکار برده اند. (← برش نوم)

پارنده: (← پارندی)

پارندی: نام ایزد بانویی است مانند «آشی» (= آرت) نگاهبان گنج و دارایی و نعمت که نام او معنی «پری و سرشاری» یا «فیض و فراوانی» دارد و غالباً با «آشی» همراه می‌آید و صفت او «سبک گردونه» (دارای گردونه چست و سبک رونده) است. در زُند، «پارند» شده است. «نریوسنگ» در گزارش سنسکریت یسنه (هات ۱۳، بند ۱) می‌نویسد: «پارند پاسبان گنجهای نهانی است.» که احتمالاً مقصود از گنجهای نهانی معدنهاست.

در اخترشناسی ایرانیان نیز «پارند» نام ستاره‌ای است که برخی آن را با «نَسِرِطایِر» یا «عَبُوق» یکی شمرده‌اند.

در کوهپایه‌های «دنا» در فارس، روستایی به نام «بارند» هست که می‌توان احتمال داد نام آن از نام «پارند» (= پارندی) گرفته شده باشد.

پَتیت: (در اوستا «پتی تیث» و در پهلوی و پازند «پتیت» و «پتیت») بازگشت از گناهکاری و کثرتاری یا توبه کردن از کارهای نارواست.

در ادبیات دینی زرتشتیان چهار متن پتت به زبان پهلوی و پازند در دست است: پتت آذر پاد مهر اسپندان (که معمولاً پتت پشیمانی خوانده می‌شود)، پتت ایرانیک، پتت خود (یا خود پتت) و پتت و دردگان (آمزش خواهی برای درگذشتگان که پتت روانی هم نامیده می‌شود).

پَتیمان: (— افسمن)

پَتیارگی: (در پهلوی «پتیارگیه») دشمنی، ستیهندگی، مخالفت، ضدیت، هجوم. (— پتیاره) پتیاره: (در اوستا «پتیاره» و در پهلوی «پتیارک») گزند، آسیب، آفت، زشتی، عیب، دشمن، ستیهنده، مخالف، ضد، متناقض، هجوم آورنده.

در اوستا و متنهای دینی پهلوی، غالباً این واژه صفت اهریمن و دیوان و کارگزاران او و یک بار هم صفت اسکندر مقدونی است. در ادبیات فارسی هم این واژه را با همان معنیهای کهن می‌بینیم. فردوسی می‌گوید:

«جهان بر آن جنگ نظاره بود که آن ازدها زشت پتیاره بود» (ش. ج ۱، ص ۲۰۴) در فارسی همچنین به معنیهای مهیب، نازیبا، شدت، سختی و مکر و حیل آمده و در تداول عوام دشنامی است به معنی زن گمراه و بد کردار و تندخو و پرخاشگر.

در احکام نجوم هم پتیاره به معنای وبال کوكب و یا وبال ستاره آمده است.

پَتیه شُهیم: (در اوستا «پتیش ههیه» و در پهلوی «پتیه شهیم») یا «پدیشهه») نام سومین گهنبار (گاهنبار) از گهنبارهای ششگانه یا جشنهای ششگانه سالانه آفرینش است که از یکصد و هفتاد و ششمین روز تا یکصد و هشتادمین روز سال یعنی از اشتاد روز (بیست و ششمین روز) تا انیران روز (سی امین روز) در ماه شهریور به مدت پنج روز برگزار می‌شود. روزهای این جشن به تقویم

امروزی از ۲۱ تا ۲۵ شهریور است.

معنی پتیه شهیم «دانه آور» یا «گردآوری غله» است و این جشن را هنگام خرمن برداری و گردآوری دانه های خوراکی می گرفتند.

پَنْتِیَه: نام خاندانی است که گرشاسپ نُه تن از پسران آن را کشت. این نام تنها یک بار در اوستا (زام. بند ۴۱) آمده است.

پَراهوم: (در اوستا «پَرَهومَه» به معنی «هومِ دیگر») آمیزه ای از افشره گیاه هوم، افشره گیاه هَذَائِیْتَا و آب و شیر است که در آینه های ستایش و نیایش بکار می رود. در بسیاری از جاهای اوستا هوم و پراهوم همراه یکدیگر آمده که مقصود از اولی افشره خود گیاه هوم و از دومی همین آمیزه ای است که شرح داده شد.

در فرهنگ پهلوی آمده است: «پَراهوم: آب تقدیس شده (زور) مخلوط با هوم و اورورام (شاخه های کوچک درخت انار) و شیر است که در مراسم مذهبی بکار می رود.»

(— اوروران، زور، هَذَائِیْتَا و هوم)

پَرمه: (در اوستا «پَرِنوماونگَهه») هنگام پر بودن دایره ماه، هنگام بدر تمام. در زند اوستا در توضیح پرمه آمده است: «پَنچِکِ دِیگر» (پنج ددیگر). در بندهشن گفته شده است که پرمه از دهم تا پانزدهم ماه است. در دینکرت هر ماه به شش بخش پنج روزه تقسیم شده است: اندرماه از آغاز تا پنجم، پذیره اندرماه از ششم تا دهم، پرمه از یازدهم تا پانزدهم، پذیره پرمه از شانزدهم تا بیستم، ویشپتت از بیست و یکم تا بیست و پنجم و پذیره ویشپتت از بیست و ششم تا سی ام.

در بسیاری از بخشهای اوستا «پرمه» نام ایزد نگاهبان پنج روزه پرمه است که در نیایشها و سرودهای دینی ستوده می شود. (— اندرماه و ویشپتت)

پَرودَرَش: (به معنی «پیش بین») نامی است که به خروس داده شده، از آن رو که این مرغ (نماینده ایزد سروش بر روی زمین) فروغ روز را از پیش می بیند و با آواز خود، مژده دمیدن بامداد را می دهد و مردمان را به بیداری و نیایش و کار و کوشش فرامی خواند.

در اوستا واژه «خُرَاس» (= خروس و خروش در فارسی) هم آمده؛ اما همیشه به معنی خروشدن و فریاد برآوردن است و نه نام خروس، مرغ خانگی مشهور. در فارسی واژه خروس به مناسبت خروش برآوردن این مرغ، نام او شده است.

در وندیداد (فر. ۱۸) از پرودرش (خروس) مرغ ورجاوند ایزدی و گماشته ایزد سروش بر روی زمین و خویشکاری او در بیدار کردن مردمان در سپیده دمان و ناچیز کردن پتیارگی بوشاسپ دیو که مردمان را به خواب نابهنگام و بیکارگی و تنبلی می خواند، سخن به میان آمده است.

پرودرش (خروس) نزد ایرانیان مرغی ایزدی و ورجاوند بوده و از این رو خوردن گوشت او را

روا نمی‌داشته‌اند.

در تاریخ بلعمی و در آثار الباقیة ابوریحان بیرونی، وصفی از خروس و خویشکاری او در گزاردن فرمان ایزد سروش می‌خوانیم. (← کهرکتاس)

پروین: (در اوستا «پَوایرِیَه اِینی» در حالت جمع و در پهلوی «پَروز» و در فارسی پروین و پَرَن و پرویز و خوشه پروین و در عربی ثریا و عقد ثریا) در اصطلاح اخترشناسی، خانه سوم قمر، مجموعه چهار ستاره از برج ثور و دو ستاره کوچک دیگر را بدین نام خوانند.

در اوستا پروین در کنار ستاره‌های دیگر ستوده شده است. (تیر. بند ۱۲)

پساخت: آزمایش دینی، آیین دادرسی و بازشناسی گناهکار از بیگناه. (← آهن گدازان و چاره آتشان).

پشن: نام یکی از رقیبان و همستاران گشتاسپ است که از او با صفت «دیوپرست» یاد شده. او از تورانیان خیون بوده است. (آب. بند ۱۰۹، زام. بند ۸۷)

پشوتنو: در اوستا «پشوتنو» به معنی «کسی که تن خود را باید برای گناهی که کرده است بدهد» آمده و در گزارش پهلوی «تناپوهر» یا «تنافوهر» یا «تناپوهل» شده که از ترکیب دیگر اوستایی «تنوپرث» به معنی «تن به سزا رسیده» و به مفهوم «گناهکار و بزه‌گر» مایه گرفته است.

در زند، در توضیح «تناپوهر» افزوده شده است: «مرگ ارزان» یعنی کسی که سزاوار مرگ و درخور کشته شدن است.

بهار درباره «تناپوهر» نوشته است: «حتی از گناه است که مانع عبور گناهکار از پل چینود می‌شود و کفاره آن سیصد سکه چهار درهمی (هزار و دویست درهم) یا دویست تازیانه بوده است...» (پژ. ص ۲۴۹)

در وندیداد «پشوتنو» در اکثر موردها توصیف گناهکاری است که سزای گناهش، دویست تازیانه با «آشپه-آشثرا»، دویست تازیانه با «سروشو-چرن» است. بنابراین «پشوتنو» و «تناپوهر» یکی است به شرط آن که توضیح زند، یعنی برابر دانستن پشوتنوبا مرگ ارزان را نپذیریم. اما حل مسئله به این سادگی نیست. باز هم در وندیداد (فر. ۱۵، بند ۱) می‌خوانیم که پشوتنو گناهکاری است که پشیمانی و دادن تاوان، او را رهایی نبخشد و در همان کتاب (فر. ۱۶، بند ۱۸-زیر. به نقل از گپ.) آمده است که پشوتنو گناهی است ساده‌تر از تنافوهر که مرگ ارزان باشد.

چنان که می‌بینیم این دو تعریف در مقابل یکدیگر قرار دارد و کمکی به روشن شدن مسئله نمی‌کند. دارمستتر که با همین سرگردانی روبرو بوده، چنین انگاشته است که پشوتنو در اصل معنی «مرگ ارزان» داشته و بعدها تعدیل شده و به هر گناهکاری که سزای گناهش دویست

تازیانه یا دادن تاوانی برابر هزار و دویست درهم باشد، اطلاق گردیده است.

پشوتنو: (در پهلوی و فارسی «پشوتن») پسر گشتاسپ است که در ادبیات دینی مزداپرستان از ورجاوندان و جاودانگان به شمار می‌آید.

بهار نوشته است: «او در اواخر هزاره زردشت، به نجات بخشی از گنگ دژ به ایرانشهر می‌آید. ولی ظاهراً اسطوره‌های مربوط به این قدیس دلاور زردشتی نباید قدمت زیادی داشته باشد و چون پشوتن به دنبال قیام بهرام ورجاوند ظاهر می‌شود، بعید نیست که در اصل تنها بهرام ورجاوند در اسطوره‌ها بوده است و بعدها زردشتیان نام این پسر گشتاسپ را هم به سبب علاقه به گشتاسپ در شمار جاویدانان قرار داده و بعضی از اسطوره‌های بهرام ورجاوند را به او نسبت داده باشند.» (پژ. ص ۱۶۱)

در شاهنامه (داستان رستم و اسفندیار) پشوتن برادر اسفندیار و رازن و همراه اوست و نقش خردمند زیرکی را دارد که طرح و توطئه پدرش گشتاسپ را برای از میان بردن رستم و اسفندیار درمی‌یابد و بسیار می‌کوشد که اسفندیار را از درگیری با رستم و افتادن در دام فاجعه بازدارد؛ اما همه کوششها و رهنمونیهایی او بی‌ثمر می‌ماند و دردناک‌ترین تراژدی حماسه ایرانیان با شوربختی دو تهمتن پایان می‌پذیرد و پشوتن در برابر گشتاسپ می‌ایستد و آشکارا او را پسرکش می‌خواند که چنین برخورد و رفتاری، البته با تصویری که در ادبیات زرتشتی از گشتاسپ و پشوتن هست، سازگاری ندارد.

جای شگفتی است که واژه ترکیبی «پشوتنو» (= پشوتن یا پشوتن) با معنا و مفهومی که دارد، نام چنین کسی شده است. مگر آن که این ترکیب معنا و مفهوم دیگری هم داشته و یا برای این نامگذاری دلیل و توضیح پذیرفتنی در کار بوده است که ما نمی‌دانیم.

پنام: (در اوستا «پیتی دان») و در پهلوی پنام و پندام و پندام و پتوم) جامه‌ای است که در زیر زره می‌پوشیده‌اند. در آبان یشت (بند ۱۲۳) ایزد بانو اردویسور اناهیتا «پنام زرین» در بر کرده و در وندیداد (فر. ۱۴، بند ۹) پنام جزو افزارهای ضروری برای رزم‌آوران شمرده شده است.

پنام: نام دو تکه پارچه کتانی سفید است که بر دهان می‌آویزند و با دو نوار از پشت سر گره می‌زنند. (همانند پارچه‌ای که پزشکان در اتاق عمل بر دهان می‌بندند.)

زرتشتیان ایران این پارچه را «رو بند» می‌نامند. بنا به توضیح زَند اوستا، پنام باید تا دو بند انگشت پایین‌تر از دهان را بپوشاند و هنگامی آن را بکار می‌برند که موبد در برابر آتش ورجاوند می‌ایستد تا نیایشها و سرودهای اوستایی را بسراید و آیینهای دینی را بجای آورد.

بستن پنام برای آن است که آتش از نفس و بخار دهان آلوده نشود. پنام از افزارهای ضروری برای آتربانان (موبدان) است (وند. فر. ۱۴، بند ۸) و از هیچ جای اوستا بر نمی‌آید که

برای همهٔ مزدپرستان لازم باشد. دروندیداد (فر. ۱۸، بند ۱) اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید: «آن کس که پنم بردهان بندهد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته باشد، هرگاه بگوید من آتربانم، دروغ می‌گوید.»

در دربارهای ایران و چین باستان هم کسی که نزد شاه می‌رفت و با او هم سخنی می‌کرد، ملزم بود که پنم بردهان بیاویزد.

پنج گاه: نام کلی پنج بخش شبانروز (هاونگاه، ریشوینگاه، ازیرینگاه، اویسروثیمگاه و اشهینگاه) و نیز نام مجموع نیایشها و نمازهای ویژهٔ این پنج هنگام است که در خرده اوستا آمده و ما از هریک از این نیایشها جداگانه و در زیر نام آن، سخن گفته‌ایم. (— همین نامها)

پنج نیایش: نام کلی پنج نیایشی است که در خرده اوستا آمده و به ترتیب به خورشید و مهر و ماه و آب و آتش بهرام اختصاص دارد. از هریک از این نیایشهای پنجگانه در زیر نام آن سخن گفته‌ایم (— خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، اردویسوربانو نیایش و آتش بهرام نیایش)

پنچاسدورا: (به معنی «دارندهٔ پنجاه در») صفت ماهی اساطیری «واسی» است که در دریای فراخ کرث بسر می‌برد. (— واسی)

پورووات: (به معنی پیشوایی و پیش رفتاری) نام ایزد پیشوایی و پیش رفتاری است و در شمار ایزدان «ارث»، «آشی» و «چیستی» جای دارد. (— ویس. کر. ۹، بند ۴)

پوروچیستا: (به معنی «پردانش») نام جوان‌ترین دختر زرتشت است که بنا بر روایت‌های سنتی زرتشتیان به همسری جاماسپ وزیر و رایزن گشتاسپ در می‌آید و بسیاری از پژوهندگان اوستا، آخرین سرود از گاهان پنجگانهٔ زرتشت (یس. هات ۵۳) را اشاره‌ای به زناشویی او با جاماسپ می‌دانند. اما «نیبرگ» زناشویی پوروچیستا و جاماسپ را تعبیر غلطی از یسنه ۵۳ می‌داند. (— دینها. ص ۲۶۴)

پوروذاخشتی (= پوروذاخشت): (— آشوزدنگه)

پورووشسپ: (به معنی «دارندهٔ اسب پیر») نام پدر زرتشت است. در پهلوی و فارسی این نام را به گونهٔ پورشسپ و پورشسب هم نوشته‌اند. مسعودی در مروج الذهب معرب آن را به صورت «بورشف» آورده است.

در یسنه (هات ۹، بند ۱۳) پورووشسب چهارمین کسی است که در جهان استومند نوشابهٔ آیینی «هوم» را آماده می‌کند و به پاداش این کار، «زرتشت» برای او زاده می‌شود.

پوتیک (= پوبدیک): نام دریایی است اساطیری که با دریای «فراخ کرث» پیوستگی دارد. دارمستر می‌نویسد که این نام معنی «پاک» دارد و در اصل صفتی بوده است برای دریای

فراخ کرت و بعدها برای پاسخ‌گویی بدین پرسش که «آبهای ناپاک و آلوده دریای فراخ کرت در کجا پاک و پالوده می‌شود؟» از این صفت نام دریای دیگری را درست کرده‌اند که دروندیداد (فر. ۴، بند ۱۶) گفته شده است آبهای ناپاک از دریای فراخ کرت بدان‌جا (دریای پویتیک) می‌روند و پس از پاک و پالوده شدن، دیگر باره به جای نخستین خویش بازمی‌گردند.

در گزیده‌های زاد سپرم آمده است: «فراخ کرد در سوی نیمروز (= سمت جنوب) البرز قرار دارد و پوید یک هم مرز آن است. میان ایشان دریای سدویس است که بند (= ارتباط) به [ستاره] سدویس — که ناحیه دریای نیمروز (= جنوب) در وظیفه [او] است — دارد، همچنان که گردش هرچیز در افزایش و کاهش که مذ و جزراند، به ماه پیوسته است.» (گر. ص ۱۰)

بهار در بررسی جغرافیای اساطیری ایران سه دریای فراخ کرد (= فراخ کرت) و پویدیک (= پویتیک) و سدویس را به ترتیب با اقیانوس هند، خلیج فارس و دریای عمان برابر می‌شمارد. (پژ. ص ۱۰۶-۱۰۳)

پیتون: نام یکی از هم‌ستارانِ گرشاسپ است که در نبرد با گرشاسپ کشته می‌شود. این نام با صفت «پری دوست» همراه آمده است. (زام. بند ۴۱)

پیتی‌شه: نام یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن است که دروندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۳) از آنان با توصیف «دیو‌آساترین دیوان» یاد می‌شود. دارمستر این نام را «مخالفت و ضدیت» معنی کرده و دیوی را که بدین نام خوانده شده، تجسم کردارهای اهریمن و نیروی ویرانگری وی شمرده است. (زگد.)

پیرامون فروار: فضای گرداگرد خانه. باغچه و گل کاری و درخت کاری دور خانه. این ترکیب را استاد مقدم در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم.) به جای «پیری وارم» اوستایی بکار برده است. (← فروار)

پیری هیتی: (به معنی «وهم و خیال واهی و بی بنیاد») نام دیو وهم و تباه‌اندیشی است. پیس جدا کرده تن: پیس (جذامسی) که تن او را از دیگران جدا کرده و در جایی دور نگاه داشته‌اند.

این ترکیب را مهرداد بهار در کتاب «اساطیر ایران» بکار برده و در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» (که صورت گسترده‌تر و کامل‌تر کتاب پیشین است) به «پیس جدا شده از دیگران» دگرگون کرده است. نگارنده همان ترکیب پیشین را ترجیح داد و از ایشان وام گرفت. دکتر مقدم پیش از آن در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) ترکیب «پیس گزارده تن» را بکار برده بود.

پیشینگه: (در پهلوی پیشیانی یا پیشانیه) نام دریاچه و دشتی است که بیشتر رویدادهای مهم

زندگی گرشاسپ پهلوان اساطیری ایران در آنجا اتفاق می افتد. در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۱۱) آمده است: «دشت پیشانسه به کابلستان است. گفته شده است که آشکارترین بلندی است به کابلستان. آنجا که دشت پیشانسه است از آن بلندتر، بالایی نیست.»

«امروز این دشت موسوم است به پیشین. دشت بسیار پهنی است. بیشتر از پنجاه کیلومتر پهناي آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است و دارای چراگاهان بسیار مرغوب می باشد. مردم آنجا به پرورش گوسفند می پردازند و گله و رمة فراوان دارند. قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن می گذرد، به اسم این دشت نامیده شده و در بلوچستان به دریاچه (باتلاق) آب ایستاده می ریزد.» (گیگر به نقل پور. یش. ج ۱، ص ۲۰۰)

بنابر اساطیر ایرانی گرشاسپ در همین دشت پیشینگه (= پیشانسه) به خوابی که بوشاسپ دیوبر او چیره ساخته، فرورفته اما نمرده است و زندگی او بدین خویشکاری است که چون در هزاره هوشیدر ماه «اژی دهاک» از دماوند زنجیر بگسلد و جهان را به آشوب و تباهی کشد، او از خواب بیدار شود و به گرز خویش آن پتیارة اهریمنی را فروکوبد و بکشد.

ت

تباہ دندان: وصف گروهی از مردمان نارسا تن است که اهوره مزدا به جم سفارش می کند تا از راه دادن آنان به «ورجمکرد» خودداری کند. (— وند. فر. ۲، بند ۲۹)

تَثْرِیاوَنَت: (به معنی «تیره منش») نام یکی از همستاران و دشمنان گشتاسپ است که از او با صفت «دژدین» یاد می شود. وی سرانجام به دست گشتاسپ کشته شد.

تخمه آبها: گوهر و بُن-مایه همه آبهای روی زمین که گمان می بردند در ستارگان جای دارد. در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۱۳) آمده است: «ای ستارگان در بردارنده تخمه آبها! برآید...»

دارمستر می نویسد: «هنگامی که تشر ایزد توفان که باران را فرومی باراند، به پیکر ستاره ای درمی آید، چنین گمان می رود که میان باران و ستارگان پیوندی هست.» (زگد.)

تخمه گاو: در اوستا گاو (گَوِیا گِوش) نام کلی همه چار پایان و ستوران سودمند است و گمان می بردند که تخمه و بنیاد آنها (و نیز تخمه غله ها و گیاهان دارویی) در ماه نگاهداری می شود. در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۹) گفته شده است: «ای ماه در بردارنده تخمه گاو! برآی...»

در بندهشن آمده است: «پنجمین نبرد را گاو یکتا آفریده کرد. چون درگذشت، به سبب

سرشت گیاهی از اندامهای [فروافتاده] گاو، پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه درمانی از زمین رست. روشنی و زوری که در تخمه گاو بود به ماه سپرده شد. آن تخمه به روشنی ماه پالوده شد. به همه گونه‌ای آراسته شد. جان در او کرده شد و از آن، جفتی گاو، یکی نرویکی ماده [بر زمین آورده شد]. سپس بر زمین از هر نوعی دوتا، یعنی دویست و هشتاد و دو نوع فراز پیدا شدند...» (به نقل پژ. ص ۷۶-۷۷) (← گاو نخستین و ماه)

تَرَاتَنَ: (← تَرِیت)

تَرَمَنَشِ: برگردانی است از «تَرومیتی» که در گاهان آمده است. (← تَرومیتی)

تَرومیتی: (در گاهان «تَرمیتی» و در دیگر بخشهای اوستا «تَرومیتی» و در پهلوی «تَرومد» به معنی «کوچک شمارنده اندیشه») صفت کماله دیو «نانگ هیشیه» همیستار امشاسپند بانو سپندارمذ است که گاه به جای نام او و گاه به صورت نام دیوی جداگانه می‌آید.

واژه تَرَمَنَشِ که در برهان قاطع به معنی بدکرداری آمده، همین واژه اوستایی است که در پازند هم آن را به شکل «تَرَمیش» می‌بینیم. (← نانگ هیشیه)

تَرِیت: (← تَرِیت)

تَرِیت آتیه: (← تَرِیت)

تِشتر: (در اوستا «تیشتره» و در پهلوی «تیشتر» و در فارسی «تیشتر» و «تیر») نام ایزد-ستاره‌ای است که او را با «شعرا یمانی» یکی شمرده‌اند.

تِشتر در اساطیر ایرانی و دین مزداپرستی ایزد باران و یکی از مهم‌ترین ایزدان است که سرود ستایش و داستان پرشور رزم او با دیو خشکسالی را در پشت هشتم (تیریشتم) می‌خوانیم.

نام تِشتر در اوستا همواره با دو صفت «رایومند» و «قره‌مند» همراه است. «ستویس» و «پروین» و «هفتورتگ» و «وتند» چهار ایزد-ستاره‌اند که در تیریشتم و دیگر بخشهای اوستا، نامهای آنها همواره در کنار نام تِشتر می‌آید و این پنج ستاره تنها ستارگانی‌اند که در اوستا به نامشان برمی‌خوریم.

به نوشته تیریشتم، تِشتر ستاره‌ای سپید و درخشان و از دور نمایان است که سرشت آب دارد و تواناست و نژادش از «آپام نپات» است. او رَد همه ستارگان و در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، هم‌تراز اهوره مزداست. اگر او نبود و نمی‌کوشید، دیو خشکسالی همه جهان را به تباهی می‌کشاند. اگر او را بستایند و پیشکشی سزاوار نزد او برند، دشمن و گردونه‌ها و درفشهای برافراشته دشمن و بیماریها به سرزمینهای ایرانی راه نیابند. دمیدن او با جوشان شدن دوباره چشمه‌های آب هم‌زمان است.

تِشتر به کالیدهای مرد و اسب و گاو درمی‌آید و «آپوش» دیو خشکسالی و بی‌بارانی را که

نخست بر تشریح چیرگی یافته است، در نبرد واپسین شکست می‌دهد و بانگ شادی برمی‌دارد که خوشا به روزگار شما ای سرزمینهای ایرانی. از این پس آب فراوان در این سرزمینها روان خواهد شد.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی)، تشریح سپاهید بخش خاوری آسمان خوانده شده و در تقابل و تضاد با سیاره «تیر» قرار گرفته است.

سیزدهمین روز ماه و چهارمین ماه سال به نام «تیر» (= تشریح) نامگذاری شده است.

(= تیشتریینی)

تَشْتِ زَوْرَه: تشک یا پیاله ای است برای نگاهدای آب زور. (= آب زور و زور)

تَنَافُوهَر: (= تَنَپُوهَر = تَنَپُوهَل) (= پشوتنو و مرگ ارزان)

تَنَ-مَنْتَرَه: (در اوستا «تَنو-مَنْتَرَه» و در گزارش پهلوی اوستا «تن فرمان» به معنی «کسی که همه هستی و تن او مَنْتَرَه و فرمان ایزدی است یا کسی که تن به فرمان ایزدی دارد») از صفت‌های ایزد سروش (نماد فرمانبرداری از آفریدگار و شنوایی گفتار و مَنْتَرَه ی وَرْجَاوَنَدِ ایزدی) است. (= سروش)

تَوَذَشْک: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

تور، توران، تورانی: در اوستا «تور» و در پهلوی و فارسی «توران» (به معنی دلیر و پهلوان) نام سرزمینی است فراتر از آمودریا (جیحون) در شمال خاوری ایران و «تویریه» در اوستا (= «تورانی» در فارسی) نام مردمان آن سرزمین است که احتمالاً با ایرانیان، بنیاد مشترک و خویشاوندی قومی و نژادی و دست کم پیوندها و مناسبت‌های تنگاتنگ داشته‌اند و از بسیاری از فرمانروایان و نامداران آن (افراسیاب، اغریث، گرسیوز، پسران خاندان ویسه، یوایش، ارجاسپ و دیگران) و نام قبیله‌ها و خاندانهای آن (دانو، خیون، فریان، ویسه و جز آن) و نیز جاها و کوهها و رودهای آن سرزمین (گذرگاه خشروسوک، کوه کنگ، کوه خوانونت و جز آن) در بخشهای گوناگون اوستا سخن به میان می‌آید.

در اوستا سخن از قومهای «آبریه، تویریه و سیریم» (= ایرانی، تورانی و سلمی در فارسی) می‌رود و در شاهنامه، ایرج و تور و سلم — که نامشان از نام این سه قوم گرفته شده است — فرزندان فریدون‌اند که فریدون سرزمینهای زیر فرمان خود را میان آنان بخش کرد و هر یک از آنان بنیادگذار فرمانروایی در یکی از این سرزمینها و کشورها شدند.

درگیریها و جنگهای خونین و طولانی ایرانیان و تورانیان — که سرتاسر حماسه ملی ایرانیان را دربر گرفته است — احتمالاً ریشه در کشمکشهای دورانهای کهن پیش از تاریخ و نخستین روزگار زیست این اقوام دارد.

در اوستا بسیاری از تورانیان، دیوپرست و دژدین و گناهکار و تباہکار و ویرانگر و اهریمنی خوانده شده‌اند و نگاه کلی به سرزمین توران، که از جمله سرزمینهای انیران (= بیگانه و نایرانی) به شمار آمده، دشمنانه و کین‌توزانه است؛ اما گهگاه به نام و ستایش برخی از نامداران یا خاندانهای آن مرز و بوم نیز برمی‌خوریم که آشون و پارسا خوانده شده‌اند. از آن جمله است در فروردین یشت (بندهای ۱۴۴-۱۴۳) که فرّوشی‌های مردان و زنان آشون توران در کنار فرّوشی‌های آشونان دیگر قومها ستوده می‌شوند. همچنین از نامدارانی چون اغریث و یوایشت به نیکی و ستایش یاد می‌شود و حتی اغریث در شمار ورجاوندان و جاودانگان در دین مزدپرستی در می‌آید. (← همین.)

ترک خوانده شدن تورانیان و ترکستان نامیده شدن سرزمین توران که در متنهای فارسی و عربی و از آن جمله در شاهنامه راه یافته، حاصل یک اشتباه تاریخی است که بر اثر مهاجرت اقوام ترک تبار آسیای میانه به سرزمین باستانی توران از روزگار اشکانیان به بعد پیش آمده است.

توروی: (← توروی)

توروی: (در پهلوی «تاریچ» یا «تریز» به معنی «تارومارکننده») نام دیوتشنگی است که آب را زهرآگین کند. این دیو از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) و همستار امشاسپند خرداد است و نام او پیوسته همراه نام «زیرپیچ» - دیو گرسنگی و همستار امشاسپند امرداد - می‌آید، همان گونه که نامهای امشاسپندان خرداد و امرداد هم غالباً با هم می‌آید.

در بندهشن درباره این دیو گفته شده است: «تریز دیوان است که زهر به گیاهان و دامها

آمیزد.» (← زیرپیچ)

توس: در اوستا «توس» از خاندان «نوتیریه» (نوذریان) از جنگاوران و نامداران ایرانی است که بارها به نام او برمی‌خوریم. در آبان یشت (بند ۵۳) توس ایزدبانو اردویسور اناهیتا را بر پشت اسب ستایش و نیایش می‌کند و از او خواستار پیروزی بر پسران دلیر و یسه و چیرگی بر سرزمینهای تورانی می‌شود. توس در این نیایش گزاری، هیچ گونه نیاز و پیشکشی نزد ایزدبانوی آنها نمی‌برد؛ حال آن که دیگر نامداران و بزرگان، هر یک صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش می‌برند و حتی خود آفریدگار اهوره مزدا و پیامبر زرتشت هم ایزدبانورا «در ایرانویچ بر کرانه رود دایتیای نیک با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و منثره، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا» می‌ستایند و از او خواستار کامیابی می‌شوند.

بنابراین، رفتار توس در این میان یک استثنای شگفت است. پورداود تنها به این اشاره بس

کرده است که: «طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش نمود. مثل سایر نامداران قربانی نکرد. فدیة گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست.» نگارنده می‌گوید نیاز و قربانی و پیشکش بردن

نزد کسی بر پشت اسب و حتی رزم کنان، کاری است ممکن، چنان که در همان یشت (بند ۱۱۲) در مورد «زریر» می بینیم و اصولاً پیشکش بردن دیگران هم در این یشت و یشت‌های دیگر، بیشتر جنبه نمادی دارد و توس و دیگران نمی‌خواسته‌اند به تن خویش، اسب و گاو و گوسفند نزد ایزدبانویا دیگر ایزدان ببرند. پس مسئله، ریشه و علت دیگری دارد که اکنون برای ما روشن نیست.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) توس از پهلوانان و نامداران بزرگ و در شمار جاودانگان است.

در شاهنامه طوس پسر نوذر از شاهزادگان و سرداران و رزم‌آوران رده نخست و سپهبد زرینه کفش کیخسرو است و سرانجام نیز در شمار همراهان کیخسرو — هنگام رفتن کیخسرو از جهان — در زیر برف مدفون می‌شود.

توشناقیتی: (به معنی «اندیشیدن در آرامش») این ترکیب تنها یک بار در اوستا (گاه. یس. ۴۳، بند ۱۵) آمده و بارتولومه آن را نام دیگری برای امشاسپند بانو «شپنت آرمیتی» (سپندارمذ) دانسته است. برخی از مفسران، این ترکیب را نام ایزد نماینده منش آرام شمرده‌اند. (سپندارمذ) **تولا:** واحد وزن است برابر یک چهارم دیناریا معادل وزن ۱۰۵ تا ۱۰۷ دانه گندم. (آ. به نقل زگد. وند. فر. ۱۶، بند ۷)

تورته: (س — تور، توران، تورانی)

تهمورث: (در اوستا «تخمواوروپ») نام شهریار فره‌مندی است که بر هفت کشور روی زمین فرمانروایی کرد و بر دیوان و مردمان [دُرَوند] و جادوان و پریان و گویان و گر پان چیرگی یافت و اهریمن را به کالبد اسبی در آورد و مدت سی سال سوار بر پشت او به دو کرانه زمین تاخت. نام تهمورث در اوستا با صفت «زیناوند» (به معنی «دارای رزم‌افزار») یا «مسلح» همراه آمده است. در شاهنامه و دیگر متت‌های عربی و فارسی، تهمورث (طهمورث) با ترکیب «دیوبند» توصیف شده که یادآور چیرگی او بر دیوان و سواری او بر پشت اهریمن است.

تهمورث پس از هوشنگ، دومین شهریار پیشدادی است و این ترتیب را در اوستا (رام. بندهای ۱۱-۱۳) هم می بینیم که او پس از هوشنگ، دومین کسی است که ایزد «ویو» (آندروای) را می‌ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود.

در پهلوی نام تهمورث را به گونه «تخمورث» می بینیم (که از شکل فارسی آن به اصل اوستایی نزدیک‌تر است) و در «روایات داراب هرمزدیار» اسطوره سواری او بر پشت اهریمن را به تفصیل می‌خوانیم که بنا بر آن، تهمورث سی سال سوار بر اهریمن بر گرد زمین می‌تازد تا آن که اهریمن همسر او را می‌فریبد و راز ناتوانی او را درمی‌یابد و در گذرگاه تنگی در البرز کوه، او را به

زمین می‌زند و می‌بلعد و بعد جمشید او را از شکم اهریمن بیرون می‌کشد.

تیر: (← تشر)

تیر (روز...): نام سیزدهمین روز ماه است به نام ایزد تشر (= تیر). (← تیر و تیرگان)

تیرگان (جشن...): نام جشنی است که در تیر روز (سیزدهمین روز) ماه تیر (چهارمین ماه سال) برگزار می‌شد. ابوریحان بیرونی تیراندازی آرش کمانگیر به سوی مرز ایران و توران را در این روز می‌داند و جشن تیرگان را جشن آشتی میان ایرانیان و تورانیان می‌شمارد. (آثار. ص ۲۲۰)

تیریش: نام هشتمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش ایزد تشر (= تیر) که ۱۶ کرده و ۶۲ بند دارد. (← تشر)

تیشترتینسی (= تیشترتینی): نامی است که دوبار در اوستا (تیر. بند ۱۲ و نیا. بند ۸) آمده و در گزارش پورداود در هر دو مورد صورت جمع دارد و در توضیح آن گفته شده است:

«اسم یک دسته از ستارگانی است که در نزد یک تشر می‌باشد... گروهی از مستشرقین از آنکتیل — که ترجمه اش فقط ستی است — گرفته تا اسپیکل و دوهارله و گلدنر، کلمه مذکور را اسم جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشر محسوب است گرفته‌اند. به تحقیق نمی‌دانیم که کدام ستارگان مجاور تشر از آنها اراده شده است.» (یش. ج ۱، ص ۳۴۵-زیر.)

بهار این واژه را نه نام ستارگانی که نام ستاره‌ای می‌شمارد و می‌نویسد: «هنینگ در پی بحثی درباره ستاره همراه تیشتر یعنی تیشترتینی (برابر پهلوی تریشگ) که آن را با کلب اصغر یکی می‌گیرد، جای بحثی باقی نمی‌گذارد که تیشتر همان شعرای یمانی است.» (پژ. ص ۳۲)

ث

تُریتون: (← تُریت و فریدون)

تُریت: (= اترت) نام پدر گرشاسپ و سومین کسی است که بر روی زمین نوشابه آیینی «هوم» را آماده کرد و به پاداش این کار، دو پسر — اورواخشیه و گرشاسپ — بدو داده شد. (← اترت و اورواخشیه)

تُریت: نام نخستین پزشک و درمان‌بخش روی زمین است. (وند. فر. ۲۰، بند ۲) دارمستر این «تُریت» را با «تُریتون» (= فریدون) که نام او در یسنه (هات ۹، بند ۷) آمده است، یکی می‌شمارد و با پژوهش در دیگر موردهای ذکر این نام در اوستا و ریشه‌یابی آن در «ودا» و اساطیر

کهن هند و سنجش این موردها با اساطیریونان و رم به معرفی این شخصیت اساطیری می‌کوشد. (— وند. فر. ۲۰، بند ۲-زیر.)

تُریتی: (در پهلوی «شریت») نام دومین دختر زرتشت است که در فروردین یشت (بند ۱۳۹) قَرَوَشی او در شمار قَرَوَشی های اَشَوَنان و پرهیزگاران ستوده شده است.

تُوَاش: (به معنی تند و تیز و چالاک) در اوستا مفهوم جو و هوا و فضای میان زمین و آسمان دارد و نام ایزد جو و فضا است که غالباً با صفت «جاودانه» همراه می‌آید. (پور.)

به نظر می‌رسد که این نام و صفت همراه آن چیزی جز توصیف ایزد «ویو» (= آندروای) نیست. (— آندروای)

ج

جاماسپ: (— جاماسپ هُوگو)

جاماسپ هُوگو: نام یکی از نخستین گروندگان به دین مزدآپرستی است. بنا بر روایتهای سنتی زرتشتیان، وی داماد زرتشت (همسر پوروچیستا جوان‌ترین دختر زرتشت) بود.

جاماسپ در «ایاتکار زیریران» و دیگر متنهای پهلوی و در شاهنامه و دیگر متنهای فارسی، وزیر و رایزن گشتاسپ است و در ایاتکار زیریران و دامستان رستم و اسفندیار (در شاهنامه) نقش مهمی دارد. «هُوگو» (= هُوو) نام خاندان جاماسپ است که با نام یکی دیگر از نامداران آن «فَرشوشتر» (برادر جاماسپ) نیز در اوستا آشنا می‌شویم. (— پوروچیستا و فرشوشتر)

در منظومه پهلوی «ایاتکار زیریران» (یادگار زریر) از جاماسپ با صفت «بیذخش» یاد شده که معنی «دارنده قدرت دوم کشور» یا «شخص دوم کشور» (= وزیر اعظم یا صدراعظم) دارد و آگاهی و دانایی افسانگی و اغراق آمیزی بدو نسبت داده شده است؛ از این گونه که چون ده روز باران آید، می‌تواند بگوید چند سرشک (قطره) بر زمین آمده است و می‌تواند بگوید که کدام گل امروز بشکفتد و کدام فردا و می‌تواند بگوید که کدام ابر بارانی است و کدام بی باران. کتابی هم به نام «جاماسپ نامک» (جاماسپ نامه) به زبان پهلوی (دارای ۵۰۰۰ واژه) در دست است که پاسخهای جاماسپ به گشتاسپ را در بر می‌گیرد و حکایت از هوش و دانش و فرزاندگی جاماسپ دارد. این کتاب به پازند و فارسی هم ترجمه شده است.

جامه دُخمه: جامه ویژه‌ای است که «نَسوگش»ها (مرده کشان) در هنگام بردن مرده به دُخمه، به جای جامه‌های معمولی خود برتن می‌کنند. (توضیح گپ. وند. فر. ۸، بند ۱۰-زیر.)

جان: یکی از نیروهای پنجگانه آدمی است که «آهو» نیز خوانده می‌شود. (← آهو)
 جاودانگی: برگردان «آیره‌تات» است که در گاهان بدین صورت آورده ایم. (← امرداد)
 جزو: نام گونه‌ای از سگان است. (← زند. فر. ۱۳، بند ۱۶-زیر).

جم. (← جم و یونگهان)

جمشید: (← جم و یونگهان)

جم و یونگهان: (در اوستا «ییمه» پسر «ویوهونت» و در پهلوی «یمک» یا «جمک» پسر «ویونگهان» و در سنسکریت «ییمه» پسر «ویوشوت») یکی از کهن‌ترین چهره‌های اساطیر هند و ایرانی است.

در اوستا پدر جم نخستین کسی است از مردمان که گیاه هوم را می‌فشارد و نوشابه آیینی «هوم» را از آن برمی‌گیرد و به پاداش این کار، پسری به نام جم برای او زاده می‌شود.

جم در اوستا چند صفت دارد: یکی «خشیئت» (در فارسی «شید») به معنی شاهوار یا درخشان، دیگر «هوردرس» به معنی «خورشید دیدار»، دیگر «شریر» به معنی زیبا و نیک دیدار و دیگر «هوتو» که در پهلوی «هورمک» و در فارسی «خوب رمه» شده است.

دومین فرگرد وندیداد (داستان جم) یکی از کهن‌ترین و ارزشمندترین سندهایی است که بخشی از اسطوره‌های این شخصیت نیمه خدا-نیمه آدمی اساطیر هند و ایرانی را دربرمی‌گیرد.

در شاهنامه شخصیت جم (جمشید) تا حدود زیادی تطور یافته و جنبه اساطیری آن کاهش پیدا کرده است. او در منظومه فردوسی، شهریاری توانا و شکوهمند است که دیرگاهی بر جهان فرمان می‌راند و کار مردمان را سامان می‌بخشد و بسیاری از نهاد‌های زندگی آدمیان را بنیاد می‌نهد.

(برای آگاهی بیشتر از شخصیت و داستان جم ← پور. یش. ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۰ پژ.

ص ۱۷۸-۱۷۵)

جهی (= جهیکا): (در پهلوی «جه» به معنی زن فروماه و بدکار و روسپی) نام دختر اهریمن است که اهریمن را به تاختن به جهان اهورایی برمی‌انگیزد و یاری می‌رساند. او فریبنده و اغواگر مردان است و در اساطیر زرتشتی، زنان از او پدید آمده‌اند.

در اوستا «جهی» یا «جهیکا» در برابر «نایری» یا «نایریکا» (به معنی «زن نیک

برگزیده») آمده است. در وندیداد (فر. ۱۸، بندهای ۶۵-۶۱) «جهی» به معنی «

روسپیگری در پی آشون و ناآشون، مزدپرست و دیوپرست و نیکوکار رود» و نیز به

از ماده دیوی به همین نام» آمده و کسی است که اهوره مزدا را به تلخ‌ترین اندر

این بندها پس از توصیف همه تباهیهای که از جهی برمی‌خیزد، سرانجام او «مرگ ارزان» (سزاوار مرگ) خوانده شده است.

در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۱) جهی و اشموغ ناپارسا و فرمانروای ستمگر، کشندگان گاو پاک (گاو نخستین، گاو یکتا آفریده) شمرده شده‌اند و در بند ۲ همان فرگرد، بیماریهای گوناگون و مرگ، پدید آورده «جینی» دانسته شده است. (← جینی)

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) به جای جهی، «جه» آمده و در برهان قاطع، «جه» به معنی «زن فاحشه و بدکاره» و «جهمرز» به معنی «مباشرت و جماع با فاحشه» آمده است. ظاهراً واژه اخیر به جای «جهمرزی» بکار رفته است.

جینی (= جینی): نام موجودی است که گنبد بیماریهای گوناگون برآمده از دخمه‌های آلوده و یوناک را در اندامهای مردمان، به اندازه یک سوم نیرومندتر می‌کند. (وند. فر. ۷، بند ۵۹)

زند وندیداد، «جینی» را همان «جهی» می‌داند و دارمستتر می‌نویسد: «گمان می‌رود که جینی همان جهی آورنده بیماریها باشد.» (زگد.) البته اشاره دارمستتر به بند ۲ فرگرد ۲۱ وندیداد است که در آن «جینی» و نه جهی آورنده بیماریها شمرده شده.

در وندیداد (فر. ۲۰، بند ۱۰) همچنین سخن از «جینی‌های تبهکار» در میان است.

«داعی الاسلام» «جینی‌های تبهکار» را به «جن‌های کافر» (؟) برگردانده است. (گد.)

پورداود این واژه را «جینی» نقل کرده که علاوه بر وندیداد در یسنه (هات ۱۰، بندهای ۱۵

و ۱۷) به معنی «زن» (زن به طور اعم، نه زن بد کردار و هرزه به تنهایی) آمده است. (یاگا. ص ۲۸۹)

بدین سان می‌توان گفت که «جینی» یا «جینی» در کاربردهای یاد شده در وندیداد، به

معنی کلی «زن» و با اشاره به مفهوم‌های دوگانه «جهی» (زن بدکاره و روسپی) و «جهی» (ماده دیو تبهکار و آفرینش آشوب — دختر اهریمن —) آمده است.

چ

چاره آتشان: (← آهن گدازان)

چختر: نام سیزدهمین کشور و سرزمین آفریده اهوره مزداست. اهریمن در برابر آفرینش این سرزمین،

گناه نابخشودنی «مردار سوزان» را پتیاره آفرینی کرد. (وند. فر. ۱، بند ۱۷)

دارمستتر درباره «چختر» نوشته است: «سرزمینی است ناشناخته. اسفندیارچی آن را چین

پنداشته که به یقین نادرست است. همچنین شهری بدین نام (کرخ؟) در خراسان بوده است. «(زگد.)»

چکش: نام یکی از رزم افزارهای ایرانیان باستان بوده است که از شکل و چگونگی کاربرد آن آگاهی نداریم. در گردونه مهر فراخ چراگاه، هزارتا از این رزم افزار هست. در گزارش پورداود به جای این واژه، «تبرزین» آمده و در زیرنویس یادآوری کرده اند که در متن اوستا «چکش» (= چکش) آمده و معلوم می شود که در قدیم از آلات جنگ بوده است. با توجه به زنده بودن واژه «چکش» در زبان فارسی (اگرچه امروزه کاربرد رزمی ندارد) نگارنده ترجیح داد که در گزارش کنونی، همان واژه اصلی (چکش) را به جای «تبرزین» — که ترجمه ای نسبی است — بیاورد.

در متن پهلوی «خسرو قبادان و ریدک وی» نیز این واژه بکار رفته و نام یکی از افزارهای نبرد است. «دکتر معین» در زیرنویس ترجمه خود از این متن نوشته است: «از اسلحه پرتابی قدیم.» (ص ۸۸)

چیچست: (در اوستا «چیچست» و در پهلوی «چیچست» و در فارسی «چیچست» و به تحریف «خنجست») نام دریایی (یا دریاچه ای) اساطیری است که در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) آن را با دریاچه «ارومیه» یکی شمرده اند.

عرصه بسیاری از رویدادهای مهم زندگی کیخسرو، کرانه این دریاچه است. در کنار این دریاچه ژرف و پهناور است که کیخسرو پیشکش نزد ایزدبانو اردویسور اناهیتا می برد و از او خواستار پیروزی و کامیابی می شود. «دژ بهمن» که کیخسرو در نبرد غول آسا و سهمگین آن را می گشاید و از چنگ دیوان بدر می آورد، در نزدیکی همین دریاچه است و در همان جاست که کیخسرو پس از پیروزی، «آذر گشنسب» را — که در هنگامه نبرد بریال اسب او فرود آمده است — می نشانند. سرانجام در کرانه همین دریاچه «چیچست» است که کیخسرو، «افراسیاب» و «گرمیوز» را به خونخواهی اغریث و سیاوش می کشد.

چیستا: (در پهلوی «فرزانک» به معنی «دانش و آگاهی و فرزاندگی») نام ایزدبانوی دانش و فرزاندگی است که با صفتی چون «راست ترین»، «مزداداده» و «آشون» توصیف شده. نام این ایزدبانو بیشتر با ایزدبانو «دین» همراه می آید و شانزدهمین یشت (دین یشت) که ویژه ستایش و نیایش «چیستا» است، از جهتی به «زرتشت» و دین وی اختصاص دارد. برخلاف چندین یشت دیگر که در آنها شهریاران و پهلوانان و نامداران، ایزدان و ایزدبانوان را می ستایند، در «دین یشت» تنها «زرتشت» و همسرش «هژوی» و آتربان (پیشوای دینی) و شهریار کشور، ایزدبانو «چیستا» را می ستایند.

در واقع نامگذاری این یشت به «دین یشت» و ستایش «چیستا» ایزدبانوی دانش و فرزاندگی در آن، نشانه‌ای است که اندیشه‌وران دین زرتشتی بر پیوستگی دین و دانش تأکید می‌ورزیده‌اند.

در بخش‌هایی از اوستا با نام «چیستی» هم برخورد می‌کنیم و پورداود، آن را همان «چیستا» شمرده است؛ اما در «سروش یشت هادخت» (بند ۱۶) نامهای «چیستی نیک» و «چیستای راست‌ترین» جداگانه و در کنار هم آمده است و گمان نمی‌رود که این دو، یکی باشند.

در ترکیب نام «پوروچیستا» - کوچکترین دختر زرتشت - هم، واژه «چیستا» را می‌بینیم.

در مهریشت، آن‌جا که از گردونه راندن ایزدمهر سخن می‌رود، گفته شده است: «چیستای راست کردارترین، از سوی چپ گردونه مهر می‌تازد.» (مهر. بند ۱۲۶)

در این بند، از «چیستا» با توصیف‌های «زور نیازکننده» و «سفید و سفیدپوش» یاد شده است و این سفیدپوشی یادآور سفید جامگی آتریانان (موبدان) از روزگار باستان تا کنون است.

بیست و چهارمین روز ماه که «دین روز» خوانده شده، به یک معنی روز «چیستا» است که در بند ۲۴ سی روزه کوچک و سی روزه بزرگ در کنار «دین» ستوده می‌شود.

«نیبرگ»، چیستا (= چیستی) را نمادی از نیروی بینایی می‌داند که البته با دانش و فرزاندگی منافاتی ندارد. (— دینها. ص ۸۱)

چیستی: (— چیستا)

چیستود: (= چینواد = چینوت = چینوات به معنی آزماینده، برگزیننده و جداکننده) این واژه غالباً در اوستا با «پرتو» (در پهلوی «پوهل») به معنی پل و گذرگاه همراه می‌آید و بر روی هم «چینودپل» یا «چینوت‌پل» (= گذرگاه داوری) نام پلی است که به اعتقاد مزدآپرستان، روان هریک از مردمان در چهارمین روز پس از مرگ باید از روی آن بگذرد و پس از شناخته شدن کردارهای نیک از کردارهای بد، روانه بهشت یا دوزخ شود.

برسر این پل است که «دین» (— همین.) هر کس به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و خوش اندام (اگر شخص نیکوکار و آشون باشد) و یا به پیکر زنی پتیاره و زشت و هولناک (اگر شخص گناهکار و دُرَوَند باشد) روان او را پذیره می‌شود و او را به بهشت یا دوزخ می‌کشاند.

در دینکرت (کتاب نهم، بخش ۱۹، بند ۳) آمده است که یک سر چینودپل بر چکاد دایتیک در ایران ویج و سر دیگرش بر فراز البرز کوه جای دارد و دروازه دوزخ در زیر آن است. همه نیکان و بدان باید از روی این پل بگذرند. این گذرگاه برای آشونان به پهنای نه نیزه (هر نیزه به

بلندای سه تیر) فراخ شود و برای گناهکاران چون لبهٔ اُسْتَرَه (تیغ موی تراشی) تیز و باریک گردد. در زَندِ اوستا و در بندهشن، دادستان دینی، مینوی خرد، ارداویراف نامه و جز آن نیز از «چینودپل» یاد شده و توصیف گذر روان نیکان و بدان از روی آن آمده است. (برای آگاهی بیشتر ← کات. مقالهٔ «چینودپل» و پژ. ص ۲۹۱-۲۸۸)

خ

خَرَه: جانوری است اساطیری که نامش تنها یک بار در اوستا (یس . ۴۲، بند ۴) آمده و دربارهٔ آن، هیچ گونه توضیحی داده نشده است.

در بندهشن (بخش ۱۹) شرح مفصلی دربارهٔ این جانور می‌خوانیم. بنا به نوشتهٔ این کتاب، «خَرَه» جانوری است سه پا با تنی سفید و شش چشم و نه پوزه و دو گوش و یک شاخ زرین که هزار شاخ دیگر از آن رویده است و با آن، جانوران اهریمنی را نابود می‌کند. گوشهایش چندان بزرگ است که سرزمین مَرَنَدَران را فراتواند گرفت. گرداگرد کوچکترین پایش، هزار سوار دور تواند زد. این جانور در میان دریای فراخ کرد ایستاده و هنگامی که سر در آب دریا فروبرد و گوشهایش را بجنباند، دریا به جوش و خروش افتد و لرزه و جنبش در کرانه‌های کوه گناوَد پدید آید. بر اثر بانگ او همهٔ جانوران مادهٔ اهورایی در دریا آبستن شوند و همهٔ جانوران اهریمنی کَشْتک (جنین) فرونهند. پالودن آبهای دریا که به سوی هفت کشور روان شود، خویشکاری این جانور است. اگر اهوره مزدا او را نمی‌آفرید، آب دریا از گزند اهریمن زهرآگین می‌شد و همهٔ جانوران نابود می‌گشتند.

در مینوی خرد (بخش ۶۲، بندهای ۲۷-۲۶) نیز از این جانور یاد شده و چنین آمده است که او همهٔ آبهای آلوده به مردار را که به دریا می‌رسد، پاک و پالوده می‌کند.

واژهٔ «خر» که در فارسی نام چهار پای دراز گوش معروف است، از همین واژهٔ اوستایی

بازمانده.

خُرَداد (آذر...): (← قَرَن یَغ)

خُرَداد: (در اوستا «هُورَوَتات» و در پهلوی «خُردات» یا «هُرداد» به معنی «رسایی و کمال» درگاهان، یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپندان و نماد کمال و رسایی آفریدگار است که با «سپندارمذ» و «امرداد» گروه سه گانهٔ امشاسپند بانوان را تشکیل می‌دهند؛ گروهی که نمایشگر جنبهٔ مادر-خدایی اهوره مزدا به شمار می‌آید. (← پیش . بخش ۴)

نام این امشاسپند بانو، همواره با نام امشاسپند بانو امرداد همراه می‌آید و نگاهبانی آب در جهان استومند، خویشکاری بزرگ اوست. چهارمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستا ویژه ستایش و نیایش خرداد و سومین ماه سال و ششمین روز ماه به نام اوست.

ایزدان تشر و فروردین و باد از همکاران و یاوران خرداند و «توروی» دیو (در پهلوی «تاریج» یا «تریز») یکی از گماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) همستاری است. گل سوسن را ویژه امشاسپند بانو خرداد شمرده‌اند.

در بندهشن درباره این امشاسپند بانو می‌خوانیم: «ششم از مینویان، خرداد است.^۱ او از آفرینش گیتی، آب را به خویش پذیرفت. به یاری و همکاری وی، تیر و باد و فروردین داده شدند که تیر، تیشتر است که در (دوران) اهریمنی آن آب را به یاری فروردین که فروهر پرهیزگاران است، ستاند، به مینویی به باد بسپارد. باد آن آب را به نیکویی به کشورها راهبر شود، بگذراند، به افزار ابر با همکاران بیاراند.» (پژ. ص ۴۱)

در خرداد یشت (بندهای ۲ و ۳ و ۸) می‌خوانیم که چون نام امشاسپندان، بویژه خرداد را بر سر مرده بر زبان رانند، «نسو» (دیولاشه و مردار) از پای درمی‌آید. (← امرداد)

خُرداد (آذِر...). (← قَرَن بَع)

خُرداد (روز...): نام ششمین روز هر ماه است. بنا به سنت زرتشتیان، زرتشت در خرداد روز از ماه فروردین زاده و در چنین روزی به پیامبری برگزیده شد و گشتاسپ در چنین روزی دین پذیرفت و رستاخیز در همین روز بر پا خواهد شد. این روز در سنت ایرانیان «نوروز بزرگ» یا «نوروز خردادی» خوانده شده و اهمیت ویژه‌ای داشته و آیینهای خاصی در طی آن برگزار می‌شده است. همچنین زرتشتیان بنا بر سنت خود، این روز را که زادروز «زرتشت» می‌دانند، جشن می‌گیرند.

خُرداد یشت: چهارمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست که ویژه ستایش و نیایش امشاسپند بانو «خرداد» است و یازده بند دارد. (← خرداد)

خُرده اوستا: به معنی «اوستای کوچک» نام یکی از بخش‌های اوستای کنونی است که مجموعه‌ای از نیایشها و نمازهای روزانه مزدپرستان را دربر می‌گیرد و از سراسر اوستا گردآوری شده است. (← پیش.)

خُرْفُستَر: نام کلی همه جانوران و حشره‌های گزنده و آسیب‌رسان است که به اعتقاد مزدپرستان از پتیاره آفرینیه‌های اهریمنند در برابر آفرینش نیک و پاک اهورایی و برای تباهی جهان پاکی و آشه

۱. ششم را با برشردن «سپند مینو» در سرگروه ششگانه امشاسپندان می‌گوید که خرداد ششمین و «امرداد» هفتمین آنهاست و در جمع، «هفت امشاسپندان» خوانده می‌شوند.

آفریده شده‌اند.

کشتن و نابود کردن خرفستران از خویشکاریهای پیروان دین مزداست. واژه «خَستَر» در فارسی، بازمانده همین واژه اوستایی است. (سـ بق.)
 خَرفِستَرِغَن: (در پهلوی «خَرفِستَرِگَن» یا «مارِغَن» به معنی «خرفسترزن» یا «خرفسترافکن» یا «خرفسترکش») نام چوب دستی یا عصای سرسیخ‌داری است که با آن خرفستران را می‌زدند و می‌کشتند.

خرفسترغن در شمار افزارهای ویژه آذربانان (پیشوایان دینی) است. (سـ وند. فر. ۱۴، بند ۸) در ایران باستان، موبدان همیشه «خرفسترغن» در دست داشته و کشتن جانداران گزندگان را ثواب بزرگی می‌شمرده‌اند.

خَرو: (سـ خرویفنی)

خَرویفنی: در وندیداد (فر. ۱۱، بند ۹) به دو نام «خرو» و «خرویفنی» برمی‌خوریم که در یکی از نیایشها، نیایشگر خواستار دور راندن آنها می‌شود. درباره این دو نام چیزی نمی‌دانیم؛ اما از آن جا که هر دو نام در شمار دیوان و آفریدگان ناپاک اهریمنی آمده است، چنین می‌نماید که اینها نیز به چنین آفریدگانی تعلق داشته باشد.

دارمستر می‌نویسد: «خرو و خرویفنی با یکدیگر پیوسته نیستند. معنی آنها جداگانه «زخم» و «زخمی» است. این که آیا این نامها به اساطیر واقعی تعلق داشته و یا صورت تجریدی محض بوده است، معلوم نیست و داوری در این باره دشوار است. ممکن است که این واژه‌ها نامهای محض و یا لقبهای «اَشَمَ خَرویدرو» (خشم خونین درفش) باشد.» (زگد.)
 (سـ خشم)

خَستو: (در پهلوی «خوستوک») اقرارکننده، اعتراف‌کننده، معترف، پذیرنده باور و اعتقادی. فردوسی می‌گوید:

«به هستیش باید که خستوشوی ز گفتاری بی‌کاریک سوشوی» (ش. ج ۱، ص ۱۲)

خَستویی: (در پهلوی «خوستوکیه») اقرار، اعتراف، یقین، اطمینان، باور و اعتقاد داشتن.
 خَستویی (هات...): یسنه، هات ۱۲ را به سبب آن که مزداپرستان با خواندن آن به پیروی از دین مزداپرستی اقرار و اعتراف می‌کنند و پذیرفتار این دین می‌شوند، «هاتِ خَستویی» می‌خوانند.
 خُسرو: نام پسر سیاوش و نبیره کاووس و افراسیاب است که بیشتر با عنوان «کی» بکار می‌رود.
 (سـ کیخسرو)

خُسرو: نام شاخابه‌ای از دریای فراخ کرت است که هنگام گریختن فَرّاز چنگ افراسیاب پدید

می‌آید. (— زام. بند ۵۶)

بند هشتن (بخش ۲۲، بند ۸) دریاچه خسرو را در پناه فرسنگی دریاچه چیچست می‌داند. در «آتش بهرام نیایش» و دومی روزه کوچک و بزرگ (بند ۹)، نخست به کیخسرو و سپس به دریاچه خسرو درود فرستاده شده است. (— اوژدان ون و ونگزهاده)

خُشتاوی: عنوان یا صفت منسوبان به خاندان ایرانی «خُشتاَو» است که در فروردین یشت (بند ۳۷) از آنان با صفت «دلیر» یاد شده و گفته شده است که با تورانیهای «دانو» می‌جنگیدند. **خُشتروسوگ:** (به معنی «روشنی شهر») یا «فروغ شهریاری» نام گذرگاهی بر فراز کوه بلند و مقدس «کنگ» (کنگ دژ) بوده که به نوشته آبان یشت (بندهای ۵۴ و ۵۷) آوردگاه «توس» سردار و سپاهید ایرانی با پسران «ویسه» (پهلوانان نامدار تورانی) بوده است.

خُشترَوِزَته: (— شهریور)

خشم: (در اوستا «اَیْشم» و در پهلوی «خیشم» یا «خِشم» یا «هشم» یا «اشم» و در فارسی خشم یا خِشم) در اصل اوستایی به معنی «شتابان» و در فارسی به معنی «غضب، قهر، غیظ»، نام دیو خشم، هیستار ایزد سروش است. در اوستا هیچ دیوی شدیدتر و شریرتر از دیو خشم دانسته نشده است. نام این دیو در بیشتر جاها با صفت «خونین درفش» (دارای درفش خون آلود) همراه آمده است و او را واپسین گماله دیو و از سپاهیان اهریمن خوانده‌اند.

در گاهان گفته شده است که بدکرداران به خشم روی می‌آورند و پرهیزگاران به نابودی آن می‌کوشند. دیو خشم دشمن رمه‌ها خوانده شده و در یشتها دشمن «آشه» و پیام آور اهریمن به شمار آمده است.

«نیبرگ» واژه اوستایی «اَیْشم» را به معنی «کشتار خواهی» گرفته است. (— دینها.

ص ۱۰۳)

در بند هشتن (بخش ۲۸، بند ۱۵) آمده است که به دیو خشم هفت نیرو داده شده تا با آن نیروها به ستیزه با نیروهای اهورایی بکوشد. در همین متن می‌خوانیم که: «... آن جای که خشم بنه دارد، بسیار آفریده را که نابود کند و بس ویرانی کند. همه بدی را بر آفریدگان هُرمزُد، خشم بیش آفرید. آن کیان و یلان از بد کنشی خشم بیشتر شکست یافتند. چنین گوید که «خشم خونین درفش» زیرا همه [داغ و] درفش را او کند.» (پژ. ص ۱۲۹)

در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۹) آمده است که از زناشویی «خشم» و «منوشک» (خواهر منوچهر) گروه «فره کاستاران» (در اوستایی «کخوارذ» و در پهلوی «کوخریند» یا «کوخریت» به معنی «کاهش دهندگان فره» که دسته‌ای از آفریدگان اهریمنی اند، زاده می‌شوند.

(همان. ص ۲۱۱)

در تورات، نامهٔ دینی یهودیان، نام این دیوبه گونهٔ "ashmadai" (تحریر شدهٔ «آشِمَ دَیو»ی اوستایی) به معنی بغض و کینه آمده است.

(E. Blochet, Quelques notes à propos de Arda Viraf'd Dans Oriental Studies, in honour of C.P. Pavry, p. 52)

«ریخلت» صورت راه یافتهٔ این ترکیب به «کتاب مقدس» را Asmodeus ذکر می‌کند و

آن را به کتاب مشکوک Tobit نسبت می‌دهد. (H. Reichelt : Avesta Reader, p. 114)

(← خروینغی و کخوارذ)

خُئْتی تی: پری نماد پری کامگی (بت پرستی) است که اهریمن به پتیارگی در برابر آفرینش «وئِه کِرت» (= کابل) از سوی اهوره مزدا، می‌آفریند. این پری به گرشاسپ می‌پیوندد (در روان او راه می‌یابد و او را می‌فریبد) و در نتیجه «بوشاسپ دیو» بروی چیره می‌شود و او را در خواب بوشاسپی — که تا پایان هزارهٔ هوشیدر ماه ادامه خواهد یافت — فرومی‌برد. (وند. فر. ۱، بند ۹) در جای دیگری از وندیداد (فر. ۱۹، بند ۵) نیز از این پری یاد می‌شود و زرتشت به اهریمن می‌گوید که من پری «خُئْتی تی» دیوآفریده را نابود می‌کنم.

معنی این نام روشن نیست و بارتولومه آن را ایرانی نمی‌داند.

خُئِنَت: نام نهمین سرزمین و کشوری است که اهوره مزدا آن را آفرید (وند. فر. ۱، بند ۱۲) در زَند وندیداد آمده است که: «خُئِنَت نام رودخانه‌ای است در گرگان.» دارمستتر به استناد این نوشتهٔ گزارش پهلوی، می‌نویسد: «... بنابراین باید همان رودخانهٔ گرگان باشد.» (زگد.)

خَواشْتَرَا: نام رودخانه‌ای است که به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. (زام. بند ۶۷) این واژه صفت است به معنی «دارای چراگاه خوب» که غالباً توصیفی است برای ایزد «رام»؛ اما صورت دستوری مادینهٔ آن، نام رودخانه‌ای است که امروزه «خاش رود» خوانده می‌شود و از سوی خاور به دریاچهٔ هامون می‌ریزد و از سرچشمه (کوههای ایماق و هزاره) تا مصب آن ۳۸۰ کیلومتر است. (پور: یش. ج ۲، ص ۳۴۴)

خَوازَنگَهْتی: نام رودخانه‌ای است که به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. این نام به معنی «قره‌مند و شکوه‌مند» است و امروزه «هررود» یا «هاروت» نامیده می‌شود و از سرچشمه (سیاه‌کوه) تا مصب آن ۳۵۰ کیلومتر است. (همان. ص ۳۴۴)

خَوانوَنَت: نام کوهی است که تیر آرش — بهترین تیرانداز ایرانی — برای نشانه گذاری مرز ایران و توران به سوی آن پرتاب شد. آن گونه که از نوشته‌های ابوریحان بیرونی و دیگران برمی‌آید، این کوه احتمالاً در کرانهٔ آمودریا (جیحون) یا سرزمین فرغانه بوده است. (← آرش)

خودآفریده: صفت یکی از دوگونه روشنی است که در «وَرَجَمکرد» هست و مقصود از آن روشنی

اهورایی است که از آغاز آفرینش بوده و از آفریده‌های پسینِ اهوره‌مزدا نیست. به تعبیر دیگر، روشنیِ قدیم در برابر روشنیِ حادث. (← هستی آفریده)

خورشید: (در اوستا «هُورِ خُشِیْت» به معنی «خورِ درخشان») نام کرهٔ آسمانی مشهور و نام ایزدی است. نام خورشید در اوستا با صفت‌های «جاودانه»، «رایومند» (شکوهمند) و «تیزاسب» همراه می‌آید. «خورشید یشت» و «خورشید نیایش» ویژهٔ ستایش و نیایش وی و یازدهمین روز ماه به نام اوست. خورشید پاک کنندهٔ تخمهٔ «گیومرت» (نخستین انسان آفریدهٔ اهوره‌مزدا) و نگاهبان آن است.

به نوشتهٔ بندهشن در میان هفت پایهٔ آسمان، خورشید در پنجمین پایه («گرومان» = «گرزمان» = «آنغر روشن» یا «آئیران») جای دارد.

خورشید نیز مانند ماه و ستارگان، راه ویژهٔ خود را می‌سپارد که فرّوشی‌ها بدو نموده‌اند. (فرور. بندهای ۱۶ و ۵۷) (← خور. و نیا.)

خورشید (روز..): نام یازدهمین روز ماه است که آن را «خیر روز» نیز می‌خوانند. (← خورشید)

خورشید چهر: (در اوستا «هُورِ چِیْتَر») نام دومین پسر از سه پسر زرتشت است. معنی این نام را می‌توان «خورشید روی» یا «خورشید تخمه» (خورشید نژاد) دانست.

در سنت مزداپرستان، خورشید چهر نخستین ارتشتار و پیشوا و سردار ارتشتاران خوانده شده است. در بند هشتن (بخش ۳۲) گفته شده است: «خورشید چهر، بزرگ سپاهیان بود. اینک در کنگ دژ فرمانده لشکریان پشتون پسر گشتاسپ است.»

خورشید نیایش: نام نخستین نیایش از پنج نیایش خرده اوستاست که به ستایش و نیایش خورشید اختصاص دارد و دارای نوزده بند است. این نیایش را سه بار در روز (بامداد و نیمروز و پسین) می‌خوانند. (← خورشید)

خورشید یشت: نام ششمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانهٔ اوستاست که ویژهٔ ستایش و نیایش خورشید است و هفت بند دارد. (← خورشید)

خونیرت: (= خَنیرت = خَنیره = خونیرس) نام کشور میانی (بزرگترین کشور) از هفت کشور یا اقلیم جهان بنا بر بخش بندی جهان در ایران باستان (همچنین نزد هندوان) است. ایران در این بخش جای دارد. نام خونیرت، گاه با صفت «بامی» یا «درخشان» همراه است. (← ارزهی، سوهی، فرددقشو، واورو برشتی، واورو جرشتی و وید دقشو)

خونین درفش: صفت دیو خشم است. (← خشم)

خویشکاری: یکی از تعبیرهای مهم دینی مزدپرستان است. هریک از میثویان (از اهوره مزدا — آفریدگار جهان — گرفته تا کوچکترین ایزدان) و استومندان (از مردمان گرفته تا دیگر آفریدگان و نهادهای آفرینش)، وظیفه و کار ویژه‌ای دارد که باید آن را به سرانجام برسانند. این «کار ویژه» را «خویشکاری» می‌خوانند و آن کس را که این خویشکاری را بجای آورد، «خویشکار» می‌نامند. نویسندهٔ بندهشن می‌گوید: «هُرمزُد را نیز خویشکاری، آفرینش بود. آفرینش را به دانایی می‌توان آفرید و بدین روی است که جامعهٔ دانایان پوشید [که] آسرونی است.» (به نقل پژ. ص ۳۸) در همان کتاب آمده است: «او (اهوره مزدا) فرمود به آتش [که ترا خویشکاری] در [دوران] اهریمنی، پرستاری مردم کردن و خورش ساختن و از میان بردن سردی است. هنگامی که ترا چیزی برنهند، بیرون‌آی. چون هیزم برنهند، فرازگیر.» (همان. ص ۳۹)

خویشکاری سبب اصلی هستی هرکسی و هرچیزی است و هیچ کس و هیچ چیز بی خویشکاری، هستی به معنای واقعی ندارد. «فَرَه»، نیروی میثوی و توانایی اهورایی یا نیروی پیونددهنده میان جهان میثوی و جهان استومند است که رسیدن به اقبال و افزونی خواسته و کامروایی، بستگی بدان دارد و این «فَرَه» خود بر اثر خویشکاری بهرهٔ هرکسی می‌شود. هرکس، هر گروه و هر قوم، اگر خویشکار باشد، یعنی بدانچه خویشکاری و کار ویژهٔ اوست پای بند بماند و آن را به سرانجام برساند، فَرَه مند و بهروز می‌شود و به خواسته و کامروایی می‌رسد. روان هرکس برای خویشکاری آفریده شده و در برابر کردارهای خود پاسخ گوست.

در بندهشن می‌خوانیم: «... هُرمزُد گفت که روان پیشتر آفریده شد و تن، سپس برای آن آفریده شد. روان در تن آفریده شد تا خویشکاری را بیافریند و تن به خویشکاری آفریده شد. آن را گزارش این است که روان پیشتر آفریده شد، تن از پس. روان در تن، خویشکاری را فرمان دهد.» (همان. ص ۱۱۹، ۱۲۰ و ۱۲۸)

در برابر «خویشکار» (کسی که خویشکاری می‌ورزد و کار ویژهٔ خود را به سرانجام می‌رساند) در پهلوی تعبیر «آخویشکار» (ناخویشکار) آمده است؛ یعنی کسی که خویشکاری خود را نادیده می‌انگارد و بدان رفتار نمی‌کند. (— مینو. ص ۴، همچنین — فر در همین یادداشتها)

خَیون: (در اوستا «خَوِیَوَن» یا «هَیَوَن» و در پهلوی «خَیون» یا «هَیون» و در فارسی «خَیون» یا «هون») نام سرزمین و مردمی بوده است در آن سوی آمودریا (جیحون) که به احتمال زیاد یکی از اقوام ایرانی به شمار می‌آمده‌اند.

در اوستا «خَیون» از قبیله‌های تورانی شمرده شده و در ایاتکار زیریران، ارجاسپ پادشاه توران، از خیونان است. این قبیله همان است که بعدها با شاپورد دوم ساسانی (۳۸۰-۳۰۹ م.) در

زد و خورد بوده و مورخ رومی «امیانوس مارسلینوس» از «گرومباتس» نامی که پادشاه «خیونیت» بوده و در داغستان نیز سلطنت داشته و با شاپور دوم رقیب بوده است، نام می‌برد.

در چند جای اوستا، گشتاسپ همستارِ سران و نامداران دیوپرست «خیون» خوانده شده است. (گو. بند ۳۱-۲۹، زام. بند ۸۷)

از نخستین سده‌های میلادی (= اواخر دوره اشکانی) که اقوام ترک تبار در این سرزمین و بخشهای گرداگرد آن، جانشین اقوام ایرانی شدند، به تدریج «خیون»ها یا «هیون»ها با ترکان و هفتالان یا هیاطله یکی به حساب آمدند. (— تور، توران، تورانی)

د

داد: (در اوستا «دات») قانون، دادگری، انصاف و نام ایزد نماینده و نگاهبان دادگری و قانون است. در بسیاری از جاهای اوستا (از جمله مهر. بند ۱۳۹ و وند. فر. ۱۶، بند ۱۸) «داد» به معنی دین مزدپرستی و مجموع فرمانها و قانونها و نهادهای آن بطور کلی آمده است. این واژه همچنین بخشی از ترکیب «وی دَتودات» (وندیداد) است که در این کتاب آن را به «داد دیوستیز» برگردانده‌ایم. (— همین.)

دادار (= دی): آفریدگار، خداوند. صفتی است برای اهوره مزدا و نام هریک از روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه است که برای بازشناختن آنها از یکدیگر، نخستین را «دی به آذر» (یعنی دی روزی که آذر روز را به دنبال دارد)، دومین را «دی به مهر» (دی روز پیش از مهر روز) و سومین را «دی به دین» (دی روز پیش از دین روز) می‌گویند. (— دی)

داد دیوستیز: نام بخشی از اوستاست که در اصل اوستایی «وی دَتودات» (قانون دورداننده دیویا قانون ستیزنده با دیو) نام دارد و در فارسی به تحریف «وندیداد» شده است.

در گزارش کنونی، این نام ترکیبی اوستایی را به «داد دیوستیز» برگردانیم که به روشنی گویای معنی اصلی و مفهوم بنیادی آن (کشمکش و نبرد دیر پای میان دو مینوی اهورایی و اهریمنی در پهنه آفرینش) است. (— پیش.)

دادستان: آزمایش روز پسین (رستاخیز) که از آن با توصیف «دادستان بزرگ ایزدی که به میانجی سپند مینو و آذر مینوی انجام خواهد گرفت» یاد شده است. (— گاه. یس. ۳۱، بند ۳، یس. ۴۷، بند ۶ و یس. ۳۶، بند ۲).

دادستان دینی: (در پهلوی دایستان دینیک) کتابی است به زبان پهلوی، دارای ۲۸,۶۰۰ واژه، نوشته «منوش چهریووان بیمان» (منوچهر پسر جوان جم) موبد بزرگ زرتشتیان کرمان و فارس در نیمه دوم سده نهم میلادی. در این کتاب به ۹۲ پرسش دینی پاسخ داده شده است. واژه «دادستان» در این ترکیب به معنی «رأی، حکم، فتوی» است.

دازگ: گونه‌ای مور گزنده و گودال کن و آسیب‌رسان است. (وند. فر. ۱۴ بند ۵) دارمستتر معنی این نام را «مورچه چوب» دانسته و پرسیده است: «آیا همان موریانه است؟» (زگد).

داشتیانی: نام خاندانی است که گرشاسپ پسرانی از آن خاندان را می‌کشد. (زام. بند ۴۱)

داغ خوردگان اهریمن: وصف همگانی بیماران و نارسانان است که اهوره‌مزدا در آمدن آنان را به «ورجمکرد» روانمی‌داند. (وند. فر. ۲، بند ۲۹)

دامویش اوپمن: (در پهلوی «دَهْم اَپَر پَه مَنِشَن تَرَت») نام ایزدی ازیاران و همکاران ایزد مهر است که غالباً از او با صفت‌های چیره‌دست و دلیر یاد می‌شود. معنی این نام «نفرین نیکوکار و پارسا» است و بیشتر همراه با «دَهْم آفریتی» (= دَهْمان آفرین) به معنی «آفرین نیکوکار و پارسا» می‌آید. دارمستتر و جکسن «دامویش اوپمن» (با کوتاه شده آن «اوپمن») را ایزد نماد نفرین نیکوکار و پارسا خوانده‌اند.

در مهریشت (بند ۱۲۶) از این ایزد به گونه «اوپمن دین مزداپرستی» یاد شده است. در همان یشت (بند ۱۲۷) می‌خوانیم که دامویش اوپمن دلیر، سواره و به پیکر گرازی تیز دندان و تیز چنگال در پی گردونه مهر اسب می‌تازد. (اوپمن)

دانش آموزشی: دانشی که بر اثر آموزش و کار و کوشش و به رهنمونی مزدا به دست می‌آید. دانش اکتسابی. دانشی که در جهان استومند می‌توان آموخت و یاد گرفت.

دانش سرشتی: دانش فطری. دانش سرشتی و ذاتی. دانشی که از راه کار و کوشش به دست نمی‌آید. دانشی که اهوره‌مزدا آن را در وجود کسی به ودیعه گذاشته باشد.

دانو: نام یکی از قبیله‌های تورانی است که بسیاری از سرداران و دلاوران ایرانی در آبان یشت و دیگر بخش‌های اوستا، آرزومند چیرگی و پیروزی بر نام‌آوران و جنگ‌جویانی. از آن قبیله می‌شوند. (تور، توران، تورانی)

دانی: نام خاندانی است که گرشاسپ «ورشو» نامی از آن خاندان را می‌کشد. (زام. بند ۴۱)

داهی: نام سرزمینی بوده است (گویا) در کرانه سیر دریا (سیحون) که قبیله‌هایی به نام «داهه» در آن می‌زیسته‌اند. شاید این سرزمین، همان باشد که جغرافیایانویسان از آن با نام «دهستان» یاد می‌کنند.

در فروردین یشت (بند ۱۴۴) فرَوَشی های مردان و زنان آشَوَن سرزمینهای داهی در کنار فرَوَشی های آشَوَنان دیگر سرزمینهای ستوده می‌شوند.

دایتیا (= دایتی): نام رودی است اساطیری در ایران و بیج که برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند تا آن را با «ارس» یا «زرافشان» یکی بشمارند؛ اما در دوره ساسانیان این نام را بر رود «سند» نهادند.

در اوستا نام «دایتیا» با صفت «وَنگوهی» (= وه، به، نیک) همراه می‌آید و در پهلوی «وه‌روت» (= به‌رود) گفته‌اند. این رود، یکی از مهم‌ترین و ورجاوندترین جاها در جغرافیای اساطیری و دینی ایرانیان است و بسیاری از رویدادهای بنیادی دین مزداپرستی در کرانه آن اتفاق می‌افتد. در کنار همین رود است که اهوره‌مزدا با جم همپرسگی می‌کند و او را به ساختن «وَرَجَمکرد» رهنمون می‌شود. نیز در همان جاست که زرتشت با اهوره‌مزدا و امشاسپندان همپرسگی و هم‌سخنی می‌کند.

در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۲-۱) می‌خوانیم که اهریمن تباهکار، در وچ را همراه با دیگر دیوان به کشتن زرتشت برمی‌انگیزد. در برابر آنان زرتشت نیایش «یته‌آهو ویریو...» را می‌سراید و آبهای دایتیای نیک را می‌ستاید و بدین سان دیوان را شکست می‌دهد.

(← ایران و بیج)

دایتیک (= دایتی): نام کوهی است اساطیری در ایران و بیج که در بسیاری از جاهای اوستا و نامه‌های پهلوی، از چکاد آن یاد می‌شود. گفته شده است که یک سر «چینودپل» بر چکاد دایتیک و سر دیگرش بر البرز کوه است. (← چینود)

دایتیوگاتو: (← آتش بهرام)

دَخمِه: (در اوستا «دَخَم» و در پهلوی «دَخَمک») حصار دایره‌وار و برج مانند است که دور از شهر و روستا و معمولاً بر فراز کوهپایه یا تپه‌ای می‌سازند و پیکر مردگان را در آن جا، رو به آفتاب و در حالت نشسته (با گذاشتن دو چوب در زیر بغلها) در هوای آزاد می‌گذارند تا پرنده‌گان مردارخوار گوشت آنها را بخورند و پس از چندی استخوانهای بازمانده را در گودال یا شکافی به نام «آستودان» می‌ریزند.

پورداود می‌نویسد: «هیچ شکی نیست که آریاییها در قدیم، مردگان خود را در آتش می‌سوزانیده‌اند، چنان که هندوان از زمان بسیار قدیم تا به امروز، آتشی انبوه افروخته، در آن نفت یا روغن پاشیده، مردگان خود را در آن می‌سوزانند و خاکسترش را به آب می‌دهند. لابد ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته‌اند، چنان که کلمه دخمه به معنی «داغگاه» است، یعنی محلی که مردگان را در آن می‌سوزانند. ریشه این کلمه که «دگ» باشد، به معنی سوزانیدن است و

کلمه «داغ» از همین ماده است. از خود اوستا هم مفهوم می‌شود که در قدیم، ایرانیان لاشهٔ مردگان را می‌سوزانیده‌اند. در وندیداد، از جرم سوزاندن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش می‌سوزانند، معین شده است. فردوسی هم در شاهنامه به این عادت قدیم اشاره کرده، گوید:

«همی هر کسی هر سو آتش فروخت یکی خسته بست و یکی کشته سوخت

(یش. ج ۱، ص ۵۰۹)

برخی از پژوهشگران (و از آن جمله «جکسن» برآند که وجود «گل تپه»‌ها یا «کول تپه»‌ها (تپه‌های خاکستر) در نواحی شمال باختری ایران (اطراف دریاچه ارومیه و منطقه کردستان) نشان و بازمانده‌ای است از روزگاری که برخی از ایرانیان، مردگان خود را در آتش می‌سوزانده‌اند. (← ایرانویج. ص ۱۵۴-۱۵۱)

دخمه در اصطلاح زرتشتیان، «برج خاموشی» یا «برج خاموشان» نیز خوانده می‌شود.

(برای آگاهی بیشتر دربارهٔ دخمه و دخمه‌گذاری مردگان ← دیانت. و ایران.)

دَخیوم: (در اوستا «دَهِیوم» به معنی «ایالت یا کشور» و در فارسی «یده») نام ایزد نگاهبان ایالت یا کشور است که از همکاران «اُزَیرین» شمرده می‌شود. (← همین.)

دَرِجا: (در اوستا «دَرِجِیه پیتی زَبَرَه» و در پهلوی «دَرِجِن زَبار» به معنی «دَرِجا آن سوی تپه») نام رودی است در ایران و بیج و نیز نام کوهی یا پشته‌ای است بر کرانهٔ آن رود که خانهٔ پوروشسپ — پدر زرتشت — بر فراز آن جای داشته و زرتشت در آن جا زاده شده است.

در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۴ و ۱۱) از این رود یاد شده است. دارمستتر این رود را با رود

«دَرَه» — که از کوه سبلان در آذربایجان سرچشمه می‌گیرد و به «ارس» می‌پیوندد — یکی شمرده و نوشته است که زرتشت بر فراز کوهی در کرانهٔ این رود، دین اهورایی را پذیرفت و پیام آور آن شد. (زگد.)

در گزیده‌های زاد سپرم (بخش ۲۲) از همپرسگی و هم سخنی اهوره مزدا و امشاسپندان با

زرتشت سخن به میان آمده که واپسین آنها همپرسگی و هم سخنی امشاسپند امرداد است در کرانهٔ رودهای «دَرِجا» و «دایتی» و جاهای دیگر. (← اسنونت)

دَرشینیگ: (به معنی «کسی که گستاخانه حمله کند») نام یکی از دیو پرستان همستار گشتاسپ است. (گو. بند ۳۱-۲۹)

دَرِواشپ: (در اوستا «دَرِواشپا» و در پهلوی «دَرِواسپ» به معنی «دارندهٔ اسب درست») نام ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران است که رمه‌های گاو و گاوکان را تندرستی می‌بخشد.

(گو. بند ۱) (← گوش و گوش‌تشن و گوشورون)

درواسپ یشت: (← گوش یشت)

درووات: ایزد تندرستی است. نام این ایزد، بیشتر با واژه «تنو» (= تن) همراه می‌آید و با «تندرستی» فارسی برابر می‌افتد و گاه نیز بی واژه «تنو»، اما باز هم به همان معنی بکار می‌رود. در ویسپرد (کر. ۴، بند ۱) نام این ایزد با صفت «نیک» و همراه نام ایزدان آدا، آشی و چیتی آمده است.

دروچ: (در اوستا «دروچ» یا «دروگ» و در پهلوی «دروز» به معنی «دروغ») نام ماده دیودروغ و نادرستی و پیمان شکنی است.

گاه مقصود از این واژه، کیش دروچ یا دین دیوپرستی در برابر دین مزداپرستی و پیروی از آشه است (یس. ۳۱، بند ۱) و گاه از آن فریب (یس. ۳۳، بند ۴) و یا پیرو کیش دروچ (یس. ۴۴، بند ۱۳) اراده شده است. (یس. ۳۳، بند ۴ و یس. ۴۴، بند ۱۳)

پاره‌ای از پژوهشگران با استناد به برخی از کاربردهای «دروچ» در اوستا و متنهای پهلوی، آن را به معنای مطلق «دیو» دانسته‌اند. از جمله این موارد می‌توان این نوشته کتاب «روایت پهلوی» را یادآوری کرد که: «پس دو دروچ فراز مانند: اهریمن و آرز.»

چنان که در این نوشته دیده می‌شود، اهریمن سرکرده و سالار و آفریدگار همه دیوان و دیوآز که از نام آورترین دیوان است، هر دو «دروچ» خوانده شده‌اند. اما در جای دیگری از همین متن، می‌خوانیم: «پداست که هر شب اهریمن و دیوان و دروجان برای میراندن آفریدگار هر مزد از دوزخ بتازند.» که در این جا از اهریمن در پایگاه سالاری و فرمانروایی و از دیوان و دروجان به منزله کارگزاران و سپاهیان وی، جداگانه نام برده شده است.

در مهریشت به ترکیب «میثرو دروچ» به معنی «دروغ گوی به مهر» (= پیمان شکن) برمی‌خوریم که در همه جا مفهومی برابر با «پیمان شکن» دارد. (← مهر دروچ)
 دَرُوْشِیوْنَت: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

درون: (در اوستا «درون» یا «دروننگه») نان کوچک سفید بدون خمیرمایه‌ای است که در آیینهای دینی پیشکش ایزد سروش می‌کنند. این نان نشانه و نماد همه پیشکشهای غیرآبکی مانند نان و گوشت و میوه و جز آن است که «میرد» خوانده می‌شود.

یسنه، هات ۸-۳ را «سروش درون» می‌خوانند و در یسنه، هات ۱۱، بند ۴ «درون» به معنی مطلق پیشکش آوردن و نذر و قربانی آمده است.

بهار درباره این واژه می‌نویسد: «درون نام سفره‌ای و نانی است که در آیینهای دینی زردشتی وجود دارد. این نام که به صورت کوچک یا بزرگ از آرد گندم تهیه می‌شود، نماد این جهان است. برجستگی دایره دور نان، نماد کوه البرز است که زمین را چون حلقه‌ای فرا گرفته

است. «گوشواد» که روغن نهاده در میان نان است، نماد چکاد دائیتی است که در میان زمین است. قرص نان، نماد خورشید است. نانی که به صورت هلال تهیه می‌شود، نماد ماه است. سه تکه چوب بویایی که در سفره است، نماد اندیشه و گفتار و کردار نیک است. آب، سبزی و میوه، نماد دریاها، مرغزارها و جنگلهاست.» (پژ. ص ۱۲۶-۱۲۵)
(درباره «درون» همچنین ← مینو. ص ۱۱۳)

دُرَوَند: (در اوستا «دُرگَوَنت» و در پهلوی «دور ووند» یا «دور ووند» ضد «آشون») پیرو دروج، دروغ پرست، دیوپرست، گمراه، ناپاک (= ناآشون، ناپرهیزگار).

دارمستتر از این واژه تعبیری جداگانه دارد و «دروند» را به معنی «دوان» و نام دیوتوفان می‌شمارد؛ اما در جای دیگری اشاره‌ای بدین تعبیر دارمستتر نشده است. (← آشون و دُروج)
دُریوک: عنوان یا صفت گروهی از کسانی است که اهوره مزدا راه یافتن آنان را به «وَرَجَمکرد» ناروا می‌شمارد. این واژه در زبان پهلوی به چند معنی بکار رفته که از آن جمله «پدر و مادر فرزندی حرام زاده» است. بهار در گزارش فرگر دوم وندیداد (بند ۲۹) همین معنی را مناسب حال می‌داند؛ اما استاد مقدم معنی «کسانی که در بدنشان نقص یا علتی باشد» را ترجیح می‌دهد (جم. ص ۹۷) که با انتخاب دارمستتر در گزارش وندیداد (poverty) نیز هماهنگی دارد.

دُریوی: دیو دریوزگی و گدایی و از همکاران و یاوران نزدیک اهریمن است. در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۳) نام این دیورا در شمار کارگزاران بزرگ اهریمن می‌بینیم.

دست-پیمان: تعبیری است در گزارش وندیداد، برای دومین گونه از پیمانهای ششگانه در دادهای وندیدادی. در کتاب «روایات بزرگ» (بخش ۱، بند ۱) درباره این گونه پیمان می‌خوانیم: «هنگامی که دو سوی پیمان با فشردن دست و گفت و شنود با یکدیگر سازش می‌کنند و پیمان می‌بندند.»

دستور: در نوشته‌های پهلوی برای وزیر بزرگ یا بزرگ فرمدار (نخست وزیر) و گاه برای سرکرده و سالار پیشوایان دینی (موبدان) و نیز به معنی داور و داوری آمده است. فردوسی می‌گوید:

«سیامک خجسته یکی پور داشت که نزد نیا جای دستور داشت» (پور. به نقل فپ.)
دَشْتان: (در اوستا «دَشْت» و در گزارش پهلوی «دَشْتَنگ» به معنی علامت و نشان به طور کلی و نشان خونی است که زنان بینند. «دشتان» در پهلوی و فارسی از همین ریشه است.)
۱. قاعدگی، حیض، عادت ماهانه زنان، خونریزی ادواری زنان. ۲. زن حائض (حائضه)، زنی که روزهای خونریزی و عادت ماهانه خود را می‌گذراند.

این واژه با تلفظ «داشتان» تا کنون در زبان ارمنی بکار می‌رود.

دشتان بهنجار^۱: ۱. خونریزی یا حیض زنان که به هنگام طبیعی باشد. ۲. زنی که به هنگام و به روال طبیعی، خون دشتان از وی برود.

دشتانستان: ساختمان یا بخشی از خانه که زن دشتان باید در مدت ناپاکی در آن بسربرد. (← ارشتگاه)

دشتان قرزی: درآمیختن و همخوابگی مرد با زن دشتان که گناهی بس بزرگ است.

دشتان نابهنجار^۱: ۱. خونریزی یا حیض زنان که اتفاقی و در هنگام غیرطبیعی باشد. ۲. زنی که در هنگام غیرطبیعی و برحسب اتفاق، خون دشتان از وی برود.

دروندیداد (فر. ۱، بند ۱۹-۱۸) دشتان نابهنجار از پتیاره آفرینی های اهریمن خوانده شده است.

دشتک: جنین، کودک پیش از زادن و هنگامی که هنوز در زهدان مادر است.

دورآگیت: نام یکی از تورانیان دیوپرست (از قبیله دانو) است. (آب. بند ۷۳) معنی این نام «دارنده آرزوهای دور و دراز» است.

دوروگ: نام یک بیماری ناشناخته است. (وند. فر. ۲۰، بند ۶)

دوزخ: (در اوستا «دوژانگه» یا «دوژانگهو») به معنی «جهان بد» یا «جهان زشت» یا «زندگی بد» در برابر «بهشت» یا «بهترین سرای» یا «بهترین زندگی» کنام اهریمن و دیوان و جای گناهکاران و گمراهان و دروغ گویان در زندگی پس از مرگ است که از آن به «خانمان دروغ» یا «سرای دروغ» نیز تعبیر کرده اند و ما «کنام دُروج» را در برابر آن آورده ایم.

در ادبیات دینی ایرانیان، دوزخ در میان زمین جای دارد؛ اما گاه جای آن در آباختر (= شمال) است. در بندهشن می خوانیم: «دوزخ در میانه زمین، آنجاست که اهریمن زمین را سُفت و بدان درتاخت.» و در جای دیگری از همان کتاب آمده است. «او (هُرمزد) هفتورنگ را به ناحیه شمال گمارد، آنجا که چون اهریمن درتاخت، دوزخ شد.»

دوزخ جایی است بسیار تاریک و تنگ و پرگند و دشواری و بدی. در همان کتاب بند-هشن آمده است: «دوزخ را گوید که تاریکی آن را) به دست توان گرفت و گنبدگی (آن را) به کارد توان بریدن...» و باز در جای دیگر از بندهشن می خوانیم: «دیوان از تاریکی (= دوزخ) بانگ کردند که: مردم اید، دیورا پرستید تا شما را رشک بنشیند...» که در این مورد «تاریکی» به معنی «دوزخ» بکار رفته است.

۱. این ترکیب را نگارنده در گزارش وندیداد بکار برده است.

در هر دو کتاب بندهشن و دینکرت گفته شده است که دوزخ در زیر «چینودپل» است.
(← چینود و گنام دروج)

دوژاک: نامی است که مردم بد زبان به سگ «ونگهاپره» می‌دهند. (← ونگهاپره ووند. فر. ۱۳، بند ۲، زیر.)

دَهک: واژه‌ای است که به ساخت جمع در برابر آتربانان (موبدان) آمده است. پورداود درباره‌ی این واژه نوشته است: «در تفسیر پهلوی دَخَشک کاهنیتار ترجمه شده و از برای توضیح افزوده‌اند: کسی که نشانه‌ی هَرَمزَد بکاهد. در ترجمه سنسکریت اوستا، دَهک به Cihna که به معنی نشانه و علامت خاص است، ترجمه شده است. بنابراین تفاسیر، دهک برخلاف آتربان که حافظ علائم دینی است، کسی است که در او آثار و علائم دینی نیست.» (پور. یس. ج ۱، ص ۱۸۰) (← مورک و ورشن)

دَهَم آفریتی: (← آفرینگان دهان و دهان آفرین)

دَهَمَان آفرین: (← آفرینگان دهان و دهم آفریتی)

دِی: (در اوستا «دئوش» یا «دَدوش» و در پهلوی «داتار» و در فارسی «دادار» یا «دی») صفت اهوره مزدا است به معنی «آفریدگار». روزهای هشتم و پانزدهم و بیستم و سوم ماه و ماه دهم سال، بدین نام خوانده شده است.

گاه «دئوش» را در فارسی به «دین» برگردانده و روزهای سه گانه یاد شده را به ترتیب «دین به آذر»، «دین به مهر» و «دین به دین» خوانده‌اند. اما درست همان «دی» است و «دین» جدا گانه نام ایزد است که روز بیست و چهارم ماه به نام اوست. (← دادار و دین)
یادآوری این نکته بجاست که واژه «دی» به معنی «زمستان» که در فارسی بکار رفته، از ماده «زیم» یا «زین» در اوستاست و با «دی» به معنی «دادار» یا «آفریدگار» پیوندی ندارد.

دی به آذر (روز...): نام روز هشتم ماه است. (← دادار = دی)

دی به دین (روز...): نام روز بیست و سوم ماه است. (← دادار = دی)

دی به مهر (روز...): نام روز پانزدهم ماه است. (← دادار = دی)

دین: (در اوستا «دینا» و در پهلوی و زند «دن» یا «دین» یا «دینا» یا «دینک» و در فارسی «دین» از مصدر «دا» به معنی «اندیشیدن و شناختن»، هم‌ریشه با واژه سنسکریت به همین معنی است.)

در اوستا این واژه گاه به معنی «مذهب و کیش» و گاه به معنی «یکی از نیروهای پنجگانه آدمی» — که از آن به وجدان یا نیروی ایزدی بازشناسی نیک از بد تعبیر کرده‌اند — آمده

است. این نیرو پایدار و نامیرا و از ودیعه‌های اهوره مزدا در تن آدمی است. همین نیروی درونی است که در روز چهارم پس از مرگ بر سر چینودپل، اگر شخص نیکوکار و آشون و پاک باشد، به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و اگر گناهکار و ناآشون باشد، به کالبد زن پستیاره زشتی، روان او را پذیره می‌شود و او را به بهشت یا دوزخ می‌کشاند. (— هادخت نسک در همین کتاب)

بسیاری از پژوهشگران برآنند که واژه عربی «دین» به معنی «کیش و مذهب»، هیچ پیوندی با «دئنا»ی اوستایی ندارد و از بنیاد واژه آکدی «دینو» یا «دینو» به معنی قانون و حق و داوری است.

دین: نام ایزد بانوی نگهبان دین مزدپرستی است و با «چیستا» (— همین.) پیوند نزدیک دارد. او دختر اهوره مزدا و سپندارمذ و نگاهبان آسایش زنان است.

بیست و چهارمین روز ماه به نام این ایزدبانو است و شانزدهمین یشت که ویژه ستایش و نیایش ایزدبانو چیستا است، به سبب پیوند نزدیک این دو ایزدبانو، «دین یشت» خوانده شده است. (— دین یشت و چیستا)

دین (روز...): نام بیست و چهارمین روز ماه است. (— دین)

دین آگاه: کسی که از دین و دادها و آیینهای آن، آگاهی تمام دارد و آموزگار و رهنمون مردمان به آموزش و دریافت و پذیرش دین است. (— دین)

دین آگاهی: آگاهی تمام از دین و دادها و آیینهای آن و آموزگاری و رهنمونی مردمان به آموزش و دریافت و پذیرش دین. (— دین)

دین بُردار: کسی که دادها و آیینها و فرمانهای دین را به میان مردمان می‌برد و آنان را به دین باوری و دین‌پذیری رهنمون می‌شود. پیامبر. (— دین)

دین بُرداری: بردن دادها و آیینها و فرمانهای دین به میان مردمان و رهنمونی آنان به دین باوری و دین‌پذیری. پیامبری. (— دین)

دینگرت (= دینگرد): (در پهلوی «دنگرت» به معنی «کرده دینی» یا «کردارهای دینی») نام کتابی است بزرگ به زبان پهلوی که پژوهشگران فرهنگ ایرانی، آن را فرهنگنامه (دایرةالمعارف) دانشهای دینی و عقلی خوانده‌اند.

این کتاب در حدود سده نهم میلادی (سده دوم و سوم هجری) در بغداد از روی بازمانده‌های ادبیات پارسی میانه (پهلوی) گردآوری و تدوین شده و در نه بخش به نگارش درآمده است که دو بخش نخستین آن از دست رفته و باقی مانده آن، ۱۶۹,۰۰۰ واژه را دربرمی‌گیرد.

گردآورنده و نویسنده نخستین این کتاب، «آتور فرن بق فرخ زاتان» (آذر فرن بق پسر فرخ زاد)

بوده و پس از وی «آتور پات ایتان» (آذر پاد پسر امید) آن را از نو تنظیم و تلخیص کرده و «دینکرت هزار در» نامیده است.

از چاپهای دینکرت می‌توان به ترجمه انگلیسی- گجراتی، چاپ «دستور بهرام پشوتن سنجانا» و پسرش «پشوتن دستور داراسنجانا» در سالهای ۱۹۲۸-۱۸۷۴ م. و ترجمه انگلیسی متن کامل دینکرت، چاپ «مدن» در دو جلد، بمبئی سال ۱۹۱۱ میلادی و ترجمه انگلیسی «وست» در جلد‌های ۱۸ و ۳۷ و ۴۷ S.B.E. اشاره کرد.

(برای آگاهی بیشتر درباره این کتاب مهم ← دکتر محمدجواد مشکور: «گفتاری درباره دینکرد»، تهران ۱۳۲۵)

دین یشت: نام شانزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزدبانو چیستا (که با ایزدبانو «دین» پیوند تنگاتنگ دارد). این یشت، ۷ کرده و ۲۰ بند را دربر می‌گیرد. (← چیستا و دین)

دیو: (در اوستا «دئیو») نام همگانی آفریدگان و کارگزاران و دستیاران اهریمن است که در برابر آفرینش اهورایی ایستاده و به پتیارگی با آن در ستیزند. خود اهریمن را «دیوان دیو» یعنی سالار و فرمانروای دیوان خوانده‌اند.

دیو در دین مزدآپرستی، مترادف «دُروج» (= دروغ) است، چنان که «دئیو یسته» (دیو پرست) را با «دروغ پرست» یا «دُروند» به یک مفهوم بکار می‌برند. از دیوان و جادوان و پریان و گویان و کَر پان، غالباً با هم یاد می‌شود و همه آنان به یکسان نکوهش و نفرین می‌شوند. دیوان نزد هند و ایرانیان باستان، گروهی از پروردگاران ستودنی بوده‌اند؛ چنان که «دیو» یا «دیوا» در سنسکریت تاکنون به مفهوم «خداوند» (معنی اصلی آن «فروغ و روشنایی» است) باقی مانده و از همان بزرگداشت دیرینه برخوردار است. خط سنسکریت را نیز «دیوانگاری» (یعنی نگارش دیوان) می‌خوانند.^۱

در دیگر زبانهای هند و اروپایی نیز واژه‌های هم‌ریشه این واژه به همان معنی کهن دیده می‌شود، مانند «ژئوس» در یونانی و «دئوس» در لاتینی و «دیو» در فرانسه و «دیوتس» (= خدایان) در ارمنی. اما در دگرگونیهای دینی و فکری ایرانیان (احتمالاً از مدت‌ها پیش از زرتشت)، سرشت و منش دیوان تغییر کرد و به کارگزاران و دستیاران اهریمن و گمراه کنندگان مردمان و تباه‌سازندگان آفرینش نیک اهورایی تبدیل شدند؛ همچنان که «آسوره»ها (= اهوره) نزد

۱. این نامگذاری یادآور خط‌آموزی دیوان به «تهمورث» در شاهنامه است.

هندوان سرشتی اهریمنی و گمراه کننده یافتند.^۲
(← اهوره مزدا و ایندر)

دَیووک: عنوان یا صفت گروهی از کسانی است که اهوره مزدا در آمدن آنان را به «وَرَجَمکرد» ناروا می‌شمارد. (وند. فر. ۲، بند ۲۹) در زَند وندیداد «دَیوی» آمده و در توضیح آن افزوده شده است. «فریفتار». استاد مقدم در یادداشتهای خود برگزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) «دَیوی» را علت یا نقصی در بدن شمرده، اما بهار در گزارش همین فرگرد «فریفتار» توضیح زَند وندیداد را آورده است. (پژ. ص ۱۶۹)

«دَیوی» — چنان که در شرح زیر این نام در همین یادداشتهای آمده — نام دیو فریب است و بنابراین کاربرد آن در فرگرد دوم وندیداد به معنای «فریفتار» اشاره ای به همین دیو دارد و می‌تواند تعبیری از «آشموغ» هم باشد. (← آشموغ و دیوی)

دَیوی: نام دیوی است از دستیاران و کارگزاران مهم اهریمن که در شمار گمراه دیوان و دیگر دیوان از او یاد می‌شود. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)

دارمستتر این نام را با «دَیووک» — که در زَند وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) آمده است — یکی می‌شمارد. پورداود این دیورا «دیو فریب» خوانده است. (یش. ج ۲، ص ۴۰) (← دَیووک)

ر

راتا: نام ایزد نگاهبان داد و دهش و بخشندگی است. واژه‌های «رات» و «راتیه» در پهلوی و «راد» و «رادی» در فارسی بازمانده این واژه اوستایی و اصل آن به معنی فدیة و نیاز و دهش و بخشش است.

راسپی: (در اوستا «رَئِئویشکر» و در پهلوی «رَئوی») عنوان هفتمین تن از پیشوایان (موبدان) هشتگانه ای است که در ایران باستان برگذاری «یَزَشَن» (آیین نیایش و ستایش) را برعهده داشتند. راسپی (رئئویشکر) که معنی آن «آمیزشگر» یا «بهم آمیزنده» است، در این گروه در رده هفتم بود و کار آمیزش هوم با شیر و آب زور و بخش کردن آن را برعهده داشت و جای وی در سوی راست «فَرَبَرتر» بود.

۲. نکته جالب توجه این است که هندوان کنونی در عین حفظ واژه «دیو» به همان معنی کهن «خداوند»، واژه «دیوانه» را که از همان ریشه است، به معنایی که در فارسی دارد، بکار می‌برند.

امروزه همه کارهای برگذاری این آیین را تنها دو موبد (زوت و راسپی) برعهده دارند و در واقع راسپی به تنهایی نقش هفت موبد زبردست زوت را اجرا می‌کند.

در بندهشن درباره رویدادهای رستاخیز آمده است که در «یَرَشَن» بدان هنگام، اهوره مزدا خود «زوت» است و سروش پرهیزگار «راسپی». (← آبرت، آتروخش، آسنتر، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاوونن.)

رام: (در اوستا «رام» یا «رامن» به معنی «آرامش») نام ایزد هواست که به نامهای «ویو» (= وای یا وای درنگ خدای یا اندروای) و «وای وه» (= به وای) نیز خوانده شده است.

در اوستا «رام» جدا از «ویو» (= وای) است؛ اما در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) با او یکی شده است. نگاهبانی روز بیست و یکم ماه برعهده او و «رام یشت» (یشت یازدهم) در ستایش و نیایش وی است و نام او در اوستا با صفت «دارنده چراگاه خوب» و غالباً همراه نام ایزد مهر می‌آید.

درباره این ایزد در بندهشن می‌خوانیم: «رام که وای نیکوی درنگ خدای خوانند، خود وای درنگ خدای است که اندر مینوان، ارتشتاران سرداری را (به) خویشکاری دارد. روان پرهیزگاران را چون به چینود پل گذرد، وای نیکو دست برگیرد و به آن جای (مناسب) خویش برد. بدان روی رام خوانده شود که رامش بخش همه آفرینش است. هنگامی که وای بدتر جان را در تن از میان برد، او که وای نیکو است (آن را) بپذیرد و خورسندی بدهد.» (به نقل پژ. ص ۱۰۹)

(← اندروای، بدوای و به وای)

رام (روز...): نام روز بیست و یکم ماه است. (← رام)

رام یشت: نام پانزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد رام (= به وای = اندروای = ویو) که ۱۱ کرده و ۵۷ بند دارد. (← اندروای و رام)

رایومند: (در اوستا «رئونت» به معنی «دارنده جلال و شکوه و فروغ») صفت اهوره مزدا و برخی از ایزدان و آدمیان است و غالباً با «قره مند» (از قره برخوردار) همراه می‌آید.

همین واژه نام کوهی است در نیشابور که در فارسی «ریوند» گوئیم و به سبب آتشکده بزرگ «آذر برزین مهر» که در آن بوده، شهرت یافته است. (← رئونت)

رئمن: نام کوهی است (زام. بند ۵). پورداود احتمال داده است که این نام به معنی «دولت خانه» یا «ثروت سرا» باشد.

رئونت: نام کوهی است (زام. بند ۶). این نام در فارسی «ریوند» شده و جای آتشکده مشهور «آذر برزین مهر» در آن بوده است. در بندهشن، جای این آتشکده یک بار کوه ریوند و یک بار کوه

گناود (گناباد) خوانده شده است. (← برزین مهر و رایومند)

رَپِشَوین: (در اوستا «رَپِشَوین» و در پهلوی «رَپِشَوین» و «رَبیهوین» به معنی «نیمروز») نام دومین گاه در بخش بندی گاههای پنجگانه شبانروز است که «رِپشَوینگاه» نیز خوانده می‌شود.
(— رِپشَوین ایزد و رِپشَوینگاه)

رَپِشَوین: نام ایزد نگاهبان دومین گاه از گاههای پنجگانه شبانروز (از نیمروز تا پسین) است و «فَرادت فُشو» (ایزد نگاهبان چار پایان خُرد) و «زنتوم» (ایزد نگاهبان بخش یا ناحیه) از یاران و همکاران اویند.

این واژه در کتابهای روایت و نیایشهای زرتشتیان با نگارشهای گوناگون آمده است. از آن جمله: رفتون، رفتون، ریتین، ریتین، ریتون، ریتون، ریتون، ریتون، ریتون و ریتون.
رَپِشَوین: نام ایزد نگاهبان تابستان است و «آفرینگان رَپِشَوین» ویژه اوست. (— آفرینگان و رِپشَوین)

رَپِشَوینگاه: در بخش بندی گاههای پنجگانه شبانروز، دومین گاه یعنی از نیمروز تا پسین (از ظهر تا عصر) را بدین نام می‌خوانند. در «روایات داراب هرمزدیار» و در «نیرنگستان» آمده است:
«رِپشَوینگاه از نیمروز تا سه ساعت پس از نیمروز را گویند.»

رَپِشَوینگاه: نام یکی از پنج نیایش (نماز) شبانروز است که به هنگام نیمروز تا پسین اختصاص دارد. این نیایش که در بخش «پنج نیایش» در «خرده اوستا» آمده است، ۱۲ بند را دربر می‌گیرد.
رَتَو: (در پهلوی «رَت» و در فارسی «رَد») این واژه در اوستا به دو معنی بکار رفته است. نخست به معنی گاه و هنگام و زمان و دوم به معنی داور داد گاه ایزدی. در گاهان (یس . ۲۹)، بندهای ۳ و ۶ و یس . ۳۱، بند ۲) زرتشت خود «رَتَو» (داور میان دو گروه مزداپرستان و دیوپرستان) خوانده شده است. در اوستای نو، واژه «رَتَو» با «آهو» (— همین.) همراه آمده و معنی داور و سرور و بزرگ و پیشوای میثوی دارد. در گزیده‌های زادسپرم نیز این واژه به معنی سرور پیشوایان دینی (موبدان) آمده است.

در ترکیب «ویسپرد» نیز همین واژه «رَتَو» را می‌بینیم. (— ویسپرد)

رَتَوَمَنَد: (در اوستا «رَتَوَمَنَت» به معنی «دارنده سروری و بزرگی») صفت اهوره مزداست که غالباً همراه «آهوَمَنَد» (آهوَمَنَت) می‌آید. (— آهوَمَنَد)

رَد: به معنی سرور و بزرگی روحانی (به مفهوم عام) و گاه به معنی «موبدان موبد» آمده است.
(— رتو)

رسایی: برگردان «هورواتا» است که در گاهان بدین صورت آورده ایم. (— خرداد)
رَسَنَتات: نام یکی از ایزد بانوان در دین مزداپرستی است که معنی لفظی آن را «دادگری و

جوانمردی» نوشته‌اند. نام این ایزد بانو غالباً با صفت «نیک» و همراه با نام «اِریث» (← همین.) می‌آید. از خویشکاری «رستسات» در اوستا سخنی به میان نیامده و تنها می‌توان دریافت که از یاران و همکاران ایزد بانوان «آرت» (= اشی) و «چیستا» است.

رشن: (در اوستا «رشنو» به معنی پرهیزگاری یا درخشش [؟]) نام ایزد دادگری، یکی از ایزدان نامدار در دین مزدیسنا است. رشن پس از ایزدان مهر و سروش، سومین داور روز پسین به‌شمار می‌آید. او پسر اهوره مزدا و سپندارمذ و برادر ایزدبانو آشی و ایزدان سروش و مهر و ایزدبانو دین است. (ار. بند ۱۶) اوست که همراه ایزدان مهر و بهرام به میان رده‌های رزم‌آوران می‌رود و راست‌کرداران را پیروزی می‌بخشد. (بهرام. بند ۴۷)

نام این ایزد، غالباً با صفت «راست» یا «راست‌ترین» همراه می‌آید و گذشته از مهر و سروش با ایزد آرشتاد (= آرشتاد = آشتاد) نیز پیوند نزدیک دارد.

دوازدهمین یشت اوستا و هیجدهمین روز ماه به نام این ایزد است. از «رشن یشت» برمی‌آید که رشن بویژه با دزدان و راهزنان در ستیزه و مایه نگرانی آنهاست. رشن نه تنها در سراسر هفت کشور زمین، در خشکی و دریا، بلکه در جهان زبَرین، در سپهر ستارگان و ماه و خورشید و فضای فروغ بی پایان (گَرزَمان) نیز حضور دارد.

در بندهشن، رشن ایزد دادگری و مینوی راستی است که برای رهایی و بهروزی جهان استومند، دیوان و بدکرداران رانا بود می‌کند. در «اَوِگَمَدَیچا» از آمدن رشن همراه ایزد مهر و سروش و باد و اشتاد و بهرام و فرّوشی‌های آشَوَنان به پذیره روان نیکان در گذشته در بامداد روز چهارم پس از مرگ، سخن به میان آمده است. اردای ویراف‌نامه و مینوی خرد این ایزد را ترازو دار روز پسین می‌خوانند که کفّه ترازو را به هیچ سویی متمایل نکند و سرمویی نادرستی و بیداد در کار او راه نیابد. در بندهشن گفته شده است که یوغ (میانه شاهین) ترازوی ایزد رشن بر چکاد دایتی است. (← همین.) به نوشته همین متن، گل نستر (= نسرین) و یژه این ایزد است.

نام ایزد رشن را در ادب فارسی به گونه «رشن» هم می‌بینیم.

رشن (روزه..): نام هیجدهمین روز ماه است که نگاهبانی آن را ایزد رشن برعهده دارد. در اشاره به روز رشن، فردوسی می‌گوید:

«چو هور سپهر آورد روز رش ترا زندگی باد پدرام و خوش»

و عنصری:

«درآمد در آن خانه چون بهشت به روز رش از ماه اردیبهشت»

رشن یشت: نام دوازدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد رشن که ۳۸ بند دارد. (← رشن)

رَتَنگها (= آرتگ): نام یکی از دورود مهم و ورجاوند در اساطیر ایرانیان است که جای آن را در ایران ویج دانسته‌اند و بارها در بخشهای گوناگون اوستای نواز آن سخن به میان می‌آید و رویدادهای بسیاری در کرانه آن اتفاق می‌افتد.

سرزمینهای گرداگرد سرچشمه رود رنگها، شانزدهمین بخش جهان است که اهوره‌مزدا آن را آفریده است. (وند. فر. ۱، بند ۲۰)

بسیاری از پژوهشگران اوستا کوشیده‌اند تا جای این رود را بشناسند و آن را با یکی از رودها در سرزمینهای ایرانی تطبیق دهند؛ اما برخی برآنند که نمی‌توان این رود را رودی واقعی دانست و باید آن را رودی اساطیری و افسانگی شمرد.

بهار نوشته است که در دوره ساسانیان، این نام را با «آروتند» (دجله) یکی شمرده‌اند. (پژ. ص ۷۹)

روان: (در اوستا «اورون» و در پهلوی «رووان») چهارمین نیرو از نیروهای پنجگانه آدمی و پاسخ گوی کردار اوست. گزینش خوب یا بد برعهده این نیرو است و پس از مرگ پاداش کردار نیک و یا پادافره کردار بد را دریافت می‌کند. روان پرهیزگاران به فرّوشی آنان می‌پیوندد و در بهشت بسر می‌برد و روان بد کرداران تنها می‌ماند و در دوزخ رنج می‌کشد.

در گزیده‌های زاد سپرم، روان سه بخش دارد: روان اندرتن یا روان نگهبان، روان بیرون ازتن یا روان اندرراه و روانی که در جهان میثوی است.

روایات بزرگ: نام دیگری است برای «روایات داراب هرمزدیار». (— همین.)

روایات داراب هرمزدیار: نام یکی از مشهورترین کتابهای روایت است که در سال ۱۹۲۲ ب.م. در بمبئی به کوشش «هیرید مانکجی رستم جی اونوالا» به چاپ رسیده است.

رَوذیت (= رَوایدیت): نام کوهی است (زام. بند ۲). در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۷) این کوه «رُذیشنومتند» نامیده شده و نویسنده آن کتاب، این نام را به معنی «کوهی که گیاهان فراوان در آن روید» گرفته است. دارمستتر گمان برده است که این کوه همان «رویان» باشد در طبرستان که جغرافیادانان بدان اشاره می‌کنند.

ریگ ودا: نام کهن‌ترین بخش نامه باستانی هندوان است به زبان سنسکریت که سرودهای ستایش خدایان را دربر می‌گیرد. زمان نگارش این بخش و دیگر بخشهای وداها را از ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد دانسته‌اند. (— ودا)

ز

زاد-مرگ: نام خانه یا اتاقی است که پیکر مرده را در دورهٔ بدی آب و هوا، پیش از بردن آن به دخمه، در آن می‌گذارند. (وند. فر. ۸، بند ۸، زگد.) (— کده)

زامیاد: (در اوستا «زَمَیَرَت» و در پهلوی «زام یَزَد» به معنی «ایزد زمین») نام ایزدی است که غالباً از او با صفت «نیک گُنش» یاد می‌شود. نوزدهمین یشت — اگر چه جز نخستین هشت بند آن که نام کوههای روی زمین را دربر دارد، دیگر بندهای آن به «فر» مربوط می‌شود — به نام ایزد زامیاد نامگذاری شده است. بیست و هشتمین روز ماه نیز به نام این ایزد خوانده می‌شود و گل زعفران ویژهٔ اوست. به نوشتهٔ بندهشن ایزد زامیاد از همکاران و یاران امشاسپند امرداد است.

برخی از پژوهشگران برآنند که «زامیاد» نام دیگری است برای امشاسپند «سپندارمذ»، امشاسپند بانوی نگاهبان زمین. اما جای این پرسش باقی است که: اگر این دو یکی هستند، چرا روز پنجم ماه به نام «سپندارمذ» و روز بیست و هشتم به نام «زامیاد» خوانده شده است؟
زامیاد (روز...): نام روز بیست و هشتم ماه است. (— زامیاد)

زامیاد یشت: نوزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانهٔ اوستاست که به نام ایزد زامیاد (— همین.) خوانده شده و هشت بند سرآغاز (نام کوههای روی زمین) و پانزده کرده (مشمول بر ۸۸ بند) را (که به فر اختصاص دارد) دربر می‌گیرد. این یشت را «کیان یشت» نیز خوانده‌اند.

زاورون: (در پهلوی «زَرمَن») به معنی پیریا پیراندیشه) نام دیوی است از یاوران و کارگزاران بزرگ اهریمن که او را «دیو کشندهٔ پدران» یا «دیوپیری» خوانده‌اند. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)
زرتشت (= زردشت): (در اوستا «زَرَتوشْتَر» به تعبیری به معنی «دارندهٔ اشترزرد» و به تعبیر دیگر «دارندهٔ روشنایی زرین رنگ») نام پیامبر و بنیادگذار دین زرتشتی یا مزداپرستی یا دین بهی و سرایندهٔ گائاهای پنج گاهان (کهن‌ترین بخش اوستا) است. (— پیش. بخش ۱)

زرتشت سپیتمان: نام زرتشت است همراه با نام خانوادگی او. (— سپیتمان)

زرتشتوم: (در اوستا «زَرَتوشْتروئِم» و در پهلوی «زَرَتُشتوم» به معنی «همانند زرتشت» یا «زرتشت‌سان») نام ایزدی است از همکاران «آویسروئیرِم» (— همین.) که پرستاری و نگاهبانی همهٔ پیشوایان دینی بدو سپرده شده است.

برخی از پژوهشگران اوستا، این واژه را عنوان بزرگترین پیشوای دینی یا «مَسْمغان» (سرکرده و سالار مغان) دانسته‌اند که به منزلهٔ پاپ نزد کاتولیکها بوده است. بیرونی «مصمغان» نوشته و مرکز فرمانروایی روحانی او را شهر «ری» دانسته است.

این واژه، همچنین به معنی قلمرو فرمانروایی چنین پیشوایی نیز آمده است. (← فرور.

بند ۲۱)

زَرْتَوَشْتَرَوْتَم: (← زرتشتوم)

زَرِدَزَن نام کوهی است. (زام. بند ۱) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) نام این کوه «زَرید» آمده و با «مانوش» (= اوستایی «مَنوش») یکی شمرده شده است. در زامیاد یشت، این رشته کوه در برابر «هریتی» (= البرز) و دومین کوهی است که از آن سوی «مَنوش» نیز همه سرزمینهای خاوری و باختری را در میان گرفته است. (← منوش و هریتی)

زَرَوْتَه: صفت روغنی است که در ساختن خورش بهشتی بکار می‌رود؛ خورشی که پس از درآمدن روان پرهیزگاران و آشوتان به فروغ بی پایان برای آنان می‌آورند. (ه.اد. فر. ۲، بند ۱۸)

این واژه، صفت است به معنی «بهاری» (منسوب به «زَریم» به معنی «بهار»). در دادستان دینی (بخش ۳۱، بند ۱۴) درباره این واژه آمده است: «چون کره به دست آمده از شیر گاو که در دومین ماه بهار دوشیده باشند، به خوبی و لذت بخشی معروف است، در اوستا این نام (زَریمَه) را برای روغنی که در خورش بهشتی بکار می‌رود، برگزیده اند.»

زَرِنَوَمَنْت: نام دریاچه یا آبیگری است که در خرده اوستا (بند ۸) ستوده می‌شود. در بندهشن (بخش ۲۲، بند ۶) می‌خوانیم که دریاچه «زرمند» (= زرنومنت) در همدان است، اما امروزه نمی‌توان جای درست آن را تعیین کرد.

زَرِنَوَمِتی: نام یکی از رودهایی است که به دریاچه کیانسیه (هامون) می‌ریزد. این نام، ساخت مادینه (مؤنث) «زَرِنَوَمَنْت» (زرمند یا دارای زر) است. در بندهشن (بخش ۲، بند ۳۴) «هیرمند» و «زرمند» نام یک رودخانه خوانده شده، اما در زامیاد یشت (بند ۶۷) از «زَرِنَوَمِتی» و «هَرِیْتَوَمَنْت» (هیرمند) جداگانه یاد شده است.

زَرَوَان: (در پهلوی «زوروان» و در فارسی «زروان» به معنی «زمان» و «زمانه») نام ایزدی است که از او با صفت‌های «بی کرانه» و «درنگ خدای» یاد شده و مانند دیگر میثویان و آفریدگان اهوره مزدا درخور ستایش و شایسته نیایش است.

در روزگار ساسانیان، فرقه‌ای در دین زرتشتی وجود داشت که در ملل و نحل شهرستانی و دیگر منابع، از آن به نام «زروانیه» یاد شده است. درباره باورهای این فرقه، نوشته‌اند که اینان اهوره مزدا و اهریمن — هر دو — را از آفریدگان «زروان» می‌دانستند. شهرستانی روایتی را می‌آورد که بنا بر آن، زروان بزرگترین آفریده نور بود و او را در چیزی شک پیدا شد و از آن شک، «اهریمن» پدید آمد. همو روایت دیگری را نقل می‌کند که به موجب آن، زروان بزرگ نه هزار و

نهد و نود و نه سال به نیایش ایستاد تا او را پسری آید و چون آرزوی او برنیامد، با خود اندیشید که شاید این جهان هیچ باشد. از همین توهم او اهریمن پدید آمد و هرمزد از عالم یقین برخاست و هر دو در شکم مادر بودند. هرمزد نزدیک در بود؛ اما اهریمن به نیرنگ شکم مادر را بردرید و پیش از آن به بیرون شتافت و جهان را بگرفت.

در رساله «علمای اسلام به دیگر روش» — که پاسخنامه ای است از سوی پیشوایان دین زرتشتی به پرسشهای علمای دین اسلام و پیداست که نویسنده ناشناس آن، خود از گروه زروانیان بوده — چنین می‌خوانیم: «در دین زرتشت چنین پیداست که خدا جز از زمان، دیگر همه (را) آفریده است و آفریدگار، زمان است و زمان را کرانه پیدا نیست و بالا پدید نیست و بن پدید نیست. او همیشه بوده است و همیشه باشد و هر که خردی دارد، نگوید که زمان از کجا پیدا آمد و با این همه بزرگواری که بود، کس نبود که وی را آفریدگار خواندی؛ زیرا که آفرینش نکرده بود. پس آتش و آب را بیافرید. چون به هم رسانید، اورمزد پدید آمد. زمان هم آفریدگار بود و هم خداوند به سوی آفرینش که کرده بود. پس اورمزد روشن و پاک و خوش بو و نیکو کردار بود و بر همه نیکوییها توانا بود. چون فروشیب نگریست نود و شش هزار فرسنگ، اهریمن را دید سیاه و پلید و گنده و بد کردار و اورمزد را شکفت آمد که دشمنی سهمگین بود. اورمزد چون آن دشمن را دید، اندیشید که مرا این دشمن بر باید گرفت و اندیشه کرد به چند وجه اقرار همه بیندیشید و پس آغاز کرد و اورمزد هر چه کرد، به یاری زمان کرد و هر نیکی که در اورمزد بایست، بداده بود و زمان درنگ خدای اورمزد پیدا کرد...»

از مجموع افسانه‌ها و مدرکهای کهن درباره «زروان»، می‌توان چنین برداشت کرد که زروان پیش از هر چیز دیگر وجود داشت و هزار سال به نیایش ایستاد تا او را پسری که نامش هرمزد خواهد بود، پدید آید؛ پسری که باید آسمان و زمین و همه دیگر آفریدگان را بیافریند. اما پس از هزار سال به اندیشه ای شک آلود فرورفت که: «آیا بیهوده کوشیده‌ام؟» و در این هنگام بود که هرمزد و اهریمن به زندان وی درآمدند. هرمزد از خواست و آرزوی او به داشتن فرزند و اهریمن از شک وی.

زروان چون از وجود فرزند آگاهی یافت و دانست که هرمزد به دهانه زهدان نزدیک تر است، سوگند خورد که: «هر که زودتر نزد من آید، فرمانروایی جهان را بدو سپارم.» هرمزد که از اندیشه پدر آگاه بود، در همان زهدان، اهریمن را از آن اندیشه آگاه ساخت. اهریمن کوشید که پیش از هرمزد از زهدان بیرون شود؛ اما چون هرمزد به دهانه زهدان نزدیکتر بود، اهریمن زهدان را درید و از آن بیرون جست و خویشتن زشت خویش را به زروان بنمود که: «من فرزند توام.» زروان چنان فرزندی را که همه تیرگی و گند و ستیز بود، نپسندید. در همین هنگام هرمزد

زاده شد که روشن و خوش بوی بود و زروان دانست که پسر آرمانی اوست. زروان چون سوگند خورده بود، ناگزیر جهان را به اهریمن سپرد و گفت: «ای اهریمن! ترا شهیار می‌کنم تا نه هزار سال فرمانروایی کنی؛ اما هرمزد را چنان آفریده‌ام که بر تو چیرگی یابد و پس از دوره‌ی نه هزار ساله تو، اوست که به شهرداری جهان خواهد رسید و چنان فرمان خواهد راند که کام اوست.»

آنگاه زروان به هرمزد دسته‌ای «برسم» سپرد که نشانه‌ی موبدی بر جهان است و بدو گفت «تا این زمان من برای آمدن تو نیایش کرده‌ام؛ از این پس، این تویی که برای من نیایش خواهی کرد.»

بدین گونه اهریمن فرمانروای جهان شد و هرمزد به یاری نیایش کردنها سرانجام بر او چیرگی خواهد یافت.

زروان خدای زمان است که در اوستا اهمیت چندانی ندارد؛ اما از نوشته‌های روزگار ساسانیان برمی‌آید که در آن دوران، سخت مورد توجه و ستایش مردم بوده است. سرشت او جاودانگی و بی‌کرانگی است و همه‌آفرینش در اوستا. سرچشمه‌ی هستی و بن‌مایه‌ی ماده، زمان، سامان کیهانی و در یک سخن، هستی کل است. خود منشأیی ندارد و منشأ همه چیز است. هیچ کس را توان برآشتن و فرمانروایی بر او نیست. خیزد و توانایی او نیز بی‌کران است.

زروان بی‌کرانه است و از این رو برای هیچ‌یک از آفریدگان او — حتی خدایان — شناختنی نیست. از زروان بی‌کرانه، زروان کرانمند با نه هزار سال درازا پدید می‌آید که در طی آن، میان دو فرزند زروان بی‌کرانه — هرمزد و اهریمن — نبرد درمی‌گیرد و با پیروزی هرمزد بر اهریمن پایان می‌پذیرد و دوران زروان کرانمند به سر می‌رسد.

سال کیهانی زروانی که نه هزار سال درازا دارد، در برابر سال کیهانی مزدایی قرار می‌گیرد که دوازده هزار سال است و به چهار دوره‌ی سه هزار ساله بخش می‌شود. (نقل به اختصار و با اندک دگرگونی در نگارش، از مقاله‌ی پورداود به نام «زروان» در «خرده». ص ۹۷-۹۱ و توضیح‌های بهار در پژ. ص ۱۲۳-۱۲۱)

آقای بهار در یادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «فرقه‌ی زروانیه به احتمال قوی قبل از زرتشت وجود داشته و دین توده‌ی مردم بوده است و ظهور آن به دوره‌ی ساسانیان ربطی ندارد.»

«موسس خورناسی» مویخ ارمنی روایتی را درباره‌ی «زروان» از «سیبیل لا بروسی» نقل می‌کند که بنا بر آن، زروان به اتفاق دو برادر خود «تیتان» و «هاپه‌توسته» که همان «سام» و «کام» و «هابت» بودند، پیش از ساختمان برج بابل بر روی زمین فرمانروا شدند و بعد زروان بر دو برادر خویش چیره شد و سرانجام زرتشت مغ، پادشاه بلخ‌ها یعنی مادها زروان را مبدأ و پدر خدایان نامید. (— موسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمه‌ی گ. نعلبندیان، نشریات دانشگاه

یروان ارمنستان / ۱۹۸۴-ص ۳۰)

زَریز: (در اوستا «زیری ویری» به معنی «زرتین بر» یا «زرتین زره») نام پسر لهراسپ و برادر گشتاسپ^۱ و سپاهبد ایران در جنگهای دینی ایرانیان و تورانیان به روزگار پیامبری زرتشت و شهریاری گشتاسپ است که در همین جنگها به دست «بیدرفش» جادو، سپاهبد تورانیان کشته می‌شود.

داستان زندگی و رزم‌آوری زریز در منظومه پهلوی «آیاتکار زریران» (یادگار زریز) و در هزاربیت سروده دقیقی (که در شاهنامه فردوسی درج شده) آمده است.

زَرم: (= زمزمه) تعبیری است برای «باژ» که در کتابهای فارسی و عربی آمده است. (← باژ)
زَنتوم: نام ایزد نگاهبان «زنتو» (بخش یا ناحیه) و از همکاران ایزد «ز پیشوین» است. (← ز پیشوین)

زَند: (در اوستا «زنتی» یا «آزیتسی» به معنی گزارش، تفسیر و آگاهی) در نوشته‌های پهلوی مقصود از این واژه، متنهاى اوستایی و بویژه گزارش پهلوی آنهاست و گاه برای روشنی بیشتر «زند اوستا» می‌نویسند.

برخی از پژوهندگان، واژه معرب «زندیق» را از همین ریشه دانسته‌اند. (← زندیق)
زَنده زَوان: به نوشته دارمستر نام آیین نیایشی است برای زنده کردن روان و سزاوار ساختن آن به درآمدن به بهشت. (وند. فر. ۹، بند ۵۶-۵۵، زیر.)

زَندیک: (در اوستا «زَند») کسی که پیرو دین مزدایی نباشد یا از آن برگشته باشد. این واژه را غالباً با «جادو» (کسی که کارش جادویی است یا به تعبیر امروزی جادوگر) همراه می‌آورند.
«مانی» اندیشه و بزرگ روزگار ساسانیان از سوی موبدان زرتشتی با همین واژه «زندیک» توصیف شده و این همان واژه است که معرب آن «زندیق» را در نوشته‌های پس از اسلام فراوان می‌بینیم. دکتر تفضلی نوشته است که «زندیک» در مورد کسی که متون دینی را برخلاف شرع و به روش غیرمجاز تفسیر می‌کرده، بکار می‌رفته است. (← مینو. ص ۱۳۵)
(← وند. فر. ۱۸، بند ۵۵-زیر.)

زَو: (در اوستا «اوزو» به معنی «یاری رسان») پسر «توماشپ» به معنی «دارنده اسپان فریه» نامی است که تنها یک بار بدان برمی‌خوریم. او از آشوتان و پاکان شمرده شده و به فروشی او درود فرستاده شده است. (فرور. بند ۱۳۱)

۱. «نیرگ» بدون آوردن دلیل و مدرکی، «زریز» را پسر گشتاسپ می‌خواند. (← دینها. ص ۳۲۶)

به نوشته دینکرت (کتاب هشتم، بخش ۱۲) زو پسر تهماسب از پشت منوچهر و از پادشاهان ایران زمین بوده است. در بندهشن، این نام به گونه زاب تهماسبان آمده و گفته شده است که پس از کشته شدن نوذربه دست افراسیاب، او که نبیره نوذرو از پشت منوچهر بود به پادشاهی برگزیده شد و پنج سال بر ایران زمین فرمانروایی کرد. (بن. بخش ۳۱، بند ۲۳ و بخش ۳۴، بند ۶) حمزه اصفهانی این نام را یک بار زاب بن سوما سب و بار دیگر زو بن تهماسب نوشته و مدت فرمانروایی او را چهار سال دانسته است. ابوریحان بیرونی زاب بن تهماسب را به چند واسطه از پشت منوچهر شمرده و مدت پادشاهی او را نه سال نوشته است. بلعمی این نام را زوار پسر طهماسب نوشته و مدت فرمانروایی او را سی سال دانسته است.

در شاهنامه زو پسر طهماسب خوانده شده و بی آن که از نیاکان او سخنی به میان آید، مدت پادشاهی او پنج سال نوشته شده است.

زوت: (در اوستا «زوتر») عنوان بزرگترین پیشوای دینی است که یرشن (آیین ستایش و نیایش) را رهبری می‌کند و هفت موبد دیگر که عنوانهای آنها به ترتیب الفبایی آبرت، آتروخش، آسنتر، راسپی، سروشاورز، فریترار و هاوتن است، به رهنمونی او عهده‌دار کارهایی در برگذاری این آیین اند. (— همین نامها)

اهمیت این عنوان در دین مزدآپرستی تا بدان پایه است که به نوشته بندهشن (بخش ۳۰، بند ۳۰) در هنگام رستاخیز برای نابود کردن اهریمن یرشن برگذار می‌شود و در آن آیین، اهوره‌مزدا خود نقش «زوت» را برعهده می‌گیرد. همچنین در گاهان (یس. ۳۳، بند ۶) زرتشت خود را «سرودخوان» (= زوت) خوانده است و در دینکرت (بخش ۹، فر. ۳۳، بند ۵) می‌خوانیم که در روز پسین و هنگام قرشگرد (نوشدن دین و جهان) زرتشت به ستایش می‌ایستد و خود در آن یرشن «زوت» می‌شود.

امروزه نقش هفت موبد زبردست «زوت» را تنها «راسپی» برعهده می‌گیرد و اجرا می‌کند. این واژه در سنسکریت «هوتا» یا «هوتر» است به معنی سرودخوان و شاعری که در خواندن سرودهای دینی تخصص داشته باشد.

زور: (در اوستا «زوتر») و در پهلوی و فارسی «زور» یا «زور» (نیازها و پیشکشهای آبکی) (مایع) مانند شیر و نوشابه «هوم» و مانند آنهاست که به آیین نیایش می‌برند و در برابر «میرد» (نیازها و پیشکشهای غیرآبکی) قرار می‌گیرد. در نوشته‌های زرتشتیان برای بازشناسی این واژه از واژه‌های همانند، آن را به گونه «آب زور» یا «آب زور» هم آورده‌اند و «آب زور نیایش» نام دیگری است برای «اردویسوربانو نیایش».

نوع دیگری از «زور» هم هست که آن را «آتش زور» یا «آتش زور» گویند و آن پیه دنیبه

گوسفند است که در موردهای ویژه‌ای به آتش مقدس می‌دهند.
(— آب زور و میزد)

زَور: نام ایزد بانویی است که نیایشگران از او یاری می‌خواهند. (یس . ۸، بند ۳)

زیری: (— زیریچ)

زیریچ: (در پهلوی «زَریز») نام یکی از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) است. نام این دیوبه معنی «زرد رنگ» یا «سبز رنگ» است و او را دیو گرسنگی خوانده‌اند که نامش همواره همراه «تَوَروی» (دیوتشنگی) می‌آید.

زیریچ هِیستارِ امشاسپند بانو امرداد است و در بندهشن «زهرساز» خوانده شده است.

(— توری)

زیری میاگ: نامی است که مردم بدزبان به دیوی به نام «زیری مینگوره» داده‌اند.

(— همین.)

زیری مینگوره: نام دیوی است از آفریدگان اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده سپند مینورا می‌کشد. (— وند. فر. ۱۳، بند ۶-زیر.)

می‌توان گمان برد که این نام، صورتی از نام «زیری» یا «زیریچ» باشد. (— زیریچ)

زیناوند: (در اوستا «آزینوت» یا «زیتنگهوت» به معنی «دارنده رزم افزار»^۱) صفتی است که غالباً برای «تهمورث» (— همین.) و گاه برای دیگران آمده است.

جزء نخست این ترکیب را که «زین» (به معنی «رزم افزار») است در فارسی در

ترکیبهایی چون «زین افزار» (به همان معنی «رزم افزار») و «زندان» (در اصل به معنی اتبار رزم افزار یا اسلحه‌خانه) می‌بینیم.

زین گاو: (در اوستا «زینگاو» یا «زینگاو» و در پهلوی «زین گاو») نام یکی از دشمنان ایران است که افراسیاب او را می‌کشد. (زام. بند ۹۳) این نام با صفت «دروغ گو» (دروغ پرست) همراه آمده و «یوستی» در «نامنامه ایرانی» معنی آن را «دارنده گاو زنده» دانسته است. بهارنوشته است: «محملاً معنی گاو زنده می‌دهد.» در گزارش اوستای «پورداد» این نام به صورت «زینگیاب» آمده است.

به نوشته بندهشن، «زین گاو» از تازیان بود که به ایرانشهر آمد و شاهی آن را بگرفت و به

هر که به بدچشمی نگریست، کشته شد. ایرانیان افراسیاب را به خواهش خواستند تا آمد و آن زین گاو را کشت و خود شاهی ایرانشهر کرد.

۱. دکتر تفضلی «زیناوند» را «هوشاب» معنی کرده است. (— مینو. ص ۱۱۸)

در شاهنامه از زین گاو تازی سخنی به میان نمی‌آید؛ اما گفته می‌شود که تازیان به ایران آمدند و افراسیاب با ایشان جنگ کرد و آنان را شکست داد.
 زَبِنیاوَرِ خوربنداهه: نام آوردگاهی است که گشتاسپ در آن بر همستاران خود چیرگی می‌یابد.
 (گو. بند ۳۰) گلندر در متن اوستای خود، این نام را «جینیاور» ضبط کرده است.

س

سام: (← گرشاسپ)
 سام گرشاسپ: (← گرشاسپ)
 سام گرشاسپ نریمان: (← گرشاسپ)
 ساوگنت: نام کوهی است که در خرده اوستا (نیا. بند ۸) با صفت «مزدا آفریده» آمده و ستوده شده است.
 ساوَنگَهی: (از ریشه «سَوَنگَهه» به معنی «سود و بهره») نام ایزد نگاهبان چار پایان بزرگ و از همکاران «هاونی» است. (← هاونی)
 سایر یوئت: نام کوهی است. (زام. بند ۴)
 ساینی: نام سرزمینهایی است که در فروردین یشت (بند ۱۴۴) فرَوَشی های زنان و مردان آشَوَن آنها ستوده شده است. پورداود نوشته است: «تعمین مملکت ساینی بکلی غیرممکن است. وندیشمان و بعد از او دارمستتر نوشته‌اند که از این مملکت چین اراده شده است؛ اما امروزه کسی طرفدار این عقیده نیست.» (یش. ج ۲، ص ۵۶)
 سايوژدزی: نام کسی است که در آبان یشت (بند ۷۲) از دو پسر او «آشوزدنگَهه» یاد می‌شود.
 (← اشوزدنگهه)
 سَئِنی: نام دیوی (یا بیماری؟) است که تنها در خرداد یشت (بندهای ۲ و ۳) بدان برمی‌خوریم و آگاهی دیگری از آن نداریم.
 سَپِنَت آرمیتی: (← سپندارمذ)
 سَپِنَتَمَد گاه: (= سَپِنَت مَینوگاتا) نام سومین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه است که از نام سومین گاتا گرفته شده است. (← اندرگاه)
 سَپِنَت مَینوگاتا: نام سومین گاتا یا سرود از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه، هات ۴۷ تا

۵۰ را دربر می‌گیرد. در پهلوی و فارسی این سرود را «سپنتمد گاه» یا «سپنتمد گات» هم خوانده‌اند.

سپنتودات: (در پهلوی «سپنددات» به معنی «آفریده ورجاوند مینوی» و در فارسی به تحریف «اسفندیار») نام شاهزاده و پهلوان نامدار داستانهای کهن ایرانی و پسر گشتاسپ است که در اوستا به کوتاهی و در شاهنامه (داستان رستم و اسفندیار) به تفصیل از او سخن به میان می‌آید. (درباره شخصیت پیچیده اسفندیار ← مقد.) (← گشتاسپ)

سپنتودات: نام کوهی است. (زام. بند ۶) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲ و ۲۳) «سپنددات» نام کوهی است در نزدیکی «ریوند» در خراسان. در شاهنامه نیز از کوهی به نام «سپند» نام برده می‌شود که رستم به دژی در آنجا لشکر می‌کشد.

سپنتجفر: نام دیوی است که مانند «آپوش» (← همین.) دیو خشکسالی خوانده شده و دروندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۰ و «دینکرت» (بخش هشتم) و «بندهشن» (بخش ۲۸، بند ۳۹) گفته شده است که آتش «وازیشت» (← همین.) که از گرزتشر شراره می‌کشد، این دیورا نابود می‌کند.

سپندارمذ: (در اوستا «سپنت آرمیتی» و در پهلوی «سپندارمت» یا «سپندارمذ» و در فارسی «سپندارمذ» یا «اسفندارمذ» یا «اسفند» مرکب است از دو جزء «سپنت» به معنی «ورجاوند» و «آرمیتی» یا «آرمیتی» که معنی آن را اندیشه و فداکاری و بردباری و سازگاری و فروتنی نوشته‌اند. در پهلوی معنی این ترکیب را «خیرد کامل» نوشته‌اند.)

در گاهان، غالباً جزء دوم آن «آرمیتی» به تنهایی آمده و یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» است؛ اما در اوستای نو، سپندارمذ نام یکی از امشاسپندان است که در گروه سه گانه امشاسپند بانوان — سپندارمذ، خرداد و امرداد — جای دارد و از نمادهای مادر-خدایی اهوره مزدا به شمار می‌آید. این امشاسپند بانو در جهان میثوی نماد دوستداری و بردباری و فروتنی اهوره مزدا و در جهان استومند، نگاهبان زمین و پاکی و باروری و سرسبزی آن است. او دختر اهوره مزداست و ایزد بانوان آبان (اردویسور اناهیتا) و دین و آشی از یاران و همکاران اویند و «ترومیتی» (نانگ هیشیه) دیو ناخشنودی و خیره‌سری و یکی از گماله دیوان، همستار اوست.

در گاهان از «سپنت آرمیتی» چون پرورش دهنده آفریدگان یاد می‌شود و از طریق اوست که مردم برکت می‌یابند. «مزدا اهوره» او را آفریده است تا رمه‌ها را مرغزارهای سرسبز ببخشد. در اوستای نو، او دارنده ده هزار داروی درمان بخش است. (هرمزد. بند ۲۷) و نام او (بویژه در وندیداد) غالباً مترادف با «زمین» می‌آید.

بهار نوشته است: «دروداها arāmati آمده که بعضی آن را با زمین یکی دانسته‌اند. مولتن براین گمان است که این نام در اصل arā-mâtâ بوده است به معنی «مادر زمین».

۱. چ. گری گمان می‌کند که در اساطیر ایرانی، «ارمتی» همسر و نه دختر خدای آسمان بوده است که برابر آن درودها *dyāvā prthvi* است و سپس چون هرمزد خدای بزرگ شده است، این اسطوره در ادبیات بعد از زرتشت به صورت دختر هرمزد درآمد است. (پژ. ص ۵۱) واژه «ساندارامیت» (به معنی «اندرون زمین») در زبان ارمنی، صورتی از «سپندارمذ» است. (— موسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمه گ. نعلبندیان، نشریات دانشگاه یروان / ۱۹۸۴ — ص ۲۳-۳۲۲)

پنجمین روز ماه و دوازدهمین ماه سال به نام این امشاسپند بانو است که در فارسی «اسفند» گفته می‌شود. گل بیدمشک را نیز ویژه او دانسته‌اند. (— ترومیتی و نانگ هیثیه و زامیاد)

سپندارمذ (روز...): نام پنجمین روز ماه است. (— سپندارمذ)

سپندارمذگان (جشن...): نام جشنی است که در سپندارمذ روز (روز پنجم) ماه سپندارمذ (اسفند) برگزار می‌شد.^۱

ابوریحان بیرونی می‌نویسد که این جشن ویژه زنان بوده است و در آن، از شوهران خویش هدیه دریافت می‌کرده‌اند و از این رو آن را جشن مزدگیران نیز می‌خوانده‌اند. (آثار ص ۲۲۹) سپندترین: برگردان *Spañtotamo* و صفت ویژه «مزدا اهوره» است که یک بار در گاهان (یس. ۴۵، بند ۵) و دو بار در یسنه (هات ۱ و ۳۷) و یک بار در هرمزد یشت و بارها در وندیداد آمده است.

سپندترین مینو: برگردان «سپنیشث مینو» و صورت دیگری از سپنث مینو است. این ترکیب را گاه به «مینوی افزونی» هم برگردانده‌اند. (— سپند مینو)

سپند مینو: (در اوستا «سپنث مینو» به معنی «مینوی ورجاوند») در گاهان، مینوی مزدا اهوره آفریدگار جهان نیکی و برترین فروزه اوست؛ اما در اوستای نوتجسم شخصی یافته و مترادف با نام اهوره مزدا شده است و گاه به جای آن می‌آید.

«انگَر مینو» (= اهریمن، به معنی «مینوی ستهنده و دشمن») همستار اصلی سپند مینوست و داستان نبرد دیر پای این دو مینو و دستیاران و کارگزارانشان، مضمون سرتاسر آفرینش است. در گاهان از دو مینوی آغازین — سپنث مینو و انگر مینو — سخن به میان می‌آید و سپند مینو به

۱. یادآوری این خاطره بجاست که به پیشنهاد استاد پورداد، برای زنده کردن این جشن در هیأتی امروزی، این روز به نام «روز پرستار» اعلام شده بود و همه ساله در چنین هنگامی جشنها و مراسمی برای بزرگداشت پرستاران و بزرگداشت از کوششهای آنان برگزار می‌شد و نشستهای این جشن را با «بیدمشک» — گل ویژه امشاسپند بانو سپندارمذ — می‌آراستند.

همیستار خود می‌گوید که سرشت و منش ما از آغاز در همه چیز با یکدیگر ناسازگار بوده است.
(← زروان)

شپینشت (آذر...): به معنی «ورجاوندترین» نام یکی از آتشفهای پنجگانه است. در ژند اوستا، این واژه نام آتشی خوانده شده که در گرژمان در پیشگاه اهوره مزدا فروزان است. در بندهشن، شپینشت آتشی است برای کار جهانی و بنیاد آتش بهرام از آن است. (← آتش بهرام)
شپینتگه: = شپینت (← سپند مینو)

شپیت گون: به معنی «سپیدگون» یا «سپید رنگ» نام یکی از کوههایی است که گیاه «هَوم» (= هوم) بر آن می‌روید. دارمستر این کوه را از کوههای سلسله هندوکش شمرده و به دو شعبه «کوه بابا» که هر دو «سفید کوه» خوانده می‌شود، اشاره می‌کند.
(← یس . ۱۰ ، بند ۱۱)

شپیتمان: (در اوستا «شپیتام») نام خاندان زرتشت پیامبر و داد گذار مزدا پرستی است. در گاهان هفت بار از زرتشت، تنها با نام خانوادگی اش یاد شده است. در بندهشن «شپیتمان» نهمین نیای زرتشت خوانده شده که نام خاندان و دودمان وی از آن گرفته شده است.

معنی لفظی «شپیتمان» کاملاً روشن نیست و تنها پاره نخست آن «شپیت» را می‌شناسیم که به معنی «سپید» (سفید) است. «یوستی» در «نامنامه ایرانی»، این نام را برگرفته از «شپیت مینس» می‌داند که در نوشته‌های یونانیان در سخن از ایران، نام یکی از سرداران است و لفظاً باید به معنی «سپیدمان» (سپیدمنش) یا «برخوردار از منش پاک و روشن» باشد. در متنهای پهلوی و فارسی و عربی، این نام با نگارشهای شپیتَم، اسپیمان، شبیمان، سپتیمان، اسپتیمان و اسفتیمان نیز آمده است.

برخی از پژوهندگان برآنند که «شپیتمان» نام کوچک پیامبر مزدیسنا و برگرفته از نام نهمین نیای اوست و «زرتشت» عنوان یا لقبی بوده که پس از نام آور شدن به پیامبری، بدو داده شده است.

شپیتمان زرتشت: نام زرتشت پیامبر است که گاه با پیش آوردن نام خانوادگی او، بدین گونه آمده است. (← زرتشت و شپیتمان)

شپیتمانیان: عنوان یا لقبی است برای خویشاوندان و بستگان زرتشت که همه به «شپیتمان» نیای زرتشت می‌پیوندند.

زرتشت در گاهان (یس . ۴۶ ، بند ۱۵) گروهی از خویشان خود را «شپیتمانیان» می‌خواند و در همان جا (یس . ۵۳ ، بند ۳) دختر خود «پوروجیستا» را «شپیتمانی» خطاب می‌کند.
(← شپیتمان)

شپیت ورن: نام کوهی است. (زام. بند ۶) برخی برآند که این کوه همان «شپیت گون» است که در شمار کوههای رویشگاه گیاه «قوم» از آن نام برده شده است.

شپیتورن نام کسی است که پیکر «جمشید» را با آزه برید و به دونیم کرد. (زام. بند ۴۶) در بندهشن (بخش ۳۱، بند ۵) می‌خوانیم: «سپتئور برادر جمشید است که با اژی دهاک، جمشید را کشت.»

در شاهنامه نامی از سپتئور نیامده و تنها گفته شده است که جمشید پس از آن که خود را جهان آفرین می‌خواند و در نتیجه فریزدان از او می‌گسلد، از ضحاک (اژی دهاک) شکست می‌خورد و صد سال پنهان از چشم مردمان زندگی می‌کند تا به چنگ ضحاک می‌افتد و او جمشید را با آزه به دونیم می‌کند.

به نوشته روضة الصفا جمشید را پس از آن که صد سال متواری بود، در کنار دریای چین در میان درختی کهن سال و میان تهی یافتند و با آزه به دونیم کردند.

شپینج اوروشک: نام یکی از دیوپرستان همستار گشتاسپ است (گو. بند ۳۱-۲۹). این نام در پهلوی به «شپینجروش» تبدیل شده است.

ستروساز: (احتمالاً در اصل «ستاروساز» به معنی «ستاره سر») یا «کوهی که سر به ستاره می‌کشد» نام یکی از کوههایی است که گیاه «قوم» (= قوم) بر آن می‌روید. دارمستتر این کوه را از سلسله «غوربند» می‌شمارد.

ستوت یسنیه: در یسنه (هاتهای ۵۴ و ۵۵) و در چندین جای دیگر اوستا، از بخشهایی از «یسنه» که سرودن آنها ویژگی دارد، به ساخت جمع «ستوت یسنیه» یاد شده است. درباره این که این یسنه‌های ویژه کدامند، پژوهندگان و گزارشگران اوستا نظریات گوناگونی ابراز داشته‌اند. در کتابهای روایت «ستود یشت» (= ستوت یسنیه) نخستین نسک اوستا و شامل ۳۳ کرده (بخش) خوانده شده و در «شایست نشایست» گفته شده است که این یسنه‌ها از یسنه، هات ۱۴ آغاز می‌شود؛ اما به پایان آنها اشاره‌ای نرفته است. دینکرت «ستوت یسنیه» را نسک بیست و یکمین (آخرین نسک) اوستا می‌شمارد. «وست» هاتهای ۱۸-۱۴، ۲۲-۵۱، ۵۳-۵۵، ۵۹-۵۸ را «ستوت یسنیه» می‌داند و «دارمستتر» هاتهای ۵۹-۱۴ را و دیگران نیز هر یک نظریاتی دارند.

در فرهنگ پهلوی «ستوت یسن» و «ستوت یست» و «ستوت یشت» ضبط گردیده و درباره آن گفته شده است: «نام یکی از نسکهای اوستاست که شامل گاهان و یسنه، هفت هات می‌شود.»

ستویس: (در اوستا «ستویس» و در پهلوی «ستویس» یا «سدویس» آمده و معنی آن را به اختلاف «دارای صد چاکر» یا «دارای صد خانه» نوشته‌اند.) نام ایزد-ستاره‌ای است از یاران و

همکاران نزدیک ایزد «تشتیر» که او را سپاهید نیمروز (= جنوب) خوانده‌اند و دریاها به خویشکاری اوست و از ستارگان گردنده، ناهید دشمن اوست.

گیگر اوستاشناس آلمانی، ستویس را یکی از ستارگان برج «نسر واقع» می‌شمارد و دارمستر آن را با «پروین» و بارتولومه با «دبران» یکی می‌انگارد و تقی زاده در گاه‌شماری، آن را «سهیل» می‌داند که دومین ستاره درخشان آسمان است.

شتیر: (= سین) واحد وزن که به قولی شش و نیم و به قولی دیگر چهار درم بوده است. (ف.پ.)
در رزید و نیدیداد (فر. ۷، بند ۴۱) «ستیر» یکی از واحدهای پول است؛ اما از مبلغ آن سخن در میان نیست.

سیج (= سیج): نام دیگر «مَرشون» دیو فراموشی و زوال است که از او با توصیف «نهران روان» یاد شده. (← مرشون)

سچی: شخص دچار به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است. از چگونگی این بیماری یا نارسایی، آگاهی نداریم. در آبان یشت (بند ۹۲) ایزدبانو اردویسور اناهیتا کسانی را که نباید از «زور» پیشکش شده بدو بنوشند، نام می‌برد و «سچی» یکی از آنهاست. (← کسویس و هرت)

سُدَره: پیراهن دینی زرتشتیان است که در زیر دیگر جامه‌ها می‌پوشند و «گُستی» (= گُشتی) را بر روی آن می‌بندند. نام دیگر این پیراهن «شَبی» (در پهلوی «شَبیگ») است.

سدره پیراهن سفید و ساده و گشاد و بی‌یخه‌ای است با آستینهای کوتاه که بلندی آن تا زانو می‌رسد و از پیش، چاک در میان دارد تا پایان سینه و در آخر آن چاک، کیسه کوچکی دوخته شده است که آن را «کیسه کِرَفَه» (کیسه ثواب) می‌گویند و نشانه‌ای از گنجینه اندیشه و گفتار و کردار نیک است. پوشیدن این پیراهن — همچنان که بستن «گُستی» (= گُشتی) — بر هر زرتشتی که به سن بلوغ (پانزده سالگی) رسیده باشد، واجب است.^۱

سَدویس: در نوشته‌های پهلوی نام دریایی است میان دریای «فراخ کرت» و دریای «پویتیک» (= پویدیک). بهار در بررسی جغرافیای اساطیر ایران، دریای «سدویس» را با دریای «عَمّان» یکی می‌داند. (پژ. ص ۱۰۶-۱۰۳)

سیدیس: نخستین سه شبانروز پس از مرگ هر کس را بدین نام می‌خوانند. ظاهراً این واژه، شکل دگرگون شده‌ای از «سیدوش» یا «سه دوش» (= سه شب) است. (← وند. فر. ۷، بند ۵۴-۵۲،

۱. گهنتی است که در میان جامه‌های سنتی کودکان نوزاد در خانواده‌های اصفهانی، جامه‌ای به نام «سدره» هست که می‌تواند یادگاری از «سُدَره» زرتشتیان باشد.

زیر)

سرای آشه: تعبیری است برای «بهشت» که «سرای منش نیک» و «خانمان آشه» نیز خوانده شده است. (← بهشت)

سرداز: دارمستتر نوشته است: «موبدی که او را سردار می خوانند، همه چیزهایی را که برای برگذاری یرشَن بایسته است، آماده و پاکیزه می کند و می آراید.» (وند. فر. ۱۴، بند ۴-زگد.)
با این توصیفی که دارمستتر از کار «سردار» در «یرشَن» می کند، ظاهراً باید عنوان دیگری باشد برای «سروشاورز» و احتمالاً اصطلاح پارسیان (زرتشتیان هند) است. (← سروشاورز)
سرد: نام ایزد نگاهبان سال است.

سروقت فیدری: (به معنی «دارنده پدری نامی و بلند آوازه») نام مادر «هوشیدر» نخستین سوشیانت مزداپرستان است از خاندان «بهروز خداپرست» که در پایان دهمین هزاره بر اثر تن شویی در دریاچه کیانسیه (هامون) و بارگیری از تخمه (یا قره) زرتشت، آبستن می شود و «هوشیدر» از او به جهان می آید.

نام مادر هوشیدر در «صد در بند هشن» به صورت «نامی بد» (= پهلوی «نامیگ پد») آمده است. (← کیانسیه و هوشیدر)

سروش: (در اوستا «سروش» از ریشه «سرو» به معنی «شنیدن، شنوایی و فرمانبرداری، بویژه شنوایی و فرمانبرداری از فرمانهای ایزدی و سخن خداوندی») نام یکی از بزرگترین ایزدان و میثویان در دین مزداپرستی و نماد شنوایی و فرمانبرداری و تجسم پرهیزگاری و درست کرداری است. پایگاه این ایزد را با ایزدمهر برابر دانسته و گاه او را در شمار امشاسپندان آورده اند.

سروش از جمله ایزدانی است که در کار داوری پسین، خویشکاری دارد و کار شمار و سنجش کردارهای مردمان بر دست اوست. نام این ایزد در اوستا غالباً با صفت‌های پارسا، پرهیزگار، پاک، نیک، پیروز، بخشنده پاداش نیک، توانا، دلیر، سخت رزم افزا، بُرزمند، تن-مشره، جهان آرا، رد پاک، اهورایی و سالار آفریدگان اهوره مزدا همراه آمده است. از میان این صفت‌ها، بویژه «تن-مشره» یاد کردنی است که در اوستا «تنو-مشره» آمده، یعنی که همه تن و سراسر هستی او «مشره» (یا شنوایی و فرمانبرداری از «مشره») است و این صفتی است هماهنگ با خویشکاری اصلی ایزد سروش.

درباره این مهین ایزد دین مزداپرستی در اوستا می خوانیم که در میان آفریدگان مزدا، سروش نخستین کسی است که زبان به ستایش و نیایش آفریدگار و امشاسپندان گشود و نخستین کسی است که «یرشَن» بجای آورد و پنج سرود (گاهان زرتشت) را بسرود.
ابوریحان بیرونی نیز می نویسد سروش نخستین کسی است که مردمان را به ستایش

پروردگان به زمزمه کردن و بازگرفتن فرمان داد. (— باژ)
 در ادبیات دینی زرتشتیان، سروش پیک ایزدی و آورنده گفتار اهورایی خوانده شده است و بر بنیاد همین برداشت، در کتابهای فارسی و عربی هم او را با «جبرئیل» یکی شمرده‌اند. حال آن که ایزد «نیریوسنگه» (نریوسنگ) این خویشکاری را دارد. (— نریوسنگ) نام سروش غالباً همراه ایزدان مهر و رشن و ایزد بانو آشی می‌آید و در «ارت یشت» (بند ۱۶) به ایزد بانو آشی گفته می‌شود که: «اهوره مزدا پدر تو، سپندارمذ مادر تو و سروش نیک و پارسا و رشن و مهر برادران تواند.»

سروش نیز مانند ایزد مهر، همواره بیدار است و هرگز خواب در چشم او راه نمی‌یابد. اوست که سرتاسر جهان استونند و همه آفریدگان مزدا را پس از فرورفتن خورشید با رزم افزار آخته خویش نگاهبانی می‌کند. گردونه سروش رانیز مانند گردونه مهر، چهار اسب سپید درخشان بی سایه و زرین شُم می‌کشند و پایگاه او هم مانند پایگاه ایزد مهر، بر فراز البرز کوه در بارگاهی هزار ستون و خود روشن و ستاره آذین است.

سروش در اوستا غالباً با دیو دروغ در ستیزه است و در هر شب سه بار به گرد زمین می‌گردد و با دیوان نبرد می‌کند. از جمله دیوان دشمن سروش، «کوتند» دیوبی می‌مست است که نام او احتمالاً با «گند» و «گندی» در فارسی پیوند دارد و طبیعی است که در برابر سروش، ایزد همیشه بیدار و دلیر و چالاک و رزم آور قرار گیرد؛ اما بزرگترین همستار ایزد سروش، «آئشم» دیو خشم خونین درفش است که واپسین گماله دیوبه شمار می‌آید.

خروس نماینده و کارگزار و گماشته ایزد شب زنده دار سروش بر روی زمین است که بامدادان بانگ برمی‌دارد و مردمان را به بیداری و ستایش آفریدگار و کار و کوشش فرامی‌خواند و مژده سپری شدن شب تیره و دمیدن سپیده پرفروغ را می‌دهد.

«سروش یشت هادخت» (یازدهمین یشت اوستای کنونی) که بخشی از بیستمین نسک گم شده اوستای کهن به نام «هادخت نسک» است و نیز «سروش یشت سرشب» (= یس . ۵۷) که در نخستین سه شب پس از مرگ هر کس و نیز در سراسر سال، هر شب پیش از خواب خوانده می‌شود و «سروش باژ» که یکی از نیایشهای خرده اوستاست و «سروش ذرون» (= یس . ۸-۳) همه ویژه ستایش و نیایش این ایزد بزرگ و نشانه اهمیت فراوانی است که برای او قائل بوده‌اند. هفدهمین روز ماه را نیز به نام این ایزد می‌خوانند.

در ادبیات فارسی (بویژه در حماسه و ادب عرفانی) سروش حضوری پیوسته و نقشی چشم گیر دارد و می‌توان گفت که شخصیت او در این بخش از فرهنگ ایرانی، گسترش نوینی یافته است.

(برای بررسی بخشی از نقش سروش در ادب فارسی — آیین. گفتار ششم: «مقام سروش یشت در تاریخ تصوف»)

سروش (روزی..): نام هفدهمین روز ماه است. ابوریحان بیرونی می‌نویسد که سروش روز در همه ماهها روزی مبارک است.

سروشاورز: (در پهلوی «سروشاورز») عنوان هشتمین تن از پیشوایان (موبدان) هشت گانه ای است که در ایران باستان، برگذاری «پیشش» (آیین ستایش و نیایش) را برعهده می‌گرفتند.

کار «سروشاورز» سامان بخشی به وضع پرستشگاه در هنگام «پیشش» بوده است. معنی این ترکیب، «گماشته و کارگزار سروش» است و همین عنوان را به «خروس» هم — که نماینده و کارگزار ایزد سروش بر روی زمین است — داده‌اند. (— زوت)

سروش باژ: نام یکی از نیایشهای مشهور مزدایرستان است که هر بامداد پس از برخاستن از خواب می‌خوانند و آن را «نیرنگ دست شو» نیز نامیده‌اند.

سروش باژ سپاس و درودی است که بامدادان پس از سپری شدن تیرگی شب به ایزد سروش — که در سراسر شب به نگاهبانی جهان ایستاده است — می‌گویند. افزون بر آن، همه نیایشهای زرتشتیان — و بویژه نیایشهای آیین یادبود درگذشتگان — با سروش باژ آغاز می‌شود.

سروش باژ ۵ بند دارد و دو پاره پازند نیز به آغاز آن افزوده‌اند. جای این نیایش در بخش خرده اوستاست. (— سروش)

سروش درون: شش هات از یسنه (هاتهای ۸-۳) را بدین نام خوانده‌اند. (— درون)

سروشو-چرن: (در پهلوی «سروشو-چرنام») «تنبیهی است خاص برای حدی از گناه و این دسته از گناهان نیز سروشو-چرنام خوانده می‌شوند. واژه در اصل نام چویدستی است که پیشوایان دین برای تنبیه گناهکاران در دست می‌گرفته‌اند.» (پژ. ص ۲۴۹)

در «ارداویراف‌نامه» (فر. ۶) آمده است که: «هرکس را کرفه (= ثواب) سه سروشو-چرنام بیش از گناه باشد، به بهشت رود و کسی را که گناه سه سروشو-چرنام بیش از کرفه باشد، به دوزخ برند.»

پورداود با اشاره به این نوشته «ارداویراف‌نامه» درباره «سروش-چرنام» می‌نویسد: «وزن سبکی است.» (گات. ص ۵۱-زیر.)

«دکتر رحیم عقیقی» در زیرنویس گزارش فارسی «ارداویراف‌نامه» می‌نویسد: «در این جا منظور سبکی وزن است.»

در وندیداد (از فر. ۳ به بعد) بارها «سروشو-چرن» در کنار مترادف با «اسپه-اشترا» به معنی تازیانه یا افزار تنبیه گناهکاران می‌آید و چنین می‌نماید که از هر دو، یک افزار اراده شده

است. (← اسپهه-اشترا)

سروش یشت سربشپ: یسنه، هات ۵۷ را که هرشب پیش از خوابیدن و در نخستین سه شب پس از درگذشت هرکس می‌خوانند. بدین عنوان یاد می‌کنند. دارمستتر با تصور این که این یسنه تنها برای خواندن در نخستین سه شب پس از مرگ است، آن را به غلط «سروش یشت سه شبه» خوانده است. (← سروش)

سروش یشت هادخت: نام یازدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست که ۵ کرده و ۲۳ بند دارد و بخشی از بیستمین نسک گم شده اوستای روزگار باستان بوده است. (← سروش)

سفتن: کار واژه‌ای است که در گزارش فارسی ونیدیداد (فر. ۲) بکاررفته و بهار درباره آن نوشته است: «فعل سفتن (به ضم سین) و سفتن (به فتح سین) و واژه سوورا را شاید بتوان از ریشه sav به معنای صدا کردن و آواز دادن دانست که امروزه واژه سوت را به صورت اسم مفعول از آن در دست داریم.» (پژ. ص ۱۷۹)

نگارنده این توضیح و برداشت آقای بهار را پذیرفته و در گزارش ونیدیداد (فر. ۲، بند ۱۰) «برسفت» را به معنی «آواز داد، بانگ برآورد» بکار برده است. (← سوورا)

سگیتیه: نام گونه‌ای «خرقستر» (← همین.) است که اهریمن به پتیارگی خویش در برابر آفرینش اهورایی دومین سرزمین جهان (جلگه سغد)، آن را می‌آفریند تا مرگ در گلّه گاوان بیفکند. (وند. فر. ۱، بند ۵)

دارمستتر این واژه را ناشناخته خوانده و احتمال داده است که معنی آن «حشره گلّه گاو»

باشد.

در زند و نیدیداد و گزارش اسفندیارچی آمده است: «حشره‌ای است که در میان غله و علوفه پنهان می‌شود و بانیش زهرآلود خود، گاوی را که آن غله و علوفه را می‌خورد، می‌گزد.»

سگ-دید: آیینی است برای پاک کردن محیط زندگی از گند و ناپاکی «نسو» (دیولاشه و مردار). (← وند. فر. ۷، بند ۳-زیر.)

سگی که باید در آیین «سگ-دید» بیاورند، «سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زرد گوش» توصیف شده است. (← وند. فر. ۸، بندهای ۱۶ و ۱۷-زیر.)

بهار درباره ریشه اساطیری آیین «سگ-دید» نوشته است: «در ریگ ودا، یمه دو پیام-برنده دارد که هر دو سگ‌اند. سگهای یمه، چهار چشم، پهن بینی، راه‌راه و قهوه‌ای‌اند. این دو سگ، پاسدار راه بهشت‌اند و مردگان را وامی‌دارند تا بی آن که از راه به در روند، به انجمن پدران که در کنار یمه نشسته‌اند، بیوندند. این سگها در مراسم تشییع مردگان در دین زردشتی نیز

وظیفه‌ای به عهده دارند که با این اسطوره مربوط است. ولی ارتباط خود را با جم از دست داده‌اند.» (پژ. ص ۱۷۶)

نگارنده احتمال می‌دهد که سگان دوگانه یمه (= جم) با دو سگ نگاهبان «چینودپل» که در اساطیر ایران آمده است، مربوط باشند. این پیوند را هم و برابری شماره سگان و هم در یکسانی وظیفه و کار آنها که پاسداری راه بهشت است، می‌توان دید. در آیین «سگ-دید» تنها یک سگ را می‌بینیم که موبدی آن را از درازای راه عبور دادن مرده به دخمه می‌گذراند و کارش زدن و دور راندن «نسو» (دیولاشه و مردار) است.

سناویدگ: نام یکی از کسانی است که به دست گرشاسپ کشته می‌شود. (— زام. بندهای ۴۳-۴۴)

سنگهوک: نام یکی از دو دختر (یا خواهر) جمشید است که اژی دهاک پس از چیرگی بر جمشید، آنان را به همسری برمی‌گزیند و هنگام پیروزی فریدون بر اژی دهاک، به همسری وی درمی‌آیند.

در شاهنامه به جای این نام، «شهرناز» آمده است. «دکتر بهمن سرکاراتی» در گفتار تحقیقی و ارزنده خود به نام «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران»، این دو خواهر (شهرناز و آرنواز شاهنامه یا سنگهوک و آرنوک اوستایی) را تجسم مردمانه دو امشاسپند بانو خرداد و امرداد می‌شمارد. (شانا.)

سورا: (— هورا)

سوروز: (در پهلوی «ساوول») سومین تن از گماله دیوان (میهین دیوان و کارگزاران اهریمن) و هیستار امشاسپند شهریور است.

سوشیانت (= سوشیانتس): (در اوستا «سوشیانت» به معنی «سودبخش» یا «سودرسان» و در معنای گسترده، «رهاننده» یا «رهایی بخش» است.) در گاهان این صفت چند بار برای زرتشت آمده؛ اما در دیگر بخشهای اوستا صفت یا عنوان هریک از سه موعود زرتشتیان و بویژه سومین آنهاست که نام او «آشتوت ارت» است. (— استوت ارت، هوشیدرو و هوشیدرماه)

سوک: (در پهلوی «سوک») ایزد بانوی نگاهبان خوشی و بالیدن و پرورش و نماد خوشی ایزدی است. نام این ایزدبانو را در یشتها و دروندیداد با صفت‌های «نیک»، «آشون»، «فراخ دیدگاه» و «مزدآفریده» همراه می‌بینیم.

در بندهشن، این ایزد بانو «سوک نیکو» خوانده شده و ازیاران و همکاران امشاسپند شهریور به شمار آمده است. در جای دیگری از همان کتاب، از همکاران ماه شمرده شده و درباره او چنین آمده است: «مینوی را که با ماه همکار است، سوک خوانند. همه نیکویها که از

آبرگران (کارگزاران بلند پایه اهورایی، ایزدان) به گیتی آفریده شد، نخست به سوگ آید. سوگ آن را به ماه بسپارد. ماه به اردویسور و اردویسور به سپهر بسپارد و سپهر به جهان بخشاید.» (به نقل پژ. ص ۱۱۰)

بهار نوشته است: «در ادبیات دینی ایران، ظاهراً دو ایزد سوگ موجود بوده است. یکی ایزد سوگ، الهای که خواسته و سود می بخشد و بیشتر برمی آید که این ایزد با سپهر و ایزدان سماوی همکار باشد و دیگری که در ارتباط با هَرَمَزَد، مهر، باد و قرّه می آید، ایزدی است نیز سماوی که برابر با Sōkā سنسکریت است به معنی درخشان. در اوستا این نام به صورت ātra saoka ظاهر می شود.» (پژ. ص ۴۹)

سوگند: (در اوستا «سَوَکَنْت» صفت است از مصدر «سَوَک» به معنی سوختن و زبانه کشیدن که «سو» به معنی روشنایی چراغ و بینایی چشم در فارسی از آن برجا مانده است.) این صفت در اوستا، نام «گوگرد» بوده و چون آب آمیخته به سوده گوگرد را در آیین دادرسی به همپشکاران (مذعیان) می نوشانیده اند تا گناهکاری یا بیگناهی آنان ثابت شود، سوگند در ادبیات پهلوی به معنی «وَر» (آیین داری) بکار رفته و در فارسی نیز سوگند خوردن یادگار آن است. (— وَر) سوَم: در اساطیر کهن هندوان، سوَم» (برابر «هَوَم» در اوستا) شهریار گیاهان دارویی است که از آسمان آمده اند. (— هَوَم)

سوؤرا: (در اوستا «سوؤرا» یا «سوفرا» یا «سوفار» و در پهلوی «سوراگ اُمتد») نام یکی از دو افزاری است که اهوره مزدا به «جم» می دهد تا با آنها بر جهان فرمان براند. این نام در وندیداد (فر. ۲، بند ۶) آمده و با صفت «زَرین» همراه است.

درباره چستی این افزار پژوهندگان اوستا برداشتهایی بسیار گوناگون دارند و آن را به خیش، تیر، مهر (خاتم) و جز آن ترجمه کرده اند؛ اما هیچ یک از این معنیها پایه و اساس ندارد و با توصیفی که در متن داستان جم (وند. فر. ۲) از آن آمده است، سازگار نمی آید.

«شهرام (م) هدایتی» در مقاله ای به نام «سوؤرا و آشرا در داستان جم وندیداد» (باستان. سال ۸، شماره ۲، تهران ۱۳۴۹) در شناخت این افزار و افزار دیگر (آشرا) پژوهش کرده و بدین نتیجه رسیده است که «سوؤرا» افزاری آوایی است چون نفیر یا گاوژم و «صور» در عربی از همین ریشه است و در فارسی کنونی هم «سوت» (در گویشها «شوت») از آن بازمانده است.

«هدایتی» بر آن است که سوؤرا یا سوفرا یا سوفار اوستا از واژه عبری «شوفار» وام گرفته شده که بیش از هفتاد بار در «عهد عتیق» بکار رفته و معنی آن افزاری است چون گرنای که بدان بانگ برمی آورند و واژه «شیور» فارسی نیز بازمانده ای از این واژه عهد عتیق به شمار می آید.

بهار هم در برداشتی همانند درباره «سوؤرا»، آن را با فعل «سُفتن» یا «سفتن» (احتمالاً

از ریشه sav به معنای «صدا کردن» مربوط دانسته و توضیح «فرود گزید» را که در گزارش پهلوی وندیداد درباره فعل «سفتن» آمده، با توجه به معنی «گزیدن» (نالیدن و دادخواهی) دلیل روشنی بر آوایی بودن «سوورا» و برابری آن با نفیر یا گاوژم شمرده است. بهار همچنین احتمال داده است که واژه «سورنای» یا «سُرنا» در فارسی از ریشه «سوورا» باشد. (پژ. ص ۷۹-۱۷۸)

«زادسپرم» می‌نویسد: «... [چون] یشت کرده شد، به همان گونه که جم در آن صورت زرتین، آن گاوژم بدمید، سوشیانس پیروزگر بخواند که...» (گر. بخش ۳۵، بند ۲۰، ص ۶۵) یکی از پژوهندگان معاصر، کوشیده است تا «سوورا»ی جمشید را نخست با «جام جم» و سپس با «استرلاب» انطباق دهد؛ اما با وجود شاهد مثالهای فراوانی که از آثار ادبی گذشته، ذکر کرده، نتوانسته است، مدعای خویش را با دلایلی روشن و استوار به اثبات برساند. (— دکتر جواد برومند سعید: حافظ و جام جم)

(درباره «سوورا» همچنین — مقاله «سوورای جمشید، سوورای ضحاک» نوشته دکتر احمد تقضلی در «جشن نامه استاد محمد مقدم»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۴، سال ۲۳، زمستان ۲۵۳۵)
(— اشترا و سفتن)

سَوَهی: (در پهلوی «سَوَه») نام یکی از هفت اقلیم یا کشور روی زمین بنا بر بخش بندی ایرانیان باستان است. سوهی کشوری است در باختر.

سیامک: نام کوهی است. (زام. بند ۵) «وست» حدس زده است که این کوه همان «سیاه کوه» در افغانستان باشد که از سوی خاور هرات تا هری رود کشیده شده است.

سیامک به معنی «سیاه موی» یا «دارای موی سیاه» است و نام پسر «گیومرت» در شاهنامه همین واژه است.

سیاوش: (در اوستا «سیاورشن») و در پهلوی «سیاوخش» و در فارسی «سیاوش» یا «سیاوش» به معنی «دارنده اسب سیاه» یا «دارنده اسب قهوه‌ای» نام پسر «کاووس» و پدر «کیخسرو» است که به فرمان افراسیاب کشته می‌شود. در اوستا چند بار بدین داستان اشاره رفته و در شاهنامه داستانی دراز و اندوهبار درباره آن آمده است.

بهار اسطوره سیاوش را یکی از آیینهای ایزدان گیاهی می‌داند و با آیینهای تموز و ایشتر بابلی و از آن کهن تر با آیینهای سومری مربوط می‌شمارد و حدس می‌زند که شاید واژه اوستایی در اصل به معنی «مرد سیاه» یا «مرد سیاه چرده» باشد که اشاره به رنگ سیاهی است که در این آیین بر چهره می‌مالیدند یا صورتکی سیاه که بکار می‌بردند و بر این مبنا گمان می‌برد که «حاجی فیروز» نیز بازمانده‌ای از این آیین کهن باشد.

البته همه این گمانها و برداشتها نیاز به پژوهشهای دیگری دارد تا اثبات شود. (در باره «سیاوش» و سنجش جنبه های گوناگون اسطوره او با اسطوره ای همانند آن در اساطیر چین، — آیین. همچنین برای آشنایی بیشتر با شخصیت پیچیده و پر رمز و راز سیاوش در اساطیر و حماسه — سوگ.)

سیچی دَو: نام کوهی است. (زام. بند ۵) به نوشته بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه رشته ای از کوه «آنثر کنگه» به شمار می آید.

سی روزۀ بزرگ: نام بخشی از «خرده اوستا»ست مشتمل بر سی بند که به نام بردن و وصف کردن و ستودن اهوره مزدا و دیگر میثویان و ایزدان نگاهبان سی روز ماه و یاران و همکاران آنان اختصاص دارد.

«سی روز» را در روز سی ام هر ماه و بویژه در روز سی ام ششمین و دوازدهمین ماه پس از درگذشت هرکس می خوانند و آن را نیایشی برای آموزش روان مردگان می شمارند و به همین سبب، یسنه، هات ۲۶ را که درباره فرّوشی هاست، در پایان آن افزوده اند.

سی روزۀ کوچک: خلاصه و فهرست نامها و صفتهای اهوره مزدا و دیگر میثویان و ایزدان نگاهبان سی روز ماه را در بر می گیرد.

سیریم: نام یکی از سرزمینها و اقوام باستانی است که در اوستا آمده و بعدها نام «سلم» (= سَرم) یکی از سه پسر فریدون از آن گرفته شده است. در ادبیات پهلوی «هَرُوم» (= روم) جانشین «سیریم» اوستایی شده و آسیای کوچک و سوریه را در نوشته های دوره ساسانی (و سپس در دوره اسلامی) بدین نام خوانده اند.

در شاهنامه، «سلم» نام یکی از پسران سه گانه فریدون است که فرمانروایی و شهریاری روم را بر عهده دارد.

سی-شو: شستشوی ساده تن شخص آلوده به «نَسو» را که شامل سی بار شستن با گمیز و آب می شود، «سی-شو» می نامند. این گونه شستشوها در صورتی پذیرفتنی است که آیین «سگ-دید» انجام پذیرفته باشد. در غیر این صورت، شخص آلوده باید در آیین «بَرشَنوم» شرکت کند.

(— وند. فر. ۸، بندهای ۳۵ و ۳۶ و ۹۸، متن و زیر. و نیز برشَنوم، سگ-دید و نسو)

سیفویز: احتمالاً نام سرزمینی بوده که سنگی از سنگهای آن را دارای ویژگیهای شگفت و معجز آسا دریاری رسانی و نیروبخشی به مردمان می دانسته اند. (— بهرام. بندهای ۶۰-۵۹)

سیمرغ: (در اوستا «سین» یا «مِرغوسین» و در پهلوی «سین مورو» و در فارسی «سیمرغ» و «سیرنگ») نام مرغی است اساطیری که در اوستا و کتابهای پهلوی، آشیانه او بر فراز درخت

«ویسپویش» در میان دریای فراخ کُرت و در شاهنامه برفراز البرز کوه است. در شاهنامه (بویژه در داستان خاندان زال) سیمِرخ نقش مهمی دارد و در داستان اسفندیار به سیمِرخ دیگری نیز برمی‌خوریم که اسفندیار او را می‌کشد.^۱ در گزیده‌های زادسپرم، سیمِرخ و شبکور دو مرغی شمرده شده‌اند که اهوره‌مزدا آنها را «دیگر سرشت» بیافرید و دهان و دندان دارند و به شیرستان، بچگان پرورند. در ادبیات فارسی (بویژه در ادب عرفانی) سیمِرخ (= عنقا) حضوری مکرر و چشم‌گیر دارد و شیخ عطار، منظومهٔ عرفانی منطق‌الطیر را براساس برداشت صوفیانه و اخلاقی خویش از نام و شخصیت این مرغ اساطیری پرداخته است. (← گرشفت)

ش

شایست نشایست: کتابی است به زبان پهلوی (دارای ۱۳,۷۰۰ واژه) دربارهٔ فرمانهای دین زرتشتی و روا و ناروا در این دین. متن این کتاب را «جهانگیر تاوادیا» از پارسیان هند با آوانوشت به خط لاتین و ترجمهٔ انگلیسی، منتشر کرده است.

در برخی از جاها، نام این کتاب را «شایست لاشایست» هم نوشته‌اند.

شیت: نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن، دشتک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند. (← وند. فر. ۱۵، بند ۱۴)

شبی: (در پهلوی «شبیگ») نام دیگری است برای «سُدِره». (← سُدِره)

شفتن: (= شفتیدن) خارانیدن، خراشیدن، شخودن. (← وند. فر. ۲، بند ۱۸)

شهریور: (در اوستا «خُشترَ ویریه» و در پهلوی «شهرور» و در فارسی «شهریور» یا «شهریر» به معنای «شهریاری دلخواه» یا «شهریاری آرمانی» یا «توانایی میثوی آرمانی» یا «آرمان شهر») در گاهان، یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپندان است که در جهان میثوی نماد شهریاری و فرّ و فرمانروایی اهوره‌مزدا و در جهان استومند نگاهبان فلزها و پاسدار فرّ و پیروزی شهریاران دادگر و یاور بینوایان و دستگیر مستمندان است و او را میثوی مهریانی و جوانمردی خوانده‌اند.

۱. دربارهٔ دوگانگی نقش سیمِرخ در حماسهٔ فردوسی، ← مقالهٔ «محمد مختاری» زیر عنوان «دوگانگی سیمِرخ در حماسه» در شانا.

شهریور جزو گروه سه گانه امشاسپندان نرینه (بهمن، اردیبهشت، شهریور) است که نماد پدر خدایی اهوره مزدا به شمار می‌آیند. (← پیش. بخش ۴)
 در گاهان آمده است که اهوره مزدا پاداش و پادافره واپسین را به میانجی شهریور به مردمان می‌دهد. واژه «شهریور» در این مورد می‌تواند ایهامی هم به «فلز» داشته باشد و اشاره‌ای به آزمون آهن گدازان و آذر فروزان به شمار آید. (← آذر فروزان و آهن گدازان)
 در اوستای نو، گاه واژه «شهریور» به صراحت معنی «فلز» می‌دهد. از آن جمله است در وندیداد (فر. ۹، بند ۱۰).

ایزدان مهر و خورشید و آسمان و انیران و سوگ و اردویسور اناهیتا و هوم و آپم نیات، از یاران و همکاران امشاسپند شهریور و «سور» کماله دیونماد شهریاری بد و آشوب و مستی، همستار بزرگ اوست. چهارمین روز ماه و ششمین ماه سال را به نام این امشاسپند می‌خوانند و به نوشته بند هشن، شاسپرغم (ریحان) گیاه ویژه اوست.

شهریور (روز...): نام چهارمین روز ماه است. (← شهریور)
 شهریورگان (جشن...): نام جشنی است که در شهریور روز (چهارمین روز) شهریور ماه برگزار می‌شد و به نوشته ابوریحان بیرونی (آثار ص ۲۲۱) آن را «آذر جشن» نیز می‌خوانده‌اند. (← شهریور)

ص

صد در: (= صد در نثر، صد در بند هشن) نام دو رساله دینی زرتشتیان است به زبان فارسی که به کوشش «هیرید بهمن جی نوشیروانجی دهابر» در سال ۱۹۰۹ ب.م. در بمبئی منتشر شد.
 موضوع این دو رساله، شرح و بیان شایسته نشایست‌ها یا روا و نارواهای دینی و اخلاقی مزدپرستان است که هر یک در صد در (صد باب یا فصل) تدوین شده است.
 از نویسندگان یا گردآورندگان این رساله‌ها آگاهی نداریم و تاریخ نگارش آنها به احتمال در اواخر سده نهم یزدگردی (۸۶۴ تا ۸۹۶) بوده است.
 رساله‌های «صد در نثر» و «صد در بند هشن» از جمله نوشته‌های دینی زرتشتیان است که «روایات» خوانده می‌شود و موضوع آنها پاسخهای موبدان ایرانی است به پرسشهای دینی موبدان همکیش خود در هندوستان و به دو دسته «روایات کهن» و «روایات نو» یا «روایات بزرگ» بخش می‌شود. (← روایات داراب هرمزدیار)

صَد دَر بُنَدِ هِشْتَن: (← صد در)

صَد دَر نَتَر: (← صد در)

ع

علمای اسلام: رساله ای است کوتاه به زبان فارسی که موضوع آن گفت و شنود میان علمای دین اسلام و موبدان دین زرتشتی است و در آن، موبدان در پاسخ پیشوایان مسلمانان، اصول دین مزدپرستی را شرح داده اند.

علمای اسلام به دیگر روش: در کتابهای روایات از دو رساله «علمای اسلام» یاد شده است که نخستین آن دو، مفضل تر از دومین است و مطلب آن دو نیز متفاوت است. دومین رساله (رساله مختصر) را برای بازشناختن از نخستین، «علمای اسلام به دیگر روش» خواننده و تاریخ نگارش آن را پس از سال ششصد یزد گردی نوشته اند.

نویسنده ناشناخته «علمای اسلام به دیگر روش» از فرقه «زروانیان» بوده است.

(← زروان)

غ

غَنان: نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن «دَشْتک (جنین) را از زهدان خود می انداخته اند. (← وند. فر. ۱۵، بند ۱۴).

ف

فَرّه: (در اوستا «خَوَرِنَه» یا «خَوَرِنَنگَه» و در پارسی باستان «فَرَنَه» و در پهلوی «خَوَرَه» یا «خَوَرگ» و در نوشته های مانوی «فَرَه» و در فارسی «فَر» یا «فَرَه» یا «خَوَرَه» یا «خَرَه») فروغ یا موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، براننده سالاری و فرمانروایی گردد و به شهرباری رسد و آسایش گستر و داد گر شود. از پرتو فر است که مردی آشون و اهورایی به رهبری

مردمان برانگیخته شود و در شهریاری و دین گستری برهمگنان برتری یابد. در اشاره به این سرشت دوگانه قرّه‌مندان است که در شاهنامه می‌خوانیم:

«منم گفست با قرّه ایزدی همم شهریاری و هم موبدی»

کوتاه سخن آن که به باور مزدپرستان، همه آفریدگان برگزیده و نامدار اهوره‌مزدا، از پیامبران و پیشوایان آشون و یزدان پرست گرفته تا فرمانروایان و شهریاران دادگر و پهلوانان و رزم‌آوران راست‌راه و درست‌کردان، قرّه‌مند و برخوردار از این فروغ یا موهبت ایزدی‌اند. به همین جهت در اوستا نه تنها شهریاران و پهلوانان بیدادگر و ستمکار همچون اژی‌دهاک (ضحاک) و افراسیاب از قرّبی بهره‌اند و هرچند تلاش می‌ورزند، هرگز نمی‌توانند از آن برخوردار گردند، بلکه شهریاران قرّه‌مندی همچون جمشید و کاووس هم چون دچار برتنی و خودستایی شوند و پای از گلیم خویش فراتر نهند و زبان به دروغ بیالایند و بیدادگری پیشه کنند، فرّاز آنان می‌گسلد و به سرانجامی شوم دچار می‌شوند.

در اوستا معمولاً از دو قرّیاد می‌شود: «آیَرِیْتِم خَوِرُنْ» (قرّ ایرانی) و «کَوِیْتِم خَوِرُنْ» (قرّ کیانی). قرّ ایرانی از ستور برخوردار، خوب رمه، توانگر و قرّه‌مند است. خرد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم شده می‌بخشد. آزر را درهم می‌شکند و دشمن (انیران) را فرومی‌کوبد. قرّ ایرانی اهریمن و دیوان کارگزار و دستیار او و سرزمینهای انیران را شکست می‌دهد. (اشتاد. بند ۱ و ۲) قرّ کیانی بهره‌نااموران و شهریاران و آشونان می‌شود و از پرتو آن به رستگاری و کامروایی می‌رسند. این قرّ همیشه از آن ایرانیان است و تاییددار شدن سوشیانت و بر پایی رستاخیز، روی از ایران و ایرانیان برنخواهد تافت. (زام. کر. ۱۵-۱)

مهرداد بهار نوشته است: «قرّ به معنای سعادت، شکوه و درخشش است. در ادبیات اوستایی و پهلوی، قرّه با برکت، اقبال و خواسته مربوط است و در واقع، رسیدن به برکت، اقبال و خواسته، وابسته به داشتن قرّه است. اما قرّه بر اثر خویشکاری به دست می‌آید. اگر هر کس، هر طبقه و هر قوم خویشکاری ورزد، یعنی به وظایف خویش و وظایف طبقه و قوم خود عمل کند، قرّه‌مند می‌گردد و به سعادت و خواسته می‌رسد.

قرّه نیروی کیهانی و ایزدی نیز هست. قرّه سوزان، درخشان و روشنی بخش است. بدین روی، برمی‌آید که قرّه باید نیروی کیهانی و ایزدی باشد که بر اثر خویشکاری و ورزیدن مردم، به صورت قدرت، ثروت، موفقیت و جز آن برزندگی مردم اثر می‌گذارد و شکل می‌پذیرد. از این نکته روشن می‌گردد که خویشکاری رابط این نیروی کیهانی و جهان انسانی است...

بهره‌وری از قرّه فقط پس از ورزیدن خویشکاری حاصل می‌شود که وظیفه روان است... با هر انسان روانی آفریده شده است که بر اثر انجام دادن یا انجام ندادن وظایف عمومی و خصوصی

خویش — خویشکاری — به بهشت یا دوزخ می‌رود و این روان است که در این جهان، انسان را سعادتمند و فرّه‌مند یا بی‌سعادت و بی‌فرّه می‌کند.

از نوشته‌های پهلوی بر می‌آید که فرّه بعدها، در دوره ساسانی با بخت معنایی برابر یافته است. این مسئله، به گمان نگارنده، تحول بعدی فرّه است. در زمانی که توده مردم، در زیر فشارهای شدید طبقاتی و اجتماعی دوره ساسانی، از هرگونه سعادت دنیوی محروم بودند و ورزیدن یا نورزیدن خویشکاری تأثیری در یافتن یا از دست دادن فرّه نداشت، دیگر نمی‌شد به ارتباط حتمی فرّه‌مند بودن و ورزیدن خویشکاری معتقد ماند. بنابراین سعادت و قدرت و خواسته که نتایج عینی فرّه‌مند بودن بود، با بخت ارتباط یافت و در نتیجه، فرّه معنی بخت پیدا کرد و مرد خویشکار، تنها می‌توانست به سعادت اخروی روان خویش دل‌بندد.

چنانکه در اعتقادات اقوام دیگر نیز دیده می‌شود، اعتقاد به فرّه مربوط به جامعه کهن و ابتدایی انسان است. فرّه نیروی رابط جهان انسان و جهان خدایان است. انسان یا قبیله‌ای که وظایف خویش را در مورد جهان خود و جهان پیرامون خود دقیقاً انجام داده باشد، انتظار دارد ایزدان یا مظاهر طبیعت نیز در مقابل، او را یاری دهند. شاید همین اعتقاد به ارتباط طبیعی است که بعداً با تخصصی شدن کارها در جامعه، وظایف جادوگران را در مورد انگیزتن لطف ایزدان و دور کردن قهر ایشان مشخص می‌کرد. جادوگر می‌توانست ارتباط فرد یا قبیله خود را با جهان خدایان حفظ کند و توسعه دهد و آنان را وادارد که فرّه‌بخشی کنند؛ یعنی سعادت و نیکیختی فرد یا جامعه را تأمین کنند.

سپس، هنگامی که جامعه طبقاتی شد، فرّه نیز مفهومی طبقاتی یافت، فرّه آسرونان یا روحانیان، فرّه کیان یا فرّه سلطنت و جز آن، نمودار تأثیر این تحولات طبقاتی بر امر فرّه است. (پژ. ص ۱۲۰-۱۱۹)

برخی از پژوهشگران برآنند که مفهوم «فرّه» به دینهای سامی نیز راه یافته و در دین یهود عنوان «Sexina» به خود گرفته و در قرآن از آن به «سکینه» تعبیر شده و شش بار بکار رفته است. (دکتر سلیم: نکته‌ای اساطیری درباره شاهنامه، مجموعه سخنرانیهای سومین تا ششمین هفته فردوسی / انتشارات دانشگاه فردوسی-۱۳۶۷، ص ۶۶-۲۶۴)

«ثعالبی» از «فرّه» با تعبیر «شعاع السعادة الالهیه» یاد می‌کند. (همان. ص ۲۶۶)

(برای آگاهی بیشتر درباره فرّه-پور: مقاله «فرّه»، یش. ج ۲، ص ۳۲۲-۳۰۳ و «شهر

زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» و نیز:

H.W. Bailey: Zoroastrian Problems in The Ninth Century Books, Oxford 1943, p. 1-77 and J.C. Coyajee: Studies in Shāhnāme, pp. 251-307).

فَرابازو: نام یکی از واحدهای اندازه‌گیری درازا بوده است. دارمستر آن را واحدی ناشناخته خوانده و احتمال داده است که به درازای بازو باشد.

فَرابته: نام کوهی است. (زام. بند ۶)

فَرَاخ کَرْت: (در اوستا «وُاورو کَش» و در پهلوی «فراخ کرت» یا «فراخ کرد» به معنی «فراخ بریده» نام دریایی است بزرگ در اساطیر ایران که در سراسر اوستا، پیوسته از آن نام برده می‌شود. پورداود احتمال داده است که این دریا با دریای خزر یکی باشد و در این برداشت، به نوشته‌های متنهای گوناگون استناد کرده است. از آن جمله این نوشته بندهشن (بخش ۲۹، بند ۱۰) که «کنگ دژ» را در چندین فرسنگی خاور دریای فراخ کرت می‌داند و این یادآوری مینویس خرد (بخش ۶۲، بندهای ۱۴-۱۳) که «کنگ دژ» را در خاور و در سرحد ایران و بیج می‌داند.

اما بهار در بررسی جغرافیای اساطیر ایران، پس از بحث و پژوهش دقیقی، این دریا را با اقیانوس هند، یکی می‌شمارد. (پژ. ص ۱۰۶-۱۰۳)

در «تیریشْت» (بند ۳۲) می‌خوانیم: «آنگاه مه از آن سوی هند — از کوهی که در میانه دریای فراخ کرت جای دارد — برخیزد.» و این تأییدی آشکار است بر یکی بودن «فراخ کرت» و اقیانوس هند.

(درباره فراخ کرت، همچنین — وند. فر. ۲۱، بند ۴-زیر.)

فَرادَت فُشو: (به معنی «پرورنده چار پایان کوچک») نام ایزد نگاهبان چار پایان خرد و ازیاران و همکاران ایزد «رَپِشُوین» است. (— رَپِشُوین)

فَرادَت وِیر: (به معنی «پرورنده مردان») نام ایزد نگاهبان و پرورنده و افزاینده مردمان و ازیاران و همکاران ایزد «اَزیرین» است. (— اَزیرین)

فَرادَت وِیسپم هوجیاینتی: (به معنی «پرورنده همه آنچه زندگی خوش را بایسته است») نام ایزد نگاهبان زندگی خوش و خرم و ازیاران و همکاران ایزد «اَویسروئیریم» است. (— اویسروئیریم)

فَرارائنی: نام یکی از واحدهای اندازه‌گیری درازا بوده است که زَند و نَندیداد آن را برابر با چهارده انگشت و دارمستر برابر با یک پا می‌شمارد. (زگد.)

فَرَاز آشکوب: (در پهلوی «فَراچ آشکوب») سقف بلند، خانه بلند.

فَریرتر: (در پهلوی «فَریرتار») عنوان چهارمین تن از هشت موبدی است که در ایران باستان برگذاری «تیرشَن» (آیین ستایش و نیایش) را برعهده می‌گرفتند. کار «فَریرتر» آماده کردن افزارها و گذاشتن آنها در دسترس پیشوای بزرگتر بوده است. (— آبرت، آتروخش، آستتر، راسپی، زوت،

سروشاورزو هاونن)

فَرَدَنَّا: (به معنی «افزایش و بالاش و رویش») نام رودی است که از سوی شمال خاوری به دریاچه هامون می‌ریزد و اکنون «فراه‌رود» خوانده می‌شود. درازای این رود از سرچشمه تا ریزشگاه ۵۰۰ کیلومتر است و شهر «فَرَه» یا «فَرَاه» که در هجوم مغولان ویران شد، بر کرانه همین رود جای داشت.

فَرْدَنَشَو: (در پهلوی «فَرْدَنَش») نام کشور یا اقلیم جنوب خاوری است در بخش بندی جهان به هفت کشور یا اقلیم که در ایران باستان معمول بود.

فَرَزْدَانَو: (در پهلوی «فَرَزْدَان») نام دریاچه‌ای است که گشتاسپ در کنار آن از ایزدبانو اردویسور اناهیتا خواستار پیروزی بر همستارانش می‌شود.

در «بهمن‌یشت» (بخش ۳، بند ۱۳) می‌خوانیم که: «اوخشیت ایرت (= هوشیدر، نخستین موعود مزدپرستان) در کنار دریاچه فرزندان زاده خواهد شد.»

در بندهشن (بخش ۲۲، بند ۵) آمده است که: «فرزدان در سگستان (سیستان) جای دارد. اگر پارسایی چیزی در آن بیفگند، آب آن را می‌پذیرد و نگاه می‌دارد؛ اما اگر ناپارسایی چیزی در آن بیندازد، آب آن چیز را بیرون می‌افگند. سرچشمه فرزندان به فراخ کرت پیوسته است.»
پورداود نیز نوشته است که جای این دریاچه باید در سیستان باشد. «یوستی» در «نامنامه ایرانی» گمان برده است که این دریاچه همان «آب ایستاده» کنونی در جنوب غزنه است؛ اما «بارتولومه» حدس او را نادرست می‌داند.

فَرَسپَات: نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن، دَشْتک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند. (— وند. فر. ۱۵، بند ۱۴)

فَرِشْتَوِه... نام یکی از نیایشهای دینی مزدپرستان است. (— یس. سرآغاز، بند ۴)

فَرَشْکَرْد: (در اوستا «فَرَشو کِرتی») جهان نوساخته در پایان دوره دوازده هزار ساله زمان کرانمند و برقراری جاودانه پاکی و آشه و پرهیزگاری یا نوسازی جهان و دین پس از برخاستن سوشیانتها و پاک کردن جهان از همه پتیاره‌های اهریمنی است.

فَرَشوشْتَر: (— فرشوشتر هوگو)

فَرَشوشْتَر هُوگو: (در گاهان و در اوستای نو «فَرَشوشْتَر») به معنی «دارنده شتر کارآمد و راهوار» نام یکی از نخستین پذیرندگان و پیروان دین زرتشت و پدرزن اوست و «هُوگو» یا «هُوَو» نام خانوادگی وی است.

او و برادرش «جاماسپ هُوگو» هر دو وزیر گشتاسپ‌اند و از مزدپرستان نامبردار به شماره

می‌آیند که در سرتاسر اوستا از آنان با درود و ستایش یاد می‌شود. «شهاب‌الدین سهروردی» (شیخ اشراق) در کتاب «حکمة الاشراق» خود «فرشوشتر» را در تراز «جاماسپ» و «بوذرحمهر» از حکیمان ایران کهن می‌داند که روش فلسفی آنان قاعده اشراق در نور و ظلمت بوده است. (به نقل مقا. ص ۳۸۸) (← جاماسپ هوگو)

فَرَّ کِیانی: (← فَرَّ)

فَرَّگَرْد: (به معنی «فرابریده») هریک از بخشهای «وندیداد» (و نیز برخی از کتابهای پهلوی، از جمله «ارداویراف‌نامه») را با این عنوان می‌خوانند. این واژه به زبان عربی هم رفته و در شعر ابونواس به صورت «فَرَجَرْد» (جمع آن «فَرَجَرَدات») آمده است:

«وَمَا يَتَلَوْنَ فِي شَرَوَيْنِ دَسْتِي وَفَرَجَرَدَاتِ رَامِسِيْنَ وَوَيْسِ»

فَرَّنا گِرَفْتنی: «فَرَّنا گِرَفْتنی آفریده اهوره مزدا، خویشکاری آسرونان (آثر بانان) است و از آن روی ناگِرَفْتنی است که باید با فرهنگ بدست آورده شود.» (زَئِدِ یَسَنَه، هات ۳، بند ۱۶)

پورداود درباره افزوده شدن صفت «ناگِرَفْتنی» به فَرَّ نوشته است: «این صفت به این مناسبت است که در کرده‌های ۷-۹ زامیاد یشت میان خواستاران فَرَّ ستیزه درمی‌گیرد و هنوز پس از گرشاسپ به کسی تعلق پیدا نکرده است.» (یش. ج ۲، ص ۳۳۹، بند ۴۵-زیر) (← فَرَّ)

در بند هشت آمده است: «فَرَّنا گِرَفْتنی آن است که آسرونان راست؛ زیرا همواره دانایی با ایشان است. هر مزد خود آسرون است. از این روی (آن را) فَرَّنا گِرَفْتنی خوانند که هر مزد در میان مینوان، مینویی تواند بود که ناگِرَفْت فَرَّه است. بدین روی ایدون تواند بود که او را (حتی) مینوان نبینند.» (به نقل و ترجمه مهرداد بهار: پژ. ص ۱۰۷)

فَرَّ نَ بَغ (آذِر...): (= فَرَّو بَغ = فَرَّو باک = فَرَّا = فَرَّاد = خُرَّاد = خُرداد = خُورا = خُورَه = خُورَه) = خُورین به معنی «فَرَّه ایزدی» یا «فَرَّه خدایی» نام یکی از سه آتشکده بزرگ روزگار ساسانیان است که در کاریان فارس بود و به موبدان و اشراف اختصاص داشت.

آذِر فَرَّ نَ بَغ (فرنیغ) همان است که ابوریحان بیرونی آن را «آذرخورا» می‌نامد و در یاد کردن از ماهها و جشنهای ایرانیان می‌گوید: «پیروز پادشاه ساسانی هنگام خشکسالی بدین آتشکده روی آورد و نماز گزارد و ستایش آفریدگار را بجای آورد و خواستار شد که آن گزند را از مردم گیتی بگرداند و کام او برآمد و باران فروبارید و آن روز سی ام از بهمن ماه بود که انیران روز باشد و مردم از خوشی و شادی که به آنان روی آورده بود، به روی همدیگر آب می‌پاشیدند و این آیین تا به امروز در ایران پایدار است و از این روست که در همه جا و در اصفهان نیز به یاد روزی که بر ایرانیان باران فروبارید، جشن می‌گیرند و این جشن را آبریزگان (آفریجگان) می‌خوانند، یعنی جشن ریختن آب.» (آثار. ص ۲۲۸-۲۲۹)

در بند هشن آمده است: «جم به شهریاری خویش، همه کارها را به یاری این سه آتشکده (آذر برزین مهر، آذر فرن یغ و آذر گشنسب) بهتر همی کرد و آذر خره را به دادگاه (آتشکده) در خره اومند کوه (فرهمنند کوه) به خوارزم بنشانند. هنگامی که دیوان جم را (با اژه) بیریدند، آذر خره، فره جمشید را از دست اژدهاک (ضحاک) رهایی بخشید. در پادشاهی گشتاسپ، چنان که در دین آمده است، (این آتش را) از خوارزم به روشن کوه کاریان (بردند و بدانجا) نشانند، همان گونه که اکنون نیز در آن جاست.» (بن. چاپ انکلساریا، بمبئی ۱۹۰۸، ص ۱۲۵-۱۲۴)

فَرْنی: (به معنی «افزون و فراوان») نام بزرگترین دختر زرتشت است. در پهلوی این نام را «فَرَن» نوشته اند. در فروردین یشت (بند ۱۳۹) فَرَوَشی این بانو همراه با فَرَوَشی های مادر و دو خواهرش ستوده شده است. در همان یشت (بند ۱۴۰) از چهار زن آشون دیگر به همین نام نیز سخن به میان می آید و فَرَوَشی های آنان ستوده می شود.

فَرَواز: بروزن پروار، خانه تابستانی را گویند عموماً و بالاخانه ای که اطراف آن درها و پنجره ها داشته باشد، خصوصاً و به معنی خانه زمستانی هم به نظر آمده است. (بق.)

در «متنهای پهلوی» ویراسته «جاماسپ آسانا» (Pt. II, 162 sq) واژه Parvārān و در «زبور پهلوی» ویراسته «آندریاس-بار» (Paryvāry (Ph. Ps., 121. I. 57) به معنی «کاخ» آمده است. (— پیرامون فروار)

فَرَوَازِیه: نخستین واژه یسنه (هات ۱۲) ویژه خستویی مزدپرستان به پیروی از دین مزدپرستی و فرمانهای آن است که بارها در سراسر اوستا هنگام اشاره به این هات از یسنه بکار رفته است. این هات از یسنه را «فَرَوَزی» (= خستویی) می نامند و بندهای ۸-۹ آن را که در «نیرنگ کشتی بستن» گنجانیده شده است، زرتشتیان چندین بار در شبانروز هنگام کشتی بستن می خوانند.

(— خستو، خستویی، نیرنگ کشتی بستن و نیز یسنه، هات ۱۲)

فَرَوَرْدگان (جشن...): نام جشنی است که در روز نوزدهم ماه فروردین برگزار می شد و آن را فروردینگان نیز می خواندند.

فَرَوَرْدگان (جشن...): نام جشن ده روزه ای است که از بیست و پنجم اسفند ماه تا پایان پنجمین روز اندرگاه بر پا می شد و ویژه ستایش و بزرگداشت فروردها (فَرَوَشی ها)ی درگذشتگان و آشونان و پارسایان پیشین بود و برابر بود با واپسین گهنبار سال (هَمَسَیْتَمَدَم).

این جشن که ابوریحان بیرونی نیز بدان اشاره کرده است، همان جشن است که زرتشتیان کنونی در ده روز آخر سال به نام «فَرَوَرْدیان» برگزار می کنند و آینه های دینی بجای می آورند. در مینوی خرد (بخش ۵۷، بند ۱۳) تنها پنج روز اندرگاه جشن فروردیان خوانده شده است.

جشن فروردین یا نوروز که تا کنون بزرگترین جشن سالیانه همه ایرانیان (و برخی از اقوام و مردم ایرانی تبار و ایرانی فرهنگ سرزمینهای همسایه) و آغاز بهار و سال خورشیدی ایرانی به شمار می‌آید، همان جشن فروردگان (فروردینگان یا فروردیان) باستانی است و اگرچه امروزه به ظاهر رنگ و روی دینی کهن را از دست داده؛ اما هنوز تمام نشانه‌های دیرینه این جشن را به گونه‌ای نمادی در بر می‌گیرد. (— فروردین، فروشی، گهنبار، همسپتدم)

فَرَوَرْدین: جمع «فَرَوَرْد» است که در زبان پارسی باستان «فَرَوَرْتی» و جمع آن «فَرَوَرْتین» بوده و مفردش برابر «فَرَوَشی» اوستایی است. نوزدهمین روز ماه و نخستین ماه سال و سیزدهمین یشت اوستا، بدین نام خوانده شده است. (— فروشی)

فَرَوَرْدین (روز...): نام نوزدهمین روز ماه است. (— فروردین، فروشی)

فَرَوَرْدینگان (جشن...): (— فروردگان)

فَرَوَرْدین یَشت: نام سیزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست که ۳۱ کرده و ۱۵۸ بند دارد و موضوع آن، ستایش و بزرگداشت فَرَوَشی‌های همه مردان و زنان آشَوَن و پارسا از گیومرت (نخستین بشر) تا سوشیانت (واپسین موعود مزداپرستان) است.

(— فروردگان، فروردین، فروشی)

فَرَوَشی: (در پارسی باستان «فَرَوَرْتی» و در پهلوی «فَرَوَهَر») و در فارسی «فَرَوَر» یا «فَرَوَرْد» یا با دگرگونی آواها «فَرَوَهَر») نام پنجمین نیروی مینوی آفریدگان است که پیش از آفرینش گیتیانه و هستی‌تن، وجود دارد و پس از مرگ نیز پایدار می‌ماند.

بسیاری از پژوهندگان و دانشوران، «آیده» (= مثال) را در فلسفه افلاطون، صورتی از فَرَوَشی در اندیشه‌های دینی و هستی‌نگری ایرانیان می‌دانند.

در اوستا و دیگر متن‌های معتبر دینی مزداپرستان، از فَرَوَشی بد کرداران سخنی به میان نمی‌آید و تنها آشَوَنان و پارسایان و راستی پرستانند که فَرَوَشی دارند. تنها در «صَد در بُنَد هِشْتَن» می‌خوانیم که فَرَوَشی مرد گناهکار با بوی و روان او در دوزخ بسر خواهد بود. اما از خود اوستا چنین برمی‌آید که «دیو» به منزله فَرَوَشی شخص گناهکار است، چنان که در وندیداد (فر. ۸، بند ۳۱) در توصیف گناهکار می‌خوانیم: «اوست که در همه هستی خویش همسانِ دیواست. اوست که پیش از مرگ همسانِ دیواست و پس از مرگ یکی از دیوانِ ناپیدا شود.»

نه تنها مردمان و میثوبان آفریده اهوره مزدا، بلکه همه آفریدگان آسمانی و زمینی و آتش و آب و گیاه و جانور نیز دارای فَرَوَشی ویژه خودند که از آنها نگاهبانی و پاسداری می‌کند. از همه برتر، خود آفریدگار جهان — اهوره مزدا — نیز دارای فَرَوَشی است؛ چنان که در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۱۴) آفریدگار از زرتشت می‌خواهد که فَرَوَشی وی را که بزرگترین، بهترین، زیباترین،

استوارترین، هوشیارترین، برزمنندترین و در آشه بلند پایگاه‌ترین (میثویان) است، بستاید. درباره معنی فَرَوَشی، در سنت زرتشتیان و در میان آرای پژوهندگان اوستا به تعبیرهای گوناگون برمی‌خوریم که پرداختن به یکایک آنها در این جا، سخن را به درازا می‌کشاند. پورداود، پس از بررسی و نقد بسیاری از این برداشتها، با توجه به دو جزء سازنده این واژه ترکیبی، معنی «پشتیبانی کردن و پناه دادن» یا «پوشاندن و دربر گرفتن» را (که با معنی نخستین نیز سازگاری دارد) برای آن پیشنهاد کرده که با خویشکاری فَرَوَشی‌ها نیز هماهنگ است. بهار در ریشه‌یابی این ترکیب و چگونگی معنی آن و نیز خویشکاری فَرَوَشی‌ها می‌نویسد: «این واژه ظاهراً از صورت فرضی *fra-vaṛəša* آمده است. واژه *vaṛəša* به معنای دفاع و ایستادگی است و با واژه ایرانی میانه و نو «گَرَد» به معنای دلیر و قهرمان خویشاوند است. علت این نامگذاری را باید در وظایف دفاع عمومی برضد اهریمن و اعمال دلاورانه فَرَوَشی‌ها در دفاع از خویشان و نزدیکان دانست.

با توجه به وظایف متعددی که در زمینه دفاعی، برکت بخشیدن و همکاری با هُرمز در امر نگاهداری جهان برعهده فَرَوَشی‌هاست، می‌توان باور داشت که در مرحله‌ای بسیار کهن، اقوام ایرانی به فَرَوَشی به عنوان روان نیاگان می‌نگریسته‌اند و بعدها روان و فَرَوَهَر از یکدیگر جدا گشته، دو چیز مستقل شدند.» (پژ. ص ۴۴)

درباره خویشکاری فَرَوَشی‌ها و اهمیت نقشی که در سامان آفرینش برعهده دارند، «فروردین یشت» گویا و رساست و نیازی به تکرار مطالب آن در این جا یا افزودن توضیحی دیگر نمی‌بینم.

(← فروردین، فروردینگان، فروردین یشت)

فَرَه: (← فَر)

فَرَه‌مَند (فره‌مند): (در اوستا «خَوَرَنَه‌وَنَت») برخوردار از فَرَه، دارنده فَرَه. (← فَر)

فَرِیَان: نام یکی از خاندانهای بلند آوازه‌تورانی است که ناموران آن از دوستان زرتشت بوده‌اند. در گاهان (یس . ۴۶، بند ۱۲) از این خاندان به نیکی یاد شده است. مشهورترین کسی از این خاندان که در اوستا از او نام برده شده، «یوایشْت» است.

(← اختیه و یوایشْت)

فَرِیدون: (در اوستا «فَرِیْتَوَن» پسر «آتَوِیه» و در پهلوی «فَرِدون» و در فارسی «آفریدون»، و «آفریدون» و «فریدون») نام یکی از کهن‌ترین چهره‌های اساطیری در اوستا و دیگر متنهای دینی ایرانیان و نیز در شاهنامه و دیگر کتابهای فارسی و عربی پس از اسلام است.

در یسنه (هات ۹، بند ۸-۶) «آتَبین» پدر فریدون دومین کسی است که در جهان

استومند، نوشابه آیینی هوم را از گیاه هوم برمی‌گیرد و به پاداش این کار است که پسری به نام فریدون بدو داده می‌شود؛ پسری که اژی‌دهاک سه پوزه سه کله شش چشم ... را شکست می‌دهد و به بند می‌کشد. هموست که دو همسر اژی‌دهاک (دختران یا خواهران جمشید) را به همسری خود درمی‌آورد. (آب. بندهای ۳۳-۳۵) فرشاهی که به پیکر مرغ «وارغَن» از جمشید جدا می‌شود، به فریدون می‌پیوندد و از پرتو آن پرورزترین مردمان می‌شود. (زام. بند ۳۶)

در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۷) سرزمین «وَرَن» زادگاه فریدون خوانده شده است و در دیگر بخشهای اوستا نیز «وَرَن» را جای رویدادهای مهم زندگی فریدون می‌بینیم.

در وندیداد (فر. ۲۰)، از «ثَریت» — نخستین پزشک و درمان‌بخش روی زمین — سخن به میان می‌آید و دارمستتر، پس از بحث و ریشه‌یابی این نام و سنجش آن با «ثَرِیْتَوَن»، نتیجه می‌گیرد که «ثَریت» و «ثَرِیْتَوَن» دو شکل یک نام است و در واقع این فریدون است که از او به عنوان نخستین پزشک یاد می‌شود. (زگد.) همانند این برداشت دارمستتر را در ادب و سنت ایرانیان نیز درباره فریدون می‌بینیم و نام او در شمارنامه‌هایی است که بر تعویذهای درمان‌بخش می‌نوشتند. در شاهنامه فریدون پسر آبتین و فرانک خوانده شده و داستان پادشاهی او که با قیام مردم به سرداری کاوه آهنگر و پیروزی بر ضحاک (اژی‌دهاک) آغاز می‌شود، در مرز اساطیر و حماسه جای دارد. پادشاهی فریدون با بخش کردن سرزمینهای زیرفرمان او میان سه پسرش ایرج و سلم و تور و کشته شدن ایرج به دست برادران و جنگ منوچهر — نبیره ایرج — با آن دو برادرکش و کشتن آنها پایان می‌پذیرد که خود آغازی است بر نبردهای طولانی ایرانیان و تورانیان؛ نبردهایی که سرتاسر بخش حماسی شاهنامه را دربر می‌گیرد.

(← اژی‌دهاک، ثریت، ورن)

فُشوشو مَنَثَرَه: (به معنی «مَنَثَرَه درباره چار پایان سودمند اهلی») عنوانی است که به یسنه، هات ۵۸ داده شده. این هات جزو «هاذخت نَسک» بیستمین نسک گم شده روزگار باستان بوده است. در کتاب پهلوی «شایست نشایست» (بخش ۱۳، بند ۴۹) فُشوشو مَنَثَرَه بخشی از نسکهای گائانیک (وابسته به گائاها) خوانده شده است.

فُشوشو مَنَثَرَه یکی از مشهورترین نیایشهای مزداپرستان و نمازی است برای فراوانی و گشایش. در ویسپرد (کرده یکم، بندهای ۳-۹) که سخن از نیایشهای مهم و نمازهای برگزیده مزداپرستان می‌رود، این نماز نیز در شمار آنهاست.

در هر مزد یشت (بند ۱۳) فُشوشو مَنَثَرَه در شمار نامهای اهوره مزدا آمده، یعنی که آفریدگار، خود «مَنَثَرَه ی پرورش دهنده چار پایان و افزاینده روزی و فراوانی» است. (← ماراسپند)

ک

کابلی بد سایه: بنا بر گزارش پهلوی وندیداد نام هفتمین سرزمین و کشور نیکی که اهوره مزدا آفریده، «وئِه کِرتَه (= کابل) بد سایه» است. (وند. فر. ۱، بند ۱۰) «نیبرگ» اصل این نام را «ویو کِرتَه» (آفریده ویو) می‌داند و انطباق آن با کابل را مربوط به ترجمه‌های پهلوی اوستا و تنها حدسی می‌شمارد. (دینها. ص ۳۱۷)

«کریستن سن» آن را با نامه "Vēgerd" که به نوشته «دینکرد»، یکی از برادران «هوشنگ» بوده است، مربوط می‌داند و می‌گوید این نام در اصل «نام نژاد» (éponyme) است و کشور Gandhara (= قندهار) را مشخص می‌کند. (نخستین. ج ۱، ص ۱۳۹)

در بحث درباره صفت «بد سایه»، بیشتر گزارشگران و پژوهندگان اوستا همان معنی متداول «سایه» را در نظر داشته و در نتیجه دچار سردرگمی شده‌اند. از آن جمله است دارمستر که در گزارش وندیداد، سایه را به ساخت جمع گرفته و مجموع نام و صفت را «وئِه کِرتَه ی سایه های بد (زیان بخش)» آورده است.

دکتر احمد تفضلی در مقاله‌ای به زبان انگلیسی زیر عنوان «پاره‌ای نقل قولهای پارسی میانه در متتهای کهن عربی و فارسی»^۱ که در یادنامه «ژان دومناش»^۲ (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۸۵) منتشر شده است، با استناد به کاربرد واژه «سایه» در تاریخ قم، معنی سرای، ساختمان، خانه را برای آن بازمی‌شناسد و به واژه ترکیبی «همسایه» هم اشاره می‌کند.

یادآوری می‌شود که در «قابوس نامه» (چاپ دکتر غلامحسین یوسفی، سازمان کتابهای جیبی، ص ۱۴۱) «همسایه» برابر «همسرایه» (هم سرای، هم خانه) آمده است و در گویش گیلکی تا به امروز «سایه سر» به معنی «بزرگ و سالار خانواده» بکار می‌رود.

بنا بر آنچه گفته شد، ترکیب وصفی «بد سایه» را که در وندیداد برای «وئِه کِرتَه» آمده است، باید به معنی «بدسرای» یا «دارای خانه‌ی (های) بد» گرفت. اما جای این پرسش باقی است که: چرا هفتمین سرزمین و کشور نیک آفریده اهوره مزدا، با چنین صفتی توصیف می‌شود؟

کاووس: (در اوستا «گوی اوستن» و در پهلوی «کایوس» یا «کاهوس» و در فارسی «کاووس») — که «کاوس» هم نوشته می‌شود — و «کیکاوس» و یا معرب آن «قابوس») نام یکی از شاهان و فرمانروایان نامور و بلندآوازه اساطیری در اوستا و دیگر متتهای کهن است و در حماسه ایران و

1. Some Middle-Persian Quotations In Classical Arabic And Persian Texts.

2. Memorial Jean de Menasce

متنهای تاریخی پس از اسلام، پادشاهی نامدار و پرشکوه و توانا و بلندپرواز از دودمان کیانیان به شمار می‌آید.

در اوستا و بندهشن کاووس پسر «کی اپیوه» و نبیره «کی قباد» است، اما در شاهنامه و برخی از منابع دیگر عربی و فارسی، پسر «کی قباد» خوانده شده است.

نام کاووس از دو جزء «کوی» و «اوسن» ترکیب یافته که جزء نخست به گونه «کی» (به معنی پادشاه و فرمانروا) بر سر نام بسیاری از شاهان داستانی کهن مانند کی قباد، کی خسرو، کی لهراسپ و کی گشتاسپ باقی مانده است و جزء دوم را — که به معنی آرزو و اراده و میل است — به صورت اسم عام هم در اوستا می‌بینیم؛ چنان که در گاهان (یس . ۴۵، بند ۹) بدین گونه بکار رفته است. در گزارش پهلوی آن را به «خوسندی» برگردانده‌اند. بارتولومه، آن را به معنی «دارنده چشمه‌ها» می‌داند؛ اما اشپیگل و یوستی آن را «آرزومند، با اراده، توانا» ترجمه کرده‌اند.

کاووس در اساطیر و حماسه ایرانیان، از یک سونماد توانایی و بلندپروازی و از سوی دیگر نمونه سرکشی و نافرمانی و گناهکاری و خیره‌سری در برابر آفریدگار و مثال نابخردی و تندخویی است. پس از جمشید، او دومین فرمانروا و شهریاری است که «قر» از وی پیوند می‌گسلد و در نتیجه به شوربختی دچار می‌شود.

به نوشته دینکرت (کتاب نهم، بخش ۲۱، بندهای ۱۲-۴) در «سوتکرنسک» نخستین نسک از نسکهای بیست و یک گانه اوستای کهن که بعدها از دست رفته، از کاووس به تفصیل سخن رفته بوده است. نویسنده دینکرت در خلاصه‌ای که از آن شرح مفصل در کتاب خویش آورده، می‌نویسد:

«کاووس در هفت کشور بر دیوان و مردمان چیرگی داشت و فرمان می‌راند و شاهی می‌کرد و فرمانش تندتر از جنبش دست، روان می‌شد. او هفت کاخ برفراز البرز ساخت. یکی زرین، دو سیمین، دو پولادین و دو آبگینه‌ای (بلورین). کاووس دیوان مَزَنَدَری را از تباه کردن جهان بازداشت و آنان را به خدمت خویش گماشت. مردمی که از پیری نیرویشان تباه شده و جانشان نزدیک به بیرون رفتن از تن بود، خود را به کاخ او می‌رساندند و در پیرامون آن می‌گشتند تا پیری از ایشان دور می‌شد و جوانی بدانان بازمی‌گشت ...»

پس دیوان آهنگ مرگ کاووس کردند و دیو خشم بدین کار نزد کاووس آمد و شاهی بزرگی را که او بر هفت کشور داشت، در چشم وی خوار کرد و او را به شهریاری آسمان و پایگاه امشاسپندان بفریفت و کاووس از فریبکاری دیو خشم و دیگر دیوان، پیکار با ایزدان را بنیاد نهاد و با گروه دیوان و دروندان به تاریکی بی‌کران پرتاب شد و از سپاهش جدا افتاد و از خیره‌سری

دست از ستیزه با ایزدان برنداشت و آفریدگار، فرّ ایزدی از او برگرفت و سپاه کاووس از اوج بر زمین افتاد و کاووس به دریای فراخ کرت فرود آمد و این نیز گفته شده است که هنگام گردش در آسمان، کسی پیوسته به کاووس بود و از پی آنان ایزد نریوسنگ می‌تاخت و می‌خواست که او را جدا کند. ناگاه از کیخسرو هنوز نازاده چنان بانگی برخاست که گویی از هزار سپاهی خروش برآمده باشد، که:

ای نریوسنگ! مباد که او را بکشی؛ زیرا اگر او را بکشی، در آینده کسی نباشد که سپاه کین خواه را به نبرد با توران برانگیزد؛ چه از این مرد، سیاوش زاید و از سیاوش من زایم که خسروام که دلبران و یاوران دینی را به نبرد با دلاوران تورانی در پهنه کارزار برانگیزم و آن سپاه را پریشان سازم و چنان کنم که پادشاه توران روی به گریز نهد.

نریوسنگ از این سخن فرّوشی کیخسرو شاد شد و دست از کاووس برداشت و کاووس

زنده ماند.»

در کتاب پهلوی «دانا و مینوی خرد» (بخش ۲۶، بند ۵۵-۵۴) نیز در همین زمینه آمده

است: «و از کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد.»

اسطوره فرمانروایی شکوهمند کاووس بر مردمان و دیوان و درگیری و نبرد او با دیوان و سرانجام فریب خوردن او از دیوان و پرواز به آسمان و فروافتادن او از اوج غرور و برتنی و سرکشی را با دگرگونی های درخور ساخت و پرداخت داستانهای نیمه اساطیری-نیمه حماسی و با رنگ آمیزی ویژه روایت‌های پهلوانی-غنائی در شاهنامه و صورتهای ساده‌تری از آن را در برخی از متت‌های تاریخی پس از اسلام هم می‌بینیم.

در اسطوره دیگری درباره کاووس (در گزیده‌های زادسپرم) آمده است که اهوره مزدا برای نشانه گذاری مرز ایران و توران، گاو بزرگی را آفرید و در بیشه ای بر سر مرز بر پای داشت تا هنگام درگیریهای دو قوم، مرز میان سرزمینهای آنان باز شناخته شود. کاووس که می‌خواست بخشی از خاک توران را زیر فرمان خود در آورد، آن گاو را به دستیاری «شریت» کشت و این گناه او را زرتشت که بعدها زاده شد، به جهانیان گفت و پادافره آن از مرگ نیز بدتر بود.

یکی دیگر از گناهان بزرگ کاووس که در دینکرت از آن یاد شده، کشتن وزیر دانا و

زیرک خود آوشر است. (— اوشنر، سیاوش، کیخسرو)

گئمت: نام گروهی از بد کرداران و تباہکاران است. (— تیر. کر. ۳، بند ۵) واژه ای است ناشناخته که از مفهوم دقیق آن آگاهی نداریم.

گبست: (در اوستا «گبستی» و در پهلوی «گبست» و در فارسی «گبست» و معرب آن «گبسته») در تیریش (بند ۵۶) در شمار زیانها و آفت‌هایی است که اگر مردمان ستایش و نیایشی

شایسته برای ایزد تشریح‌بجای آورند، به سرزمینهای آنان راه نخواهد یافت.
این واژه در فرهنگهای فارسی مترادف با حَنْظَل یا هندوانه ابوجهل شمرده شده و نام گیاهی است تلخ با میوه‌ای بسیار تلخ که کاربرد دارویی نیز دارد و جز آن به معنی کلی گیاهان زهردار هم آمده است.

گلدنر آن را به «زهر» و دارمستر به «گیاهان زهرآلود» برگردانده است. در وندیداد (فر. ۱۱، بند ۹) در نیایشهای ویژه پاک کردن پهنه زندگی از ناپاکی و آلودگی، از جمله آمده است: «من کبست را دور می‌رانم.»

از این کاربرد نیز برمی‌آید که «کبست» (کپستی) ماده‌ای زهرآگین و آلاینده است.
گخوارَد: (در پهلوی «کوخرید» یا «کوخریت») این واژه در یسنه (هات ۶۱، بند ۲) بکار رفته و به نوشته گزیده‌های زادسپرم، نام قبیله یا طبقه‌ای از آفریدگان اهریمنی بوده که به کردارهای زشت و پست شناخته شده است و در گزارش پهلوی اوستا «فره کاستاران» یعنی کاهش دهندگان و از میان‌برندگان فره، خوانده می‌شود. این گروه از زناشویی دیو خشم — که از گماله دیوان است — با متوشک خواهر متوجه پدید آمده‌اند.

در اردیبهشت یشت (بندهای ۹ و ۱۲ و ۱۶) این واژه بجای ساخت مادینه آن «گخواریدی» برای زن بکار رفته است.

گخواریدی: ساخت مادینه «گخوارَد» است. (← همین.) این واژه با این ساخت، تنها یک بار در اوستا (یس. ۶۱، بند ۲) بکار رفته است.

گخوژی: صفتی است برای اهریمن. در ژند اوستا، درباره این صفت توضیح داده شده است: «کسی که از روشنایی می‌کاهد.» (← وند. فر. ۲۱، بند ۱۷)

گدروآسپ: (به معنی «دارنده اسبان گهر») نام کوهی است. (زام. بند ۶) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه «گندراسپ» نامیده شده و در همان کتاب (بخش ۱۲، بند ۲۴) درباره آن گفته شده است: «کوه کندراسپ که دریاچه سوبربرفراز آن جای دارد، در توس است.»

گیده: به معنای جای و سرای و خانه است و در گزارش وندیداد (فر. ۵، بند ۱۰) آن را به معنی اتاق یا جای سر پوشیده‌ای بکار برده‌ایم که در زمستان در گوشه‌ای از خانه یا در هر کوی برای گذاشتن پیکر مرده در آن می‌ساختند تا هنگامی که هوا برای بردن مرده به دخمه مساعد شود. (← زاد-مرگ)

گَر: نام کسی است از تورانیهای «دانو» از خاندان «آسَبَن» (آب. بند ۳۷)
گَر: نام یک ماهی شگفت اساطیری است که در دریای فراخ کرت زندگی می‌کند و پاسدار و

نگاهبان درخت «گوگیرن» (هوم سفید) در برابر گزندرسانی آفریدگان اهریمن است. در بندهشن (بخش ۱۸) آمده است که وزغ یا قورباغه یکی از زشت‌ترین آفریدگان اهریمن است و در دریای فراخ کرت بر گرد درخت «هوم سفید» شنا می‌کند تا آن را بچود؛ اما ماهی خداگونه کَره‌رجا که وزغ بلغزد، از آن درخت نگاهبانی می‌کند.

نیروی بینایی ماهی کَر در اوستا نمونه و مثال است. زرتشت ایزدبانو چیستا را می‌ستاید و از او خواستار آنچه‌ان نیرویی بینایی می‌شود که ماهی کَر در آب داراست که خیزی همچند موی را در رود «رنگها»ی دور کرانه در ژرفای هزار بالای آدمی تواند دید. (دین یشت، بند ۷)

«جکسن» میان گونه‌ای سگ‌ماهی با نام علمی Accipenser Huso به درازای ۴/۵۷ متر که استخوان آن را در موزه علوم طبیعی تفلیس دیده است با کَر ماهی اوستایی این همانی قائل می‌شود. (← جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمه فارسی، ص ۲۶)

کَرَب (کَرَبان): در گاهان عنوان گروهی از پیشوایان دیوپرستان و دشمنان دین مزدپرستی است. در اوستای نوهم بدین نام — که بیشتر به ساخت جمع آمده است — برمی‌خوریم که در شمار دیوان و جادوان و پریان و اشموغان و ستمکاران قرار دارد.

در پهلوی karb به پیشوایان دینی مخالف زرتشت گفته می‌شود که دشمن‌ترین دشمنان او بودند و «تور برادرش» کشنده زرتشت نیز یکی از همین گروه بود. (← گز. ص ۱۱۲) در سنسکریت kalpa به معنی اجراکننده و مراقب شاعر و آداب و رسوم مذهبی آمده است.

گَرده: (در اصل به معنی «بریده») عنوان هریک از بخشهای درونی یشتها و نیز بخشهای ویسپرد است.

کِرسانی: نام یکی از شهریاران دشمن دین مزدپرستی است که روانمی‌داشت پیشوایان دینی در سرزمین او آموزشهای خود را گسترش دهند. ایزد هوم دست این دین‌ستیز را از شهریاری کوتاه کرد. (یس. ۹، بند ۲۴)

گَرشفت: (در اوستایی «گَرشپیت» یا «گَرشپتر» و در پهلوی «گَرشفت» به معنی «تیز پرواز»). در زَند در شرح آن آمده است: «چَخَروای». نام مرغ میثوی است که در بهشت جای دارد و هرگاه در جهان استومند بسربرد، شهریار پرنده‌گان است. اوست که داد [اهورایی] را به «وَرَجَمگرد» برد و اوستا را با زبان پرنده‌گان برخواند. (بن. بخشهای ۱۹ و ۲۴)

در وندیداد (فر. ۲، بند ۴۲) زرتشت از آفریدگار می‌پرسد که: «چه کس دین مزدپرستی را بدان وَرَجَمگرد برد؟» و اهوره‌مزدا پاسخ می‌دهد: «ای سپستان زرتشت! گَرشفت مرغ.»

دارمستر نوشته است: «پرنده را به سبب شتاب پروازش غالباً تجسم آذرخش می‌دانستند و همچنان که تندر را آوای خدایی می‌دانستند که از فراز سخن می‌گوید، نغمه پرنده را نیز گفتار

خدایی و گونه‌ای وحی می‌انگاشتند.» (زگد).

در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۲۳) از باریابی هفت گونه موجود که اندر دین همانند هفت امشاسپندند، سخن به میان می‌آید. این هفت موجود که از پنج گونه جانوران و نماد جهانی امشاسپند بهمن‌اند، به همپرسگی (دیدار) اهوره‌مزدا می‌روند و پیش از رفتن به همپرسگی، ایشان را زبان گشوده می‌شود و همچون مردمان سخن می‌گویند.

گَرشِفَت (کَرشِپَتر) و سیمِرخ از پرندگان در این شمارند.

بهار نوشته است: «مرغی است که رهبر و بزرگ مرغان گوشت‌خوار است و زبان مردم را

می‌داند و دین مزدیسنان را به وَرجمشید می‌برد. نوعی کرکس، نوعی عقاب؟» (پژ. ص ۱۸۰)

گَرشَنَز: نام خاندانی ایرانی است که در پرتو فرّوشی‌های آشَوَنان، بسیار نیرومند می‌شود. (فرور. بند ۳۸)

گَرکَوی: نام یکی از آتشکده‌های مشهور روزگار باستان است که احتمالاً در شهر گَرکوی سیستان بوده. در خرده اوستا (آتش. بند ۲۰) «مَینو گَرْدُ» آمده؛ اما پورداود احتمال داده است که در این ترکیب، حرف «د» با حرف «ک» که در الفبای اوستایی همانندی دارد، اشتباه شده و صورت اصلی و درست آن «مَینو گَرکَو» بوده است.

در باره این آتشکده، سرودی پنج سطر در شکل شعر هجایی از اواخر دوره ساسانی یا

اوایل دوره اسلامی به گویش دری در تاریخ سیستان آمده که اصل آن در شاهنامه گم شده ابوالمؤید بوده است. (— تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء، بهار، ص ۳۷-۳۵)

گُستی: (— گُشتی)

گَسوئی: نام یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن است. (— وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)

گَسویش: شخص دچار شده به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است. از چگونگی این بیماری یا نارسایی آگاهی نداریم. در آبان یشت (بند ۹۲) ایزدبانو اردویسور اناهیتا از کسویش در شمار کسانی که نباید از زور پیشکشی بدو بنوشند، نام می‌برد و در وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) اهوره‌مزدا از کسویش در زمره بیمارانی یا نارساتانی که روا نیست به «وَرجمگَرْد» راه یابند، یاد می‌کند.

استاد مقدّم در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) به جای این نام «کوته [بدن]»

آورده و در یادداشت خود آن را «نقص یا علتی در بدن» شمرده است.

بهار در گزارش همین فرگرد وندیداد (پژ. بخش ۱۵) در برابر این واژه «کوته بین» آورده و

در یادداشت خود افزوده است: «در پهلوی کین سوگ و کُودک وین که نخستین به معنی کم سو و دومین به معنای کوته دید است و مقصود کسی است که درست نمی‌بیند.»

گَسویش: نام دیو کین و کیفر است. (پور. یس. ج ۲، ص ۴۰)

کِش: نام شیاری است که در آیین «برش‌نوم» و برخی آیینهای دیگر بر گرد نیایشگر می‌کشند.
(← برش‌نوم و وند. فر. ۹، بند ۱۱-زیر.)

کشتزار-پیمان: عنوان یکی از شش گونه پیمان در داده‌های وندیدادی است (فر. ۴) و آن پیمانی است که ارزش آن برابر بهای یک کشتزار آباد و بارآور باشد.

گُشتی (= گُستی): در اوستا «آیویانگهن» به معنی «میان‌بند» یا «کمر بند» به معنی عام و نام کمر بند ویژه دین مزداپرستی است که در پهلوی به صورت «آبیانگهن» در آمده و در فارسی «هامیان» و «همیان» را از این ریشه داریم. اما در زبان پهلوی و ادبیات زرتشتی میانه غالباً به جای این واژه، «کوستیگ» بکار رفته که در فارسی گُشتی و گُستی شده و معرب آن «گُستیج» است که آن را به «کساتیج» جمع بسته‌اند. «کشتی گیری» نام ورزش معروف نیز از همین واژه است به معنی گرفتن کمر بند.

کشتی یا بند دین و کمر بند دینی مزداپرستان هفتاد و دو نخ از پشم سفید گوسفند است که باید زن موبدی آنها را برسد و در شش رشته دوازده نخ بیافد. شماره هفتاد و دو نشانه هفتاد و دو هات یسته (مهم‌ترین بخش اوستا) است و دوازده اشاره به دوازده ماه سال دارد و شش یادآور شش گهنبار (گاه‌نبار) یعنی جشنهای دینی ششگانه آفرینش در درازای سال است.

این رشته‌های شش گانه را سه بار بر دور کمر می‌بندند به نشانه سه باور بنیادی دین مزداپرستی: اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک. در دور دوم، دو گره در پیش و در دور سوم — که آخرین دور است — دو گره دیگر در پشت می‌زنند. در «صد در بندهشن» درباره این چهار گره می‌خوانیم: گره یکم به هستی آفریدگار یگانه گواهی می‌دهد. گره دوم به راست بودن و اهورایی بودن دین مزداپرستی گواه است. گره سوم نشان خستویی به پیامبری زرتشت و گره چهارم نماد باور به اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است.

کشتی را بر روی «سُدره» (پراهن دینی که بر تن لخت می‌پوشند) می‌بندند. هر کودک زرتشتی باید در سن پانزده سالگی به نشانه آغاز بلوغ و درآمدن به جرگه مزداپرستان، سدره بپوشد و کشتی ببندد و جشن کشتی‌بندی یکی از بزرگترین رویدادهای زندگی هر زرتشتی است. این جشن را پارسیان (زرتشتیان مقیم هندوستان) به تلفظ گجراتی «نوجوت» می‌نامند که در فارسی «نوزوت» یا «نوزود» می‌شود و پورداود بر آن است که در اصل «نوزات» یا «نوزاد» بوده به معنی «زایش نو» و مقصود آن است که این جشن و آیین کشتی بستن به منزله تولدی دیگر (تولد دینی و معنوی) برای کودک زرتشتی است.

مزداپرستان برای پوشیدن سُدره و بستن گُشتی، چندان اهمیت قائلند که می‌گویند هر گامی که یک زرتشتی پس از پانزده سالگی بدون در برداشتن سدره و کشتی بردارد، گناه بزرگی

مرتکب شده است و از این روی همواره سدره و کشتی را برتن دارند و تنها چند بار در شبانروز کشتی نو می‌کنند؛ یعنی رشته‌های شش‌گانه را از میان می‌کشایند و آفریدگار را ستایش می‌گزارند و اهریمن را نفرین می‌فرستند و «نیرنگ کشتی بستن» را می‌خوانند و کشتی را از نو بر میان برمی‌بندند. این چند بار کشتی نو کردن، عبارت است از: یکی بی‌درنگ پس از برخاستن از خواب، دوم پس از بول و بُراز، سوم پیش از نماز گزاردن، چهارم هنگام به گرمابه رفتن و تن شستن و پنجم پیش از خوراک خوردن. اگر کسی پس از برخاستن از خواب و پیش از خوراک خوردن، در نو کردن کشتی کوتاهی کند، چندان اشکالی ندارد؛ اما در سه مورد دیگر، غفلت روا نیست و حتماً باید کشتی نو کند.

هنگام نو کردن کشتی، اگر بامداد باشد روبه‌خاور و اگر پس از نیمروز باشد روبه‌باختر و اگر شبانگاه باشد روبه‌چراغ یا ماه می‌کنند.

در دوره‌های اخیر، آیین کشتی بستن کودک را در هفت سالگی و در مواردی در فاصله میان هفت تا پانزده سالگی برگزار می‌کنند و در هر حال از پانزده سالگی تأخیر نمی‌کنند. بهار دربارهٔ «کشتی بستن» می‌نویسد: «کوستیگ بندی است مقدّس که زردشتیان بر کمر می‌بندند و گمان دارند این بند مرز میان دو بخش تن انسان است: بخش زیرین که از آن اعمال نیک برمی‌خیزد و بخش زیرین که از طریق آن، اهریمن می‌تواند انسان را به عمل بد برانگیزاند.» (پژ. ص ۱۳۳)

(برای آگاهی بیشتر از همهٔ جزئیات مربوط به کشتی و کشتی بستن ← «نیرنگ کشتی بستن»، پور. خرده. ص ۷۴-۵۸، همچنین ← سدره، نو-زود، نیرنگ کشتی بستن) **کُشتی بستن:** (← کشتی)

کُشتی بستن (نیرنگ...): (← نیرنگ کشتی بستن)

کُشتی برسم: بندی است بافته از برگهای خرما که شاخه‌های «برسم» را بدان می‌بندند و چون همانند کُشتی است که مزدپرستان بر میان می‌بندند، آن را بدین نام می‌خوانند. (← برسم و کشتی)

کُشتی نو کردن: (← کشتی)

کَکْهُیو: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

کَمالِه دیوان (کَمالِگان): (در اوستای نو «کَمِرِد» و در پهلوی «کَمالگ» به معنی «چه‌سری!» و به مفهوم گسترده‌تر «چه سرِ نفرت‌انگیزی!») صفت است برای هفت تن از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن که در برابر امشاسپندان قرار می‌گیرند و نامهای آنها چنین است: «اگ مَن» (اکومَن)، «ایندَر» (اندر)، «سورو» (ساوول)، «نانگ هیشیه» (ناگهیس)، «ترومیتی»

(ترومَد)، «توزوی» (توزی) و «زیریح» (زریز).

از این هفت نام، «ترومیتی» را نه نامی جداگانه، بلکه صفتی برای «نانگ هیتیته» دانسته‌اند که گاه به جای نام اومی‌آید. (← هریک از این نامها در همین یادداشتها)
گنام دروج: تعبیری است برای «دوزخ» که سرای «منش بد» (آگ من) و پایگاه دیوان و دروجان است. (← دروج و دوزخ)

کنگ: (در اوستا «کنگنه» و در پهلوی «کنگ دیز») و در شاهنامه فردوسی «کنگ دژ») نام دژ یا شهری است در جایی از توران زمین که با داستان سیاوش در آن سرزمین پیوند دارد و بر کوهی به همین نام واقع شده است.

بهار در گفتاری بحث و استدلال کرده است که «کنگ دژ» شهری است آسمانی و کیخسرو در پایان جهان، آن را بر زمین فرود می‌آورد و بر روی «سیاوش کرد» — که سیاوش آن را در توران ساخته است — قرار می‌دهد. (← کنگ دژ و سیاوش کرد، سخنرانی مهرداد بهار، شانا. ص ۲۶۷-۲۶۱)

کویریس: نام کوهی است. (زام. بند ۶) برخی از پژوهندگان اوستا این نام را با «کندراس» یا «کویراس» که در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۵) نام کوهی است در ایران و یج، یکی دانسته‌اند.
کوسروپت: (به معنی «تهی نشیب») نام یکی از کوههایی است که به نوشته یسنه (هات ۱۰، بند ۱۱) گیاه «هوم» بر آن می‌روید.

دارمستر احتمال داده است که این واژه، نام یکی از تنگه‌های کوه غوربند باشد.

کوند: (← کوندی)

کوندی: (در پهلوی «کوندگ») نام دیوی است که از او با صفت «بی می مست» یاد می‌شود. بهار درباره این نام نوشته است: «معنای مشخص ندارد.» (پژ. ص ۱۳۴)؛ اما دارمستر می‌نویسد: «کوندی کوتاه شده کوندی یا کوند است و واژه هم آوای آن در سنسکریت کوند به معنی تغار چوبی یا ظرف جامه شویی و تن شویی است و بنابراین استعاره اساطیری، ابر بارانی معنی می‌دهد (رو. کتاب پنجم ۸۵/۳ و کتاب نهم ۷۴/۷). این واژه بعدها نام دیوی در ابر شده است. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۱) این دیورا در اساطیر یونان به نام Κάαυρος می‌شناسند (Kuhn, Herabkunft des Feuers, p. 134) (زگد.)»

باید یادآوری کرد که از بند ۴۱ فرگرد نوزدهم و نبدیداد، هیچ نشانه‌ای بر پیوند این دیوبا ابر به دست نمی‌آید. در آن بند، تنها گفته می‌شود که ایزد سروش این دیورا فرومی‌کوبد.
 پورداد احتمال داده است که این دیو، دیو کندی و سستی باشد. (← سروش)

کوندیتر: نام دیوی است. (وند. فر. ۱۱، بند ۹) دارمستتر آن را زاده «کوندی» می‌داند.
(← کوندی)

کون قمری: همجنس‌بازی، همخوابگی مرد با مرد، لواط که در دین مزداپرستی گناهی نابخشودنی و مرگ ارزان است و از پتیاره آفرینی‌های اهریمن به شمار می‌آید. (← وند. فر. ۱، بند ۱۲ و فر. ۸، بندهای ۳۲-۳۱)

کوی: در گاهان نام یا عنوان یکی از فرمانروایان دشمن دین زرتشت است که همواره از او به زشتی یاد می‌شود؛ اما در همان جا این واژه عنوانی است برای «گشتاسپ» فرمانروای دین پذیرفتار و پشتیبان زرتشت. همین واژه است که در فارسی «کی» شده و آن را بر سر نام همه فرمانروایان دودمان کیانیان (از کی قباد تا کی گشتاسپ) می‌بینیم.

گاه در گاهان و دیگر بخشهای اوستا، این واژه به ساخت جمع می‌آید و گروهی از فرمانروایان دشمن دین مزداپرستی از آن اراده می‌شود. بهار «کوی» را «فرمانروا-روحانی» ترجمه کرده و یادآور شده که از قرار معلوم در زمان زرتشت، این واژه به معنی «رئیس-کاهن» عشیره‌های آریایی بوده است. در وداها کوی به معنی شاعر سرودهای مذهبی بوده که به حافظه سپرده می‌شده است. همچنین عنوانی بوده است برای کاهنان خدای «سومه».

کویرینت: نام جایی است که «اژی‌دهاک» در آن، ایزد «ویو» (آندروای) را می‌ستاید و از آن با صفت «سخت راه» یاد می‌شود. (رام. بند ۱۹)

پورداود نوشته است: کویرینت همان است که اکنون موسوم است به کیرند و بر بالای کوهی میان بابل و ایران جای دارد و نزدیک به «بوری» (= بابل) میهن اصلی اژی‌دهاک است. این کوه همان است که در بندهشن (بخش ۱۲، بندهای ۲۹ و ۳۶) «آسپروچ» و در شاهنامه «آسپروز» نامیده شده است:

«همی رفت کاوس لشکر فروز بزد گاه بر پیش کوه اسپروز» (شا. ج ۲، ص ۸۴)
یونانیها این کوه را «زاگرس» خوانده‌اند (حاشیه معین بر برهان قاطع). درباره یکی بودن «بوری» و «بابل» همچنان تأمل و تحقیق لازم است. «نیبرگ» انطباق «بوری» و «بابل» را نادرست می‌داند و «بوری» را سرزمین «بیر»ها می‌خواند. (← بیر)

کهرکتاس: نامی است زشت و ناروا برای خروس. در اوستا نام پسندیده و سزاوار برای خروس، «پروذرئش» است که معنی «پیش‌بین» دارد؛ اما چند بار گفته شده است که مردم بدزبان، این مرغ را «کهرکتاس» می‌خوانند. این نام از اسمهای صوت است، مثل «کیکری کیتوم» لاتینی که با اندک دگرگونی در تمام زبانهای اروپایی برای بانگ خروس بکار می‌رود. هنوز هم در گیلان، آواز ماکیان را «کرکتاس» می‌گویند. (← پرودرش و سروش)

یکی آرش: (در اوستا «گوی آرشن») نام یکی از پسران «کی آپیوه» و نبیره «کی قباد» و برادر «کاووس» است که در فارسی به گونه «کیارش» هم نوشته می‌شود. در شاهنامه «کی آرش» — همچنان که برادرش کاووس — پسر کی قباد خوانده شده است.

کی آپیوه: (در اوستا «گوی آپی ونگه») نام پسر «کی قباد» و پدر کاووس و کی آرش و کی بیارش و کی پشین است. بندهشن نیز تبارنامه کی آپیوه را همین گونه آورده است. این نام در کتابهای طبری و حمزه و بیرونی و دیگران، به گونه کیافوه، کی افوه، کی افینه، کی بینه، کینه و افوه ضبط شده است.

کیانیان: نام دومین دودمان پادشاهی در اساطیر و حماسه ایران است که از «کی قباد» تا «کی خسرو» (دوره یکم) و از «کی لهراسپ» تا «دارای داریان» (دوره دوم) شهریار و فرمانروایی می‌کنند.

بهار درباره این دودمان نوشته است: «خاندان کیانی به دو دسته تقسیم می‌شود. از کیقباد تا کیخسرو و از لهراسپ تا پایان کار کیانیان، که دسته دوم نیز خود از لهراسپ تا بهمن مربوط به خاندان کیانی آسیای میانه و از اردشیر یا بهمن تا دارای داریان مربوط به خاندان هخامنشی است.

ظاهراً دسته دوم را به دسته نخستین چسبانیده‌اند و در اساطیر کهن با کیخسرو و رفتن او به آسمان، این دوره اساطیری بسر می‌رسیده است و درست به همین دلیل که او فرجامین شاه بوده است، بنا به اساطیر، در پایان جهان باز خواهد گشت و جاودانه به سلطنت جهان خواهد رسید. اما بعدها که دسته دوم را به دنبال دسته دوم آوردند و بدان چسبانند، گشتاسپ، شاه پایان جهان شد که سلطنت را از کیخسرو تحویل خواهد گرفت. ولی افسانه‌هایی که در میان مردم وجود داشته است و در شاهنامه نیز منعکس است، نشان می‌دهد که مردم، برعکس روحانیان زردشتی، از گشتاسپ راضی نبوده‌اند و همچنان اسطوره سلطنت جاودانه کیخسرو را که پراز عدل و داد بوده است، پذیرفته و حفظ کرده‌اند.» (پژ. ص ۱۵۸)

(برای آگاهی بیشتر از احوال کیانیان ← «کیانیان»، پور. یش. ج ۲، ص ۲۸۸-۲۰۷)

و «کیانیان» نوشته آرتور کریستن سن، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا)

کیانسیه: نام دیگر دریاچه «هامون» در سیستان است که در اوستا «گئس آویه» یا «گئسو» بوده و در پهلوی و پازند «کیانسیه» یا «کیانسیه» یا «کائسیه» و در فارسی در کتابهایی مانند «صد در بند- هشن» و «روایات داراب هرمزدیار» به گونه «کائسیه» آمده است.

این نام در اوستا گاه با «زرتیه» (= دریا) و گاه با «آپ» (= آب) یاد شده است. دریاچه کیانسیه (هامون) در اساطیر دینی ایرانیان، یکی از ورجاوندترین آبهای روی زمین است. در بند-

هشن می‌خوانیم: «در باره این سه پسر زردشت که اوشیدر، اوشیدر ماه و سوشیانس اند، گوید که پیش از آن که زردشت جفتی یابد، آن گاه ایشان (= ایزدان) قره زردشت را اندر دریای کیانسه برای نگاهداری به آبان قره که ایزد اناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندرین دریا بدرخشد، به شب [آنها را] همی بینند. یکی یکی چون ایشان را زمانه خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سر شستن بدان آب کیانسه شود و او را قره اندر تن آمیزد، آبستن شود. ایشان یکی یکی، به زمانه خویش چنین زاده شوند.» (به نقل پژ. ص ۱۵۰-۱۴۹)

(← هامون)

کیان یشت: (← زامیاد یشت)

کیی ییازش: (در اوستا «گوی بیرشن» و در پهلوی «کیی ویارش») نام پسر کیی آپوه و نبیره کیی قباد و برادر کاووس است. (← کیی آپوه)

کیی پشین: (در اوستا «گوی پسین» یا «گوی پیستنگه») نام پسر کیی آپوه و نبیره کیی قباد و برادر کاووس است.

این نام در برخی از دست‌نویسهای شاهنامه «نشین» شده و در طبری به صورت «فاشین» آمده است. (← کیی آپوه)

کیی خسرو (کیخسرو): (در اوستا «گوی هوسروه» یا «گوی هوسرونگه» و در پهلوی «کیی هوشرو» و در فارسی «کیخسرو» یا «خسرو») نام پسر سیاوش و فریگیس و نبیره کاووس و افراسیاب و یکی از نامدارترین شهریاران و دلاوران در اساطیر و حماسه ایرانیان است.

نام کیخسرو مرکب از دو جزء است: جزء نخست همان «کیی» (= گوی) است که بر سر نام همه شاهان و شاهزادگان کیانی می‌بینیم و جزء دوم «هوسروه» (= هوسرونگه) به معنی نامور و نیکنام یا خوش نام و خوش آوازه است. کیخسرو مانند «جم» از شخصیت‌های کهن هند و ایرانی است که در «ودا» نام او را به صورت «سوشروس» (Sushras) می‌بینیم.

در یشتها بارها با ستایش و بزرگداشت ویژه و با توصیف پهلوان سرزمینهای ایرانی و استوار دارنده کشور و کین خواه سیاوش که ناجوانمردانه به فرمان افراسیاب تورانی کشته شد، از او یاد برده شده است.

بنابر اساطیر ایران، کیخسرو بر همه کشورها فرمان می‌راند و جادوان و فرمانروایان ستمکار را برمی‌اندازد. در فروردین یشت (بندهای ۱۳۵-۱۳۳) ستایش بی‌همانندی درباره وی آمده است و فرۆشی او به عنوان «قره مندترین و درخشان‌ترین و دلاورترین و بزرگترین شهریار ایرانی» ستوده می‌شود.

در شاهنامه فردوسی نیز هیچ شهریار و فرمانروایی ارج و پایگاه کیخسرو را ندارد و

مهم‌ترین خویشکاری را در درازای جنگ‌های خونین و پرکین و کشتار ایرانیان و تورانیان، کیخسرو به سرانجام می‌رساند و پایان کار او که نمایشی پیامبرانه و مینوی دارد، در واقع پایان دوران اساطیر کهن ایرانی و بازتاب آن در حماسه ملی ایرانیان است.

می‌توان گفت که شهریار کیخسرو با چگونگی شگفت آغاز و پایانش با آنچه در هنگام و هنگامه آن می‌گذرد، نمونه آرمانی شهریار و رهبری کامل و بی‌کم و کاست از دیدگاه ایرانیان بوده است و به گفته بهار به همین سبب ایرانیان باور داشته‌اند که او جاودان است و در پایان جهان از آسمان باز خواهد گشت و جاودانه شهریار خواهد کرد.

(درباره شخصیت شگفت کیخسرو و جنبه‌های گوناگون آن در اساطیر و حماسه

← «سوغ». و (J.C. Coyajee: Studies in Shahnameh, pp. 127-194.)

کَیْد: نام گناهی بزرگ است که چگونگی آن روشن نیست و گاه به گونه صفت برای ورزندگان آن گناه نیز بکار می‌رود. کَیْد ساخت نرینه واژه و گَیْدی ساخت مادینه آن است. پورداود نوشته است که در پهلوی این واژه به «کاستاری» برگردانده شده و از آنجا که در شمار گناهان سنگین چون دزدی و راهزنی و جادویی و پیمان شکنی می‌آید و در خرده اوستا (اویسر و ثریمگاه، بند ۹) در برابر «خشتویی» قرار گرفته است، چنین برمی‌آید که گناه بی‌باوری به دین و انکار و ریشخند آن باشد.

کی سیاوش: (← سیاوش)

کیش واپسین: این ترکیب در خرده اوستا (ازیرینگاه، بند ۷) آمده و مقصود از آن چندان روشن نیست. پورداود نوشته است: «شاید مقصود، ایمان عهد سوشیانت باشد. چنان که می‌دانیم، در ظهور سه موعود زرتشتی ... دین مزدیسنا دیگر باره رونق گیرد و هریک از موعودها به نوبه ظهور خود نسک نوی به اوستا بیفزایند.»

کی قباد: (در اوستا «گوی گوات» و در پهلوی «گواد» یا «کباد» و معرب آن که در فارسی هم بکار می‌رود «قباد» است.)

کی قباد سردودمان و بنیادگذار پادشاهی کیانیان است. (← کیانیان)

کی گشتاسپ: (← گشتاسپ)

کی لهراسپ: (← لهراسپ)

کیومرث: صورت تحریف شده‌ای از «گیومرت» است. (← همین.)

گَیْدی: ساخت مادینه «کَیْد» است. (← کَیْد)

گ

گاتا: (در اوستا «گاتا» و در پهلوی «گاس» و در فارسی «گاه» به معنی «سرود») عنوان کلی هریک از پنج سرود زرتشت است که برسر نامهای ویژه هر کدام می‌آید. در فارسی به جای گاتا، گاهی «گات» هم نوشته‌اند. «گاه» در اصطلاح هنر موسیقی ایرانی نیز ریشه در همین «گاتا»ی اوستایی دارد. (← گاتاها و گاس)

گاتاها: نام کهن‌ترین بخش اوستاست که گاهان پنجگانه یا پنج سرود زرتشت سپیتمان را دربر می‌گیرد. در فارسی این نام را «گاتها» نیز نوشته‌اند. (← گاتا، اهنوییتی گاتا، اوشتوییتی گاتا، سپنت مینو گاتا، و هوخشر گاتا، و هیشتواشت گاتا) (درباره ساخت ادبی و نظم و دیگر جنبه‌های گاتاها ← پیش).

گاس: در پهلوی این واژه به دو معنی آمده است: یکی «گاتا» (= سرود) و دیگری «یک سطر شعر» (= پیمان = پیمان) که در برابر «آفسمن» اوستایی است. (← افسمن، پیمان، گاتا)
گاو پاک: گاو (= چارپا، ستور) نخستین که اهوره مزدا آن را آفرید و اهریمن بایاری «جهی» آن را کشت. (← وند. فر. ۲۱، بند ۱-زیر. و گاونخستین و ماه در همین یادداشتها)
گاو-پیمان: نام یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است (فر. ۴) و آن پیمانی است که ارزش آن برابریهای یک گاو باشد.

گاو درفش: در اوستا (یس. ۱۰، بند ۱۴) «گاووش درفش» و در پهلوی «گاو درفش» تمثیلی است برای هر چیز که در جنبش و لرزش باشد.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «این رایث که درفش کابیان نام داشت، از پوست خرس بود و به قولی دیگر از پوست شیرو به زرو گوهر آراسته بود.» (آثار. ص ۲۲۲)
خوارزمی نیز همانند این وصف را درباره درفش کابیان یا کابی یا علم کابیان می‌آورد. (معانیح العلوم، ترجمه ج. م. اونولا، ص ۳)

برخی این ترکیب را یادآور «درفش کاویانی» در شاهنامه می‌دانند: اما آقای دکتر بهار در یادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «منظور از «گاو درفش»، درفشی دارای نقش گاو است که نشانی از نقشهای توتمی است و این ارتباطی با درفش کاویان ندارد.»

گاو نخستین: (= گاو پاک = گاو یگانه آفریده = گاو یکتا آفریده) به نوشته بندهشن، نخستین جانوری است که اهوره مزدا او را در ایران و یج به میانه جهان در کرانه رود دایتی نیک بیافرید. آن گاو، سپید و روشن بود چون ماه و او را بالا به اندازه سه نای بود. آب و گیاه برای یاری رسانی بدو

آفریده شد؛ زیرا در دوران آمیختگی، او را زور و بالندگی از ایشان بود. این گاو را اهریمن به یاری جَهی کشت و از تخمه اوست که همه ستوران و چار پایان جهان پدید آمدند. (← تخمه گاو، گاو پاک، گوش، گوشورون، ماه)

گاہان: (= گاتاها) نام کهن ترین بخش اوستا یعنی سرودهای پنجگانه زرتشت است. (← گاتا و گاتاها در یاد. و پیش.)

گوتَم: نام یکی از دیوپرستان رقیب زرتشت است که تنها یک بار در اوستا (فرور. بند ۱۶) آمده و در هیچ جای دیگری از اوستا یا متنهای پهلوی دیده نشده است.

در سنسکریت «گوتَم» نام گروهی از سرودخوانان وداست و نام اصلی «بودا» بنیادگذار دین بودایی نیز همین واژه بوده است. به همین سبب برخی از پژوهندگان اوستا، هم سخنی یاد شده در بند ۱۶ فروردین یشت، میان زرتشت و گوتَم را هم سخنی زرتشت با بودا انگاشته اند که اساس و بنیادی ندارد. (← پور. یش. ج ۲، ص ۴۰-۲۸)

گَدَ: نام بیماری ناشناخته ای است در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۲). (← اِه گَدَه)

گذرگاه داوری: تعبیر دیگری است از «چینودیل» (← چینود)

گَر (= گری): بیماری جَرَب. یکی از بیماریهای پوستی انسان و سگ و دام است. در تیریشْت (بند ۵۷) و وندیداد (فر. ۷، بند ۵۸) از این بیماری نام برده شده است.

گَرزِ پرتابی: در اوستا «گذا» نام یکی از رزم افزارهای ایرانیان باستان است که به نوشتن: مهر یشت (بند ۱۳۱) هزارتای از آن در گردونه ایزدمهر هست.

در گزارش پورداود، در برابر این واژه اوستایی، «گرزه» آمده است و در زیرنویس دربار آن توضیح داده اند: «ظاهراً یک گریزی بوده که می انداخته اند... چون الحال در فارسی اسمی از برای گریزی که می انداخته اند، نداریم (یعنی که نگارنده در جایی به چنین اسمی بر نمانده است) از این جهت آن را به گرزه ترجمه کردم...» (یش. ج ۱، ص ۴۹۵)

در گزارش کنونی اوستا، ترکیب «گَرزِ پرتابی» را به جای «گذا» ی اوستایی آوردیم.

در متن پهلوی «خسرو قبادان وریدک وی» واژه «سرانگیز» (= گرز) به همین مفهوم آمده و هم از ترکیب آن که معنی برکندن سرهیمستار را دربر دارد و هم از کاربرد آن با فعل «انداختن» روشن می شود که «گَرزِ پرتابی» بوده است. (← مقا. ص ۸۸)

گَرزَمَان: (در گاهان «گرودمان» و در دیگر بخشهای اوستا «گروتمان» و در پهلوی «گروتمان» و در فارسی «گَرزَمَان» به معنی «خان ومان سرود و ستایش» یا «سرای نیایش») نام بارگاه اهوره مزدا یا بهشت برین است.

به نوشته بندهشن «آنغر روشن» (= آنیران) نام دیگر «گروتمان» (گروتمان) است. در لغت فرس اسدی آمده است: «گروتمان: پارسیان گوینده عرش است و شعرا گویند آسمان است.» (← آنیران)

گرسویز: (در اوستا «کرسوزد» به معنی «دارنده پایداری اندک») نام برادر افراسیاب، شاه توران است که در کشتن سیاوش نقش عمده‌ای دارد و بارها در اوستا از او به نفرین و زشتی یاد شده است. وی سرانجام همراه با افراسیاب به دست کیخسرو کشته می‌شود.

در شاهنامه (داستان سیاوش) اگر چه مادر سیاوش دختری تورانی از خاندان گرسویز خوانده شده است؛ اما گرسویز همان گونه که در اوستا می‌بینیم سه تبه‌کار کین توزی است که همه زمینه‌های لازم را برای ریختن خون سیاوش آماده می‌کند و سرانجام آن فاجعه را به بار می‌آورد.

گرشاسپ: (در اوستا «کرساسپ» به معنی «دارنده اسب لاغر») یکی از نامدارترین چهره‌ها در اساطیر ایران است. در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) «ثریث» پدر گرشاسپ از خاندان «سام» سومین کسی از مردمان است که نوشابه آیینی «هوم» را آماده می‌کند و به پاداش این کار ورجاوند دو پسر (گرشاسپ و برادرش اورواخشیه) بدو داده می‌شود.

در همین هات یسنه — همچنان که در بسیاری از جاهای دیگر اوستا — از گرشاسپ با صفتهای زبردست، گیشور (دارنده گیسوی بلند) و گرزبُردار یاد می‌شود.

به نوشته زامیاد یشت (بند ۳۸) قره جنگاوری و دلیری (یکی از سه قره جمشید)، هنگامی که از جمشید می‌گسلد، به گرشاسپ می‌پیوندد و بدین سان می‌توان گفت که در سامان اساطیر ایران، آن بخش از خویشکاری جمشید که با دلاوری و نبرد پیوند دارد به گرشاسپ واگذار می‌شود و شاید سبب آن که در کتابهای پس از اسلام، دودمان گرشاسپ را به جمشید پیوسته‌اند، همین بوده است.

پورداد نوشته است که گرشاسپ در اوستا به منزله رستم شاهنامه یا هرکول اساطیر یونان است. این سنجش به طور کلی درست است؛ جز آن که شخصیت گرشاسپ در اوستا و متنهای دینی پهلوی خداگونه و نبردهای او همه نبرد غولان است و هماوردان او غالباً اژدهایان و پتیارگان اهریمنی‌اند و او همچون توانمندترین و نام‌آورترین ایزدان به رزم آفریدگان اهریمن می‌رود؛ حال آن که جنبه اساطیری شخصیت رستم در شاهنامه بسیار کم‌رنگ‌تر از آن گرشاسپ است و نبردهای او زمینه و حال و هوای انسانی و زمینی بیشتری دارد.

در شاهنامه و گرشاسپ‌نامه و بیشتر متنهای پس از اسلام، از سام پسر گرشاسپ پسر نریمان سخن به میان می‌آید و این سه نام نتیجه درهم آمیختن نام و نام خانوادگی و یکی از صفتهای گرشاسپ است. درست آن است که بگوییم گرشاسپ نریمان (= نرمنش، دلیر) از

خاندان سام. «ابوریحان بیرونی» بر یکی بودن این هر سه نام تأکید ورزیده است. گرشاسپ در ادبیات دینی ایرانیان به اندازه‌ای اهمیت داشته که فرگرد پانزدهم «سوتگرنسک» (یکی از نسکهای گم شده اوستای کهن) ویژه او بوده است و امروز تنها گزیده‌ای از این فرگرد را در کتاب پهلوی دینکرت در دست داریم؛ اما در سرتاسر اوستای کنونی (بجز گاهان) نیز کمتر بخشی است که در آن نامی از گرشاسپ یا اشاره‌ای به زندگی و نبردها و دلاوریهای او نیامده باشد و خواننده اوستا پیوسته بدین نمونه‌ها برمی‌خورد. همچنین است منتهای دینی به زبان پهلوی که همواره در آنها نام و گوشه‌هایی از زندگینامه گرشاسپ را می‌بینیم. گرشاسپ از جاودانگان و در شمار یاوران سوشیانت است. او نمرده است و تا روزگار سوشیانت در خواب خواهد بود. در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۰) گفته شده است که اهریمن در برابر آفرینش سرزمین «وَنَه کِرته» به پتیارگی و جادویی، پری «خنتیتی» را بیافرید که به گرشاسپ پیوست.

در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۷) می‌خوانیم که: «گفته شده است که سام (مقصود گرشاسپ از خاندان سام است) یکی از جاودانگان است؛ اما به سبب بی‌پروری نسبت به دین مزدپرستی، یکی از تورانیان به نام نوهین (= نیاک یا نیها یا نیهاک) او را در دشت پیشانیسی (نزدیک کابل) با تیری زخمی کرد و خواب غیرطبیعی بوشاسپ بر او چیره شد. قَاز فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که اژی‌دهاک دیگر باره زنجیر بگسلد و بنای تباهی و ویرانی بگذارد، او از خواب برخیزد و اژی‌دهاک را با گرز خویش فرو کوبد و نابود کند. ده هزار از قَروشی‌های آشونان به نگاهبانی پیکر او گماشته شده‌اند.»^۱

همین داستان در «بهمن یشت» (وَهومن یسن) (بخش ۹، بندهای ۲۴-۱۲) چنین آمده است: «هنگامی که اژی‌دهاک زنجیر بگسلد و آزمندانه به جهان روی آورد و گناهان بی‌شمار از او سرزند و یک سوم از مردمان و ستوران و گوسفندان و دیگر آفریدگان ایزدی را نابود کند و به آب و آتش و گیاه گزند رساند؛ آنگاه آب و آتش و گیاه به درگاه اهوره مزدا گله می‌برند و می‌گویند. فریدون را دیگر باره برانگیزد تا اژی‌دهاک را فرو کوبد. ای اهوره مزدا! اگر خواهش ما برآورده نشود، ما را نیروی پایداری در جهان نخواهد ماند. آتش گوید: من ندرخشم. آب گوید: من نتازم. آنگاه آفریدگار اهوره مزدا به سروش و نریوسنگ گوید: پیکر سام (گرشاسپ) را بجنبانید

۱. در فروردین یشت (بند ۶۱) شماره قَروشی‌های نگاهبان پیکر گرشاسپ ۹۹۹۹۹ تن است. لابد در بندهشن هم در اصل صد هزار بوده که بعد به اشتباه ده هزار شده است.

۲. چون آب و آتش و گیاه به درگاه اهوره مزدا گله برده‌اند، ناچار باید گیاه نیز گفته باشد: «من نرویم.» اما در متن «بهمن یشت» (وَهومن یسن) چنین جمله‌ای نیامده است.

تا از خواب برخیزد. ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآوردند و گرشاسپ را بخوانند. بار چهارم سام (گرشاسپ) با پیروزی برخیزد و به اثری دهاک روی آورد و به سخنان او گوش ندهد و گرزبه تارک او فرو کوبد و نابودش کند. آنگاه ویرانی و تباهی از جهان بیرون رود و هزاره آغاز شود. پس سوشیانتها دیگر باره جهان را پاک کنند و رستاخیز و زندگی آینده را برانگیزند.»

در فروردین یشت (بند ۶۱) به قروشی های پاک نیک توانای آشوانان درود فرستاده می شود که ۹۹۹۹۹ تن از آنان به نگاهبانی از پیکر سام (گرشاسپ) گیشور و گرزبُردار گماشته شده اند. در دینکرت (کتاب نهم، بخش ۱۴) گزیده آنچه را که گفتیم در سوتکر نسک باستانی درباره گرشاسپ آمده بوده است، چنین می خوانیم: «در فرگرد پانزدهم (آت قروخشیا) اهوره مزدا روان گرشاسپ را در وضع هولناکی به زرتشت نشان می دهد و این وضع به سبب پیشینه کارهای گرشاسپ و برتری یافتن مردمان و دوری جستن آنان از گناه در پرتو کوششهای بی شمار وی، بر زرتشت ناگوار می آید و گرشاسپ از آفریدگار اهوره مزدا خواستار بخشایش گناهی می شود که در بی پروایی نسبت به آتش از او سرزده است. گرشاسپ در این هم سخنی با آفریدگار، از او پایگاهی والا می خواهد و به گواه شایستگی خویش برای داشتن چنین پایگاهی، کارهای دلیرانه ای را که از خویشکاری های وی بوده است، برمی شمارد. از آن جمله است کشتن ازدهای شاخدار، شکست دادن گندروز زین پاشنه و چیره شدن بر نیروی هولناک آن نابکار و برانداختن دودمان ناپاک نیویک و داشتیانی و پایان بخشیدن به ستم و زیان آنان و به سازش آوردن باد نیرومند گزندرسان و بازداشتن آن از تباہ کردن آفریدگان اهورایی.

گرشاسپ همچنین به اهوره مزدا می گوید که او روزی در آینده اثری دهاک زنجیر گسسته را که به تباہی جهان و نابودی آفریدگان برخواهد خاست، فروخواهد کوفت و برخواهد انداخت و آفریدگان گیتی را رامش و آسایش خواهد بخشید.

اما ایزد آذر همچنان به ناخشنودی از گرشاسپ پای می فشارد و به سبب آزاری که از گرشاسپ بدو رسیده است، او را از درآمدن به بهشت باز می دارد و از سوی دیگر «گوشورون» گرشاسپ را به سبب آبادی که از وی بهره اش شده است، از فروافتادن به دوزخ پاس می دارد و سرانجام، زرتشت از ایزد آذر خواستار بخشایش گناه گرشاسپ می شود و آذر این خواهش را می پذیرد و روان گرشاسپ به همیستگان (برزخ) در می آید.»

این داستان با تفصیل بیشتری در کتاب «روایت پهلوی» (و بخش افتاده ای از آن در «صَد در بُنْدِه شَن») آمده است. (س. پژ. بخش ۱۶، داستان روان گرشاسپ، ص ۱۸۷-۱۸۲ و

(۱۸۹

گِرِهْم: نام یکی از شهریاران و پیشوایان دیوپرستان و از رقیبان و دشمنان زرتشت و دین وی است.

این نام تنها سه بار در گاهان (بسنه ۳۲، بند ۱۴-۱۲) آمده و در هیچ جای دیگر اوستا تکرار نشده است. نام گِرِهَمَ با کَرَبِها همراه آمده و زرتشت آنان را نکوهیده است که خود و پیروانشان با خروش و شادمانی چار پایان را قربانی می‌کنند. آنان از دروغ پرستانند و در روز پسین به گُنام دُروج (دوزخ) درآیند.

در گزارش پهلوی اوستا، این نام به «گَرَهَمَک» تبدیل شده است. (← کرپ)

گزیده‌های زادشیرم: (در پهلوی «وَجِشَکِیهای زاتِشیرم») نام کتابی است به زبان پهلوی نوشته «زاتِشیرم یوان ییمان» (زادِ شیرم پسر جوانِ جَم) هیربد نيمروز که در میانه سده سوم هجری زاده شد.

متن این کتاب با ویراستاری و دیباچه‌نویسی بهرام گورانکلساریا در ۱۹۶۴ م. در بمبئی به چاپ رسیده و بخشهایی از آن به زبانهای اروپایی نیز ترجمه و منتشر شده است. در زبان فارسی چند بخش از کتاب به ترجمه مهرداد بهار در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» و نیز واژه‌نامه کتاب (در یک جلد جداگانه) به کوشش و پژوهش ایشان منتشر شده است.

ترجمه فارسی متن کامل کتاب از «محمدتقی راشد محصل» همراه یادداشتهای پژوهشی ایشان در سال ۱۳۶۶ در تهران منتشر شد.

موضوع کتاب، شرح بخشهایی از اساطیر و باورهای دینی مزداپرستان درباره آفرینش و رستاخیز و فرسنگرد و مطالبهایی از این دست است.

گشتاسپ: (در اوستا «ویشتاسپ») به معنی «دارنده اسب آماده» نام یکی از فرمانروایان هم‌زمان زرتشت است که پیامبر مزداپرستی بدو پناه برد و او دین وی را پذیرفت و از وی پشتیبانی کرد.

در گاهان، زرتشت چهار بار از این فرمانروا نام می‌برد که سه بار آن به گونه «گوی ویشتاسپ» (کی گشتاسپ) است و «گوی» (= کی) — چنان که در زیر همین واژه گفته ایم — به معنی رئیس عشیره و فرمانروا، عنوان فرمانروایان دودمان کیانیان است که گشتاسپ نیز یکی از آنان است.

به سبب اهمیت فراوانی که در دین زرتشتی برای گشتاسپ و نقش او در استوارسازی و گسترش این دین قائل بوده‌اند، در اوستای کهن نسکی جداگانه به نام او و در ستایش او وجود داشته که در دینکرت از آن یاد شده است. در اوستای کنونی هم — گذشته از گاهان که گفتیم — بارها به نام و ستایش گشتاسپ برمی‌خوریم و در ویسپرد بخشی به نام «آفرین پیامبر زرتشت» هست که درود و آفرین و آرزوی نیک است از زبان زرتشت خطاب به گشتاسپ.

گفتنی است که در شاهنامه چهره گشتاسپ بکلی با آنچه در اوستا می‌بینیم، ناسازگار

است و در واقع در نقطه مقابل آن قرار دارد. به نظر می‌رسد که روایت اوستا درباره گشتاسپ، نمایشگر باور و برداشت موبدان زرتشتی و حوزه‌های دینی مزدایرستی بوده و در برابر آن، نقل و روایت دیگری از زندگی و کارکرد وی در میان مردم ایران وجود داشته که در شاهنامه آمده است. در حماسه فردوسی، گشتاسپ شاهی خودکامه و ستمگر و نیرنگ‌باز و ناتوان است که نمی‌تواند از ایران در برابر تاخت و تاز تورانیان پدافند کند و به سیستان می‌گریزد و هنگام هجوم تورانیان، همسر او کنایون به سراغش می‌رود و با سرزنش وی خیر این تاخت و تاز را بدو می‌رساند.

داستان رزمها و دلاوریها و سرانجام تلخ اسفندیار پسر گشتاسپ، یکی از تراژدیهای بزرگ (و شاید بتوان گفت بزرگترین تراژدی) شاهنامه فردوسی است. در این داستان نقش گشتاسپ، به کشتن دادن دانسته و آگاهانه اسفندیار است و این سخنی است که اسفندیار، خود در واپسین دم زندگی بدان گواهی می‌دهد:

«نه سیمرغ و تیرونه گرزو کمان
به رزم از تن من ببرند جان
که این کرد گشتاسپ با من چنین
بر او برنخوانم ز جان آفرین»

(شا. ج ۶، ص ۳۰۹)

بهار به درستی نوشته است: «در مجموع داستان گشتاسپ در شاهنامه، یکی از موارد معدودی است که انعکاس تاریخی وقایع اجتماعی و تضادهای طبقاتی را حفظ کرده است. (پژ. ص ۱۵۸) (— مقده. و J.C. Coyajee: Studies in Shāhnāme, pp. 195-250)

گُشتَسپ (آذر...): (در اوستا «آتور گُشتَسپ» و در پهلوی «آدور گُشتَسپ» و در فارسی «آذر گُشتَسپ» یا «آذر گُشتَسب» یا «آذر گُشتَسب» به معنی «آتش اسبِ نر») نام یکی از سه آتشکده بزرگ روزگار ساسانی است که آن را آتش ویژه ارتشداران می‌دانسته‌اند و جای آن در کوه «آستوند» در آذربایجان بوده است.

سبب نامیدن این آتشکده بدین نام، آن است که بنا بر اساطیر ایران، کیخسرو هنگام گشودن «بهمن دژ» در نیمروز با تیرگی شبانه که دیوان به پتیارگی و جادویی پدید آوردند، روبرو شد. آنگاه آتشی بریال اسب وی فرود آمد و جهان را دیگر باره روشن و تابان کرد و کیخسرو پس از پیروزی و گشودن بهمین دژ، به پاس این یاوری اهورایی، آتش فرود آمده را در آن جا بنشانند.

گفتار پیمان: نام یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است که شرح آن را در وندیداد (فر. ۴) می‌خوانیم. در این گونه پیمان — که ساده‌ترین گونه هاست — دو سوی پیمان، با هم — سخنی و گفت و گوبا یکدیگر پیمان می‌بندند و در واقع باور کردن به راست گفتاری یکدیگر، پشتوانه چنین پیمانی است.

گمیز: (مرکب از «گ» = «گاو» + «میز» = «شاش» یا «ادرار») شاش یا ادرار گاو است که

گاه به معنی مطلق شاش هم بکار رفته است.

در روشهایی که دروندیداد (فر. ۵، بند ۵۱ و جاهای دیگر) آمده، بنا به سنتی دیرینه که ریشه در اساطیر کهن هند و ایرانی دارد، گمیز را در مرحله‌ای از آیین پاک کردن تن و جامه آلودگان به «نسو» (مردار) بکار می‌برده‌اند.

«کریستن سن» می‌نویسد: «... جمشید جسد تهمورث را پاک کرد و برای او استودانی ساخت و آن جسد را در آن جا نهاد... دست جمشید بر اثر تماس با اهرمن، دچار برص گردید و خشک شد و پیوسته نگران بود که مبدا این درد به مردمان نیز سرایت کند و بر اثر آن، آدمیان تباہ شوند؛ تا روزی که در بیابان زار و نزار به خواب رفته بود. گاوای بر دست او ادرار کرد و او آن گاو را در خواب دید... آنگاه سروش به نزد وی آمد و... از او خواست که به مردمان توصیه کند که هرگاه از خواب بیدار می‌شوند «دستشوی» (= ادرار گاو) بر تن خویش زنند.»

«کریستن سن» آنگاه می‌افزاید: «با دست زدن به جسد موجود ناپاک، دست کسی که او را آزاد کرده است به بیماری دچار می‌شود؛ شفای آن از اتفاق نیک، از گاوای است که بر دست بیمار ادرار می‌کند و اصل کاربرد ادرار گاو به عنوان وسیلهٔ تطهیر، از این جاست. (افسانه‌ای تعلیلی).» (نخستین. ج ۱، ص ۳۵-۲۳۳)

گندَر و زَرین پاشنه: نام پتیاره‌ای است اهریمنی که به نوشتهٔ آبان یشت (بند ۳۸) گرشاسپ او را در کرانهٔ دریای فراخ کُرت از پای در می‌آورد و می‌کشد. در کتابهای دوره‌های پسین نوشته‌اند که آب دریا تا پاشنهٔ این پتیاره یا دیوبود و این توصیف از آن‌جا پیدا شده که واژهٔ اوستایی «زیری» (= زرین) را در ترکیب وصفی «زیری پاشنیم» (= زرین پاشنه) با واژهٔ اوستایی دیگری یعنی «زریه» (= زره یا دریا) اشتباه کرده و مجموع ترکیب را «زیره پاشنه» (= دریا پاشنه) خوانده‌اند و آن توصیف توجیهی را برای آن ساخته‌اند.

گُوپَت شاه (= گوپد شاه). عنوان یا لقبی است که در ادبیات پهلوی به اغریث داده شده است. (← اغریث)

گوذ: نام آبخاری است در رود «رتنگها» (= آرتنگ) که گرشاسپ در کرانهٔ آن ایزد «ویو» (= آندروای) را می‌ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود. (← رنگها)

گوسفند-پیمان: نام یکی از گونه‌های ششگانهٔ پیمان در دادهای وندیدادی است. (فر. ۴) ارزش چنین پیمانی برابر بهای یک گوسفند است.

گوسن: نام جانوری است که از رودهٔ آن زره کمان می‌ساخته‌اند. (بارتولومه) این واژه تنها یک بار در اوستا (مهر. بند ۱۲۸) آمده و گفته شده است که در گردونهٔ ایزدمهر، هزار کمان هست که بسی از آنها زره گوسن دارد.

دارمستتر و کانگا این واژه را به روده گاو تعبیر کرده‌اند.

گوش: (د راوستا «گو» = «گاؤ» = «گاؤش» = «گوش» و در پهلوی «گوش» و در فارسی «گاو») در اصل به معنی «جهان» و «گیتی» و «مجموعه آفرینش» و همچنین نام کلی همه چار پایان و ستوران اهلی است. گاه این واژه به معنی گوشت یا شیر هم آمده است. (← گوش تشن، گوشورون)

گوش (روز...): نام روز چهاردهم ماه است که به نام «گوش» (= گوش)، ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران خوانده می‌شود. (← گوش و گوش تشن)

گوش اوزون: (← گوشورون)

گوش تشن: (به معنی «آفریدگار جهان» یا «سازنده آفرینش») در گاهان به احتمال زیاد، عنوانی است برای «مزدا اهوره». در اوستای نو نام ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران است. این نام در بسیاری از جاهای اوستا با «گوش اورون» (= گوشورون) همراه می‌آید. گاه به جای دو جزء این نام، تنها «گوش» بکار رفته است. «درواسپ» نیز نام دیگر این ایزد بانوست و «گوش یشت» یا «درواسپ یشت» در ستایش اوست. چهاردهمین روز ماه را نیز به نام این ایزد بانو می‌خوانند. (← گوش، گوشورون، درواسپ)

گوشورون: («گوش اورون» به معنی «روان آفرینش» یا «روان جهان» یا «روان زمین» در گاهان یکی از نمادها یا فروزه‌های آفرینش «مزدا اهوره» و در اوستای نو ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران است که «گوش» (= گوش) و «گوش تشن» نیز خوانده می‌شود. برخی از پژوهندگان «گوشورون» را تنها «روان گاو» یا نماینده همه چار پایان و ستوران می‌خوانند و با «گوش تشن» که آفریدگار گاو است، یکی نمی‌دانند.

در گاهان (یس . ۲۹، بند ۱) گوشورون از بد کرداری دیو خشم و ستم و بیدادی که مردمان در جهان بر چار پایان روا می‌دارند، به درگاه اهوره مزدا می‌نالند و گله می‌کند و پس از هم سخنی با وی، سرانجام زرتشت به نگاهبانی و پشتیبانی از چار پایان گماشته می‌شود. در اوستای نواز گوشورون با توصیف نگاهبان گله‌ها و رمه‌ها یاد شده است.

در ادبیات پهلوی گوشورون روان «گاو نخستین» است و پرورش مردم جهان، خویشکاری اوست. در کتاب «روایت پهلوی» — چنان که در زیر نام گرشاسپ گفتیم — گوشورون به پشتیبانی از گرشاسپ برمی‌خیزد و او را از افتادن به دوزخ‌هایی می‌بخشد. گوشورون از ایزدان همکار و یاور امشاسپند بهمن است. (← گوش، گوش تشن، گرشاسپ، ماه، گاو نخستین)

گوش یشت: نام نهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد

بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران (گوش یا گوش تَشَن یا دَرِواسپ). این یشت را «درواسپ یشت» هم می‌خوانند. گوش (درواسپ) یشت، هفت کرده و ۳۳ بند دارد.
(← گوش، گوش تشن، درواسپ، درواسپ یشت)

گوکِرِن: (در پهلوی «گوکِرِن» احتمالاً به معنی «گاو شاخ») نام درختی است اساطیری که «هوم سفید» نیز خوانده شده و به نوشته بندهشن در میان دریای «فراخ کرت» روئیده و ماهی «کَر» در برابر گزندرسانی اهریمن و آفریدگان اهریمنی، نگاهبان آن است.
برخی از پژوهندگان برآنند که گوکرن با «کوکنار» فارسی یکی است. (وند، گد، ۲۰، بند ۴، زیر. و پژ. ص ۸۰)

در بندهشن آمده است که اینزد «هوم» در گوکرن است و فرَشکَرَد سازی به یاری آن صورت می‌گیرد، بدین سان که از پیه گاو «هَدیوش» و «هوم سفید» خوراکی به نام «آنوش» (جاودانگی) درست کنند و به همه مردمان دهند و آنان بر اثر آن جاودانه شوند. در همین کتاب، درخت گوکرن، دشمن پیری، زنده گر (زندگی بخش) مردگان و انوشه گر (جاودانگی بخش) زندگان خوانده شده است.

در باره پیوند گوکرن با هوم و اهمیت آن در اسطوره «ثُریت»، نخستین پزشک ← وند. فر. ۲۰، بند ۲ و ۴-زیر. و فرَشکَرَد و کَر در همین یادداشتها)

گَهَنبار (= گاهنبار): (در پهلوی «گاسانبار») نام هریک از جشنهای ششگانه آفرینش است که در زمانهای معینی در درازای سال برگزار می‌شود.

اسطوره آفرینش در اساطیر ایران چنین است که اهوره مزدا آفریدگان خود را درشش بار (بر روی هم در یک سال) می‌آفریند و هریک از این بارهای آفرینش، نام جداگانه‌ای دارد که به ترتیب چنین است:

۱. نخستین گهنباره نام «میدبوزرم» (آفرینش آسمان).
 ۲. دومین گهنباره نام «میدبوشم» (آفرینش آب).
 ۳. سومین گهنباره نام «پتیه شهیم» (آفرینش زمین).
 ۴. چهارمین گهنباره نام «ایاسریم» (آفرینش گیاهان).
 ۵. پنجمین گهنباره نام «میدیارم» (آفرینش جانوران).
 ۶. ششمین گهنباره نام «همسپتتمدم» (آفرینش مردمان).
- (برای دانستن معنی نام هریک از گهنبارها و هنگام برگذاری آنها ← نامهای آنها در

یاد.)

گیومرت: (در اوستا «گیه مرتن» و در پهلوی «گیومرد» به معنی «زنده میرا» یا «جان نیستی پذیر»

و در فارسی به تحریف «کیومرث» و در واقع «گیومرت» نام نخستین بشر آفریده اهوره مزداست. او ششمین آفریده استومند آفریدگار است که آفرینش او هفتاد روزه درازا می‌کشد و در واپسین گهنبار (ششمین مرحله آفرینش) انجام می‌پذیرد.

گیومرت نخستین کسی است که اندیشید و آموزش و منش اهوره مزدا را دریافت و از این رو با صفت «نخست اندیش» از وی یاد شده است. اهوره مزدا مردمان جهان را از تبار او پدید آورد. «مشی» (= مشیه) و «مشیانه» (نخستین مرد و زن جهان) از تخمه بازمانده گیومرت به شکل دو شاخه «ریباس» (= ریواس) از زمین سربرآوردند و سپس پیکر آدمی پذیرفتند. در تحلیل اسطوره گیومرت می‌توان گفت که او بیشتر به تخمه بزرگ مردمان در جهان می‌ماند تا به انسانی واقعی.

در اوستا هنگام درود فرستادن به قروشی‌های مردمان، همواره گفته می‌شود: «از گیومرت تا سوشیانت (واپسین موعود مزدایرستان و آخرین آفریده اهوره مزدا)».

در بند هشن (بخش ۳، بندهای ۲۳-۱۹ و بخش ۱۵) آمده است: «کیومرت نخستین بشر را اهوره مزدا بیافرید. او در مدت سی سال تنها در کوهساران بسربرد و در هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شده، بواسطه اشعه خورشید تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ بماند. پس از چهل سال از آن نطفه، گیاهی به شکل دو شاخه ریباس به هم پیچیده در مهرماه و مهرروز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروییدند. پس از آن از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه به همدیگر بودند، یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه. پس از پنجاه سال، آن دو با همدیگر ازدواج نمودند و بعد از انقضای مدت نه ماه از آنان یک جفت نر و ماده پا به عرصه ظهور نهادند. از این یک جفت، هفت جفت پسر و دختر متولد شدند. یکی از آن هفت جفت موسوم بوده به سیامک و زرش موسوم بوده به نساک (= وساک). از سیامک و نساک یک جفت متولد شدند و موسوم به قرواک و قراواکین. از آنان پانزده جفت به وجود آمدند که کلیه نژادهای مختلف هفت کشور، از پشت آنان است. یکی از آن پانزده جفت، هوشنگ و زرش گوزک نام داشتند و ایرانیان از پشت آنان می‌باشند.» (به نقل پور. یش. ج ۲، ص ۴۵-۴۴) (← مشیانه)

گیه: نخستین جزء نام «گیومرت» است که در اوستا گاه «گیه مرتن» و گاه به تنهایی «گیه» آمده است، چنان که در فرور. بند ۸۶ و یس. ۶۸، بند ۲۲ و یس. کر. ۲۱، بند ۲ می‌بینیم. (← گیومرت)

ل

لهراسپ: (در اوستا «آوروت آسپ» به معنی «دارنده اسب تندرو» و در فارسی «لهراسپ» یا «لهراسب» یا «کی لهراسب») نام یکی از فرمانروایان کیانی است. در شاهنامه، کیخسرو هنگام ترک جهان و رفتن به آسمان، شهریارِ خویش را بدو وامی‌گذارد؛ اما این کار در آغاز با ناخشنودی و اعتراض پهلوانان و نامداران روبرو می‌شود و سرانجام فرمانروایی او را با گونه‌ای اکراه می‌پذیرند. (← کیانیان، کیخسرو)

م

ماراسپند: (در اوستا «مئترشپنت» و در پهلوی «ماراسپند» و در فارسی «ماراسپند» یا «مارسپند») یا «ماراسپند» به معنی «مئتره‌ی ورجاوند» یا «سخن ورجاوند اهورایی» است. این نام ترکیبی در اوستا هم به صورت آهسته بکار می‌رود و هم نام ایزدی است. در کتاب بندهشن درباره آن می‌خوانیم: «ماراسپند سخن هُرمزد است که اوستاست و آن را تعبیر، ستایش پاک است.» در ادبیات پهلوی از آن با نام «مئتر پاک» نیز یاد شده است. در اوستای نوییتر به معنی نام ایزدی که نماد سخن ورجاوند اهورایی است، توجه می‌شود و «روان سپید روشن درخشان اهوره مزدا» (فرور. بند ۸۱)، «پیک دشمن دیو» (همان. بند ۱۴۶)، «نیروی آسایش بخش آشون» (خرداد. بند ۴) و «سخت نیرومند در برابر دیوان» (سرو. بند ۲) خوانده شده است و اهوره مزدا او را که قره‌مندترین قره‌مندان است به از میان بردن ۹۹۹۹۹ بیماری که اهریمن آفریده است، می‌گمارد. (وند. فر. ۲۲، بندهای ۲ و ۶)

ماراسپند (روز...): نام روز بیست و نهم ماه است. (← ماراسپند)

ماربانک: نام گونه‌ای مار است که در زند و ندیداد «مارسگ‌نمای که روی بخش پسین تن خود می‌نشیند»، توصیف شده است. (← وند. فر. ۱۴، بند ۵ و فر. ۱۸، بند ۷۳)

ماه: (در اوستا «ماونگهه») نام کره آسمانی مشهور و نام سی روز گردش ماه به گرد زمین و نام ایزدی است که «ماه یشت» و «ماه نیایش» در ستایش و نیایش اوست و گیاه «روگس» (= لک یا لاک) را ویژه او خوانده‌اند.

در اوستای نو و بندهشن، ماه «دربرگیرنده تخمه گاو (= چار پایان و ستوران)» خوانده شده است. در بندهشن می‌خوانیم که نخستین جانور آفریده اهوره مزدا «ورزاو» بود. اهریمن دیوآز

و رنج و گرسنگی و بیماری را به آزار ورزاو گماشت. ورزاو از آن آسیب اهریمنی چندان لاغر و ناتوان شد که جان سپرد. هنگام مردن، از هریک از اندامهای او پنجاه و پنج گونه بُشَن و دوازده گونه گیاه درمانی پدید آمد و آنچه از تخمه ورزا و پاک و نیرومند بود، به ماه راه یافت و در پرتو فروغ آن پالوده شد و از آن، جفتی جاندار نرینه و مادینه پدید آمد و از آن دو، دویست و هشتاد و دو جانور دیگر زاده شدند.

هنگامی که ورزاو جان می‌سپرد، روان او (گوشورون) از کالبدش بیرون آمد و در برابر وی ایستاد و چنان خروشی برکشید که گویی هزار مرد با هم فریاد برآورده‌اند و از سستی که در زمین برستوران می‌رود، بنالید و از اهوره‌مزدا پرسید:

— جهان آفریدگان را به که سپردی؟ کردارهای زشت زمین را ویران کرد و گیاهان بی آب ماندند. کجاست آن مردی که تو نوید آفریدن او را دادی، مردی که دین‌رهایی و رستگاری آورد؟

اهوره‌مزدا گفت:

ای گوشورون! رنج تو از اهریمن است. اگر آن مردی که آفریدن او را نوید داده‌ام، امروز هستی یافته بود، هرآینه اهریمن چنین گستاخ نمی‌شد. آنگاه گوشورون به ستارگان شتافت و گله از سر گرفت. پس به ماه درآمد و باز خروش شکوه برآورد و سرانجام به سپهر خورشید شتافت و در آن‌جا اهوره‌مزدا قَرُوشی زرتشت را بدو بنمود و گفت:

این است آن کسی که خواهم آفرید و دین‌رهایی خواهد آورد. پس گوشورون خشنود شد و خویشکاری خود را که پرورش مردمان و خوراک دادن به آنان است، پذیرفت. (بن. بخش ۴ و «اورمزد و اهریمن» نوشته دارمستر، ص ۱۴۴-۱۴۵) این نوشته بندهشن، گزارشی است از هم‌سخنی گوشورون (روان آفرینش) با مزدا اهوره در نخستین سرود گاهان (یس . ۲۹).

ابوریحان بیرونی می‌نویسد که ایرانیان در روزگار او می‌پنداشته‌اند که گردونهٔ ماه را گاوی از نور که دو شاخ زرّین و ده پای سیمین دارد، می‌کشد. این گردونه در شب شانزدهم دی ماه به مدت یک ساعت پدیدار می‌شود و کسی که آن را بنگرد، هر آرزویی که داشته باشد، برآورده می‌شود. (آثار، ص ۲۲۶) ← گاو نخستین، گوشورون)

ماه (روز...): نام دوازدهمین روز ماه است.

ماه نیایش: نام سومین نیایش از پنج نیایش مشهور مزداپرستان در «خرده اوستا» است که ۱۲ بند دارد. این نیایش را در سی روز ماه، سه بار می‌خوانند: بار یکم هنگام دیدن ماه نو (هلال)، بار دوم

در میانهٔ ماه، هنگام پُرماه (بَدَرِ تمام) و بارسوم در پایان ماه، هنگامی که ماه دیگر باره باریک می‌نماید. (← ماه)

ماه یشت: نام هفتمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانهٔ اوستاست در ستایش و نیایش ماه که از یشت‌های کوتاه به شمار می‌آید و تنها ۷ بند دارد.

ماهیه: نام ایزد نگاهبان ماه است.

مَیْتَخ: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

مَدیوماه سپیتمان: (در اوستا «مَدیویوی یا مَدیویوی ماونگَهه» و در پهلوی «مَتیوک ماه» به معنی «در میانهٔ ماه زاییده») بنا بر سنت‌های دینی مزداپرستان و اشاره‌هایی در اوستای نو و متون پارتی میانه، نام پسر عموی زرتشت و نخستین پذیرفتار و پیرو دین زرتشت است. مدیوماه پسر «آراستی» و از خاندان «سپیتمان» است. (← سپیتمان)

زرتشت در گاهان از مدیوماه سپیتمان در شمار ناموران و یاران بزرگ خود یاد می‌کند که پس از دریافتن دین مزدا، دیگر مردمان را بدین کیش راست رهنمون شد.

در فروردین یشت (بند ۹۵) پس از ستایش قَرَوَشی مدیوماه پسر آراستی، او نخستین کسی خوانده شده است که به گفتار و آموزش زرتشت گوش فراداد.

در بند هشت (بخش ۳۲، بند ۳) آمده است: «آنگاه که زرتشت در ایران ویج دین آورد، مدیوماه آن را پذیرفت.»

در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۲۴) گفته شده است که: «زرتشت در نخستین ده سال پیامبری خود، یک پیرو داشت و بس و او مدیوماه بود. دو سال پس از آن، گشتاسپ دین وی [را] پذیرفت.» (گز. ص ۳۶-۳۵)

در دینکرت (بخش ۲۴، بند ۱۹) نیز نام مدیوماه در سرآغاز نام‌های پذیرفتاران و پیروان دین زرتشت آمده است.

مردم-پیمان: نام یکی از گونه‌های ششگانهٔ پیمان در دادهای ونیدادی است. (فر. ۴)

مَرِشَوَن: نام دیو زوال و فراموشی، از دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن است. در زَندِ اوستا، نام این دیو به «سِج (سِج) نهان روان» ترجمه شده است.

در بندهشن (بخش ۲۸، بند ۲۶) می‌خوانیم: «سج دشمنی است که نیستی و زوال آورد.»

در صد در بندهشن (بخش ۳۲) آمده است: «در دین به پیداست که دروجی است (دیو دروغ) آن را سِج خوانند. به هر خانه که کودک بود، آن کوشد تا گزند بدان خانه رساند.»

(← سج)

مرگ آفرین: یکی از صفت‌های اهریمن است.

مَرگ آرزان: شایسته مرگ. سزاوار کشتن. کسی که پادافره گناهش مرگ (اعدام) باشد.

(← پشتونو، تنافوهر)

مَزدا: (← اهوره مزدا)

مَزدا آهوره: (← اهوره مزدا)

مَزَنَدَری (دیوان...): در بیشتر بخش‌های اوستا (بویژه در یشتها) بارها از دیوان «مَزَن» یاد می‌شود که در بسیاری از گزارش‌ها — و از آن جمله در گزارش پورداد — به دیوان مازندران برگردانده شده است. (دیوان مازندران در شاهنامه نیز باید بنا بر همین بنیاد بکار رفته باشد.) اما پژوهشگران اوستا و اساطیر و حماسه ایران درباره این واژه و شناخت دقیق آن، بررسی‌های تازه‌ای کرده و به نتیجه دیگری رسیده‌اند. بهار می‌نویسد: «مَزَن به معنای عظیم، لقب گروهی از دیوان عظیم‌الجثه است. مَزَنَدَر صفت تفصیلی است و لقب همان گروه از دیوان است. در نامه دینکرد درباره قد و بالای مَزَنَدَران یا مَزَنان چنین آمده است: ایشان را بلندی (چنان) است که دریای فراخ کرد تا میان ران (رسد) و باشد که تا ناف و آن جا که ژرف‌ترین جای است، تا دهان آید.» (پژ. ص ۵۷)

ضیاءپور نیز در گفتاری به جست‌وجوی جای واقعی مازندران رفته و پس از بحث و سنجش نوشته‌ها و نظرها، چنین برداشت کرده است که مازندران شاهنامه نه این مازندران کنونی، بلکه بخشی از سرزمین هندوستان و همان جای دیوان مَزَنی یا مَزَنی یا مَزَنَدَران است. (جلیل ضیاءپور: «مازندران فردوسی کجاست؟»، شانا. ص ۳۶۶-۳۵۶)

مَزَشَوَنَت: (به معنی «دارنده بزرگی») نام کوهی است. (زام. بند ۲) برخی از پژوهندگان، این نام را با «مَسِیس» — نامی که ارمنیان در روزگار باستان به کوه «آارات» داده بودند — یکی شمرده‌اند. (← جکسن: سفرنامه ایران در گذشته و حال، ترجمه فارسی، ص ۳۳-۳۲)

مَشی و مَشیانه: (= مَهلی و مَهلیانه) نام نخستین مرد و زن در اساطیر ایران است که از تخمه بازمانده گیومرت در زمین، به گونه دو شاخه ریواس (ریواس) می‌رویند و سپس به پیکر آدمی درمی‌آیند و همه آدمیان در جهان، از تبار ایشانند.

نام این نخستین مرد و زن — که «مَشیه و مَشیانه» هم نوشته شده است — در اوستای کنونی نیست؛ اما به نوشته دینکرد در «چهرداد نَسک» (یکی از نَسک‌های گم‌شده اوستای کهن) از آنان سخن در میان بوده است.

در شاهنامه نام و نشانی از مشی و مشیانه به چشم نمی‌خورد و «سیامک» پسر گیومرت است. (← گیومرت، مهرگان)

مُغ: (از ریشه اوستایی «موگو» mogu به معنی «کار بزرگ»، «وظیفه مهم»، «بزرگی و

شکوه» که برخی از پژوهندگان، آن را با واژه «مگه» در سنسکریت که به معنی «دارایی»، «پاداش» و «دهش» است، خویشاوند می‌دانند. در گزارش پهلوی اوستا، این واژه به «makih» به معنی «مهی و بزرگی» برگردانده شده و برای روشننگری بیشتر، افزوده شده است: «آپچکیه» = ویژگی).

در دوره‌های متأخر، «مغ» به معنی «موبد» یا «آتربان» و نیز «پیرو دین زرتشتی» بکار رفته است. در گاهان از این واژه نشانی نمی‌بینیم و احتمالاً کاربرد آن مربوط به دوران تدوین اوستای نو و شاخه غربی دین زرتشتی است. اما چندین بار از «مگه» و «مگون» سخن به میان آمده است.

در ادب فارسی، واژه «مغ» و ترکیبهای گوناگون آن، فراوان بکار رفته است و از آن، مطلق زرتشتی و پیرو دین مزدپرستی را اراده کرده‌اند و گفتنی است که در عرفان ایرانی و در شعر غنایی فارسی، معانی کنایی و رمزی گسترده‌ای به این واژه و ترکیبهای آن داده شده است. از جمله ترکیبهای «مغ» می‌توان اینها را یاد کرد: پیرمغان، دیرمغان، خرابات مغان، مگکده، مغ بچه، مغ زاده، مغ سرا، سرای مغان، سنت مغان، مغانه و می مغانه.

واژه «مجوس» که در نوشته‌های عربی و فارسی سده‌های میانه به معنی مطلق زرتشتی بکار رفته و در قرآن و احادیث اسلامی هم دیده می‌شود، معرب «مگوس» یونانی است که خود از واژه «مغ» مایه دارد و در زبانهای اروپایی mage به جای آن آمده است که البته بیشتر معنی «جادو» و «جادوگر» می‌دهد و این معنی ربطی به دین ایرانیان — که آشکارا هرگونه جادو و جادویی را می‌نکوهد و اهریمنی می‌داند — ندارد و احتمالاً باید از کارکرد مغان کلدانی مایه گرفته باشد. (— موبد. درباره «مغ» همچنین — زرتشت. ص ۴۹)

مگون: واژه‌ای است گاهانی که ما آن را به همین صورت در این گزارش آورده‌ایم و برآئیم که به مفهوم هموند یا عضو «مگه» بکار رفته است. (— مگه)

مگه: واژه‌ای است گاهانی که ما آن را به همین صورت در این گزارش آورده‌ایم و برآئیم که به مفهوم جرگه یا انجمن پذیرندگان و پیروان پیام و آموزش زرتشت بکار رفته است.

برخی از پژوهندگان، این واژه را با «مغ» هم‌ریشه پنداشته و به معنی «آیین مغ» یا «انجمن برادری مغان» و نظایر آن گرفته‌اند. «مسینا» می‌گوید «مگه» به معنی «هدیه الهی» و «دین راستین» است. «نیبرگ» از اجتماع زرتشت و یارانش، تصویری گروه شمنی دارد و می‌گوید واژه «مگه» در اصل به معنی گروه خوانندگان بوده که در انجمن گاهانی سرود می‌خوانده‌اند و بعدها به معنای جای سرودخوانی گاهانی و برگذاری آیین نیایش بکار رفته و هنگامی که این سرودخوانی کهن فراموش شده، به معنی جای راندن دیوان درآمده که همان

«برش‌نوم گاه» در «وندیداد» است. (← برش‌نوم گاه)

این معانی و تعبیرهای دیگری که اوستاشناسان تاکنون برای این واژه پیشنهاد کرده‌اند، هیچ کدام روشن‌گر و رسا نیست و ما ترجیح دادیم که در حال حاضر، صورت اصلی آن را بکار بریم. (← مگون)

مَنَثَرَه: گفتار ورجاوند اهورایی، کلام مقدس، سخن ایزدی (← ماراسپند، منثره درمانی و منثره سینت)

مَنَثَرَه درمانی: درمان بیمار با «مَنَثَرَه» که به منزله «گفتار درمانی» یا «روان درمانی» امروزی است. (← ماراسپند و وند. فر. ۷، بند ۴۴)

مَنَثَرَه سِنَت: (← ماراسپند)

منش نیک: برگردان «وهُومَن» یا «وهُومَتَنگَه» است که ما در گاهان بدین صورت آورده‌ایم. (← بهمن)

منوچهر: (در اوستا «مَنوش چیثَر» به معنی «مَنوش نژاد») نام یکی از فرمانروایان بلندآوازه پیشدادی از خاندان ایرج است.

در شاهنامه داستان نبردهای خونین منوچهر با سلم و تور – برادران ایرج – و دیگر رویدادهای دوران شهریاری او را می‌خوانیم. داستان چیرگی تورانیان بر بخش بزرگی از ایران زمین و تیراندازی آرش کمانگیر برای نشانه گذاری مرز ایران و توران که ابوریحان بیرونی نیز آن را نقل کرده است، در روزگار فرمانروایی منوچهر اتفاق می‌افتد. (← آرش)

مَنوش: نام کوهی است. (زام. بند ۱) این واژه همچنین نام یکی از نیاکان منوچهر پادشاه پیشدادی است. (← منوچهر) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۱۰) این نام، «مانوش» خوانده شده و درباره آن آمده است: آن کوه بزرگی است که منوچهر در آن‌جا زاده شد.

موبَد: (در اوستا «مُغوپیتی» و در پهلوی «مَغوپَت») عنوان پیشوایان دینی زرتشتی است. (← مغ)

موبدان موبد (= موبد موبدان): (در پهلوی «مَغوپَتان مَغوپَت») عنوان موبد بزرگ یا بزرگترین موبد در میان موبدان (پیشوایان دینی زرتشتی) است. در اوستا گاه «رتو» (= رد) تجزیه همین معنی آمده است. (← رتو، رد، مغ)

مورگ: عنوان گروهی از دشمنان دین مزدایرستی است که از دیدگاه گروه‌بندی اجتماعی، در برابر ارتشتاران (یکی از گروه‌های سه‌گانه در جامعه ایران باستان) قرار می‌گرفته‌اند. (← یس)

پورداد این نام را به قرینه واژه‌های همانند (و احياناً هم‌ریشه) آن که در آبان یشت (بند ۹۳) و وندیداد (فر. ۲، بند ۲۲) آمده، به معنی های کم شعور، کاهل، تباہ کننده و آسیب رسان گرفته است.

در گزارش پهلوی اوستا، این واژه به «موتک کرتار» تبدیل شده است و برای توضیح افزوده‌اند: «کسی که همه چیز را تباہ کند». در ترجمه سنسکریت اوستا، مورک به māndya به معنی تنبلی و ناتوانی برگردانده شده است. (← دهک، ورشن)

موش پَری: (در اوستا «موش پَریکا» و در پهلوی «موش پَریگ») نام یکی از پریان است که نیایشگران برای ایستادگی در برابر گزندرسانی های او و دیگر آفریدگان اهریمن و پیروان راه دروغ، نهادهای اهورایی را می‌ستایند. (یس . ۱۶، بند ۸) در این بند از یسنه نام موش پری با دیو «آز» همراه آمده است.

در بندهشن (بخش ۵، بند ۲) «گوزهر» و «موش پریگ» با ستارگان گردنده (سیاره‌ها) — که خویشکاری آنها اهریمنی است — پیوند دارند و در برابر ماه و خورشید قرار می‌گیرند. در همین کتاب، «موش پریگ» دزد و دنباله دار خوانده شده است و می‌دانیم که پریان در اوستا همان ستارگان دنباله دارند و «گوزهر» (= جوزهر) نیز در فرهنگهای فارسی «عقدۀ رأس ذنب یا دو نقطه تقاطع فلک حامل و مایل قمر» تعریف شده است.

در بندهشن همچنین می‌خوانیم که: «خورشید موش پری را به هم پیمانگی به گردونه خویش بست تا گناه کردن کم تواند؛ زیرا اگر هرزه (رها) شود، تا بازگرفتن، بس بدی بخشد.» (به نقل پژ. ص ۶۰)

مویذی: نام دیوی است. (← وند. فر. ۱۱، بند ۹) دارمستتر نوشته است دیوی است ناشناخته و افزوده است که اسفندیارجی آن را به ویرانگری و تباہی ترجمه کرده است. (زگد.)

مهر: (در اوستایی «میثر» و در پهلوی «میثر» یا «میهر») در اوستای نو ایزد فروغ و روشنایی و پیمان شناسی و یکی از بزرگترین ایزدان و میثویان در اساطیر کهن هند و ایرانی است که در بخشهای پسین اوستا دیگر باره اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. «مهریشت»، دهمین یشت اوستا — که یکی از بلندترین و شیواترین یشتهاست — سرود ستایش و نیایش و حماسه رزم آوریهای اوست.

مهر در اساطیر هند و ایرانی، برکت بخشنده و انباز در فرمانروایی جهان و نگاهبان پیمان است و بعدها در پی دگرگونیهای اجتماعی، به ایزد پاسدار و پشتیبان همه گروههای اجتماعی جامعه تبدیل می‌شود و گذشته از خویشکاریهای دیرینه، نگاهبانی او از راست گویی و درست-پیمانی گسترش می‌یابد و «دروغ گوی به مهر» (مهر دروج) یا «مهر فریب» یا «مهر آزار» مترادف «پیمان شکن» می‌شود. در گاهان (یس . ۴۶، بند ۵) «میثر» تنها یک بار و به معنی «خویشکاری

دینی» آمده و دروندیداد (فر. ۴) به معنی «پیمان» بکار رفته است. در خود مهریشت هم این واژه گاه معنی پیمان دارد.

نام مهر در اوستا غالباً با صفت «اُاوروگوئیوتی» به معنی «دارنده چراگاههای فراخ» یا «فراخ چراگاه» همراه آمده است و این صفت ترکیبی باخویشکاری او، یعنی پاسداری از راست گویی و درست پیمانی و فرو کوفتن دروغ گویان و پیمان شکنان در سراسر جهان - که در مهریشت بیان شده است - هماهنگی کامل دارد.

شانزدهمین روز ماه و هفتمین ماه سال را به نام این ایزد خوانده اند و به نوشته بندهشن، گل بنفشه ویژه اوست.

ایزد مهر از یاران و همکاران امشاسپند «شهریور» است و خویشکاری او در جهان مینوی، شمارگری و راهنمایی روز پسین است. مهر در روز پسین، همراه با ایزدان سروش و رشن در سر چینودپل روان راست گویان را از دست دیوانی که می خواهند آنان را به دوزخ بکشانند، رهایی می بخشد.

ستایش و نیایش ایزد مهر در اساطیر و آیینهای دینی هند و ایرانی جای والایی داشته و بعدها کیشی جداگانه به نام «مهرآینی» یا «میترایسم» از آن پدید آمده و در بخش بزرگی از آسیا و اروپا گسترش یافته است. بسیاری از نهادهای دینی مسیحیان و پاره ای از جنبه های ادیان دیگر، اقتباس از بنیادهای «مهرآینی» است. بازمانده «مهراب» (= مهرابه) های کهن را در زیر بسیاری از کلیساها و در ترکیب دیگر پرستشگاههای کنونی و پیکره بزرگ ایزد مهر را در موزه کلیسای سن پتر واتیکان در رم و در دهها کلیسا و موزه و مرکز علمی و هنری دیگر، تا به امروز می توان دید.

(درباره مهر - پور. مقاله «مهر»، یش. ج ۱، ص ۳۹۲-۴۲۰ و استاد مقدم، مقاله «مهرابه یا پرستشگاه دین مهر» در باستان. دوره اول، شماره ۳، مهر ۱۳۴۳ و یادداشتهای بهاردر پژ. ص ۱۷۸-۱۷۶ ووند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر. و Études Mithriaques, Première Série, Vol. IV, Acta Iranica, Vol. 17, Téhéran-Liège, 1978

مهر (روز...): نام شانزدهمین روز ماه است. (← مهر)

مهر آراز: آزارسان به مهر، پیمان شکن. (← مهر. بند ۸۲)

مهر دُروج: (در اوستا «میشرو دُروج» به معنی «دروغ گوی به مهر») پیمان شکن، نادرست پیمان، کسی که از راه راستی و درستی و پیمان شناسی پا بیرون گذارد. (← مهر)

مهر فریب: فریبنده مهر، پیمان شکن. (← مهر. بند ۱۰۴)

مهر کوش: (در پهلوی «مَلکوس») نام دیوی است مهیب که در پایان هزاره هوشیدر، زمستان هولناکی پدید می آورد و زمین را به مدت سه سال دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد می کند و

همه آفریدگان را به نابودی می‌کشاند. آنگاه ساکنان «وَرَجَمکرد» از آن پناهگاه بیرون می‌آیند و زمین را دیگر باره آباد می‌کنند.

این واژه از ریشه «مَهرگ» به معنی مرگ و کشتن و میراندن است. در کتابهای پهلوی از زمستان و توفانی که دیو مهرکوش پدید می‌آورد به نام توفان ملکوسان یاد می‌شود. (— وَرَجَمکرد) **مهرگان** (جشن...): نام جشنی است که در شانزدهمین روز از هفتمین ماه سال (مهرروز در مهرماه) در ایران باستان برگزار می‌شد و آن را «میتراکانا» می‌خواندند. این جشن بزرگ را در فارسی مهرگان می‌گوئیم و در کتابهای عربی «مهرجان» نوشته‌اند. به نوشته بندهشن، «مشی و مشیانه» (نخستین مرد و زن جهان) در این روز از تخمه گیومرت زاده شدند.

جشن مهرگان شش روز به درازا می‌کشید (شانزدهم تا بیست و یکم مهرماه) که روز آغاز آن را «مهرگان همگانی» و روز پایانی آن را «مهرگان ویژه» می‌خواندند.

کتزیاس تاریخ‌نویس یونانی می‌نویسد که شهریاران هخامنشی هیچ‌گاه روا نبود مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که جامه گرانبهای ارغوانی می‌پوشیدند و در باده پیمایی با دیگر می‌خوارگان انباز می‌شدند. دوریس تاریخ‌نگار دیگر یونانی نیز می‌نویسد که در این جشن، پادشاه می‌رقصید. به گفته «استرابو» در جشن مهرگان، مرزبان (ساتراپ) ارمنستان بیست هزار کره اسب به دربار شهریار هخامنشی پیشکش می‌کرد. اردشیر بابکان و خسرو یکم (انوشیروان) در این روز جامه‌های نوبه مردم می‌بخشیدند.

در نوشته‌های پژوهندگان و تاریخ‌نگاران ایرانی و عرب نیز خبرهای زیادی درباره جشن مهرگان (مهرجان) آمده است. از آن جمله این که در هنگام این جشن، موبدان موبد خوانچه‌ای را که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و سیب و خوشه‌ای انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود، زمزمه کنان (باژگیران) نزد پادشاه می‌آورد.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «گویند مهر که نام خورشید است^۱ در چنین روزی پدیدار شد و بدین سبب، این روز را بدو نسبت داده‌اند. پادشاهان در این جشن، تاجی به شکل خورشید که دایره‌ای چرخ مانند در آن نهاده شده بود، بر سر می‌گذاشتند.

۱. مترادف شمردن مهر و خورشید جدید است. در همه نوشته‌های اساطیری و دینی ایرانیان مهر و خورشید نام دو ایزد جداگانه است که هر یک نیایشها و ستایشها و سرودهای ویژه خود را دارند.

«استرابو» نوشته است که پارسیان، خورشید را مهر می‌نامند. (رساله جغرافیا، کتاب ۱۱، فصل ۳، بند ۱) اما «بنونیست» تأکید می‌کند که در اوستا «مهرایزد» خورشید نیست؛ بلکه خدای انوار مینوی است که پیش از خورشید برمی‌خیزد و در گردونه چهاراسبه اش، آسمان را می‌پیماید. (دین ایرانی بر پایه متنها مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکارائی، ص ۴۶-۴۷)

گویند در این روز، فریدون به بیوراسب که ضحاک خوانندش دست یافت. چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان به یاری فریدون فرود آمدند، به یاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مردی دلیر را می‌گماشتند که بامدادان به آواز بلند، بانگ برمی‌داشت:

— ای فرشتگان به سوی جهان بشتابید و جهان را از گزند اهریمن برهانید!

گویند در این روز، خداوند زمین را بگسترانید و در کالبدها روان بدمید و هم در این روز کره ماه که تابدان هنگام، گوی تاریکی بود، از خورشید روشنایی گرفت.

از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: ما در زمان ساسانیان بر این باور بودیم که خداوند یاقوت را در نوروز برای زیور مردمان بیافرید و زبرجد را در مهرگان و این دو روز را بر دیگر روزهای سال برتری داد، چنان که یاقوت و زبرجد را بر دیگر گوهرها.

در واپسین روز این جشن (بیست و یکم مهرماه) فریدون ضحاک را در کوه دماوند به زندان انداخت و مردمان را از گزند او برهانید. پس این روز را جشن گرفتند و فریدون مردمان را فرمان داد که کشتی بر میان بندند و باژگیرند و هنگام خوردن و آشامیدن، لب از سخن فرو بندند. چون زمان چیرگی ضحاک هزار سال به درازا کشید و ایرانیان دیدند که زندگانی آدمی می‌تواند این همه دراز شود، از این روز به بعد، آرزوی نیکشان درباره یکدیگر چنین بود: «هزار سال بزی!»^۱ (آثار. ص ۲۲۴-۲۲۲) فردوسی آغاز شهرباری فریدون را در مهرماه می‌داند و بنیاد گذاری جشن مهرگان را بدو نسبت می‌دهد. (شا. ج ۱، ص ۷۹):

«پرستیدن مهرگان دین اوستا تن آسانی و خوردن آیین اوستا

اگر یادگار است از او ماه مهر بکوش و به رنج ایچ منمای چهر.»

(— باژ، کشتی، مشی و مشیانه، مهر)

مهر نیایش: نام دومین نیایش (نماز) از «پنج نیایش» مزدپرستان در خرده اوستاست در ستایش و نیایش ایزد مهر که ۱۷ بند دارد. این نیایش را هر روز سه بار در بامداد و نیمروز و پسین پس از «خورشید نیایش» می‌خوانند. (— خورشید نیایش، مهر)

مهر یشت: نام دهمین یشت اوستاست که در ستایش و نیایش و توصیف رزم آوریهای ایزد مهر سروده شده است. این یشت، یکی از بلندترین و شیواترین یشتهاست و ۳۵ کرده و ۱۴۶ بند دارد. (— مهر)

میتَر: (— وند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر.)

۱. گمان می‌رود دعای «صد سال به این سالها» که تا به امروز ایرانیان در جشن نوروز به یکدیگر می‌گویند، صورت معقول‌تر و منطقی‌تر آن دعای دیرینه باشد.

مید یارم: (در اوستایی «مید یایریته» به معنی «میان سال») نام پنجمین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از دویست و هشتاد و پنجمین تا دویست و نودمین روز سال یعنی از دی به مهر روز (پانزدهم) تا فروردین روز (نوزدهم) دی ماه آن را جشن می‌گرفتند که به تقویم امروزی ما از آبان روز (دهم) تا گویش روز (چهاردهم) دی ماه می‌شود.

سبب آن که این جشن را — که در زمستان برگزار می‌شد — «میان سال» می‌خواندند، این بود که در تقویم باستانی ایرانیان، هفت ماه آغاز سال، تابستان بزرگ و پنج ماه پس از آن، زمستان بزرگ خوانده می‌شد^۱ و جشن گهنبار «مید یارم» در فاصله این دو فصل بزرگ بر پا می‌گردید و به همین علت، صفت «سردا» (سرد) را نیز برای آن آورده‌اند.

از چهارمین گهنبار تا این گهنبار پنجم هشتاد روز است که در تقویم کنونی روزهای ۲۵ مهرماه تا ۱۴ دی ماه را دربر می‌گیرد. در پنجمین گهنبار اهوره مزدا جانوران را آفرید.
(← گهنبار)

مید یوزرم: (در اوستایی «مید یوی زریته» به معنی «میان بهار») نام نخستین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از چهل و یکمین تا چهل و پنجمین روز سال، یعنی از خورشید روز (یازدهم) تا دی به مهر روز (پانزدهم) اردیبهشت ماه آن را جشن می‌گرفتند که به تقویم امروزی ما از آبان روز (دهم) تا گویش روز (چهاردهم) اردیبهشت می‌شود.

از آغاز سال تا این نخستین گهنبار، چهل روز است که در تقویم کنونی، روزهای یکم فروردین ماه تا نهم اردیبهشت ماه را دربر می‌گیرد. در نخستین گهنبار، اهوره مزدا آسمان را آفرید.
(← گهنبار)

مید یوشم: (در اوستایی «مید یوی شیم» به معنی «میان تابستان») نام دومین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از صد و یکمین تا صد و پنجمین روز سال، یعنی از خورشید روز (یازدهم) تا دی به مهر روز (پانزدهم) تیرماه برگزار می‌شد و به تقویم امروزی ما از دی به آذر روز (هشتم) تا ماه روز (دوازدهم) تیرماه می‌شود.

از نخستین گهنبار تا این دومین گهنبار، شصت روز است که در تقویم کنونی، روزهای ۱۵ اردیبهشت تا ۱۲ تیرماه را دربر می‌گیرد. در دومین گهنبار، اهوره مزدا آب را آفرید.
(← گهنبار)

میزد: (در پهلوی «مزد») نذرها و پیشکش‌های غیرآبکی مانند نان و گوشت و میوه و جز آن را

۱. در بخش ۲۳ «گزیده‌های زادسپرم» — که درباره دیدارهای هفتگانه «زرتشت» با «اهوره مزدا» و مینویان است — می‌خوانید: «دیدار هفتم در طول زمستان انجام شد که پنج ماه در یک سال است. (گر. ص ۳۵)

گویند که به آیین‌های نیایش و ستایش می‌برند و در برابر «زور» قرار دارد که پیشکشی‌های آبکی است. بهار نوشته است: «غذایی که طی مراسم خاص دینی صرف می‌شود.» (پژ. ص ۲۸۴) (← زور)

«ذرون» نیز نشانه و نمادی است از میزد. (← درون)

مینو: (در اوستایی «مینو» یا «مینو» و در پهلوی «مینوک») به معنی جهان دیگر یا جهانی است که پیش از آفرینش جهان استومند بوده و پس از پایان این جهان بر پایی رستاخیز نیز خواهد بود و در فارسی به مفهوم بهشت و فردوس نیز آمده است.

همین واژه به معنی مثال یا هیأتی نااستومند است که هریک از آفریدگان پیش از آفرینش استومند خویش در جهان مینوی داشته و در گزارشهای فارسی از آن به خرد و روح و جوهر معنوی تعبیر شده است.

داشتن مینوتنها ویژه مردمان نیست؛ بلکه هریک از جانوران و گیاهان و حتی آفریده‌های بی‌جان و هر کدام از نهادها و سرشته‌ها و خصلتها نیز مینوی خاص خود را در جهان مینوی دارد. آفریدگار جهان اهورایی «سپینت مینو» (= اهوره مزدا) و پتیاره آفریدگار جهان اهریمنی «آنکرمینو» (= اهریمن) هریک مینوی بخشی از آفرینش‌اند و در گاهان و اوستای نو و سایر متنهای دینی ایرانیان، از آن دو به نام دو مینوی آغازین آفرینش یا دو مینوی همزاد یاد می‌شود. همچنین هریک از امشاسپندان و ایزدان، مینوی چیزی به شمار می‌آیند که در جهان استومند، پیکر گیتیانه می‌یابد.

بهار با جمع‌بندی اسطوره‌های آفرینش، می‌نویسد: «نخست زمان بی‌کرانه بود که ازلی است و ابدی و دو جهان روشنی و تاریکی که بر جهان روشنی هُرمزَد و بر دیگری اهریمن فرمانروا بود. هرمزد چون ذات مهاجم اهریمن را می‌شناخت، تصمیم گرفت که جهان روشن خویش را در برابر تازش اهریمن حفظ کند و بدین روی از زمان بی‌کرانه، زمان کرانه‌مند دوازده هزار ساله را آفرید. چون هیچ خلقتی بدون زمان ممکن نبود، با خلق زمان کرانه‌مند توسط هرمزد، اهریمن نیز قادر به آفرینش شد.

از این دوازده هزار سال، سه هزار سال به خلق مینوی جهان گذشت. امشاسپندان، ایزدان و مینوی جهان مادی: آسمان، آب، زمین، گیاه، حیوان و مردم آفریده شدند. در پایان این سه هزار سال، اهریمن به جهان روشنی بتاخت و با شنیدن سرود مقدس اهورنور سست شد و به جهان تاریکی فروافتاد. آنگاه هرمزد در رأس سه هزاره دوم، برای مینوهای جهان مادی تن آفرید...» (پژ. ص ۱۰۱)

مینوی (جهان...): جهان مینوان، جهانی که پیش از آفرینش گیتی (جهان استومند) بوده است،

جهانی که آفریدگانش هنوز پیکر گیتیانه و استومند نیافته‌اند.

در اوستا صفت «میتیو» از واژه «میتو» (= مینو) ساخته شده و به معنی روحانی و معنوی است و در بسیاری از موردها با واژه «گئیه» (از ماده «گئتا» به معنی گیتی و جهان) همراه آمده و در فارسی مجموع این دو واژه به «جهان مینوی» برگردانده شده است. (← استومند و مینو) مینوی خرد: نام کتابی است به زبان پهلوی که در اصل «داناک و مینوکی خرت» یا «داناک و مینوی خرد» یا «دینایی مینوی خرد» (= دانا و مینوی خرد) خوانده می‌شود و در فارسی معمولاً کوتاه شده آن «مینوی خرد» یا «مینو خرد» را بکار می‌برند.

این کتاب شامل پیشگفتار و ۶۲ پرسش «دانا» از «مینوی خرد» و پاسخهای مینوی خرد بدانهاست. موضوع این پرسش و پاسخها بیشتر مطالب اخلاقی است و از این حیث می‌توان مینوی خرد را در شمار اندرزنامه‌های پهلوی جای داد؛ اما کتاب از اشاره‌هایی به اساطیر و داستانهای آفرینش نیز خالی نیست.

نام نویسنده و زمان نگارش کتاب را نمی‌دانیم. پاره‌ای از پژوهندگان برآنند که در زمان ساسانیان و شاید در زمان شهریاری خسرو یکم (انوشیروان) نگاشته شده است. از مینوی خرد دو نگارش پازند و سنسکریت، احتمالاً در سده ششم هجری به دست موبد نریوسنگ انجام گرفته و نگارشی به نشر فارسی و دو نگارش به نظم فارسی نیز از آن در دست است.

متن کامل پهلوی کتاب به کوشش «سنجانا» (در ۱۸۹۵ ب.م.) و با گزارش پازند و سنسکریت به ویرایش «تهمورث انکلساریا» و پیشگفتار «مدی» (در ۱۹۱۳ ب.م.) و با آوانوشت پازند و ترجمه انگلیسی و واژه‌نامه از سوی «دکتروست» (در ۱۸۷۱ ب.م.) منتشر شده است. در ایران دکتر احمد تفضلی نخست «واژه‌نامه مینوی خرد» و سپس ترجمه فارسی متن کتاب را در دو جلد جداگانه منتشر کرده است. (← مینو)

ن

نارشنی: نام گناهی است بزرگ و سنگین که چگونگی آن روشن نیست. از کاربرد این واژه در «آفرینگان گهنبار» (بند ۱۳) چنین برمی‌آید که گناه نارشنی برابر گناه کسی است که از برگذاری آیینها و بجای آوردن خویشکاریهای دینی روی برتافته باشد و او را از جرگه بهدینان (مزدپرستان) رانده باشند.

در گزارشهای پهلوی و سنسکریت اوستا نیز این واژه به همین گونه بکار رفته است. از توضیح‌های زَندِ اوستا برمی‌آید که شخص آلوده به گناه نارشنی سزاوار پادافرهٔ «تَنافوهر» (مرگ ارزان) است. (← تنافوهر، مرگ ارزان)

نانگ هَیثیه: (در پهلوی «نا گهیس») نام دیوناخشنودی و خیره‌سری و برتنی و غرور، یکی از کماله دیوان و همستارِ امشاسپند «بانوسپندارمذ» است. برابر این نام در سنسکریت nāsatyā لقب دو ایزد همزاد ودایی به نام ashvin است که بیش از پنجاه سرود در ریگ‌ودا به نام آنهاست. گاه به جای نام این دیو، صفت وی را که «ترومیتی» (پهلوی: ترومَد) است، می‌آورند و در چند مورد نیز ترومیتی را نام دیوی جداگانه دانسته‌اند. (← ترومیتی و سپندارمذ)
ناوتاک: صفتی است که چند بار در زَندِ اوستا برای رودهای بزرگ و پرآب آمده است به معنی درخور و قابل کشتی‌رانی.

نیرَه: نام بیماری ناشناخته‌ای است. (← وند. فر. ۷، بند ۵۸ و فر. ۱۶، بند ۱۷-زیر.)

نپات آپام: شکل دیگری از آپام نپات است. (← اپام نپات)

نخست‌اندیش: صفتی است برای گیومرت. (← گیومرت)

نریوسنگ: (در اوستا «نیریوسنگه» و در پهلوی «نریوسنگ» و در فارسی «نرسی» و «نرسیه» به معنی «نمایش مرد» یا «نمایش مردمان») نام ایزد پیک و پیام‌آور اهوره‌مزداست که در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۳۴) دوست اهوره‌مزدا خوانده شده و در بندهشن گفته شده است که خویشکاری ایزد نریوسنگ رساندن پیام ایزدی به کیان ویلان است.

در یک اسطورهٔ کهن دربارهٔ این ایزد آمده است که اهوره‌مزدا او را چون مردی پانزده ساله آفرید و برهنه در پس اهریمن قرار داد تا زنان با دیدن او دل در او بندند و او را از اهریمن بخواهند. («تئودور برخونی» به نقل پژ. ص ۴۸)

در پاره‌ای از جاهای اوستا ایزد سروش نیز پیک و پیام‌آور اهوره‌مزدا خوانده شده؛ اما پیام‌آوری آفریدگار، در اصل خویشکاری ایزد نریوسنگ است. (← سروش)

نریوسنگ: در چند جای اوستا از این واژه، گونه‌ای از آتشها اراده شده است. (آتش. بند ۶ / سی روزه، بند ۹ / یس. ۱۷، بند ۱۱)

نام نریوسنگ در این کاربرد با صفت «خَشْترو نَپْتَر» (نافهٔ شهریار یا نبیرهٔ پادشاهی) همراه آمده و بنا بر سنت، آتشی است که در ناف یا پشت (صلب) پادشاه جای دارد. (← ایزد نریوسنگ)

نریوسنگ: نام یکی از دستوران بزرگ پارسیان (زرتشتیان هند) در سدهٔ دوازدهم میلادی است که

متن اوستا و برخی دیگر از نامه‌های دینی ایرانیان را به زبان سنسکریت برگردانده است.

نَسَا: در پهلوی «نَسَا» برابر است با «نَسُو» در اوستا. (← نسو)

گفتنی است که این واژه با تلفظ «نِسا» تا به امروز در گویش اصفهانی برجای مانده است و سمت جنوبی خانه را که آفتاب گیر نیست و همواره در سایه قرار دارد، «سمتِ نِسا» می‌گویند. این نامگذاری یادآور «کده» ای است که بنا بر داده‌های وندیدادی، در گوشه‌ای از خانه (ولابد در سایه گیرترین و خنک‌ترین جای آن) برای نگاهداری تن مرده به طور موقت و در شرایط بدی آب و هوا می‌ساختند. (← کده)

نَسَا سالارن: سرکرده مرده کشان، موبد یا پیشوایی که همه کارهای دخمه سپاری مرده زیر نظر او انجام می‌پذیرد.

نَسْک: (در اوستا «نَسْک» به معنی «کتاب» یا هریک از جلد‌های یک کتاب بزرگ) نامی است که به هر کدام از جلد‌ها یا بخش‌های بیست و یک گانه اوستای بزرگ روزگار باستان داده بودند.

گاه واژه نسک را به معنی کلی «اوستا» بکار برده‌اند و «نسک خواندن» به مفهوم خواندن و آموختن اوستا آمده است. (← یس . ۹، بند ۲۲)

نَسُو: (در پهلوی «نَسَا» یا «نَس» به معنی «مردار» یا پیکر مرده) نام دیوی است که بر پیکر مردگان فرمان می‌راند و هر کس که به مردار نزدیک شود یا بدان دست زند یا به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد، «نَسُو» از همه سوراخ‌های تن او به درون راه می‌یابد و او را می‌آلاید. (وند. فر. ۳، بند ۱۴)

چون نام امشاسپندان و بویژه امشاسپند بانو خرداد را بر سر مرده بر زبان آورند، نسو از پای درمی‌آید. (خرداد. بندهای ۲ و ۳ و ۸)

نسو همچون مگسی از آپاختر (پایگاه اهریمن و دیوان) بر سر مرده می‌تازد و برای دور راندن و تاراندن او سگ چهارچشمی را بر راهی که مرده را از آن به دخمه برده‌اند، می‌گذرانند و این آیین را «سگ-دید» می‌خوانند. (← سگ-دید)

برخی از پژوهشگران برآنند که واژه «نَعش» در عربی، شکل دگرگون شده‌ای از «نَسُو» ی اوستایی و «نَسَا» ی پهلوی است. (← نسا)

نَسُوگَش: مرده کش، نعش کش، کسی که تن مرده را به دخمه می‌برد. (← نسو)

نمازِ اَشَه: (← اشه، اشه و هیشت، اشم و هو)

نَمائِیه: نام ایزد نگاهبان خان ومان و ازیاران و همکاران ایزد «اَشهین» (← همین). است. این

واژه در اوستا صفت است از «نَمان» به معنی «خانه» که در گاهان به صورت «دِمان» نیز آمده است. در فارسی «مان» می‌گوییم که در ترکیب با «خان» (= خانه، سرای) «خانمان» یا «خان‌ومان» گفته می‌شود.

نام ایزد «نمانیه» در اوستا، همواره با نام «بِرَجِیَه» همراه می‌آید. (← برجیه)

نَمَت: واژه‌ای است مبهم در وندیداد (فر. ۱۴، بند ۱۴). دارمستتر آن را ناشناخته خوانده و داعی الاسلام «گونه‌های گیاه و علف که به چارپایان می‌دهند» ترجمه کرده است. آن گونه که از کاربرد این واژه در وندیداد برمی‌آید، نام چیزی است شمردنی؛ زیرا با شماره ۹ همراه آمده است و شاید بتوانیم تعبیر بسته‌های گیاه را برای آن در نظر بگیریم.

نِمذک: نام یا صفت هیزمی است که در آتش انداختن و سوزانیدن آن در دین مزداپرستان ناروا بوده است. این نام همراه با «هپرسی» (گیاهی که دیوان و دیوپرستان در آتش می‌اندازند) در بهرام یشت (بند ۵۵) آمده است. پورداود درباره این دو نام نوشته است: «نظر به این که در آیین مزدیسنا چوب تر و بدبو نباید در آتش گذاشت، باید هپرسی و نمذک هیزمی باشد که خوب نمی‌سوزد یا بدبو است.» (یش. ج ۲، ص ۱۳۱)

نَنگَهوشَمَنَت: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

نَوذَر: (در پهلوی «نَوذَر») نام یکی از شاهان کهن ایران از دودمان فریدون است که به دست افراسیاب کشته می‌شود. در اوستا این نام نیامده، اما از خاندان «نَوْتیرَه» (نوذریان) نام برده شده است. (← توس)

در شاهنامه هم نوذرو هم خاندان نوذریان — که توس پسر نوذر از نامداران آنهاست —

در شمار شاهان و پهلوانانند. (← نوذریان)

نَوذَرِیان: نام خاندان نوذراست. (آب. بند ۹۸)

نَوزود (= نَوزوت): نام جشن کشتی‌بندی و سُدره‌پوشی است که پارسیان (زرتشتیان هند) به تلفظ گجراتی، آن را «نوجوت» می‌گویند. (← کشتی، سُدره)

نیرنگ: واژه پهلوی است به معنی آیین دینی و نیایش و دعا. پارسیان به جای این واژه، کلمه گجراتی «کیریا» (در سنسکریت «کیریا») را بکار می‌برند. در عربی «نیرنج» (جمع آن «نیرنجات») معرب همین واژه پهلوی است. در «روایات داراب هرمزدیار» نیرنگ به معنی «گمیز» هم آمده است. (← وند. فر. ۵، بند ۵۱ و ۵۶-زیر.)

بسیاری از نیایشهای کوتاه دین مزداپرستی نیرنگ نامیده می‌شود؛ چنان که نیرنگ آتش،

نیرنگ کشتی بستن، نیرنگ دست شو و جز آن.

این نیایشها را دارای تأثیر فوق‌عادتی تصور می‌کرده و برای رفع پیشامدهای ناخوشایند و زشت و گزند رویدادها در هر مورد، نیرنگ ویژه‌ای داشته‌اند که بسیاری از آنها در کتابهای روایت (روایات داراب هرمزدیار و جز آن) گردآوری شده است. از آن جمله است نیرنگ حاجت خواستن، نیرنگ بیماری، نیرنگ ناخوشی گوسفند، نیرنگ سردرد، نیرنگ تب بستن، نیرنگ برای دفع شرّ دزد و نیرنگ برای آسان کردن زایمان زن دشوارزای.^۱

در سنت ایرانیان، نیرنگ از نیایشهای مشکل‌گشای بسیار کهن بوده است. در کتاب «آوگمَدَیچا» (بند ۱۰۱) می‌خوانیم که: «فریدون نیرنگ اندر جهان پدید آورد.»

نیرنگ از جمله واژه‌های دینی زرتشتی است که پس از اسلام تغییر معنی داده و از آن سحر و جادو و طلسم و شعبده و افسون و حيله کرده‌اند و به‌طور عام این واژه و ترکیبهای آن مانند نیرنگ‌باز، نیرنگ‌بازی و نیرنگ‌بکار بردن به معنی حيله، حيله‌گر، حيله‌گری و حيله در کار آوردن است.

در ادبیات پهلوی و پازند مجموعه‌ای هست به نام «نیرنگستان» که پاره‌ای از نوشته‌های اوستایی با گزارش و توضیح پهلوی در آن گردآمده است و به تعبیر امروزی می‌توان آن را کتاب مراسم و مناسک خواند. (← نیرنگستان)

نیرنگِ دَسْت‌شو: (← سروش‌باز)

نیرنگِ دین: نیایش دینی، آیین دینی. برخی از پژوهشگران اوستا و دین ایرانیان، آیین «بَرشَنوم» (← همین.) را بزرگترین نیرنگ دین خوانده‌اند. (← وند. فر. ۲۲، بند ۱۰-زیر.)

نیرنگستان: نام کتابی است با حدود ۳۲۰۰ واژه اوستایی و ۶۰۰۰ واژه پهلوی در گزارش و ۱۸۰۰ واژه اوستایی و ۲۲,۰۰۰ واژه پهلوی در شرح و توضیح آن.

این کتاب و کتاب دیگری به نام «اَیژ پَستَستان» یا «هیربَدِستان» (که اکنون در جزو نیرنگستان است) بازمانده‌ای است از یکی از نسک‌های گم‌شده اوستای کهن به نام «واسپارم نسک» یا «هوسپارم نسک» که هفدهمین نسک بوده و ۶۴ کرده داشته است.

در این کتاب از مراسم و آیینهای گوناگون و آداب نیایش و سرایش اوستا و خویشکامیهای موبدی و چگونگی برگزاری جشنهای گهنبار (← همین.) و نیز از سُدره و بَرَسَم و هیزم و آب زور و هوم و هاون و جز آن سخن به میان آمده است.

این کتاب را «سهراب جاماسپ‌چی بلسارا» در سال ۱۹۱۵ ب.م. در بمبئی منتشر کرده

۱. این نیرنگها یادآور دعاهایی است که تا به امروز در میان مردم مسلمان ایران رواج دارد و مقالات و دعانویسان دست‌اندرکار تهیه آنها هستند.

است. (← نیرنگ)

نیرنگِ کشتی بستن: آیین ویژه کشتی بستن بر تن نوجوانان پانزده ساله که نخستین بار به جرگه مزدپرستان درمی‌آید و نیز نیایش ویژه‌ای را که در این آیین خوانده می‌شود، بدین نام می‌خوانند. (← کشتی در همین یادداشتها و «نیرنگ کشتی بستن» در بخش «خرده اوستا» در همین کتاب)

نیمروز: به معنی «جنوب»، در اساطیر و دین ایرانیان، سمت و سوی اهورایی و ایزدی است و در تقابل با «آپاختر» قرار می‌گیرد که جای دوزخ و پایگاه اهریمن و دیوان و دروجان است. (← اپاختر)

نیویک: نام کسی است که گرشاسپ پسران او را می‌کشد. (زام. بند ۴۱)

و

وات: (در اوستا «وات» و در پهلوی «وات» و در فارسی «باد») نام ایزد باد و در همان حال، نام دیوباد است. (← باد)

واج: (← باژ)

واخذربک: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

وارغن (= وارغن): نام مرغی اساطیری است که «قر» هنگام گسستن از جمشید، به کالبد آن در می‌آید و به ایزد مهر و فریدون و گرشاسپ می‌پیوندد. (زام. بندهای ۳۵، ۳۸-۳۶) ایزد بهرام نیز در نمودهای گوناگونی که دارد، هفتمین بار به کالبد وارغن پدیدار می‌شود و به سوی زرتشت می‌آید. (بهرام. بند ۱۹)

در بهرام یشت (بندهای ۲۱-۱۹) توصیف شگفت و درخشانی از پیکر و پرواز این مرغ آمده و در همان یشت (بندهای ۳۸-۳۵) «بزرگ شهپر» و «مرغان مرغ» (سالار و فرمانروای همه مرغان) خوانده شده و گفته شده است که داشتن پری از وی و پسودن آن بر تن یا همراه داشتن استخوانی از وی، دارنده را قر و بزرگواری بسبار می‌بخشد و او را در برابر جادویی و دشمنی هماورد. شکست‌ناپذیر می‌کند.^۱

واریندگنا: نام دختر گشتاسپ است که با خواهرش «هومایا» (در شاهنامه «همای») گرفتار

۱. نقش و اهمیتی که در بهرام یشت برای «پروارغن» قائل شده‌اند، یادآور اهمیت «پرسیمرغ» در شاهنامه است.

سپاهیان تورانی می‌شوند و اسفندیار آنان را رهایی می‌بخشد.

در شاهنامه به نام، «به آفرید» آمده است. (— گو. بند ۳۱ و همای)

وازیشت (آذر..): (در پهلوی «وازیشت» به معنی «پیش‌برنده‌تر و سودمندتر») نام چهارمین آتش از آتشیهای پنجگانه است. وازیشت آتش ابرها (آذرخش یا برق آسمانی) خوانده شده که از گرز ایزد «تشتَر» شراره می‌کشد و «سپنجغَر» یکی از دیوان خشکسالی را نابود می‌کند. (— تشتَر، سپنجغَر)

واسی: واسی نام یک ماهی اساطیری است در دریای فراخ کرت و پنچا سدورا (دارنده پنجاه در) صفت اوست که مقصود از آن روشن نیست. برخی پنداشته‌اند که این ماهی پنجاه پر دارد. در بند هشت (بخش ۱۲، بند ۵ و ۷) «واسی پنچا ستوران» نوشته شده و درباره آن آمده است: «واس در میان دریای فراخ کرت بسرمی‌برد و درازای او به اندازه‌ای است که اگر تندرو مردی از بامداد تا شامگاه شتابان بدود، هنوز آن را نتواند پیمود. همه جانوران مزدا آفریده در دریای فراخ کرت در پناه نگاهبانی اویند.» (— پنچا سدورا)

واورو برشتی: (در پهلوی «وُرو برشت» یا «وُرو برشن») نام کشوری اقلیم شمال باختری است در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (— پز. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲ درباره جغرافیای اساطیر ایران)

واورو جرشستی: (در پهلوی «وُرو جرشت» یا «وُرو جرشن») نام کشوری اقلیم شمال خاوری است در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (— پز. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲ درباره جغرافیای اساطیر ایران)

واوروش: (به معنی «گسترده، فراخ، تادور کشیده») نام کوهی است. (زام. بند ۵)

وای: (— اندروای، بدوای، به‌وای)

وایتی گیس: نام کوهی است. (زام. بند ۲) این کوه در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲)

«واتگیس» نامیده شده و در همان کتاب (بخش ۱۹) درباره آن آمده است: «واتگیس

کوهی است در مرزواتگیسان. جایی است پر از دارو درخت.»

این محل همان است که در فارسی «بادغیس» خوانده شده و کوهی است در شمال هرات. در معجم البلدان درباره آن گفته شده است که نام فارسی آن در اصل «بادخیز» بوده که این وجه اشتقاق پایه و بنیادی ندارد. آن قدر می‌دانیم که جزء دوم این نام در اوستا «گیس» به معنی «گیس» و «گیسو» است.

حفظه بادغیسی یکی از قدیم‌ترین شاعران فارسی زبان که در سده سوم هجری می‌زیسته،

از مردم این سرزمین بوده است.

وای دَرَنگ خُدای: (← اندروای)

وَنه کِرَنه: (← کابل بدسایه)

وِدا: نام هریک از چهار کتاب کهن هندوان یا سرودهای کیش هندویی است که به زبان سنسکریت در میان ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد نگاشته شده است. کهن‌ترین بخش این سرودها «ریگ وِدا» (سرود ستایش خدایان) و دیگر بخشهای آن «یاجور وِدا» (سرودهای ستایش و دستوره‌های نذر و قربانی) که خود شامل دو دفتر است، «ساما وِدا» (آهنگها و نغمه‌ها) و «آثرو وِدا» (سرودهای ویژه آثرونها یا کاهنان نذر و قربانی) است.

واژه «وِدا» از ریشه «وید» به معنای دانش و دانستن است که با واژه «اوستا» نیز خویشاوندی دارد و در برخی از نوشته‌های کهن به جای «وِدا» همان «وید» را آورده‌اند. (← اوستا)

وَر: نام کسی است از خاندان «آس بَن». (آب. بند ۷۳)

وَر: (← وِر جَمگَرَد)

وَر: (در اوستا «وَرنگه» از ریشه «وَر» به معنی برگزیدن و باور کردن و مصمم شدن) نام آزمایش بازشناسی درست از نادرست و درستکار از نادرستکار است که با آینه‌های ویژه‌ای برگزار می‌شده است.

در کتاب هشتم دینکرت می‌خوانیم که در اوستای روزگار باستان، بخشی از هجدهمین نسک (سکاتوم نسک) ویژه ورهای گوناگون و موسوم به «وَرستان» بوده است.

در اوستای کنونی این واژه تنها در «رشن یشت» (بندهای ۶-۳) و «خرده اوستا» (آفرینگان گهنبار، بند ۹) آمده و در هیچ جای دیگر نامی از آن به میان نیامده است.

بنا به نوشته‌های دینی پهلوی، شمار ورهای گوناگون به ۳۳ می‌رسیده است. در کتاب «شایست نشایست» می‌خوانیم که ۶ بند از یسنه، هات ۳۶ درباره شش گونه «وَر گرم» است. در خرده اوستا (آفرینگان گهنبار، بند ۹) نیز سخن از «گرمو وَرنگه» (وَر گرم) در میان است که در برابر «وَر سرد» قرار می‌گیرد. در اروپای سده‌های میانه نیز آزمونی به نام «اُردالی» Ordalie بوده که دو گونه سرد و گرم داشته است.^۱

از کتاب دینکرت برمی‌آید که در ایران باستان چند گونه ور بوده است که یکی را «گرمک وَر» (وَر گرم) و دیگری را «بَر سَمک وَر» (وَر با بَر سَم) و دیگری را «پا ورو خوران»

۱. در انگلیسی Ordale به همین معنی است.

می‌گفتند. در این گونه اخیر گویا دو سوی دعوا را به خوردن زدری وامی داشته‌اند تا هریک از آن دو که بیگناه است، از این آزمون تندرست بدر آید. در کتاب «دادستان دینی» نیز به این گونه و اشاره شده است و «وست» معتقد است که مقصود از این گونه و همان زهر نوشاندن به «همپتکاران» (دو مدعی) است.

آزمون آهن گدازان یا فلز گداخته نیز گونه‌ای وراست و به نوشته بسیاری از کتابهای پهلوی مانند دینکرت، شایست نشایست و ارداویراف‌نامه، «آذر پاد میهر اسپندان» موبدان موبد یا دستور بزرگ روزگار شاپور دوم ساسانی و گردآورنده کتاب «خرده اوستا» برای رفع ناسازگاریهای دینی و اثبات برحق بودن کتاب اوستا و دین مزداپرستی، اجازه داد که فلز گداخته بر سینه‌اش بریزند و از این کار آسیبی بدو نرسید.

به نوشته «سوگندنامه» (بخشی از کتاب «روایت»، چاپ بمبئی، ۱۹۲۲ میلادی) ۹ من روی گداخته بر سینه «آذر پاد مهر اسپندان» ریختند. این آزمایش را «ورنیرنگ» هم می‌گفتند. در شایست نشایست (بخش ۱۵، بندهای ۱۷-۱۵) آمده است: «آزمایش فلز گداخته این است که بر روی دل (سینه) صورت می‌گیرد. دل باید به اندازه‌ای پاک و بی آرایش باشد که وقتی فلز گداخته روی آن ریخته شد، نسوزد. آذر پاد مهر اسپندان چنان زیست که وقتی فلز گداخته به روی سینه‌اش ریختند، به این می‌مانست که به روی سینه‌اش شیر دوشیده باشند. اما هنگامی که فلز (گداخته) به روی سینه زشت کردار و گناهکاری بچکد، تنش می‌سوزد و می‌میرد.»

آزمون آذر فروزان نیز در شمار ورهاست و داستان گذشتن سیاوش از میان دو خرمن آتش که در شاهنامه آمده، از نمونه‌های آن است.

واژه «سوگند» و ترکیب «سوگند خوردن» که در فارسی مترادف با «قسم» و «قسم یاد کردن» (= قسم خوردن) آمده، یادگاریکی از گونه‌های «ور» در روزگار باستان است که به همپتکاران (دو مدعی) آمیزه آب و «سوگنت» (گوگرد) می‌نوشانیده‌اند تا گناهکار را از بیگناه باز نشانند. همین واژه «سوگنت» اوستایی است که در فارسی «سوگند» را از آن داریم.

در رشن یشث (بندهای ۶-۳) نام برخی از ورها باقی مانده است. مانند ور آتش، ور برسم، ور کف دست سرشار (یا به گفته دارمستتر «مایع سرشار»)، ور روغن و ور شیر گیاه. از چگونگی این ورها آگاهی دقیقی نداریم. پورداود حدس زده است که شاید ور روغن از ورهای گرم بوده که روغن داغ روی اندامی می‌ریخته‌اند و ور شیر گیاه احتمالاً چنین بوده که شیر گیاهان زهر آگین را به خورد همپتکاران (مدعیان) می‌داده‌اند.

در بندهای یاد شده از رشن یشث، اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید که مردمان باید چنان درستکاری و پاک و بیگناه باشند که در برابر چنین آزمونهای سختی برخورد نلرزند و پایداری نشان

دهند.

(← آذر فروزان، آهن گدازان و برای آگاهی بیشتر درباره «وَر» ← پور: مقاله «سوگندنامه»، ویس . ص ۱۷۲-۱۷۰)

وَرِ جَمگَرَد: نام پناهگاه زیرزمینی بزرگی است که به نوشته وندیداد (فر. ۲) «جم» (جمشید) به فرمان اهوره مزدا آن را ساخت تا در برابر زمستان سخت و کشنده ای که دیو «مهرگوش» (ملکوس) پدید خواهد آورد، مردمان و جانوران در آن پناه جویند و جای گزینند. (← مهرگوش)

وَرِس: در اوستا به معنی موی مردم و جانوران هر دو آمده و در پهلوی «وَرِس» شده است. در فرهنگهای فارسی «وَرِسَن» به معنی «رسن» و «وَرِس» به معنی «مهارشتر» آمده و در گویش گیلکی «وَرِس» ریسمانی است که از گاه برنج می تابند. در کردی هم «گَرِس» به معنی ریسمان ونخ است.

در ویسپرد (کر. ۱۰، بند ۲) به ترکیب «وَرِس هوم پالای» برمی خوریم. در این مورد ورس به معنی «غربال» آمده است، زیرا غربال را از موی یال اسب یا دم گاو می ساخته اند. این غربال برای پالودن فشرده گیاه هوم بکار می رفته است.

امروزه در آیینهای دینی زرتشتیان، «وَرِس» چیزی است درست شده از سه یا چهار یا هفت تار موی ورساو سفید که آن را به نگینی پیوسته اند و در میان پیاله ای سوراخ دار که «تَشْتِ نُه سوراخ» خوانده می شود، می گذارند و فشرده گیاه هوم را با آن می پالایند.

وَرِسرد: گونه ای از ورها یا آیینهای دادرسی در ایران باستان بوده است. (← ور)
وَرِسَن: نام گروهی از دشمنان دین مزداپرستی است که از دیدگاه گروه بندی اجتماعی، در برابر برزیگران (یکی از گروههای سه گانه در جامعه ایران باستان) قرار می گرفته اند. (← یس . ۱۱، بند ۶)

ورشن در کاربردی که در یسنه دارد با واژه «پور و سَرِد» (= پُرگونه یا گوناگون) همراه آمده و در گزارشی پهلوی این ترکیب به «پُرسَرَتک وَرزیتار» برگردانده شده، یعنی «گوناگون کارگزار» و در توضیح آن گفته شده است: «کسی که کار دادستان بسیار فرا گیرد؛ اما هیچ یک را به انجام نرساند.»

نریوسنگ در ترجمه سنسکریت اوستا، این واژه را نیاورده است. (← دهک و مورک)

وَرِشو: نام کسی است از خاندان «دانی» که به دست گرشاسپ کشته می شود. (زام. بند ۴۱) (← دانی)

وَرَنَگرم: گونه‌ای از وَرها یا آینه‌های دادرسی در ایران باستان بوده است. (← ور)
وَرَن: (در پهلوی «وَرَن») به معنی «هوس و شهوت» در ادبیات پهلوی نام دیوهوس و شهوت و
 بویژه شهوت جنسی است، اما در اوستا این واژه را به عنوان نام دیونمی بینیم.
 در بندهشن در وصف این دیوممی خوانیم: «وَرَنَ دیوان است که بد مالی (کار جنسی
 زشت) کند. چنین گوید که وَرَنَ بی راه (کننده)». (به نقل پژ. ص ۱۳۰)
وَرَن: نام چهاردهمین سرزمین آفریده اهوره مزداست که از آن با صفت «چهار گوشه» یاد می‌شود.
 (وند. فر. ۱، بند ۱۸)

دارمستتر در توضیح این واژه می‌نویسد: «گزارشگران در بازشناسی جای این سرزمین،
 میان کوههای پدشخوارگر (البرز) و کرمان سرگردانند. یکی از ملاحظاتی که در این زمینه به
 آسانی متبادر به ذهن می‌شود، این واقعیت است که ورن عرصه کشمکش و درگیری میان فریدون و
 اژی دهاک (خدای توفان و اژدهای توفان) است و در اساطیر کهن، آسمان دارای چهار دروازه بوده
 است.

در سنت جدیدتر توجه بیشتر معطوف به پدشخوارگر است و این احتمالاً بدان سبب است
 که اژدها (اژی دهاک) سرانجام در کوه دماوند — بلندترین قله در این رشته کوه — به بند کشیده
 می‌شود. بنیاد نظریه‌ای که متوجه کرمان بوده، گویا در ریشه‌شناسی عامیانه از واژه کرمان است
 که سرزمین ماران معنی می‌دهد.» (زگد).

گفتنی است که در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۸) می‌خوانیم که اهریمن در برابر آفرینش
 سرزمین ورن، به پتیارگی و جادویی خویش، دستان نابهنجار زنان و بیدادگری فرمانروایان بیگانه
 را می‌آفریند. دارمستتر «بیدادگری فرمانروایان بیگانه» را در این بند، کنایه‌ای می‌داند از چیرگی
 «اژی دهاک» (ضخاک) که نماد فرمانروایی یک فاتح بیگانه (در سنت جدیدتر تازی یا عرب و
 احتمالاً در سنت کهن تر آشوری) است. (زگد).

در اوستا بارها از «ورن» به عنوان سرزمین دیوان و دُرَوندان یاد شده و یکی از آرزوهای
 بزرگ پهلوانان و شهریاران و نامداران ایران که از ایزدان و میثویان خواستار برآوردن آن می‌شوند،
 برانداختن دیوان مَزَنَدَری و دُرَوندان و دیوان وَرَن است.

آیا میان «وَرَن» دیوهوس و شهوت و نام این سرزمین پیوندی هست؟ تاکنون چیزی در این
 باره نمی‌دانیم.

وَرَنویش: نام گونه‌ای از جانوران است که اهوره مزدا ایزد بانو «اردویسورانا هیتا» را از گزند آنها
 پاس می‌دارد. (آب. بند ۹۰) پورداود این نام و «آرَنَس» و «وَوَرَنگ» دو نام هم‌تراز آن را نام
 جانوران آبی می‌داند. بارتولومه همه این گونه جانوران را جانداران اهریمنی خوانده و «وَرَنویش»

را گونه‌ای عنکبوت زهردار دانسته است. جزء اخیر این نام یعنی «ویش» به معنی زهر بارها در اوستا بکار رفته و در هندی «بیش» و در پهلوی «وش» و در فارسی «بش» آمده و بنا بر تحفه حکیم مؤمن، همان «زهرِ هلاهِل» است. (← ارژن، ووزک)

وَرَوَن: نام یکی از خدایان باستانی آریاییان و بویژه هندوان است. او خدای آسمان و نگاهبان نظام جهان و به منزلهٔ اهوره در اوستاست.

وَرَوَن و **میثَر** و **آریمَن** از گروه پروردگاران موسوم به «آدیثیه» به شمار می‌آیند و **وَرَوَن** بویژه با **میثَر** (= **میثَر** در اوستا) پیوند تنگاتنگ دارد و در بسیاری از موردها، از این دو همچون زوج جدایی ناپذیر «**میثَر-وَرَوَن**» نام می‌برند.

آفتاب را غالباً چشم «**میثَر-وَرَوَن**» یا «**وَرَوَن**» می‌نامند. «**آدروان**» (به معنی دارای آذر) صفت «**اگنی**» خدای آتش است و **اگنی** پسر **وَرَوَن** خوانده شده است، همچنان که در اوستا «**آذر**» پسر اهوره مزداست. (← **وند**. فر. ۲۲، بند ۱-زیر.) و نیز اهوره مزدا در همین یادداشتها

وَزَغ: (در اوستا «**وَزَغ**» و مادینه اش «**وَزَغَا**» = **قورباغه**) جاندار است اهریمنی و از آفریدگان بسیار زشت و تباهاکار اهریمن که بیشتر از همهٔ خرفسثران نکوهش شده است. همین جانور است که در دریای فراخ کرت می‌کوشد تا ریشهٔ درخت «**گوکِرَن**» (**هَوم** سفید) را بجود، اما ماهی **کَرَا** از آن درخت پاسداری می‌کند.

در بندهشن هنگامی که سخن از توصیف و تجسم بدی آفریدهٔ اهریمن در برابر آفرینش اهوره مزدا می‌رود، آن بدی دارای «**تن وَزَغ دِیس بی ارژش**» خوانده می‌شود. (← **وند**. فر. ۵، بند ۳۶-متن زیر. و نیز فراخ کرت و **گوکرن** در همین یادداشتها)

وَشَن: نام کوهی است. (← **زام**. بند ۳)

وَفَرِتَه: نام کوهی است. (← **زام**. بند ۵) در بندهشن این کوه «**وَرَف مند**» (برف‌مند، دارای برف) نامیده شده و از شاخه‌های کوه «**آپارسَن**» (← **همین**. دانسته شده است. و ست احتمال داده است که این کوه، سفید کوه افغانستان باشد که از سوی خاور هرات تا هری رود امتداد دارد.

وَنَدَرِ مینیش: نام برادر ارجاسپ پادشاه توران از قبیلهٔ **خیون** است که در جنگ با اسفندیار کشته می‌شود. این نام را «کسی که منش و خیالش در پی آوازه و ستایش است» معنی کرده‌اند. در شاهنامه این نام، «**آندریمان**» شده است.

وَندیداد: نام بخشی از اوستای نواست که ۲۲ فرگرد دارد. در زبان فارسی دو ترجمه دقیق و علمی از فرگرد دوم و **ندیداد** (داستان جم) صورت پذیرفته که اولی را «**دکتر محمد مقدم**» و دومی را «**دکتر مهرداد بهار**» بعمل آورده است. (← **سرآغاز کتاب**، پیشگفتار و **ندیداد** و **داد دیوستیز** و

وی دَیَوَات در همین یادداشتها)

وَنگوهی: در اوستا صفت است به معنی «به» که در پهلوی «وه» شده و صفت رود اساطیری «دایتیا»ست که گاه خود به تنهایی به جای «وَنگوهی دایتیا» (دایتیای نیک) می‌آید.
(← دایتیا)

وَنگه‌پَره: خار پشت، ژوژ. در اوستا این جانور در شمار سگان آمده است. (← وند. فر. ۱۳، بند ۲-زیر.)

وَنگَهَزَداه (دریاچه...): در اوستا این واژه صفت است به معنی «بهرتر دهنده» یا «نیکوتر بخشنده» و در پهلوی «وه دَهک» شده است. در زامیاد یشت (بند ۵۹) این واژه نام شاخه‌ای است که هنگام دومین گریز فرّاز دسترس افراسیاب، از دریای فراخ کرت پدید می‌آید.

وَنگه‌وِیدری: (به معنی «دارای پدر خوب») نام مادر «اوخشیت نیم» (= هوشیدرمه) دومین سوشیانت یا موعود زرتشتیان است. وی دوشیزه‌ای از خاندان بهروز پسر فریایان است که در آغاز هزاره دوم پس از زرتشت، هنگام تن شویی در دریاچه کیانسیه (هامون) از تخمه یا فرّه بازمانده زرتشت آستن می‌شود و دومین موعود را به جهان می‌آورد. (← اوخشیت ارت، اوخشیت نم، هوشیدرمه)

وَنند: (در اوستا «وَننت» به معنی «چیره شونده، شکست دهنده») نام ستاره‌ای است که بارها از اوبا صفت «مزدا آفریده» یاد شده و به احتمال زیاد با «نَسِرِواقِع» (Vega) یکی است.

در بندهشن (بخش ۲، بند ۷) می‌خوانیم که وند در جهان زبرین، در میان جرمهای آسمانی سپاهیدی باختر را دارد و از ستارگان گردنده، بهرام دشمن اوست. در مینوی خرد (بندهای ۱۵-۱۲) می‌خوانیم که ستاره وند به نگاهبانی دروازه‌ها و گذرگاههای کوه البرز گماشته شده است.

از وند یشت برمی‌آید که این ستاره را بویژه برای رهایی از گزند خرفستران می‌ستایند و از او یاری می‌جویند.

وَنند یَشت: نام بیست و یکمین (آخرین) و کوتاه‌ترین یشت اوستاست در ستایش ستاره «وَنند» که تنها یک بند دارد. (← وند)

وَوَزَک: نام گونه‌ای از جانوران است که اهوره مزدا اینزد بانو اردویسور اناهیتا را از گزند آنان پاس می‌دارد. (آب. بند ۹۰)

پورداد حدس زده است که این واژه، صورت خراب شده واژه اوستایی «وَوَزَا» (وزغ ماده) باشد. بارتولومه احتمال می‌دهد که این واژه به معنی زنبور باشد. (← ارثن، ورنویش)

وَهُوَ خَشْتَرُ گاه: (= وَهُوَ خَشْتَرُ گائا) نام چهارمین روز از روزهای پنج گانه اندرگاه است که از نام چهارمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت گرفته شده. (← اندرگاه)

وَهُوَ خَشْتَر: به معنی «شهر خوب» یا «کشور نیک» (کشور جاودانی اهوره مزدا) و تقریباً مترادف با «خَشْتَر ویریه» (شهریور) نام سومین امشاسپند است. (← شهریور)

وَهُوَ خَشْتَرُ گائا: نام چهارمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه (هات ۵۱) را دربر دارد. این نام را بر چهارمین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه نیز نهاده و آن را «وَهُوَ خَشْتَرُ گاه» خوانده اند. (← گائا و پیش.)

وَهُوَ فَرَبَان (آذر...): نام دومین آتش از آتشیهای پنجگانه است که احتمالاً معنی «دوستدار نیکی» دارد و در گزارش پهلوی به «وه فرنافتار» برگردانده شده و آتش تن مردمان و جانوران (گرمای غریزی) خوانده شده است.

وَهُوَ کِرتی: (در پهلوی «هوگرت») نام یکی از گیاهان خوش بویی است که برای زدودن بوی ناخوش و پاک کردن خانه از گند و ناپاکی مردار، در آتش می سوزانده اند. در سنت پارسیان، هوگرتی با عود یکی است. (← وند. فر. ۸، بند ۲ و اورواسنی، وهوگون، هذائپتا)

وَهُوَ گون: (در پهلوی «هوگون») نام یکی از گیاهان خوش بویی است که برای زدودن بوی ناخوش و پاک کردن خانه از گند و ناپاکی مردار، در آتش می سوزانده اند. در سنت پارسیان و هوگون درختی است که از آن لبان استخراج می کنند. (← وند. فر. ۸، بند ۲ و اورواسنی، وهوگرتی، هذائپتا)

وَهُومَن: (= وَهُومَنَه) (← بهمن)

وَهُونزگ: سگ ولگرد. (← وند. فر. ۱۳، بند ۸ و ۱۹-زیر.)

وَهیشتوا یشت گائا: نام پنجمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه (هات ۵۳) را دربر دارد. (← گائا و پیش.)

وَهیشتوا یشت گاه: (= وَهیشتوا یشت گائا) نام پنجمین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه است که از نام پنجمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت گرفته شده است. (← اندرگاه)

ویامبور: نام گروهی از دیوان است که تنها در بهرام یشت (بند ۵۴) از آنها سخن به میان می آید، بی آن که آگاهی و شناختی از آنها به دست داده شود. بارتولومه این نام را به معنی «ضد آب» گرفته است.

وی بازو: نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده که به درستی شناخته نیست. دارمستتر در یک جا حدس زده است که برابر یک گز باشد و در جای دیگر نوشته است به نظر می رسد برابر ده

گام باشد. پیداست که این دو نظر تا چه اندازه ناسازگار است و از قرینه‌هایی برمی‌آید که اندازه میان سرانگشتان دو دست را هنگام گشاده بودن بازوان «وی بازو» می‌گفته‌اند که تقریباً با همان «یک گز» هماهنگی دارد.

ویتستی: نام یکی از واحدهای اندازه‌گیری درازا بوده است برابر دوازده انگشت.

ویتنگوهیتی: (به معنی «فراخ، پهن») نام رودی است که از جای آن آگاهی نداریم. (← آب. بندهای ۷۶ و ۷۸)

ویشوش: (به معنی «نماینده گناه» یا «نمودار بزه») صفتی است برای گونه‌ای از «آب زور». (ویس. کر. ۶) پورداود حدس زده است که شاید این واژه نام یا صفت آب زوری بوده است برای «ور» (آیین دادرسی ایزدی). (← آب زور و)

وی دیو دات: (به معنی «داد دیوستیز» یا «داد دیو گریز» یا «قانون ضد دیو») نام بخشی از اوستای نو است که در فارسی به تحریف «وندیداد» خوانده شده است. (← داد دیوستیز، وندیداد و پیشگفتار وندیداد)

وید دَفشو: (در پهلوی «وید دَفش») نام کشور (اقلیم) جنوب باختری است در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (← پژ. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲) ویدتو: (← استو ویدتو)

ویدون: نام کوهی است. (زام. بند ۳)

ویزباریش: عنوان گروهی از بیماران یا نارساتنانی است که اهوره مزدا به جم سفارش می‌کند که آنان را به «وَرَجَم‌گرد» راه نهد. (← وند. فر. ۲، بند ۲۹)

استاد مقدم در گزارش فرگرد دوم وندیداد، در متن «کج و شکسته» آورده و در یادداشتها افزوده است: «نام نقصی است در بدن، شاید کجی و شکستگی.» (جم. ص ۸۰ و ۹۷) بهاری هیچ توضیحی، «خمیده پشت» آورده است.

با توجه به این که در آغاز همین بند از وندیداد، سخن از «گوژ پشت به میان می‌آید، آیا «خمیده پشت» تکرار آن نیست؟ مگر آن که این ترکیب اخیر را به معنای «پشت دو تا کرده» و به مفهومی متفاوت با «گوژ پشت» بگیریم.

ویزیش: (در پهلوی «ویزیش» به معنی «کسی که چیزی یا کسی را به هر سو می‌کشد») نام دیوی است که روان گناهکاران را با زنجیری تا «چینودپل» می‌کشد. او از همکاران «استو ویدتو» (دیو مرگ) و «بدوای» است.

در بندهشن درباره این دیو می‌خوانیم: «ویزیش دیو آن است که روان مردمان مرده را

بدان سه شب که به گیتی اند، برجنگد و ترس و زژش برَد و بر در دوزخ نشیند.» (به نقل پژ. ص ۳۰-۱۲۹)

نام این دیوتنها یک بار در اوستا (وند. فر. ۱۹، بند ۲۹) آمده و بار دیگر (همان. فر. ۷، بند ۵۲) اشاره‌ای بدورفته است. (← وند. فر. ۷، بند ۵۲-زیر.)

ویژو: نام گونه‌ای از سگان است. (← وند. فر. ۵، بند ۳۲ و فر. ۱۳، بند ۱۶-زیر.)

ویسپ تَوَویری: نام دیگری است برای «اردت فذری» مادر «سوشیانت» سومین و آخرین موعود مزداپرستان. معنی این نام «همه را شکست دهنده» یا «برهمگان پیروز» است و در فروردین یشت (بند ۱۴۲) درباره سبب این نامگذاری می‌خوانیم: «بدین سبب ویسپ تَوَویری که او کسی را خواهد زاید که همه گزندهای دیوان و مردمان [دُرَوَند] را دور خواهد کرد و نیز برای ایستادگی در برابر آسیبی که از جهی برآید.» (← اردت فذری، استوت ارت)

ویسپ تَوَروآشتی: نام کسی است که پسرش «آشت آورونت» از رقیبان و همیستاران گرشاسپ است. (← گو. بند ۳۰ و اشت اورونت در همین یاد.)

ویسپرد: در اوستا «ویسپرتو» به معنی «[ستایش] همه ردان» نام بخشی از اوستای نواست که ۲۴ کرده دارد. (← پیش.)

ویسپویش: (به معنی «درمان بخش همگان» یا «پزشک همگان») نام دیگری است برای درخت گوگیرن (هوم سفید). (← گوکرن)

ویستورو: نام یکی از نامداران و بزرگان خاندان نوذر است. این نام به معنی «گشوده و پخش شده» است و دارمستر آن را با «گستهم» شاهنامه یکی می‌داند. (← آب. بند ۷۶)

ویسه: (در اوستا «وئسک») نام یکی از خاندانهای بزرگ و بلند آوازه تورانی است که پسران دلیر آن همیستاران «توس» پهلوان ایرانی به شمار می‌آیند. (← آب. بندهای ۵۴ و ۵۷)

در شاهنامه از این فرزندان خاندان ویسه نام برده شده و بویژه سه تن از آنان — پیران و هومان و بارمان — نقشهای عمده‌ای در رویدادها و نبردها دارند و از آن میان پیران ویسه از شخصیت‌های بزرگ و استثنایی در حماسه فردوسی است.

ویسیه: (از «ویس» به معنی «روستا») نام ایزد نگاهبان روستا و ازیاران و همکاران «هاونی» است. (← هاونی)

ویشپت: (به معنی «هفتمی که در میان است») به نوشته دینکرت نام روزهای بیست و یکم تا بیست و پنجم ماه و نام ایزد نگاهبان این روزهاست. (← اندرماه، پرمه)

ویشپت: (به معنی «در همه جا» یا «گرداگرد») نام یکی از کوههایی است که گیاه هوم بر آن

می‌روید. دارمستتر این واژه را به معنی «گذرگاه» گرفته و نام یکی از تنگه‌های هندوکش شمرده است.

ویشو: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

ویو: (← اندروای)

ویونگهان: (← جم ویونگهان)



ها: (← هات)

هات: (در اوستایی «هایتی») هریک از بخشهای هفتاد و دو گانه «یسنه» را — که گاهان پنجگانه زرتشت نیز در شمار آنهاست — بدین عنوان می‌خوانند.

هاتِ خستویی: نامی است که به یسنه، هات ۱۲ داده‌اند. (← خستوو خستویی)

هائتر: (در پهلوی «هاسر») یکی از واحدهای اندازه‌گیری درازاست برای تعیین اندازه راهها. در روزگار ساسانیان این واحد را برابر یک فرسنگ یا کمتر از آن می‌دانستند. در اصل اوستایی، هائتر برابر درازای یک اسپرینس بوده که احتمالاً در حدود ۷۰۰ متر امروزی می‌شده است. (← اسپرینس)

هاذخت: (← هادخت نسک)

هاذخت نسک: (یا کوتاه شده آن «هاذخت») نام بیستمین نسک اوستای کهن بوده است.

هاذخت نسک: نام بخشی از اوستای کنونی است که پاره‌ای از پژوهشگران، آن را بیست و دومین یشت شمرده و گروهی پیوست یشتها دانسته‌اند.

هاذخت نسک کنونی و «سروش یشت هادخت» (یشت یازدهم اوستای کنونی) و

«آفرینگان گهنبار» (در خرده اوستا) بخشهایی از هادخت نسک کهن بوده است.

هاسر. (← هائتر)

هامون: (← کیانسیه)

هاون: (= هاوَنی) این واژه که معنی آن «هاون» بازمانده در زبان فارسی است، نام ایزد نگاهبان نخستین گاه از پنج گاه شبانروز (از بامداد تا نیمروز) است.

هاون یکی از ورجاوندترین افزارهای آتشکده در دین مزداپرستی است که هم گیاه هوم را

در آن می‌کوبند تا از فشردن آن نوشابهٔ آیینی «هوم» را بدست آورند و هم بانگ آن (هنگام کوبیدن گیاه هوم) فراخوانی است به گردآمدن مزدپرستان در آتشکده و همان نقش ناقوس در کلیسای مسیحیان را دارد.

برخی از پژوهشگران برآنند که ناقوس همان هاون است که مانند بسیاری دیگر از چیزها و نهادها از مهرآیینی به مسیحیت رسیده و واژگونه در کلیسا آویخته شده است.
هاونگاه: در بخش‌بندی شبانروز به پنج گاه، نام نخستین گاه (از بامداد تا نیمروز) است.
 (← هاون)

هاونگاه: نام نیایش (نماز) ویژهٔ هاونگاه (از بامداد تا نیمروز) است که در خرده اوستا آمده و ۱۰ بند دارد.

هاونتن: (در پهلوی «هاونتان») عنوان نخستین تن از پیشوایان (موبدان) هشت گانه است که «یرشن» (آیین ستایش و نیایش ایزدی) را در روزگار باستان برگزار می‌کردند. هاونتن در برگذاری این آیین، نقش مهمی داشت و پس از «زوت» (رهبر گروه موبدان برگزارکنندهٔ آیین) نخستین پایگاه از آن او بود و کار آماده کردن نوشابهٔ آیینی هوم را برعهده داشت. (← آبرت، آتروخش، آستر، راسپی، زوت، سروشاورن، فربرتر)

هاونی: (← هاون)

هیرسی: نام یا صفت هیزم یا گیاهی بوده است که مزدپرستان سوزاندن آن را در آتش ناروا می‌دانسته‌اند. (← نمذک)

هچتسپ: (به معنی «دارندهٔ اسب پشنجیده») نام یکی از نیاکان زرتشت است که دوبار در گاهان آمده و به نوشتهٔ بندهشن و دینکرت و طبری و مسعودی و منابع دیگر، چهارمین نیای زرتشت بوده است.

هچتسپیان: بازماندگان هچتسپ. آنان که از دودمان و تبار هچتسپ‌اند. زرتشت در گاهان (یس . ۴۶، بند ۱۵) گروهی از خاندان خویش را با عنوان «هچتسپیان» به شنیدن پند و اندرز خویش فرامی‌خواند. همچنین در همان جا (یس . ۵۳، بند ۳) دختر خود «پوروچیستا» را «هچتسپی» خطاب می‌کند. (← سپتمانیان، هچتسپ)

هدیش: به معنی خانه و کاخ و کوشک و خانمان و نام ایزد نگاهبان خانمان است که نام او سه بار در اوستا (ویس . کر. ۱، بند ۹- کر. ۲، بند ۱۱ و کر. ۹، بند ۵) همراه صفتهایی چون دارندهٔ کشتزار و برخوردار از پاکی، خوراک، آسایش و آموزش آمده.
 در سنسکریت Sadas به معنی خانه و سرای و زیستگاه خویشاوند همین واژه است و در

پارسی باستان، هدیش چندین بار در سنگ نوشته‌های خشایارشا به معنی کاخ و کوشک آمده. این واژه از ریشه had به معنی نشستن است و بنابراین معنی آن در اصل نشستگاه یا نشیمنگاه بوده است.

در دینکرت (بخش ۱، بندهای ۱۲-۱۳) در اشاره به ایزد نگاهبان خانمان آمده است که: «اهوره مزدا [ایزد] هدیش را با گندم و نان نزد مشیه و مشیانه فرستاد و بخشایش و فراخی روزی را بدانان نوید داد.»

در لهجه کنونی بهدینان (زرتشتیان یزد و کرمان) hedes به معنی بیلاق و محل تابستانی است که باید از ریشه هدیش اوستایی و پارسی باستان باشد. (← جمشید سروشیان: فرهنگ بهدینان)

هَدَیوش: نام گاوی است اساطیری که نگاهداری او به «آغریرث» (= گوپت شاه) سپرده شده است و در پایان هزاره دوازدهم، سوشیانت این گاورا می‌کشد تا از پیه آن و هوم سفید (گوکرن) خوراکی به نام «آنوش» بسازد که مردمان با خوردن آن، جاودانه می‌شوند. (← آغریرث، انوش)

هَدَانِیْتَا: (در پهلوی «هَدَنپاک») گیاه خوش بوی ناشناخته‌ای است که بخور آن را برای خوش بو کردن خانه و زدودن بوی ناخوش و آلودگی مردار از آن، بکار می‌برده‌اند. در سنت پارسیان، هَدَانِیْتَا چوب درخت انار است.

این گیاه — گذشته از آنچه گفته شد — کاربرد دیگری نیز داشته که آمیختن افشرد آن با آب زور و درست کردن «پراهوم» از آن بوده است. امروزه افشرد شاخه‌های درخت انار را بدین منظور بکار می‌برند. (← وند. فر. ۸، بند ۲، اورواسنی، پراهوم، وهوکرتی، وهوگون)

هَرا: (= هَریتی = هَراپرزیتی در اوستا و هَرزُز در پهلوی) نام کوه البرز است که در اوستا و دیگر متنهای دینی و اساطیری ایرانیان، جنبه مینوی و اساطیری دارد و نمی‌توان آن را با رشته کوه البرز کنونی برابر دانست. (← البرز)

هَراپرزیتی: (← هرا، البرز)

هَرِت: شخص دچار شده به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است که ایزدبانو اردویسور اناهیتا از وی در شمار کسانی که نباید از زور پیشکشی بدو بنوشند، یاد می‌کند. (آب. بند ۹۳)

از چگونگی این بیماری یا نارسایی تنی آگاهی نداریم. (← سچی، کسویش)

هَرَمَزِد: (= اوهرمزید = اورمزد) (← اهوره مزدا)

هَرَمَزِد (روز..): نام نخستین روز ماه است که آن را به نام آفریدگار خوانده‌اند.

هُرْمَزْدَ یَشْت: نام نخستین یشت اوستاست که ۳۳ بند دارد و موضوع آن، برشمردن نامهای اهوره مزدا و نیایش و ستایش و بزرگداشت آفریدگار است.

هُرَوِیْشَپَ نُخْمَک: (= هَرَوِیْشَپَ تَهْمَک = وَسَ تَهْمَک به معنی «همه تخمه» یا «بسیار تخمه») درختی است اساطیری و مینوی که امشاسپند بانو امرداد از آمیختن تخم هزاران گونه گیاه در میان دریای فراخ کرت - در نزدیکی درخت «گَوکِرِن» (هَومِ سفید) - پدید آورد که همه گونه های گیاهان روی زمین از آن می رویند.

آشیانه سیمرغ برفراز این درخت است و هرگاه از آن به پرواز درمی آید، تخمهای خشک آن درخت به آب می ریزد و آن تخمها با باران به زمین می بارد.

در شاهنامه آشیانه سیمرغ بر البرز کوه است. (← گوگرد)

هَرَهَوِیْتِ: نام دهمین سرزمینی است که اهوره مزدا آن را آفرید. (وند. فر. ۱، بند ۱۳) دارمستتر این نام را با «هَرَوَوَتِ» پارسی باستان یکی می شمارد و نام تازه آن را «هروت» می داند. (زگد.)

هَرِیْتِ: (← هرا، البرز)

هَرَوُشَ: همکام. (← گاه. یس. ۲۸، بند ۸-زیر.)

هستی آفریده: صفت یکی از دو گونه روشنی است که در «وَرَجَمَکَرْد» هست و مقصود از آن روشنی این جهانی است که پس از آفرینش جهان استومند در آن پدید آمده و از آفریده های پسین اهوره مزداست. به تعبیر دیگر، می توان این گونه روشنی را روشنی حادث در برابر روشنی قدیم خواند. (← خود آفریده)

هشی: نام دیوی است که با یاد کردن نام امشاسپندان، بویژه امشاسپند بانو خرداد، می توان او و دیگر دیوان را دور راند. (خرداد. بندهای ۲ و ۳)

پورداد حدس زده است که شاید این واژه در اصل، نام یکی از بیماریها بوده است. این نام را جز در بندهای یاد شده خرداد یشت، در هیچ جای دیگری از اوستا نمی بینیم.

هفت رود: نام پانزدهمین سرزمینی است که اهوره مزدا آن را آفرید. (وند. فر. ۱، بند ۱۹) دارمستتر آن را «سرزمین آبخور رود ایندوس (سند) یا پنجاب کنونی» می داند. (زگد.)

هفتمین بوم: اشاره است به خونیرث (خونیرس)، هفتمین کشور (اقلیم) در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. ایران در هفتمین بوم جای داشت.

(← خونیرث)

هفتن یشت بزرگ: نام دیگری است برای «هفت هات» (یس. ۴۲-۳۵). هفتن (= هفت تن) در این ترکیب، اشاره است به هفت امشاسپندان. (← هفت هات)

هَفْتَنِ یَشْتِ کَوِچَک: نام دومین یشت اوستاست که ۱۵ بند دارد و درستایش و نیایش امشاسپندان هفت گانه است.

هَفْتورَنگ: (در اوستا «هَپتوایرینگ» و در پهلوی «هفتورینگ» به معنی «دارای هفت نشانه») نام گروه هفت گانه ای از ستارگان است که در فارسی «هفت برادر» (هفت برادران) و در عربی بنات التمش اکبر خوانده می شود.

در ادبیات پهلوی سپاهبندی آپاختر با هفتورنگ است و از ستارگان گردنده، هُرمزد دشمن او به شمار می آید. برخی برآنند که هفتورنگ نه صورت فلکی «دب اکبر» بلکه سومین ستاره درخشان آسمان شمالی یعنی «سماک رامیح» است. (← یادداشت مهندس سرفراز غزنی به نقل پژ. ص ۳۵-۳۴)

در اوستا گفته شده است که ۹۹۹۹۹ تن از فرّوشی های توانای آشَوَنان به نگاهبانی از هفتورنگ گماشته شده اند. (فرور بند ۶۰)

در مینوی خرد (بخش ۴۹) می خوانیم که هفتورنگ همراه با ۹۹۹۹۹ تن از فرّوشی های آشَوَنان و نیکان به نگاهبانی دروازه های دوزخ و گذرگاه های آن گماشته شده است تا ستارگان ثابت و سپهرهای ایزدی را از گزند دیوان و پریان و جادوان نگاهداری کند.

هَفْت هات: (در اوستا «هَپتنگ هایتی») نامی است که به یسنه، هاتهای ۴۲-۳۵ (اگرچه هشت هات را دربر می گیرد) داده شده و به سبب اهمیتی که این هاتها در نیایشهای مزدپرستان دارد، همواره از آنها جداگانه نام می برند.

از هفت هات با عنوان «هفتن یشت بزرگ» نیز یاد شده است. (← هفتن یشت بزرگ)

هَفْت هاتِ پَسین: یسنه، هات ۵۲ را که فاصله میان چهارمین و پنجمین سرود از گاهان پنجگانه زرتشت است، بدین نام و گاه به نام «هفت هات دیگر» می خوانند. (← هفت هات)

هَفْت هاتِ دیگر: (← هفت هات پسین)

هَکَر: (در اوستا «هوگیریه» به معنی «خوب کنش») نام بلندترین چکاد «هَرایرِزیتی» (= هَربُرز و یا اَلْبُرز) است که «اردویسور اناهیتا» (رود نیرومند بی آرایش) از فراز آن از بلندای هزاربالای آدمی به دریای فراخ کرت فرومی ریزد. (← البرز)

هُمای: (در اوستا «هومیا یا هومایا یا هومیته یا هومایه» و در پهلوی «هُماک» به معنی «همایون و فرخنده») نام یکی از دو دختر گشتاسپ است که در جنگ تورانیان با ایرانیان، گرفتار تورانیان می شود و اسفندیار او و خواهرش «واریدگنا» (در شاهنامه: به آفرید) را از چنگ آنان می رهاند. (← واریدگنا)

هَمپتکار: مدعی، صاحب دعوی، هریک از دو طرف یک دعوا.

هَمسپتَمَدَم: (در اوستا «هَمسپتَمسیدته» و در پهلوی «هَمسپتَمَدَم» یا «هَمسپتَهَمَدیم» به معنی «حرکت همه سپاه») نام ششمین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از سیصد و شصتمین روز تا سیصد و شصت و پنجمین روز سال، جشن گرفته می‌شد و آن را جشن آفرینش مردمان می‌دانستند.

این جشن در اصل اساطیری خود، آیین فرود آمدن گروهی فرّوشی‌های درگذشتگان از جهان میثوی به جهان استومند بوده و نام آن نیز اشاره‌ای بدین امر دارد. بعدها آیین «سوک سیاوش» نیز با این جشن درآمیخته است.

از پنجمین گهنبار تا این گهنبار، هفتاد و پنج روز است که به تقویم امروزی ما روزهای ۱۵ دی تا ۲۴ اسفند را دربرمی‌گیرد و روزهای گهنبار ششم، همان روزهای پنجگانه اندرگاه است و روزهای ۲۵ تا ۲۹ اسفند در تقویم کنونی برابر آن به‌شمار می‌آید.

جشن نوروز ایرانیان که در آغاز فروردین ماه برگزار می‌شود، هم‌زمان با پایان جشن گهنبار همسپتَمَدَم است و آیینهایی که در آن بجای می‌آورند، همه نشانه‌های آن جشن را به گونه‌ای نمادی درخود دارد. (← اندرگاه، فروردگان، فروشی، گهنبار)

هَمستاز: به معنی هم‌اورد و دشمن و ستیهنده است و غالباً به صورت لقب یا عنوانی برای ایزدان و دیوانی که در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند، به کار می‌رود.

هَمکام: (← هَزوش)

هَمَنکون: نام کوهی است. (زام، بند ۳)

همه تن مرگ: آن که همه هستی و تن او مرگ است. صفتی است برای اهریمن در نخستین فرگرد و ندیداد.

هَمستگان: (در اوستا «میسوان گاتو» یا «میسون گاتو» و در پهلوی «همستگان» یا «همستگان» به معنی «جای درآمیختگی») نام جایی است میان بهشت و دوزخ که هر کس کردارهای نیک و بدش به یک اندازه باشد، یا هر کس که کردارهای نیکش بر کردارهای بد افزون بود، اما ستایش و نیایش میثویان نکرده باشد، روان او را پس از مرگ بدان‌جا برند و تا تن پَسین (روز رستاخیز) در آن‌جا بماند.

در کتاب روایت پهلوی می‌خوانیم که جم را پس از آن که هَرَمَزَد و امشاسپندان و دیگر ایزدان، پشیمانی‌اش را پذیرفتند و او را بیامرزیدند، از نیمه شمالی (دوزخ) به نیمه همستگانی بردند و شاهی همستگان از آن او شد. در همین کتاب درباره‌ی جای همستگان می‌خوانیم: «این نیز از اوستا پیداست که از زمین تا به ستاره پایه، همستگان است که به ستاره پایه است.»

در ارداویراف‌نامه دربارهٔ چگونگی زیست در همستگان، چنین آمده است: «پادافرهٔ آنان که به همستگانند از گردش هواس: سردی یا گرمی و ایشان را پتیارهٔ دیگری نیست.» همستگان نزد مزدپرستان به منزلهٔ Purgatoire (Purgatory) نزد مسیحیان کاتولیک و «برزخ» در دین اسلام است.

(دربارهٔ «همستگان» و منابع پژوهش مربوط بدان ← پور: مقالهٔ «همستگان» خرده.

ص ۱۸۴-۱۸۱)

هَنگ: (در اوستا «هنکن» به معنی «کنده» یا «کنده شده») نام پناهگاه زیرزمینی افراسیاب، شاه و پهلوان نامدار تورانی است. در کتاب «اَوِگَمَدَیچا» این پناهگاه، کاخی آهنین به بلندای هزار بالای آدمی، با صد ستون، دارای روشایی ستاره و ماه و خورشید و دربرگیرندهٔ همهٔ چیزهای دلخواه توصیف شده است که در ژرفای زمین ساخته شده بود. (← افراسیاب)

هوتوسا: (در اوستا «هوتوسا» از خاندان نودر و در پهلوی «هوتس») نام همسر گشتاسپ است. در شاهنامه از این نام، نشانی نمی‌بینیم و همسر گشتاسپ، «کتایون» دختر قیصر روم است. در متن پهلوی «ایاتکار زریران» (یادگار زریر) از زبان «گشتاسپ» آمده است: «... و نیز آن هوتس که مرا خواهر و زن است که از پسر تا دختر، سی [تن] از او زاده شده است...» (ترجمهٔ مهرداد بهار در پژ. ص ۲۰-۲۱۹)

هوخشثرو تمام: نام پنجمین بند یسنه، هات ۳۵ است که از نخستین واژهٔ آن بند گرفته شده و همچون نیایشی جداگانه، در بسیاری از آیینها و هنگامها خوانده می‌شود. ترجمهٔ این بند چنین است: «براستی شهرباری را از آن کسی شماریم و از آن کسی دانیم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهرباری کند: مزدا اهوره و اردیبهشت.»

هورا: (= سورا در سنسکریت) نام گونه‌ای آشامیدنی بوده است. (وند. فر. ۱۴، بند ۱۷ و آفرینگان گهنبار، بند ۴) از این هر دو کاربرد واژه برمی‌آید که «هورا» به عنوان نذر و پیشکشی به پیشوایان دینی داده می‌شده است.

در زَند و نَدیداد، «هور» آمده و هیچ گونه توضیحی دربارهٔ آن داده نشده است.

هُورِ چِیتر: نام کوچکترین پسر زرتشت است. (← خورشیدچهر)

هُوروات: (← خرداد)

هوشپا: (به معنی «نیک اسب» یا «دارندهٔ اسب خوب») چند بار به گونهٔ صفت یا نام کسان در اوستا بکار رفته است. از آن جمله است در مهریشت (بند ۷۶) به گونهٔ صفت برای ایزدمهر و در فروردین یشت (بند ۱۲۲) به گونهٔ نام یکی از آشونان.

هوشپا: نام یکی از رودهایی است که به دریاچه کیانسیه (هامون) می‌ریزد. (زام. بند ۶۷) در جغرافیای بطلمیوس (سده دوم میلادی) این نام به گونه «خواسپ» نگاشته شده است و اکنون «خوس پاس» می‌گویند و رودی است که از سوی خاور به دریاچه هامون می‌ریزد.

هوشبام: نام ایزد نماد پرتو خورشید است. در اوستا «اوشه» به معنی «سپیده دم»، نام ایزد این هنگام از شبانروز است. پیش از برآمدن خورشید، ایزد دیگری به نام «بامیه» به آسمان می‌آید و گردونه او را رهبری می‌کند. در ادبیات پهلوی از ترکیب نام این دو ایزد (اوشه و بامیه) هوشبام پدید آمده است که اوشبام نیز خوانده می‌شود.

در بندهشن می‌خوانیم: «اوش بام آن هنگام است که تیغ خورشید برآید؛ هنگامی که روشنی خورشید پیدا و تنش ناپیدا است تا هنگامی که خورشید پیدا شود که بام اوش است...»

هوشبام: نام یکی از نیایشها (نمازها)ی مزداپرستان است که هنگام هوشبام (پیش از برآمدن خورشید) می‌خوانند. نیایش هوشبام، ۵ بند دارد و جای آن در خرده اوستاست.

هوشنگ پیشدادی: (در اوستا «هوشینگه» به معنی «کسی که خانه‌های خوب می‌سازد» و صفت آن «پرذات» به معنی «داد گذار پیشین» یا «پیشداد») نام یکی از نخستین فرمانروایان ایرانی است از دودمانی که در شاهنامه و دیگر منابع پس از اسلام، پیشدادی یا پیشدادیان خوانده شده است.

هوشیدر: (← اوخشیت ارت)

هوشیدرماه: (← اوخشیت نم)

هُوگو: (← فرشوشتر)

هُوم: (در اوستا «هُوم») = «سوم» در سنسکریت) نام گیاه مقدسی است که افشرد آن گونه‌ای آشامیدنی آیینی به شمار می‌آید و آیینها و نیایشهای مربوط بدان در اوستای نو و در دین زرتشتی متأخر، جای ویژه‌ای دارد. از نوشابه هوم با صفت «دوردارنده مرگ» یاد می‌شود و به نوشته بندهشن هوم سرور و شهریار گیاهان است و در فرشکرد، بی مرگی (= آنوش) را از او می‌آرایند.

«نیبرگ» می‌نویسد که آنچه امروز به عنوان گیاه «هُوم» (هُوم) بکار می‌رود، گیاهی است از گونه «إفدرا» (Ephedra) که در کوهستانهای ایران و افغانستان می‌روید و به بلندی بوته‌ای کوچک می‌رسد. به نظر می‌رسد که پاره‌ای ویژگیهای پزشکی داشته باشد و مردم آن را به صورت دم کرده بکار می‌برند برای آن که به انفیة (تنباکویی که از راه بینی می‌کشند) شدت بیشتری بدهند. (دینها.)

در تداول عامه در زبان فارسی، این گیاه را ریش بز^۱ نیز می‌گویند... از این گیاه و سایر درختان این تیره (تیره گنتاسه Gnétaceés) که به نام علمی افدرا خوانده می‌شود، آکالوئیدی به نام افدرین بدست می‌آورند که اثراتی مشابه آدرنالین دارد و سمیتش از آن کمتر است و برخلاف آدرنالین بیشتر از راه دهان مصرف می‌شود. (فم.)

در گاهان دو بار (یس . ۳۲، بند ۱۴ / یس . ۴۸، بند ۱۰) به اشاره — و نه به نام — از هوم یاد شده و آشامیدن افشره آن که مستی آورد و مردمان را به کارهای زشت و ناروا برانگیزد، به سختی نکوهش شده است. اما در اوستای نو (بویژه در یسنه، هاتهای ۹-۱۱) همواره از هوم با ستایش و نیایشی شیوا و پرشور سخن به میان آمده و هر کاری که با آماده کردن و بدست آوردن نوشابه هوم پیوند داشته باشد، از بهترین و پاداش مندترین کردارهاست.

در «یترشن» (آیین بزرگ ستایش و نیایش مزداپرستان) پس از «زوت» — که پیشوایی و رهبری همه پیشوایان برگذارکننده آیین را برعهده دارد — نخستین پایگاه به «هاوتن» (= هاوتان) واگذار شده که کار او آماده کردن نوشابه هوم است. (— هاوتن و هوم ایزد...)

هوم: نام ایزدی است که نماد و نگاهبان گیاه مقدس و آیینی «هوم» به شمار می‌آید و یسنه، هاتهای ۹-۱۱ (که هوم یشت) نیز خوانده شده است) و نیز بیستمین یشت اوستا به نام «هوم یشت» (که برگرفته‌ای است از یسنه، هاتهای ۹-۱۱) سرود ستایش و نیایش اوست.

در شاهنامه «هوم» نام مرد پرهیزگاری است که در کوه بسمی برد و افراسیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد و به کیخسرو می‌سپارد تا آنان را به گناه کردارهای نارواشان بکشد.

بی شک «هوم» شاهنامه ترکیبی از گیاه هوم است که بر کوهها می‌روید و ایزد «هوم» که یاور و پشتیبان پاکان و راستان و نیز «مرگ‌زدای» و آراینده «بی‌مرگی» است و به کیخسرو یاری می‌رساند که خود از جاودانگان به شمار می‌آید و افراسیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد، که نماد کشتار و خونریزی و مرگ‌اند. جنبه اساطیری و آیینی هوم در شاهنامه تبدیل به خصلتی اخلاقی شده است.

۱. به احتمال زیاد «ریش بز» (= بز ریش) که به نقل «فرهنگ فارسی» در تداول عامه، نامی است برای گیاه «هوم»، صورت دگرگون شده‌ای از barzis اوستایی که در اصل معنی «بالش» داشته و مفهوم آیینی آن در ایران باستان، بستری از گیاهان بوده که هنگام قربانی کردن برای ایزدان، گوشت قربانی را بر آن می‌گسترده‌اند و برابر آن درودها barhis خوانده می‌شده است. (— بنویست: دین ایرانی بر پایه متنهای مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص ۲۲، همچنین — برسم در همین یادداشتها)

«جکسن» شاخه‌ها و ترکه‌های بهم بسته «برسم» را با «برهیس» یا حصیرهای بهم بافته‌ای که برای نشستن خدایان در مراسم دینی و دایی در روزگاران قدیم بکار می‌رفته است» یکی می‌داند. (— جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمه فارسی، ص ۴۲۰)

(← هوم = هوم، هوم یشت)

هومتتم: نخستین و واپسین واژه «هفت هات» (← همین) است و بند ۲ یسنه، هات ۳۵ را که با این واژه آغاز می‌شود (و به نظر بسیاری از پژوهندگان اوستا، آغاز هفت هات از همین جاست) به همین نام «هومتتم» نیایش ویژه و با اهمیتی می‌دانند که بارها در اوستا (از آن جمله در وند. فر. ۱۸، بند ۴۳) از آن نام برده شده است. برگردان فارسی این نیایش، در گزارش کنونی چنین است: «اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا در هر جای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.»

هوم سفید: (← گوگرد و وند. فر. ۵، بند ۳۶ و فر. ۲۰، بند ۱-زیر.)

هوم یشت: (= یسنه، هات ۹-۱۱) (← هوم، هوم-ایزد...)

هوم یشت: بیستمین یشت اوستاست که تنها دو بند دارد و برداشتی است از یسنه، هاتهای ۹-۱۱. (← هوم، هوم ایزد...)

هوم یگ: نام یکی از تورانیان دیوپرست است که به دست زریر، پهلوان ایرانی کشته می‌شود. این نام تنها یک بار در اوستا (آب. بند ۱۱۳) آمده و در وصف «هوم یگ» گفته شده است: «با چنگ گشوده در هشت خانه بسر می‌برد.»

استاد اوستاشناس آلمانی «رایشلت» او را هیولایی دیوآسا خوانده که توصیفی اغراق آمیز

است. (H. Reichelt: Avesta Reader p. 108 ←)

هوتور (= آهوتور): (← یته آهو ویریو...)

هُوَوَ (= هُوگو): (← فرشوستر)

هووی: نام دختر فرشوستر و همسر زرتشت است. (← فرشوستر) «نیبرگ» زناشویی زرتشت و هووی را تعبیر غلطی از یسنه ۵۱ می‌داند.

هیتاسپ: نام کشنده «اورواخشیه» برادر گرشاسپ است که گرشاسپ به کین خواهی برادر، او را می‌کشد. از «هیتاسپ» در اوستا (رام. بند ۲۹ و زام. بند ۴۱) با صفت «زرین تاج» یاد شده است.

هیرتد: (در اوستا «اَیتر پیتی» به معنی «استاد و آموزگار») عنوان گروهی از پیشوایان دینی است که به کارهای آموزشی می‌پرداختند و بعدها گاه به معنی مطلق پیشوای دینی و مترادف با موبد بکار رفته است.

بنا به سنت زرتشتیان، زرتشت هنگامی که در خرداد روز (ششمین روز) اردیبهشت در هفتاد و هفت سالگی و در چهل و هفتمین سال پیامبری اش در آتشکنه «نوش آذر» بلغ به دست یک

تن تورانی به نام «بُرآت روکرش» کشته شد، در میان گروه هیربدان بود و با اشاره به همین رویداد است که در شاهنامه آمده:

«وز آن جا به نوش آذر اندر شدند رد و هیربند را بهم برزدند» (شا. ج ۶، ص ۱۴۲)
که منظور از «رد» در این بیت، زرتشت است. (← رتو)

هیرتدان هیرتد: سالار و بزرگ هیربدان. این ترکیب مانند موبدان موبد است و برخی از پیشوایان نامدار دین مزدپرستی این عنوان را داشته‌اند، چنان که «تَنَسَر» هیربدان هیربند روزگار اردشیر بابکان. (← هیربند)

هیرمَند: (= هلمند = هلمند = هیرمند = هندمند) در اوستا «هیتومنت» به معنی «دارای سد و بند»، نام یکی از ورجاوندترین رودهاست. این رود که امروزه هیرمند خوانده می‌شود، به دریاچه هامون می‌ریزد.

در زامیاد یشت (بندهای ۶۹-۶۷) از این رود، با چنین وصفهایی یاد می‌شود: باشکوه، فره‌مند، برانگیزنده خیزابهای سفید، سرکش، دارای نیروی اسبی، دارای نیروی اشتری، دارای نیروی مردی دلیر، در بردارنده فرکیانی تا بدان پایه که همه سرزمینهای انیران را در خود فروتواند برد و دشمنان را سرگشته و پریشان و دچار گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما تواند کرد. هیرمَند: نام سرزمین آبخور رود هیرمند در سیستان است. در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۴) این سرزمین، یازدهمین کشوری است که اهوره مزدا آفرید.

ی

یائیریه هوشیتی: نام ایزد نگاهبان شش گهنبار است که در سراسر سال، خانمانهای خوب و آرامگاههای نیک به مردمان می‌بخشد. (← گهنبار)

یَته آهو ویزیو...: نام مهم‌ترین و مشهورترین نیایش دینی مزدپرستان است که از نخستین واژه‌های آن گرفته شده. این نیایش در سراسر اوستا پیوسته تکرار می‌شود و همواره بر سر زبان پیروان دین مزداست. نخستین گفتار دینی که هر کودک زرتشتی می‌آموزد، همین نیایش و پس از آن نیایش مشهور دیگری به نام «آشیم وُهو...» و در مرتبه سوم نیایشی به نام «ینگه هاتم» است.

دو نیایش «یَته آهو ویزیو...» و «آشیم وُهو...» را «پیرامون یشت» هم خوانده‌اند، زیرا در آغاز و انجام اکثر نیایشها آمده و چنان است که گویی پیرامون و گرداگرد همه نیایشها و ستایشهای

دیگر را فرا گرفته است. بخش «خرده اوستا» در اوستای کنونی نیز با این دو نیایش آغاز می‌شود. «یَته آهوویزیو...» را در اوستا «آهوونَ ویزیته» و در پهلوی «آهوونور» یا «هونور» نیز گفته‌اند. این نیایش از پاره‌های «گائانیک» (گائا مانند) اوستاست و دارای سه سطر شانزده هجایی است و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۷+۹) و در وزن درست مانند «آهوونوتی گائا» است و به نظر می‌رسد که در اصل بر سر نخستین «گائا» جای داشته؛ اما جای کنونی آن در بند ۱۳ یسنه، هات ۲۷ است.

«یَته آهوویزیو...» ۲۱ واژه دارد که به نوشته دینکرت، اهوره مزدا ۲۱ نسک اوستا را به شماره واژگان «اهونور» فروفرستاد و چون «اهونور» بنیاد دین و دانش است، همه ۲۱ نسک اوستا، از حیث مطالب، به شماره سه سطر «اهونور» به سه گروه بخش شده: گائانیک، داتیک و هات مانسریک.

برگردان فارسی نیایش «یَته آهوویزیو...» در گزارش کنونی اوستا، چنین است: «همان گونه که او رَد برگزیده و آرمانی جهانی (آهو)ست، رَد میثوی (رتو) و بنیاد گذار کردارها و اندیشه‌های نیک زندگانی در راه مزداست. شهریاری از آن اهوره است. اهوره است که او را^۱ به نگاهبانی درویشان برگماشت.»

«هوک» این نیایش را چنین ترجمه کرده است: «همان گونه که خداوندگار مورد آرزوست، یک پیشوای دین نیز از بهر تقوی (مورد آرزوست تا) بخشنده اندیشه‌های نیک به کردارهای زندگی در راه مزدا باشد. شهریاری از آن خدا یگانی است که او (= مزدا) به پرورش درویشان داده است.»

ترجمه «گلدنر» از این نیایش، بدین گونه است: «همان گونه که [او] خداوندگاری مورد آرزوست، آن آفریننده کردارهای اندیشه‌های نیک زندگی در راه مزدا نیز پیشوای بحق دین است. شهریاری از آن هُرمزداست که او را به پرورش درویشان داده است.» (به نقل پژ. ص ۱۱)

(← اشم و هو، ینگه هاتم)

(و برای آگاهی بیشتر درباره نیایش «یَته آهوویزیو...» ← پور: خرده. ص ۵۷-۴۴)

یَزیشَن: (در اوستا «یسن» و در پهلوی «یَزیشَن» یا «یَزیشَن» یا «یَزیشَن» به معنی نیایش و ستایش و پرستش) نام آیین ویژه پرستش و نیایش و ستایش و قربانی است که در آتشکده برگزار می‌شود و در روزگار باستان، هشت پیشوا (موبد) تدارک و رهبری آن را برعهده داشتند و امروزه تنها دو موبد (با عنوانهای زوت و راسپی) آن را برگزار می‌کنند.

یزشن در ادبیات دینی ایرانیان، خود مینویی یا ایزدی دارد. (— زوت، راسپی، سردار)
یزشنگاه: جای برگذاری یزشن که «اورویسگاه» نیز خوانده می‌شود. (— یزشن)
یسنه: (در اوستا به معنی نیایش و ستایش و پرستش) نام مهم‌ترین بخش اوستای کنونی است که ۷۲ هات دارد و گاهان پنجگانه زرتشت (گائاه‌ها) نیز جزو همین ۷۲ هات به‌شمار می‌آید.
 (— پیش.)

یسنو کیرتی: نام دیگر نیایش مشهور «ینگه هاتم...» است. (— همین.)
یسنه: در اوستا به معنی «درخور ستایش و نیایش» آمده و به برخی از هاتهای یسنه که سرودن آنها بیشتر سفارش شده است، گفته می‌شود. (— ستوت یسنه)
یشت: در اوستا «یشتی» هم‌ریشه و هم‌معنای «یسنه» (= ستایش و نیایش و پرستش) و «یشتَر» از همین ماده به معنی نمازگزار و نیایشگر و پرستنده است و واژه «جشن» را در فارسی از همین بنیاد داریم.

تفاوت «یشت» با یسنه این است که «یسنه» به معنی ستایش و نیایش به مفهوم عام و «یشت» به معنی ستایش و نیایش ویژه آفریدگار و میثویان (امشاسپندان و ایزدان) است و ۲۱ یشت اوستا، هر کدام به یکی از اینان اختصاص دارد.

یشتها: سومین بخش اوستای کنونی است که ۲۱ یشت را دربر می‌گیرد. از هر یک از این یشتها جداگانه در این یادداشتها سخن گفته‌ایم. (— پیش.)

ینگه هاتم...: نام سومین نیایش (نماز) کوتاه مزداپرستان است که از حیث اهمیت پس از دو نیایش «یته آهو ویزو...» و «آشم وُهو...» جای می‌گیرد. این نیایش که «یسنو کیرتی» هم خوانده می‌شود، در گزارش کنونی اوستا، چنین به فارسی درآمده است:

«مزدا اهوره کسانی را که در پرتو آشه بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد.
 من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.»

(برای آگاهی بیشتر از چگونگی این نیایش — پور: خرده. ص ۵۷-۴۴)

یوایشت: (در پهلوی «یوشت») نام یکی از بلند آوازگان تورانی از خاندان «فریان» است.
 (— فریان و آب. بندهای ۸۲-۸۱)

یوجیستی: واحدی بوده برای اندازه‌گیری مسافت که اندازه آن بدرستی روشن نیست. این واژه در ونیداد (فر. ۱۳، بند ۱۷) بکار رفته و دارمستتر در زیرنویس گزارش خود، حدس زده است که مسافتی برابر فاصله چهارده خانه باشد. (زگد.)

يَهْمِيَه جَتْرَه (به معنی «کوه دارای صمغ») نام کوهی است. (زام. بند ۶)

فهرست واژه‌ها و ترکیبها

(اوستایی - پهلوی - پازند - فارسی)

آذربان	آبراهه
آذرزاد	آبِرت
آرمان شهر	آبریزان
آرمانی	آبریزگان
آزاد کامی	آب زای
آزاررسان	آب زور
آزارشکن	آب زی
آزرم	آبشخور
آسرون	آبگونه
آسرونی	آثریان
آشموغ	آتروخش
آشتار	آتش بوم
آشتتر	آتش تبار
آسیب رسان	آتش داد
آغل	آتشدان
آفرین	آتش زاد
آفرین خوانی	آتش زور
آفرینش	آتشکده
آفرینش آشوب	آتشگاه
آفرینگان	آخته
آگاهی نامه (= اوستا)	آدمی کش
آلایش زدایی	آذران
آلونک	آذرانشاه
آم دبیره (= هام دبیره)	آذران شهریار

ارزانی	آمزش خواهی
آرِشت	آمختنی
آرِشتگاه	آموشی
آرَوَند	آموزه
ازلی	آمزشگر
ازلی-ابدی (زمانِ ...)	آمیزه
اساطیر	آوازه
اساطیری	آوازه گری
اسپریس	آوانوشت
استبل	آوایی
أَسْتَرَه	آوردگاه
آستودان	آوند
آستومند	آهن گدازی (کورهٔ ...)
اسطوره	آهین پا
اسطوره شناسی	آهین پی
أَشْتُرْخَان	آهین چانه
أَشْمُوغ	آهین چنگال
أَشْمُوغی	آهین دُم
أَشَوْن	آهیخته (= برکشیده، برکنده)
أَشَوْنانه	آهیخته (= abstract)
أَشَوْن بانو	آیین
أَشَوْن زاده	آیینی
أَشَوْن زن	
أَشَوْن مرد	ابدی
أَشَوْنی	آبرگر
أَشَه	آپاختر (= شمال)
أَشَه بنیاد	آپچکبه
أَشَه نژاد	آخویشکار (= ناخویشکار)
افراشته درفش	ارابه رانان
افزونی (مینوی ...)	ارتشتار
افسانگی	آردیهشت (= بهترین آشه)

ایزدبانو	آمرداد (= بی مرگی، جاودانگی)
ایزد ستاره	آمشاسپند
ایزدی	امشاسپند بانو
ایزدی (فر...)	انبازی
ایزدی (گفتار...)	اندرزگر
ایستا (ستارگان...)	اندرماه
این همانی	اندرونه
	اندک مایه
بادافراه	اندیشگی
بادافره	اندوه مایه
بادپای	اندیشه کنان
باذ دیو	اندیشه ور
بازبُرد (= ارجاع)	انزوا گاه
بازسازی	آنکترهینو (= مینوی ستهنده و دشمن)
بازو آویز (بند...)	آنیران (= آنغز روشن)
باز	آنیران (= نا ایرانی، نیران)
باز گرفتن	آوبارنده
باز گرفته	آوباریدن
باستان شناسی	اورنگ
باشنده	اورویسگاه (= یریشنگاه)
بال (= هریک از دوسوی سپاه، جناح)	اوستا شناختی
بالا (= قد)	اوستا شناسی
بالاندن	اوستایی (خط... = دین دبیره)
بالش	اوستایی (زبان...)
بالندگی	اهریمنی
بالیدن	اهورایی
باور	اهوره آفریده
باورداشت	ایدون
بایسته	ایران شناسی
بختیار	ایرانی (فر...)
بخرد	ایزد

بزرگ سود	بِخَرْدی
بزرگ شهر	بخش (= سهم، قسمت)
بزرگ فرمدار	بُخُور
بزرگ منش	بد (اندیشه...)
بزه کار	بد (کردار...)
بزه گر	بد (گفتار...)
بسیار تخمه	بد آموخته
بسج	بد اندیش
بغ	بد چشمی
بُلندا	بد سایه
بلند آوازگی	بد کنش
بلند آوازه	بد هالی
بلند اندیش	بد نهاد
بلند بازو	بد نژاد
بلند بر خوانده	برتر منش
بلند چرخ	برتر جویی
بلند دسته	برتنی
بلند سود	بُرز هند
بلند کوهان (اشتر...)	برزیگر
بنگ	برزیگری
بُن-هایه	برسُفتن
بوشاسبی	بَرَسَم
بوی (= نیروی دریافت و درک)	بَرَسَم (گشتی...)
به‌دین	بَرَسَم چین
به‌دینی	بَرَسَم‌دان (= ماهروی)
به‌روزی	بَرَسَنوم
به‌روزی (سرای...)	بَرَسَنوم گاه
بهمن (= منش نیک)	بُرنا
بهنجار (دستان...)	برنج گدازی (بوته...)
بهنگام	برنجین پیکان (نیر...)
بی‌آلایش	بزرگ درفش

پاشنه	بنی آوا
پاک (گاو...)	بی پشت
پاک بنیاد	بی کران (زمان...)
پاک پرسیده	بی مرگی
پاک دین	بیم گین
پاک کننده	بی می مست
پاک نهاد	
پالاینده	پانت دهنش
پالوده	پاتفراس
پایانه	پاتیاب
پای آورنجن	پاداش
پای پوش	پاداش بخش
پتیت	پاداش رسان
پتمان	پاداشت
پتیارگی	پاداش مند
پتیاره	پاداشن
پتیاره آفریدگار	پادافراه
پتیاره آفرینی	پادافره
پتیت	پاڈیاب
پتیارک	پاڈیابی
پتیارکیه	پاڈیاو
پدافند	پارسا
پدام	پارسازاده
پدر-خدایی	پارسا زن
پذیرفتار	پارسا گش
پذیره	پارسا مرد
پرتابی (گرز...)	پارسایانه
پراهوم (= هوم دیگی)	پارسایی
پرتوان بازوان	پارسی باستان (زبان...)
پرخیزاب	پارسی میانه (زبان...)
پردش	پازند

پیشکش	پرستشگر
پیشکشی	پُرسشگر
پیشگام	پَریسه زن
پیشگاه	پُرمه
پیمان شکن	پرواری
پیمان شناس	پرهیزگاران
پیوسته (= به نظم درآورده، منظوم)	پَری
پیوندگَرین	پَریانه
	پَریستار
تاخت کُنان	پَری کامیگی
تاراجگر	پَساویدن
تازیانه	پشت دوتا کرده
تاوان	پَشوتن
تبار	پَشوتنو
تباة دندان	پَنام
تباة روزگار	پَنوم
تباهی ناپذیر	پوزه گشاده
تب دیو	پویا (ستارگان...)
تَباله	پهلوان
تَباله سوز (آتش...)	پهلوی (زبان...)
تُخشا	پیحال
تُخشایی	پیرامون فروار
تخمه	پیرامون پشت
تراشه	پیراندیشه
ترکش	پیراینده
تَرَقْنش	پیرایه
تَرَقْنِشت	پیس
تَرَقْنِشی	پیشاب
ترهیزم	پیشتاز
تک (= تَه)	پیش خردی
تکاور	پیشداد

جاودانگی	تَنابوهر
جاودانگی (سرای...)	تَنافوهر
جاودانه	تنِ پسین (= رستاخیز)
جدا کرده تن (پس...)	تند زومرد
جرگه	تند کردار
جشن	تندیس
جگن بوش	تنگ چشمی
جَمگرد (وَر...)	تَن-مَنتره
جنگاور	توانمند
جه	توسن
جهان آرا	توش
جهان پرور	تیره (= قوم)
جَهْمَرز	تیره درون
جَهْمَرزی	تیزاسب
	تیز پرواز
چابک سوار	تیز تک
چاره بخش	تیز تیغه
چاشت	تیز چنگال
چالاک	تیز-خمیده
چالاکی	تیز دندان
چاووش	تیز رو
چراگاه	تیز کنش
چرس	تیز گوش
چرکین	
چرمین	جادو
چست	جادویی
چستی	جام
چست کردار	جامعه شناختی
چست گفتار	جامعه شناسی
چشم انداز	جاودان بالنده
چشمخانه	جاودان زنده

خُرده اوستا	چشمه سار
خرسنگ	چکاد
خَرَفَسْتَر	چکامه
خَرَفَسْتَر اَفْگَن	چمچه
خَرَفَسْتَر زَن	چنبر
خَرَفَسْتَر غَن	چهار چشم (سگِ ...)
خَرَفَسْتَر گُش	چهره نگار
خرمن برداری	چیرگی ناپذیر
خرَمی بخش	چیره دست
خُره	چیستا
خَسْتَر	چیستان
خَسْتو	چیستی
خَسْتوی	چینه
خسروانه	
خشماگین	خاستگاه
خشنود کنان	خاک سپاری
خُل	خاک مال
خمیده پشت	خال خال
خمیده زانو	خانمان
خنیاگر	خانواده آزار
خواب آلوده	خانه بان
خواردارنده	خانه خدا
خوب بالیده	خداوند
خوب پرورده	خداوندان خداوند
خوب چشم	خرابات
خوب رمه	خرافه باوری
خوب زَنش	خُرَتک اوستاک
خوب گُش	خُرَداد (= رسایی و کمال)
خوب گزارده	خردپذیر
خود (xud)	خردپذیری
خودآفریده (روشنی...)	خردورزی

دادار	خُودپَر (تیر...)
دادآور	خُود روشن
دادخواه	خُود کامگی
دادخواهی	خُود گامه
دادرس	خورسند
دادرسی (آیین...)	خورشید دیدار
دادستان	خورشید سان
دادشکنی	خَوَزْگ
دادشناس	خَوَزَه
دادگاه (= آتشکده)	خوش بافت
دادگذار	خوش تراش
دادگذاری	خوش چهره
دادورز	خوش دیدگاه
دارک (مورچگان...)	خوش ساخت
داغ خورده	خوشی دهنده
داغگاه	خونخواهی
دامان گسترده	خونین درفش (خشم...)
داناک	خوی
دانش آموخته	خوی ریزان
دانش پژوه	خویشاوند پیوندی
دانشنامه (= اوستا)	خویشکار
دانش نیاموخته	خویشکاری
دانه کش (مور...)	خیره سر
دخمک	خیره سری
دخمه	خیزاب
دخمه (جامه...)	خیزاب برانگیز
دخمه گذاری	خیزاب شکن
دراز دست	خیزاب فروریز
درازنا	
درذ دیو	داتستان
درست اندیش	داد

دُزگردار	درست اندیشی
دِزُنِشْت	درست باور
دِزُنِشْتک	درست باوری
دست آس	درست پیمان
دست-پیمان	درست پیمانی
دست ورز	درست کردار
دست شوی	درست گفتار
دست شوی (نیرنگِ ...)	درست گفته
دستگیر	درشت دانه
دستگیری	درفش
دست نویس	درمان بخش
دستیار	درمان بخشی
دستیاری	درنگ خدای (زروان ...)
دست یازیدن	دُروج
دَشْتان	دُروج (کُنام ...)
دَشْتانِستان	دُروج دیو
دَشْتانُ مرز	دُروج مرد
دَشْتانُ مرزی	دُروز
دَشْتک	دروغ پرست
دشتی	دروغ کیش
دشمنانگی	دروغ گفته
دشمن خوی	دُروند
دشمن شکن	درویش
دشنه	درهم افسرده
دشوارزای	درهم شکسته
دل (= میانه سپاه، قلب)	دِزُنِشْت
دلیر آفریده	دُز آگاهی
دلیر مرد	دُز باور
دودمان	دُز خرد
دور راندن	دُز خوی
دورزن	دُز بیستی (= زندگی بد و تیره روزانه)

دین دبیره	دورکرانه
دین دبیری	دوروند (= دروند)
دین ستیز	دوروند (= دروند)
دین گستر	دوزخ
دین ناآگاه	دوزخ زاده
دین ناآگاهی	دوزخی
دین ناآگاهی	دوست آزار
دینی	دوستکامی
دیو	دوشیزه
دیوآسا	دهخدا
دیوآفریده	دهش
دیوافکن	دهک
دیوان دیو	ده هزار چشم (مهر...)
دیوباد	ده هزار دیدبان (مهر...)
دیو پرست	دیدبان
دیو خوی	دیدبانی
دیوزاده	دیر هنگام
دیوستیز (داد...)	دیگر سرشت
دیو گریز (داد...)	دین (= کیش، مذهب)
دیو گزین	«دین» (= daena در اوستایی)
دیوتسنا	دینار
دیوتسنان	دین آگاه
رادمرد	دین آگاهی
رادمردی	دین آموخته
رادی	دین آموزی
راز-آیین	دین باوری
رازدار	دین بردار
راشپی	دین برداری
راستا	دین پذیرفتار
راست اندیش	دین پذیری
	دین داری

روشن چشم	راست بالا
روشن رنگ	راست راه
روشنی دیده	راست کردار
زَوَند	راست گفته
رووان	راست نژاد
رویان	راستی افزای
رویین تن	راستی پرور
رهایی بخش	رامش دهنده
رهنمون	راندنی
رهنمونی	رایگان
ریزدانه	رایومند
ریزه خوار	رَت
ریم	رَد
رین	رد پسند
ریمنی	رده
	رده برکشیده
زاد-مرگ	ردی
زایش	رزم آور
زبان آور	رزم افزار
زبان دراز	رزم افزاژ سالار
زبان شناختی	رزم گنان
زبان شناسی	رسایی
زبانہ	رستاخیز
زبردست	رستگاری
زبردستی	روان خوشی
زبرین	روان درمانی
زبرین (جهان...)	روایی
زخم (= ضربه)	رو بند (= پَنام)
زدوده	روسی
زریمایی (پیمانہ...)	روسپگری
زرتشتوم	

زوبین	زرتشتی
زوت	زردشتی
زور	زردگون
زور (تَشْتِ...)	زرد گوش (سگ سفید...)
زوروان	زرکوب
زهدان	زرنشان
زهرآگین	زَرمَان
زهرآلود	زروان
زهرآلودگی	زَرین تاج
زه کشی	زَرین چرخ
زیانمند	زَرین خُود
زیرانداز	زَرین رزم افزار
زیرین	زَرین سُم
زیرین (جهان...)	زَرین شاخ
زیستگاه	زَرین طوق
زین	زَرین کمر
زیناوند	زَرین گردونه
زبور	زَرین لگام
	زَرین موزه
زرفا	زشت اندیشه
زرف‌بین	زشت کردار
	زشت گفتار
ساق‌پوش	زشت نهاد
سالار	زمان ساخته
سامان	زند
سامان بخشی	زندگی بخشی
سahamanند	زنده دل
سایه سار	زنده روان
سیک پرواز	زنده گر
سیک گردونه	زندیک
سپردار	زَنش

سُدِرِه	سپری شده
سُدِرِه پوِشی	سپندارمذ (= بردباری و فروتنی پاک با خرد کامل)
سِدوش (= سه دوش)	سپند مینو (= مینوی و رجاوند)
سراسر خواننده	سپید بازو
سَدِه	سپیدمان
سَدیس (= سِدوش)	سپیدمنش
سرایش	سپیدمویی
سرخوشی	سپیده دمان
سردار	ستاره آذین
سرداری	ستاره شناسی
سرشار	ستایشگر
سرشتی	ستایش کنان
سرکش	ستبر
سرکشی	ستبری
سرکوفته	سترگ
سرگشته	سترون
سرگین	ستور پرور
سرگین سوز (آتش ...)	ستوه
سرهمست	شتیر
سُرنا (= سورنای)	ستیزه جو
سرود	ستیزه شکن
سرودخوان	ستیزه گر
سروده	ستیع
سُروشا و رز	ستیهنگی
سره نویسی	ستیهنده
سست باور	ستیهدن
سست باوری	سخت باور
سست پیمان	سخت باوری
سفال گری	سخت چوب (درخت ...)
سفالینه	سخت رزم افزار
سُفت	

شاسپَرغَم	شُفتن
شانه بند	سگ-دید
شایست (= روا، مجاز)	سگ‌نمای (مار...)
شایگان	سنگ‌نبشته
شَیبی (= سُدِره)	سنگ‌نگاره
شبیخون	سنگ‌نوشته
شَبیگ (= شبی)	سنگین دست
شَخودن	سوت (= شوت)
شش چشم (ازدی‌هاکِ ...)	سودبخش
شِفتن	سودرسان
شِفته	سوراگِ اُفتند
شِفتیدن	سوشیانت
شکست‌ناپذیر	سوشیانس
شکم‌پروری	سوفار
شکنجه	سوک
شناخت	سه بوزه (ازی‌دهاکِ ...)
شوربختی	سه کله (ازی‌دهاکِ ...)
شوی‌گزین	سهمگین
شوی‌ناگزیده	سهمناک
شوی‌نایافته	سیسنبر
شهبَر	سی-شو
شهبَرآراسته	سیم‌پیمایی (پیمانۀ...)
شهربان (= مرزبان)	سیم‌گذازی (بوئۀ...)
شهربانو	شاخابه
شَهروَر	شاخدار
شهربار	شاخی
شهربارانُ شهربار	شادکام
شهرباری	شادکامی
شهریر	شادی‌انگیز
شهربور (= شهرباری آرمانی)	شادی‌بخش
شیار (= کِش)	

فراز نمودن	شید
فراستودن	شیدور
فراسوی	شیربا
فراگیر	شیردان
فُریرتر	شیوا
فرتوتی	شیون
فرخندگی	
فرخنده	غزایم خوانی
فردوس	
فرزانک	عنان
فرزانگی	
فرزانه	قَر
قَرشکرد	فرا بازو
قَرشکرد سازی	فرا بریده
قَرگرد	قَراچ آشکوپ
فرمانروا زاده	قَراچ چراگاه
فرمان گزار	قَراچ دیدگاه
قَروار	قَراچ سَم
قَرودین	قَراچ سنگر
قَرور	قَراچ کرد
قَرورد	قَراچ کرت (= قَراچ کرد)
فروزه (= جلوه، تجلی)	قَراخنا
فروسوی	قَراخوان
قَروشی	قَراخور
فروغ افشان	قَراخی
فروفرستاده	قَرارائنی
فرومایه	قَرارسنده
قَرَوهر (= قَروشی)	قَراز آوردن
قَره	قَراز آشکوب (= قَراچ آشکوپ)
قَره بخش	قَراز تازاندن
قَره کاستار	قَراز رفتن

کام	فرّه‌مند
کامجویی	فرهنگ بزوه
کامروایی	فرهنگ بزوهی
کامگاری (= عافیت)	فرهنگنامه
کامه (= هدف، مقصود)	فرهیخته
کامیابی	فرب ناپذیر
کبست	فریفتار (= فرینده / فریفته)
کپست	فریفتاری (= فریندگی / فریفتگی)
کدبانو	فزایش بخش
کده	فزیندگی
کرائنمند (زمان...)	فلاخن
کرانه	
کردار	کارآموده
کردگار	کارآگاه
کرده (= بخش، فصل)	کارآمد
کیرفه	کاربرد
کیرفه (کیسه...)	کارتندی
گرگناس	کاردان
کزوفتاری	کاردانی
گستی (= گشتی)	کارد پزشکی (= جراحی)
کیش (= شیار)	کارزار
کشتارخواهی	کارساز
کشتزار-پیمان	کارکرد
کشتمند	کارگزار
گشتی (= گستی)	کارگزاری
کشتی بستن	کارواژه (= فعل)
کشتی بندی	کاستار
کشتی گشودن	کاستاری
کشتی نوکردن	کاستی
کشور پرور	کاشانه
کک	کالبد

گاو (= ستور، چار بای اهلی)	کَل
گاو-بیمان	کَلان پیکر
گاؤ درفش	کلید-واژه
گاؤ ڈم	کَمالگ
گاه (= سرود)	کَماله دیو
گاهان	گَنام
گاه شماری	گَنده
گَجستک	گَنده مان
گدازان	کین سوگ
گر	گُیش
گرایش	کنیز
گردن پوش (زره...)	کوناه تن
گردونه	کوتنه بدن
گَرز بُردار	کوتنه دید
گَرز زمان	کوتنه نوشت
گَرزیدن	گُودک وین
گروتمان	گُوشتیگ (= گُستی، گُشتی)
گِرونده	کوکنار
گری	کون مرز
گزند رسان	کون مرزی
گزند رسانی	کوهان
گزند ناپذیر	کیانی (فر...)
گستاخ	کیستی
گستاخی	کیش
گستره	کین توی
گسیل	کین خواهی
گشایش بخش	کینه ور
گُشن	
گُشن گیری	گات (= گاه)
گشوده چنگال	گازگیر
گشوده درفش	گاس

مادر-خدایی	گفتار-پیمان
ماده اشتر	گفتار درمانی
ماده دیو	گفتاری-شنیداری
ماده گاو	گمیز
مادیان	گنج خانه
مادبگی (اندام...)	گنجور
مادینه	گنجینه
ماراشیند	گند آگین
ماراشفند	گندزا
مارشپند	گندزدایی
مال بند	گندمایه
ماهروی (= برسمدان)	گوازه
مردارخوار	گوزبشت
مردارسوز (آتش...)	گوزسینه
مردارسوزان	گوسفند-پیمان
مردم-پیمان	گوشواره
مرد نادیده (دوشیزه...)	گوگیرن
مرغکان مرغ	گوهر
مرگ آفرین (اهریمین...)	گوی سان (= گروی)
مرگ آرزان	گوبش
مرگ زدای	گهنبار
مзда آفریده	گهنباران و بسپرد
مздаپرست	گیاه درمانی
مздаپرستی	گیتی افزای
مзда داده	گیتبانه
مزدایی	گیسور
مزدیسنا	
مزدیسنان	لابه
مزن (= مژندر)	لغزش
مژندر	لگام
مژندری (دیوان...)	

مهزآینی	مَزَنی (= مزندن)
مهزُدُروج	مُغ
مهزِستای	مُغ آزار
مهزُفرب	مغان (خرابات...)
مهزُورز	مغان (دیر...)
مهین ایزد (= امشاسپند)	مغان (سرای...)
مهین ایزد بانو (= امشاسپند بانو)	مغانه
مهین گفتار	مغ بچه
میان بند	مغ زاده
میانجی	مغ سرا
میان رودان (= بین التهرین)	مغ گیده
میان مایه	مغوبت
میانه بها	مغوبتان مغوبت
میانین	مفرغین
میخی (حفظ...)	مکبه (makih)
میزد	مگون
مینو	مگه
میئوی	مئره (= گفتار ایزدی)
	مئره درمانی
نا آستومند	منش
نا آشون	موبد
نا آشون مرد	موبدان موبد
نا آژنا	موتک کرتار
نابسامان	مورک
نابسامانی	موزه (= کفش، پای پوش)
نابکار	مویه
نابویا	میهادیو
نابهنجار (دستان...)	مهراب
ناپارسا	مهرابه
ناپارسا مرد	مهز آزار
ناپژمردنی	مهز آیین

ناموری	نابیوسته (به نظم در نیاورده، منشور)
نامیرا	ناخویشکار (= آخویشکار)
نانپاره	نادرست اندیش
ناوتاک	نادرست پیمان
نخست آفریده	نادرست پیمانی
نخست اندیش	نادرست کردار
نخست وزیر	نادرست گفتار
نخستین (گاو...)	نارادی
نخشکیدنی	نارسا اندام
نرم استخوانی	نارسا اندامی
نرم گفتاری	نارساتن
نریان	نازندگی (= نا + زندگی)
نریمان (= نرمنش، مردمنش)	نازنین
نرینگی (اندام...)	ناستودنی
نرینه	ناسرشته
نزاده	ناسزا گویان
نژاده	ناشایست (= ناروا، غیرمجان)
نسا	نافرمانبردار
نسا سالار	نافرمانی
نستوهی	نافرّه مند
نَشک	نافرهیخته
نسو	نافرینده
نسوکش	نافرقتنی
نغز	نافه
نغمه سرایی	ناکام
نفرین	ناگاه گیر (سگ...)
نکاستنی	ناگرفتنی (فر...)
نکوهش	ناگستنی
نکوهیده	نام نژاد (= éponyme)
نگاهبان	نام واژه (= اسم)
نگاهبانی	نامور

نیزه آرنده	نلغزیدنی
نیستی ناپذیر	نماد
نیفتادنی	نماز (= نیایش، ستایش، پرستش)
نیک (اندیشه...)	نمازگزار
نیک (کردار...)	نمود
نیک (گفتار...)	نواختن
نیک آفریده	نوایین
نیک آگاهی	نودمیده
نیک اسب	نوزایی
نیک اندیش	نوزوت
نیک اندیشانه	نوزود
نیک اندیشی	نوزودی
نیک اندیشیده	نوشتار
نیک بخت	نوشتاری
نیک بنیاد	نوکننده
نیک خرد	نهاد
نیک خواه	نهاده
نیک خواهی	نهان روان
نیک دل	نهانگاه
نیک دیدار	نه شبه (برشوم...)
نیک دین	نیاز
نیک زیستی (= زندگی خوب و بهروزانه)	نیازآوری
نیک کردار	نیازکنان
نیک کرده	نیایش
نیک گُش	نیایشگر
نیک گزارده	نیایشگزار
نیک گفتار	نیالوده
نیک گفتاری	نیرنگ
نیک منش	نیرنگ باز
نیک نامی	نیرنگ دین
نیکوتن	نیرومند بازوان

هات	نیکویی
هاسر	نیگرای
هام دَبیره (= آم دَبیره)	نیگرایبه
هائیان	نیمروز (= جنوب)
هاون	نیمروزی (= جنوبی)
هاوانان	نیمه خوانده
هاونگاه	نیوشا
هاونی	
هراس انگیز	واپس کشیدن
هراس انگیزی	واریسی
هرزه	واژگان
هرزه درای	وانمود
هرمزُد خُدای	ودایی
هرویسپ تُخَمک (= بسیار تخمه، همه تخمه)	وَر (آزمون ایزدی، آیین دادرسی)
هزار گوش (مهر...)	وَر (بناگاه جم کرد)
هستی	وَرَج
هستی آفریده (روشنی...)	وَرزاو
هستی نگری	ورزیدن
هماورد	ورزیده
همپتکار	وَرَس
همپرسگی	وَرَسَن
همچند	وَرَج دِیس
همخوابگی	وَنَدیداد (= دادِ دیوستین)
همخوابه	وی بازو
همداستان	ویتشتی
همسایه آزار	ویراستار
همیستار	ویراستن
همیستاری	ویرایش
همیستگان	ویسپرد
همیستگانی	ها

هیرتدان هیرتد	هم سخنی همسرایه (= همسایه)
یاری خواهی	همکام
یاری رسانی	همه تخمه
یخ بندان	همه تن مرگ (اهریمن...)
یزدان	همیان (= هاشیان)
یزدان شناخت	همیستگان (= همیستگان)
یزشن	همیشه بهار
یزشنگاه (اورویسگاه)	هنجار (= دستور، روش)
یسنه	هنگامه
یشت	هوس انگیز
یکتا آفریده (گاو...)	هوم
یگانه آفریده (گاو...)	هوم بالای (ورس...)
یل	هوم دیگر (= برهوم)
یوجیستی	هوم سفید (= گوگیرن)
بوغ	هیرتد

کتابنامه اوستا و مزدیسنا

الف. مأخذهای بنیادی در پژوهشهای اوستایی

۱. بارتولومه (Bartholomae) :

Vorgeschichte der iranischen Sprachen; Awestasprache und Altpersisch, GrIPh.,
Bd I, Strassburg, 1895-1901

این کتاب، جامع‌ترین سند خلاصه شده در آواشناسی و دستور زبان اوستایی است که آثار زبان‌شناسی پیش از آن را نیز به طور کامل دربر دارد.

۲. بارتولومه:

Altiranisches Wörterbuch, Strassburg, 1904; 2nd ed., Berlin, 1961

این پژوهش، تمام مواد موجود در اوستا و سنگنبشته‌های فارسی باستان را که در دسترس مؤلف بوده است، دربر می‌گیرد و تقریباً فهرست کاملی بر متن اوستا بشمار می‌رود. از نظر فارسی باستان، پس از بررسی‌های «هینتز» و «کنت»، این اثر را باید کهنه و منسوخ دانست؛ اما برای مطالعه درباره زبان اوستا، همچنان مأخذی اساسی محسوب می‌شود.

۳. ه. رایشلت (H. Reichelt) :

Awestisches Elementarbuch, Hiedelberg, 1909

این اثر، مناسب‌ترین کمک برای پژوهشهای اوستایی است. مؤلف در آواشناسی و شکل‌شناسی کلمه‌ها پیرو «بارتولومه» است؛ اما در شکلی موجزتر. افزون بر آن، این رساله شامل فصل بزرگی در نحو (ترکیب) زبان اوستاست که اگر بررسی‌های کهنه «شیگل» را در نظر نگیریم، در نوع خود بی‌نظیر است. در ذیل (ضمیمه) کتاب، بخشهای زیادی از متن اوستا همراه با واژگان آن آمده است.

۴. ه. رایشلت:

Iranisch, Grundriss der indogermanischen Sprach-und Altertumskunde, II, Bd. 4-2,
Halft. S. 1-84, Berlin-Leipzig, 1927

این کتاب، برآوردی کلی است از آگاهیهای درباره پژوهشهای ایرانی.

۵. ک. گلدنر (K. Geldner) :

Awestalliteratur, Grundriss der Iranischen Philologie, Bd. II, Strassburg, 1896-1904
 در این کتاب، توصیفی از محتوای اوستا و آگاهیهای بدست آمده درباره دست‌نویسهای آن و تاریخچه پژوهشهای اوستایی و اصول زبانشناختی اوستایی آمده است. همچنین فهرستی از مأخذهای قابل مراجعه که پژوهشها و بررسیهای عام پیش از انتشار کتاب را دربردارد و انتشار متن و ترجمه‌های اوستا را شامل می‌شود، در این کتاب درج شده است.

۶. گ. مورگنشتیرن (G. Morgenstierne) :

Orthography and Sound-System of the Avesta. NTS, XII, 1942
 این رساله، گذشته از بازسازی آزموننی دستگاه آوایی اوستای روزگار ساسانیان، شامل نظریه‌هایی درباره تکامل دستگاه آوایی زبانهای ایرانی است.

۷. ک. هوفمن (K. Hoffmann) :

Altiranisch, -"Handbuch der Orientalistik, Abt. IV Bd, Iranistik" I. Abschnitt.
 Linguistik, Leiden-Köln, 1958
 این کتاب، برآوردی فشرده است از ویژگیهای آواشناختی و دستوری زبانهای اوستایی و فارسی باستان، همراه خلاصه‌ای درباره مسئله‌های بنیادی و وضع این زبانها از لحاظ همزمانی.

ب. چاپهای متن اوستا

۱. ه. رایشلت:

Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index, Strassburg, 1911
 این چاپ، متن درسی بسیار مناسبی است از اوستا با گزیده‌هایی بسیار خوب از متنهای اوستایی همراه با گزارش و واژگان آن.

۲. ف. شپیگل (F. Spiegel) :

Avesta, die heiligen Schriften der Parsen, zum ersten Male im Grundtexte sammt der Huzvaresch-Uebersetzung herausgegeben, Bd I-II, 1853-1858
 متن فارسی میانه که در این اثر آمده است، ارزش فراوان دارد.

۳. ک. گلدنر:

Avesta, die heiligen Bucher der Parsen, Bd I-III, Stuttgart, 1886-1895

این کتاب، ویرایشی انتقادی است که بر بنیاد شمار زیادی از دست‌نویسها قرار دارد و تاکنون مأخذی پذیرفتنی در پژوهشهای اوستایی است.

۴. ک. گلدنر:

Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafnensis, vol. VII-IX, K-5 (1937, 1938, 1939); vol. X-XI, K.3a, K3b, K-1 (1941, 1942); vol. XII, K-7, K-25 (1944)

این کتاب، رونوشت کامل بهترین دست‌نویسهای اوستا را که در کپنهاک موجود است، در دسترس خواننده می‌گذارد.

پ. ترجمه‌های کامل اوستا

۱. ج. دارمستتر (J. Darmesteter) :

Le Zend-Avesta, traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique, vol. I-III, Paris, 1892-1893, 2nd Ed.: Paris, 1962

این ترجمه، از دیدگاه زیباشناسی کهنه و منسوخ شده؛ اما از لحاظ تفسیر درباره برخی از ویژگیهای اوستا هنوز هم ارزشمند است.

۲. ف. ولف (F. Wolff) :

Avesta, die heiligen Bucher der Parsen, ubersetzt auf der Grundlage von Chr. Bartholomae's Altiranischen Worterbuch, Strassburg, 1910

گرچه درباره تعبیرها و تفسیرهای مندرج در این کتاب، نظرهای نوینی ابراز شده؛ اما کتاب در مجموع، ترجمه‌ای پذیرفتنی باقی مانده است. ترجمه «گاهان» که در این کتاب آمده، به وسیله «بارتولومه» صورت پذیرفته است.

ت. ترجمه‌های گاهان

۱. بارتولومه:

Die Gatha's des Awesta, Zarathustra's Verspredigten, Strassburg, 1905

۲. بُد (Bode) :

Songs of Zarathustra, The Gathas, Translated from the Avesta, London 1953

۳. انکلساریا (Anklesaria) :

The Holy Gathas of Zarathustra, Bombay, 1953

این دو ترجمه بویژه از این لحاظ که گزارش اوستا را از دیدگاه زرتشتیان کنونی نشان می‌دهد، جالب توجه است.

۴. ژ. دوشن گیمن (J. Duchesne-Guillemin) :

Zoroastre, essai critique avec une traduction commente des gathas, Paris, 1948.

(English translation: The Hymns of Zarathustra, London, 1952, 2nd Ed., Boston, 1963)

ترجمه‌ای درست است؛ اما همواره با تعبیرها و تفسیرهای ادیبانه‌ای است که اساساً خصلت تاریخی و دینی دارد. مؤلف همچنین کوشیده است که بخشهای گاهان را به ترتیب زمانی مرتب سازد.

۵. م. سمیث (M. Smith) :

Studies in the Syntax of the Gathas of Zarathustra together with Text, Translation and Notes, Philadelphia, 1929

این کتاب، شامل تعبیرها و تفسیرهای اصیلی است که با ترجمه «بارتولومه» مقایسه شده و طبعاً مؤلف از آن بهره‌برداری کرده است.

۶. هومباخ (H. Humbach) :

Die Gathas des Zarathustra, Bd I, Heidelberg, 1959

۷. و. هینتز (W. Hinz) :

Zarathustra, Stuttgart, 1961

کتابی پژوهشی است درباره‌ی نخستین دوره‌ی رواج دین زرتشتی که ترجمه‌ای از گاهان و نامنامه‌ای جامع از مآخذ را نیز دربرمی‌گیرد.

ث. پژوهشهای دیگر

۱. اونوالا: نگرشهایی درباره‌ی دین پارتیان (بمبئی ۱۹۲۵)

Unvala: Observations on the Religion of the Parthians, Bombay, 1925

۲. ا. بنونیست: مغان در ایران باستان (انجمن پژوهشهای ایرانی-۱۹۳۸)
E. Benveniste: Les Mages dans l'Ancien Iran
۳. ا. بنونیست و ل. رنوز: «ورتره» و «ورترغنه»
E. Benveniste et L. Ronou: Vrtre et Vrthragna, Paris, 1934
۴. ه. بیرکه لاند: زرتشت پیامبر ایران
H. Birkeland: Zaratustra, Iran's Profet, Oslo, 1943
۵. ه. و. بیلی: مسائل زرتشتی در کتابهای سده نهم میلادی
H.W. Bailey: Zoroastrian problems in the Ninth century books (Oxford, 1943)
۶. آ. و. جکسن: تعیین جای آذر فرنیغ (مجله شرقی آمریکا-۱۹۲۱)
A.V.W. Jackson: The Location of Farnbagh Fire, 1921
۷. آ. شتاین: ایزدان زرتشتی بر روی سکه های هند و سکایی (مجموعه آثار بابل و شرق)
A. Stein: Zoroastrian Deities on Indo-Scythian coins, Babylonian and Oriental Record, I, London, 1886-87
۸. کازارتلی: فلسفه دینی مزدیسنان در زمان ساسانیان
Casartelli: La philosophie religieuse du masdeisme sous les Sassanides
۹. آ. کریستن سن: فرگرد یکم و ندیداد و تاریخ نخستین تیره های ایرانی
A. Christensen: Le Premier du Vendidad et l'histoire Primitive des tributs Iraniennes (D. Vid. slesk. hist-fil. Medd. XXIX. 4)
۱۰. ف. کومون: پایان جهان بنا بر قول مغان باختری (مجله تاریخ ادیان-۱۹۳۱)
F. Cumont: La fin du monde selon les mages occidentaux
۱۱. ب. گیگز: امشاسپندان
B. Geiger: Die Amesha Spentas, Sitzungsberichte der wiener Akademie, 1916
۱۲. ه. لومل: دین زرتشت بنا بر نوشته های اوستا
H. Lommel: Die Religion Zarathustras nach dem Avesta-dargestellt, Tübingen 1930
۱۳. ه. لومل: یشت های اوستا
H. Lommel: Die Yashts des Avesta, übersetzt und eingeleitet
۱۴. آ. میه: سه سخنرانی درباره گاهان
A. Meillet: Trois conferences sur Gathas de l'Avesta, Paris, 1925
۱۵. ه. س. نیبرگ: متنهای مربوط به تقویم مزدیسنی
H.S. Nyberg: Texte zum mazdyasnischen kalender, Upsala Universitets Arsskrift, 1934
۱۶. وزن دنک: چگونگی آموزشهای زرتشت (لایپزیک-۱۹۲۷)
Wesendonk: Das wesen der Lehre Zarathustros
۱۷. ژ. هرتل: آتش شاهی و آتش بهرام در اوستا (رساله های آکادمی ساکس-۱۹۳۱)
J. Hertel: Die Awestischen Herrschafts und Siegesfeuer

فهرست کتابها و گفتارهای مأخذ و مرجع

- آزاد (ابوالکلام): ذوالقرنین یا کورش کبیر، ترجمه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۲
- آسمون (ج. پ. ب.)، بویس (دکتر مری) و کای بار (پرفسور): دیانت زرتشتی (مجموعه سه مقاله)، ترجمه فریدون وهمن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۸۶-تهران ۱۳۴۸
- آشتیانی (مهندس جلال الدین): زرتشت (مزدیسنا و حکومت)، از انتشارات شرکت سهامی انتشار، تهران-بهار ۱۳۶۷
- ابن الاثیر: تاریخ الکامل (بخش مربوط به ایران)، ترجمه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۷۳-تهران ۱۳۴۹
- ابن التمیم (محمد بن اسحاق): کتاب الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۴۳
- ابوالقاسمی (محسن): درباره زبان آسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۶۹-تهران ۱۳۴۸
- آرانسکی (ای. م.): مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸
- ارداویرافنامه: (یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی)، ترجمه دکتر رحیم عقیقی، چاپ دانشگاه مشهد-مهر ۱۳۴۲
- استاریکف (ا. ا.): فردوسی و شاهنامه، ترجمه رضا آذرخشی، انتشارات مجله پیام نوین، تهران ۱۳۴۱.
- اسدی (ابونصر علی بن احمد طوسی): گرشاسپ نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران ۱۳۱۷
- _____: لغت فرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۳۶
- افشار (ایرج): درگذشت ابراهیم پورداود و سال شمار زندگی پورداود، ماهنامه راهنمای کتاب، سال یازدهم، شماره ۹-دی ماه ۱۳۴۷
- الیاده، میرچا: اسطوره بازگشت جاودانه (مقدمه بر فلسفه ای از تاریخ)، ترجمه بهمن

سرکاراتی - انتشارات نیما، تبریز - بهار ۱۳۶۵

_____ : چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۲
 اندرز خسرو قبادان: متن پهلوی با ترجمه و حواشی و فرهنگ پهلوی - فارسی از دکتر محمد مکرری،
 چاپ دوم، تهران - دی ماه ۱۳۲۹

اوستد (ا.ت.): تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم، انتشارات ابن سینا، تهران
 ۱۳۴۰

ایران از نظر خاورشناسان: نوشته گروهی از دانشوران غربی، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، انتشارات
 اقبال، تهران ۱۳۳۵

برومند سعید (دکتر جواد): حافظ و جام جم (مجموعه حافظ شناسی)، از انتشارات پازنگ، تهران
 ۱۳۶۷

بلعمی (ابوعلی محمد بن محمد): تاریخ بلعمی (ترجمه و تکلمه تاریخ طبری)، به تصحیح محمد تقی
 بهار (ملک الشعرا) و به کوشش محمد پروین گنابادی، جلد اول از انتشارات وزارت فرهنگ،
 تهران ۱۳۴۱

بنونیست (امیل): دین ایرانی بر پایه متنهای مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، چاپ دوم، از
 انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۵۴

بهار (مهرداد): اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۴۳ - تهران ۱۳۵۲

_____ : پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، انتشارات توس - تهران ۱۳۶۲

_____ : جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، جلد
 اول، شماره ۱ - تهران ۱۳۴۷

_____ : کنگ دژ و سیاوش گرد (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه
 فردوسی، تهران ۱۳۵۷

_____ : واژه نامه بندهشن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۷ - تهران ۱۳۴۵

_____ : واژه نامه گزیده های زاداسپرم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره
 ۱۳۱ - تهران ۱۳۵۱

بهرام پژدو (زرتشت): زراتشت نامه، به تصحیح فردریک روزنبرگ و تصحیح مجید محمد دبیرسیاقی،
 انتشارات طهوری - تهران ۱۳۳۸

بیرونی (ابوریحان محمد بن احمد): آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ سوم، انتشارات

امیرکبیر-تهران ۱۳۶۳

_____ : الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، چاپ زاخو، لایپزیگ ۱۹۲۳ ب.م.
پوردادود (ابراهیم): اناهیتا (پنجاه گفتار)، به کوشش مرتضی گرجی، انتشارات امیرکبیر-تهران
۱۳۴۳

_____ : پیشدادیان و کیانیان (مقاله)، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال
چهارم، شماره ۲. اسفندماه ۱۳۴۵

_____ : خرّمشاه (سخنرانیهای درباره آیین و تاریخ و لغت ایران قدیم)، انتشارات
انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۰۵

_____ : زین ابزار (مقاله)، مجله بررسیهای تاریخی، شماره های ۱ و ۲ و ۳-تهران
۱۳۴۵

_____ : سوشیانس (رساله ای درباره موعود مزدیسنا)، انتشارات انجمن زرتشتیان
ایرانی، بمبئی-اوت ۱۹۲۷ ب.م.

_____ : فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران
۱۳۲۶

_____ : هرمزنامه، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۳۱

_____ : یادداشتهای گاتها (بخش دوم گاتها)، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات
انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۳۶

پیرنیا (حسن... مشیرالدوله): ایران باستان، ۹ جلد، چاپ سوم، کتابهای جیبی-تهران ۴۲-۱۳۴۱

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی: پژوهش و نگارش گروهی از خاورشناسان
شوروی، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، انتشارات پیام-تهران ۱۳۵۴

تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز: پژوهش و نگارش گروهی از خاورشناسان شوروی، ترجمه
کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش-تهران ۱۳۵۹

تاریخ جهان باستان: زیر نظر و. دیا کونف و س. کووالف، ترجمه ع. همدانی، ص. انصاری و
م. ب. مؤمنی-تهران ۱۳۴۷

تاریخ سیستان: به تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، انتشارات زوّار-تهران ۱۳۱۴

تفضلی (دکتر احمد): سوورای جمشید و سوورای ضحاک (مقاله)، مجله دانشکده ادبیات و علوم
انسانی تهران (جشن نامه استاد محمد مقدم)، سال ۲۳، شماره ۴-زمستان ۲۵۳۵ شاهنشاهی

(۱۳۵۵ خورشیدی)

- _____ : واژه‌نامه مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۶۳-تهران ۱۳۴۸
- تمذّن ایرانی: نوشته چندتن از خاورشناسان فرانسوی، ترجمه دکتر عیسی بهنام، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۳۷
- ثعالبی (ابومنثور عبدالملک بن محمد نیشابوری): غرر اخبار ملوک الفرس، چاپ کتابخانه اسدی، تهران ۱۹۶۳ ب.م. از روی چاپ زنتبرگ، پاریس ۱۹۰۰ ب.م.^۱
- جعفری (دکتر علی اکبر): معنی اوستا (مقاله)، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال چهارم، شماره ۲-اسفندماه ۱۳۴۹
- جکسن (آ.و. ویلیامز): سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری-فریدون بدره‌ای، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۲
- حمزه بن حسن اصفهانی: تاریخ پیامبران و شاهان (سنتی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۱-تهران ۱۳۴۶
- خرده اوستا: گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۱۰
- خورناسی (مویس): تاریخ ارمنستان، ترجمه گئورگی نعلبندیان، اداره نشریات دانشگاه یروان-۱۹۸۴
- دوشن گیمن (ژ.): زرتشت و جهان غرب، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، شماره ۳-تهران ۱۳۵۰
- دیا کونوو (م.م.): اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان-تهران ۱۳۴۴
- دینشاه ایرانی: اخلاق ایران باستان، ترجمه عبدالحسین سپنتا، چاپ دوم، مطبعة مجلس-تهران ۱۳۱۲
- راستار گوویووا (و.س.): دستور زبان فارسی میانه، ترجمه دکتر ولی الله شادان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۴۱-تهران ۱۳۴۷
- راوندی (مرتضی): تاریخ اجتماعی ایران (جلد اول: تاریخ اجتماعی ایران و کهن‌ترین ملل باستانی از آغاز تا اسلام)، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم-تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)

۱. مجتبی مینوی نام این کتاب را «غرر سیرالملوک» و مؤلف آن را «ابومنصور مرغنی» دانسته است. (—
مقدمه توقیعات انوشروان)

فهرست کتابها و... / ۱۱۳۳

رضوی (سید محمد طاهر): پژوهشی درباره برخی از همانندیهای مزدپرستی و اسلام، ترجمه جلیل دوستخواه، نشرته دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، سال نهم، شماره دهم-۱۳۵۳

روایت پهلوی (متنی به زبان فارسی میانه = پهلوی ساسانی): ترجمه مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۷

زادسپرم پسر جوان جم: گزیده های زادسپرم، ترجمه محمدتقی راشد محصل، از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶

زرتین کوب (دکتر عبدالحسین): از گذشته باستانی ایران چه می توان آموخت؟، انتشارات اداره فرهنگ و هنر فرمانداری کل لرستان-آبان ۱۳۵۱

زند و هومن یسن: ترجمه صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم-تهران ۱۳۴۲
ستوده (دکتر منوچهر) و سروشیان (جمشید): فرهنگ بهدینان، انتشارات فرهنگ ایران زمین-تهران ۱۳۴۶

سرکاراتی (دکتر بهمن): بنیان اساطیری حماسه ملی ایران (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی-تهران ۱۳۵۷

سیمرغ: (نشریه بنیاد شاهنامه فردوسی) ۵ شماره از اسفندماه ۱۳۵۱ تا تیرماه ۱۳۵۷
شهرستانی (ابوالفتح محمد بن عبدالکریم): الملل والتحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح و تحشیه سید محمدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم، انتشارات اقبال-تهران ۱۳۳۵

صد در نثر، صد در بند هشن: به کوشش هیربد بهمن جی نوشیروانجی دهابرد-بمبئی ۱۹۰۹ م.
صفا (دکتر ذبیح الله): تاریخ ادبیات در ایران (جلد اول: از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی)، انتشارات ابن سینا، چاپ سوم-تهران ۱۳۳۸

_____ : حماسه سرایی در ایران از قدیم ترین عهد تاریخ تا قرن چهاردهم هجری، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۳۳

صمدی (مهرانگیز): ماه در ایران از قدیم ترین ایام تا ظهور اسلام، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷

ضیاءپور (جلیل): مازندران فردوسی کجاست؟ (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی-تهران ۱۳۵۷

عبادیان (محمود): «آشا» در اوستا (مقاله)، فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، تهران ۱۳۶۶
عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر: گزیده قابوس نامه، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی، سازمان

کتابهای جیبی - تهران ۱۳۵۳

فخرالدین اسعد گرگانی: ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۰۱۰ - تهران ۱۳۴۹

فردوسی (ابوالقاسم): داستان سیاوش، به تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی، انتشارات مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران ۱۳۶۳

_____ : شاهنامه (۱). چاپ کتابخانه یهود ابروخیم از روی چاپ وولرس و با مقابله با
چاپهای می کن ومول، ۱۰ جلد - تهران ۱۳۱۴. ۲. چاپ فرهنگستان علوم شوروی، ۹ جلد، مسکو
۱۹۷۱-۱۹۶۰. ۳. چاپ افست از روی چاپ ژول مول، ۷ جلد، سازمان کتابهای جیبی، چاپ
سوم - تهران ۱۳۶۳. ۴. چاپ لندن - نیویورک، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم - نیویورک
(۱۳۶۶)

فرهوشی (دکتر بهرام): ایرانویج، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵

_____ : جهان فروری، بخشی از فرهنگ ایران کهن، انتشارات کاریان، چاپ
دوم - تهران ۱۳۶۴

_____ : فرهنگ پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۴۱۴، چاپ دوم - تهران
۱۳۵۲

_____ : نقدی بر «وندیداد یا مجموعه قوانین زرتشت» (مقاله)، ماهنامه راهنمای
کتاب، سال ششم، شماره ۸ - آبان ۱۳۴۲

کارنامه اردشیر بابکان: (پیوست «زند و هومن یسن»)، ترجمه صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر،
تهران ۱۳۴۲

کارنوی (آ. جی.): اساطیر ایرانی، ترجمه دکتر احمد طباطبائی، انتشارات اپیکور با همکاری
مؤسسه انتشارات فرانکلین - تبریز ۱۳۴۱

کرین (هانری): روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان (فارسی و فرانسه)، انتشارات انجمن
ایران شناسی - تهران ۱۳۲۵

کرستن سن (آرتور): ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات ابن سینا، چاپ
سوم - تهران ۱۳۴۵

_____ : کیانیان، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۵۰
_____ : مزدآپرستی در ایران قدیم، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه
تهران - ۱۳۳۶

- _____ : ملاحظاتی دربارهٔ قدیم‌ترین عهد آیین زرتشتی (مقاله)، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال دوم، شمارهٔ ۳-تهران، فروردین ۱۳۳۴
- _____ : نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران، ترجمهٔ احمد تفضلی و ژالهٔ آموزگار، ج ۱، انتشارات نشرنو، تهران ۱۳۶۳- ج ۲، تهران ۱۳۶۸
- کلیما (اوتاکی): تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمهٔ دکتر جهانگیر فکری ارشاد، انتشارات توس-تهران ۱۳۵۹
- کویاجی (ج. ک.): آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمهٔ جلیل دوستخواه، سازمان کتابهای جیبی، چاپ دوم-تهران ۱۳۶۲
- گاتها: (بخش یکم، گزارش دوم)، گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۲۹
- گاتها، سرودهای زرتشت: ترجمه و تفسیر موبد فیروز آذرگشسب، ۲ جلد-از انتشارات سازمان فروهر، تهران ۱۳۵۹-۱۳۵۱
- گاتها، سرودهای مینوی زرتشت: گزارش دکتر حسین وحیدی، نشر آفتاب، تهران ۱۳۶۵
- گریمال (پیر): فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمهٔ دکتر احمد بهمنش، ۲ جلد، انتشارات دانشگاه تهران (شماره‌های ۶۸۵ و ۷۲۸، تهران ۴۱-۱۳۴۰)
- گیرشمن (ر.): ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۳۶
- ماتیگان یوشت فریان (متن پهلوی، آوانویس، ترجمه، واژه‌نامه): ترجمهٔ محمود جعفریان، سازمان انتشارات فروهر، تهران ۱۳۶۵
- ماه فروردین روز خرداد: متن پهلوی و ترجمهٔ فارسی با واژه‌نامه و چند یادداشت، ترجمهٔ دکتر صادق کیا، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شمارهٔ ۱۶)، چاپ دوم-تهران ۱۳۳۵
- مجتبائی (فتح‌الله): شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، شمارهٔ ۴-تهران ۱۳۵۲
- مجموعهٔ سخنرانیهای سومین تا ششمین هفتهٔ فردوسی: انتشارات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی-شمارهٔ ۱۰ / مشهد ۱۳۵۷
- مختاری (محمد): دوگانگی سیمرغ در حماسه (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران ۱۳۵۷

- مسکوب (شاهرخ): سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)، انتشارات خوارزمی-تهران ۱۳۵۰
- _____ : مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۴۲
- مشکور (دکتر محمد جواد): ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم-تهران ۱۳۴۷
- _____ : فرهنگ هزوارشهای پهلوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۹-تهران ۱۳۴۶
- _____ : گفتاری درباره دینکرد، مشتمل بر شرح بخشهای دینکرد، تاریخ اوستا و ادبیات دینی پهلوی (به یادبود شصتمین زادروز استاد پورداود)، تهران-شهریور ۱۳۲۵
- معین (دکتر محمد): مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین، جلد اول، مؤسسه انتشارات معین-تهران ۱۳۶۴، جلد دوم-تهران ۱۳۶۷
- _____ : مزدیسنا و ادب پارسی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۵۵۳-تهران ۱۳۳۸
- _____ : مزدیسنا و ادب پارسی، جلد دوم، به کوشش مهدخت معین، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۵۵۳/۲-تهران ۱۳۶۳
- _____ : یوشث فریان و مرزبان نامه (فارسی و روسی)، چاپخانه مجلس شورای ملی ایران-تهران ۱۳۲۲
- مقدم (م.) (= دکتر محمد مقدم): چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان با واژه نامه، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شماره ۴)، چاپ دوم-تهران ۱۳۳۷
- _____ : داستان جم، متن اوستا و زند فرگرد دوم «ویدیودات» با واژه نامه اوستایی و برگردانیده متن اوستا به فارسی، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شماره ۶)، چاپ دوم، تهران-آذر ۱۳۴۱
- _____ : سرود بنیاد دین زرتشت، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شماره ۱۲)، تهران ۱۳۱۹ یزدگردی (= ۱۳۲۹ خورشیدی)
- _____ : مهربه یا پرستشگاه دین مهر (مقاله)، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، دوره اول، شماره ۳-تهران، مهرماه ۱۳۴۳
- منظومه درخت آسوریک: متن پهلوی، آوانوشت، ترجمه فارسی، فهرست واژه ها و یادداشتهای از دکتر ماهیارنوبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۵-تهران ۱۳۴۶
- موله (م.): ایران باستان، ترجمه دکتر ژاله آموزگار، چاپ دوم، انتشارات توس-تهران ۱۳۶۳

- میراث ایران: نوشته ۱۳ تن از خاورشناسان، زیر نظر «ا. ج. آبروی»، ترجمه چند تن از دانشوران ایرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۳۶
- مینوی خرد: ترجمه دکتر احمد تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۰۱-تهران ۱۳۵۴
- نرشخی (ابوبکر محمد بن جعفر): تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفرین عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات توس-تهران ۱۳۶۳
- نولدکه (تودور): حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات دانشگاه تهران-تهران ۱۳۲۷
- نیبرگ (ه. س.): دینهای ایران باستان، ترجمه دکتر سیف الدین نجم آبادی، انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها-تهران ۱۳۵۹
- وندیداد: (حصه سوم کتاب اوستا)، ترجمه سید محمدعلی حسینی (داعی الاسلام)، حیدرآباد دکن-۱۹۴۸ ب. م. (۱۳۲۷ خورشیدی)
- ویسپرد: گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات ابن سینا-تهران ۱۳۴۳
- هدایتی (م.): سوورا و اشترا در داستان جم وندیداد (مقاله)، پیوست نشریه شماره دوم، سال هشتم انجمن فرهنگ ایران باستان-تهران ۱۳۴۹
- هرون (پاول) و هوربشمان (هاینریش): اساس اشتقاق فارسی، ترجمه و تنظیم جلال خالقی مطلق، ج ۱، بنیاد فرهنگ ایران، تهران-۲۵۳۶ (= ۱۳۵۶)
- هیننگ (و. ب.): زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه کامران فانی-چاپ دوم از انتشارات پرواز، تهران ۱۳۶۵
- یادگار جاماسپ: (= جاماسپ نامه)، ترجمه صادق هدایت، پیوست «زند و هومن یسن»، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۴۲
- یادگار زریران: (= ایاتکار زریران)، ترجمه صادق هدایت، مجله سخن، دوره یکم-تهران ۱۳۲۲
- یادنامه پورداود: (جلد اول گفتارهایی به زبان فارسی، جلد دوم گفتارهایی به زبانهای اروپایی) به کوشش و زیر نظر دکتر محمد معین به مناسبت شصتمین زادروز استاد ابراهیم پورداود-تهران ۱۳۲۵
- یادنامه دینشاه ایرانی: نگارش گروهی از دانشوران و فرهنگ پژوهان، بخش اول (مقالات فارسی)-بمبئی ۱۹۴۳. ب. م.
- یارشاطر (دکتر احسان): زبانها و لهجه‌های ایرانی (مقاله)، مقدمه لغت نامه دهخدا، انتشارات سازمان لغت نامه دهخدا-تهران ۱۳۳۷
- یسنا (بخش یکم): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۰۷

یسنا (بخش دوم): گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات انجمن ایران‌شناسی - تهران ۱۳۳۷

یشتها (جلد اول): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی - بمبئی ۱۳۰۷

یشتها (جلد دوم): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی - بمبئی ۱۳۱۰

Anklesaria (B.T.): The Holy Gathas of Zarathushtra, Bombay 1953

Bailey (H.W.): Yasna 53; Modi Memorial Volume, Bombay 1930

—————: Zoroastrian Problems in the Ninth century Books, Oxford 1943

Bode (Dastur F.A.): Songs of Zarathushtra, London 1952

Bulletin of the Iranian Culture Foundation, Vol. 1, Part 1, 1969

Chatterjee (J.M.): The Ethical Conception of the Gathas, Navsary 1932

—————: Gathas or the Hymns of Atharvan Zarathushtra, Navsary 1933

Coyajee (J.C.): Studies in Shahnameh, Bombay 1939

Darmesteter (J.): The Zend-Avesta, part I The Vendidad (Sacred Books of the East, Vol. IV) Oxford 1880

Dinshah Irani Moemorial Volume, Bombay 1943

Études Mithriaques: Actes du 2e Congres International-Téhéran, du 1er au 8 septembre 1975 Acta Iranica 17, Première Série Volume IV, Téhéran.Liège 1978

Gray (L.H.): Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute, No. 15) Bombay 1929

Haug (M.): Essays of the Sacred Language, Writings And Religion of the Parsis; Second Edition, edited by West, London 1876

Hinnells (J.R.): Persian Mythology, The Hamlyn Publishing Group Limited, London, New York, Sydney, Toronto 1973

Jackson (A.V.W.): A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, Stuttgart 1888

—————: Persia, past and present, New York 1906

—————: Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, New York 1901

Kanga (K.E.): An English-Avesta Dictionary, Bombay 1909

—————: Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English, Bombay 1867

Kanga (S.P.): Metrical Version of the Gathas, Bombay 1934

Kapadia (Dinshah D.): Glossary of Pahlavi Vendidad, Bombay 1953

Khabardar (A.F.): New Light of the Gathas of Holy Zarathushtra, Bombay 1951

- Madan (D.M.):** Study of the Gathas; Part 1, The Gatha Ahunavaiti, Bombay 1916
- Mills (L.H.):** The Five Zoroastrian Gathas, Leipsic 1895
- Moulton (J.H.):** Early Zoroastrianism, London 1913
- Prof. Jackson Memorial Volume** (Papers on Iranian Subjects in honour of the late Prof. A.V. Williams Jackson-Publishid by The K.R. Cama Oriental Institute), Bombay 1954
- Punegar (K.E.):** Gathas (The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute, No. 12) Bombay 1928
- Reichelt (H.):** Avesta Reader, Texts, Notes, Glossary and Index, Strassburg 1911
- Sacred Books of the East (S.B.E.), Pahlavi Texts** by E.W. West, edited by F. Max Müller:
Vol. V Oxford 1880
Vol. XVIII, Oxford 1882
Vol. XXIV, Oxford 1885
Vol. XXXVII, Oxford 1892
Vol. XLVII, Oxford 1897
- Sokolov (S.N.):** The Avestan Language, Nauka Publishing House, Moscow 1967
- Tafazzoli (Dr. Ahmad):** Some Middle-Persian Quatations in Classical Arabic And Persian Texts, Memorial Jean de Menasce, Edite Par Ph. Gignoux et A. Tafazzoli, Imprimerie Orientaliste Louvain 1974-Foundation Culturelle Iranienne 185
- Taraporewala (Irach J.S.):** The Gathas of Zarathushtra, Text with a free English translation, Bombay 1951
- : The Divine Songs of Zarathushtra, Bombay 1951
- The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz,** Their Version With Introduction And Notes by E.B.N. Dhabhar, Bombay 1932
- Vendidad,** Avesta Text With Phahlavi Translation by Dastuor Hoshang Jamasp, Vol. I-The Texts, Vol. II-Glossarial Index, Bombay 1907
- Wolff (Frits):** Glossar Zu Firdosis Schahnameh, Hildesheim, Germany-1965

۱. مینوی ورجاوند، میثویان، آفریدگانِ آهورایی

۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۳، ۳۵۴، ۳۸۴، ۴۲۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۲، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۷۵، ۵۸۴، ۶۰۵ تا ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۳ تا ۶۱۵، ۶۲۲، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۴۹، ۶۸۰، ۸۰۷، ۸۱۸، ۸۳۳، ۸۴۴، ۸۵۰	آب (= ایزد بانوی آبها): ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۵۰، ۲۵۲، تا ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۳۱، ۴۴۷، ۵۲۱، ۶۱۷ تا ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۶، ۵۹۷، ۷۹۶ آبان: ۶۳۰، ۶۳۴
آرقیبتی: ۷، ۸، ۱۵، ۱۸ تا ۲۰، ۳۰، ۳۴، ۳۹ تا ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۸۱، ۱۵۹، ۱۹۴، ۲۲۹، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۴، ۸۵۵	آبها (= ایزد بانوی آبها): ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۲، ۵۶۸، ۵۹۳، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۳۴، ۸۱۴
آسمان: ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۱، ۲۶۳، ۵۳۸، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۱	آبهای نیک (= ایزد بانوی آبها): ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۰، ۳۲۲، ۵۴۵، ۵۶۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۷۴۴
آبام نیات: ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۲، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۸۳، ۳۱۰، ۳۳۰، ۳۳۷، ۴۲۵، ۴۹۴، ۵۳۸، ۶۱۰، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۳۴، ۶۳۶	آتر (= آذر): ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۶، آتش (= آذر): ۷۹۵، ۷۹۶، ۸۱۷ تا ۸۱۹، ۸۳۳، ۵۳۱، ۲۵۶
آرت (= آشی): ۶۳۵	آذر: ۱۷، ۲۱، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۵۵، ۶۴، ۷۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷ تا ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۶ تا ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۰ تا ۲۴۲
آرت (= آشی): ۶۳۵	
آردوی: ۵۲۱، ۲۹۸، ۲۹۷	
آردوی سوز: ۸۱۴	

آرذیسور آناهیتا: ۲۷۷ تا ۲۹۷ تا ۲۹۹ تا ۳۰۱ تا
 ۳۲۲ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ، ۴۰۶ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۵۵ ، ۴۵۹ ،
 ۶۰۱ تا ۶۰۳ ، ۶۳۰ ، ۶۳۴ ، ۸۸۱

آرذیسوربانو: ۶۰۱ ، ۶۰۲

آردیبهشت: سی ونه، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ،
 ۱۱۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۸ ، ۱۳۱ ، ۱۴۶ ، ۱۵۹ ، ۱۶۵ ،
 ۱۷۱ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۸ ، ۲۲۶ ، ۲۳۳ ،
 ۲۴۰ ، ۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ ،
 ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۳۷۵ ، ۴۸۲ ،
 ۴۹۲ ، ۵۳۹ ، ۵۵۹ ، ۵۹۰ تا ۶۱۳ تا ۶۲۶ ،
 ۶۲۹ ، ۶۳۳ ، ۶۴۴ تا ۶۴۶ ، ۶۴۹ ، ۸۶۵

آرشتاد: ۹۷ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۱۵ ، ۱۲۳ ، ۱۲۹ ،
 ۱۶۶ ، ۲۸۲ ، ۲۸۴ ، ۳۸۶ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۷ ،
 ۴۰۴ ، ۴۰۸ ، ۵۳۷ ، ۶۲۵ تا ۶۲۷ ، ۶۳۰ ، ۶۳۴

تا ۶۳۶

آرشتی: ۲۲۸ ، ۳۹۴

آزیرین: ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۱۴ ، ۱۲۲ ،
 ۱۲۸ ، ۵۹۳ ، ۶۱۷

آشتاد: پنجاه و پنج، ۶۳۱ ، ۶۳۶

آشوزوشت: ۸۴۴

آشه: سی و هشت، چهل و شش، ۷ تا ۱۲ تا ۱۴ تا
 ۲۶ ، ۲۸ تا ۳۵ ، ۳۹ تا ۴۴ ، ۴۴ تا ۵۰ ، ۵۲ تا
 ۵۹ ، ۶۳ تا ۷۴ ، ۷۷ تا ۸۱ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۹۱ تا
 ۹۳ ، ۹۵ ، ۹۸ تا ۱۰۰ ، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ،
 ۱۰۷ ، ۱۱۰ تا ۱۱۲ ، ۱۱۶ تا ۱۱۸ ، ۱۲۰ ،
 ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ تا ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۸ ،
 ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۲ تا ۱۵۵ ، ۱۵۸ ،
 ۱۵۹ ، ۱۶۳ ، ۱۶۵ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ،
 ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ،
 ۱۹۳ تا ۱۹۵ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۶ تا ۲۰۸ ،
 ۲۱۰ ، ۲۱۲ تا ۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۱ تا ۲۲۷

۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۲ ،
 ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۵۰ تا ۲۵۶ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ،
 ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۷۸ تا ۲۸۸ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ ، ۳۰۳ ،
 ۳۱۱ ، ۳۱۳ ، ۳۲۳ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۴۱ ، ۳۴۷ ، ۳۶۸ ،
 ۳۷۴ ، ۳۷۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۱ تا ۳۹۳ ، ۴۱۱ ، ۴۱۴ ،
 ۴۱۶ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۸ تا ۴۳۰ ،
 ۴۳۹ ، ۴۴۱ ، ۴۴۱ ، ۴۵۱ ، ۴۵۱ ، ۴۶۸ ، ۴۸۱ ، ۴۸۵ ، ۴۸۷ ،
 ۴۹۱ تا ۴۹۳ ، ۵۰۰ ، ۵۰۲ ، ۵۰۳ ، ۵۰۵ تا
 ۵۰۷ ، ۵۲۴ ، ۵۲۹ ، ۵۳۱ ، ۵۳۵ ، ۵۳۸ ، ۵۴۱ ،
 ۵۴۳ ، ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۴۹ ، ۵۵۷ ، ۵۶۴ ، ۵۷۱ ،
 ۵۷۳ ، ۵۷۶ ، ۵۷۹ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۵۹۰ ، ۵۹۴ ،
 ۶۱۰ ، ۶۱۴ ، ۶۲۲ ، ۶۲۳ ، ۶۲۶ ، ۶۲۶ ، ۶۳۱ ،
 ۶۳۳ ، ۶۳۶ ، ۶۴۴ ، ۶۴۵ ، ۶۴۶ ، ۶۸۲ ، ۶۸۳ ،
 ۷۰۰ ، ۷۰۱ ، ۸۴۶ ، ۸۶۵ ، ۸۶۶ ، ۸۷۸

آشه وهیشت: ۱۷۹

آشهین: ۹۷ ، ۱۰۰ ، ۱۰۸ ، ۱۱۵ ، ۱۲۳ ، ۱۲۸ ، ۶۲۵ ،
 آشی: ۱۸ ، ۹۹ ، ۱۰۵ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۷ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰ ،
 ۱۴۴ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۶ ، ۱۹۴ ، ۲۱۳ ، ۲۲۲ ،
 ۲۳۶ ، ۲۵۶ ، ۳۳۸ ، ۳۶۹ ، ۳۹۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ،
 ۴۱۲ ، ۴۶۷ تا ۴۷۹ ، ۴۸۱ ، ۴۹۴ ، ۵۳۱ ، ۵۳۷ ،
 ۵۴۱ ، ۵۴۲ ، ۵۴۷ ، ۵۴۹ ، ۶۳۵ ، ۸۷۲

آم: ۹۷ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۱۴ ، ۱۱۴ ، ۱۲۳ ، ۱۲۸ ، ۲۶۸ ،
 ۲۸۲ ، ۲۸۴ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۴۴۰ ، ۶۲۱ ، ۶۲۴ ،
 ۶۲۹ ، ۶۳۰ ، ۶۳۴ ، ۶۳۵

آمرداد: سی و هشت، سی ونه، چهل، ۲۷ ، ۳۰ ،
 ۹۵ ، ۱۰۷ ، ۱۱۰ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۲ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۳۰ ،
 ۱۳۲ ، ۱۶۵ ، ۲۲۶ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۵۹ ، ۲۶۴ ،
 ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۹۳ ، ۳۷۵ ، ۵۰۳ ، ۵۴۲ ،
 ۶۱۰ ، ۶۲۹ ، ۶۳۳

آندرماس: ۹۷ ، ۱۰۳ ، ۱۰۹ ، ۱۰۹ ، ۱۱۵ ، ۱۲۳ ، ۱۲۹ ،
 ۳۲۶

تا ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹ تا ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸،
 ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۱۳،
 ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵ تا
 ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴،
 ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶ تا ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۷،
 ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸،
 ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۸ تا ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۵،
 ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰،
 ۴۹۴ تا ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲ تا
 ۵۱۴، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۵،
 ۵۳۷ تا ۵۳۹، ۵۴۵ تا ۵۴۹، ۵۵۱ تا
 ۵۵۳، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۸،
 ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۹ تا ۵۹۱، ۵۹۹،
 ۶۰۵ تا ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳ تا ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۱
 تا ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹ تا ۶۳۶، ۶۳۷،
 ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۵۹ تا
 ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۹ تا ۶۷۴، ۶۷۷ تا ۶۹۷،
 ۷۰۱، ۷۰۳ تا ۷۰۹، ۷۱۱ تا ۷۱۷، ۷۱۹ تا
 ۷۳۱، ۷۳۳ تا ۷۳۸، ۷۳۶ تا ۷۴۵، ۷۴۷،
 ۷۴۸، ۷۵۰ تا ۷۵۳، ۷۵۳ تا ۷۷۱، ۷۷۸ تا
 ۷۸۱، ۷۸۳ تا ۷۸۵، ۷۸۹، ۷۹۸ تا ۷۹۸،
 ۸۰۱، ۸۰۲ تا ۸۰۴، ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۷،
 تا ۸۲۲، ۸۲۵، ۸۲۸ تا ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۴۱،
 ۸۴۵ تا ۸۵۹، ۸۶۱، ۸۶۲ تا ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۶۹
 تا ۸۷۱، ۸۷۵، ۸۷۷ تا ۸۸۰، ۸۸۵ تا ۸۸۸

آهوره مزداه: چهل

آیاتریم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،
 ۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۶

آیبی گیّه: ۶۲۱، ۶۲۲

آیرتَمَن: ۱۹۴، ۲۱۵، ۵۷۵، ۸۷۸، ۸۸۵، ۸۸۷،
 ۸۸۸

آندروای: ۹۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۴۴۷ تا ۴۵۷، ۴۵۹،
 ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۶۵

اوپَرَتات: ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۶۸،
 ۲۸۲، ۲۸۴، ۴۴۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۴۱، ۵۸۵،
 ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵

اوپَتَمَن: ۳۸۴

اویسر وُتریم: ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳،
 ۱۲۸، ۶۲۲، ۶۲۱

آهورَه: ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۳۰،
 ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۴ تا ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵،
 ۵۷، ۶۵ تا ۶۷، ۷۰، ۷۵، ۸۵، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴،
 ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۹،
 ۱۷۸، ۱۸۰ تا ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۳۲،
 ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۱ تا ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴،
 ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲،
 ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۲، ۳۳۶،
 ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۸، ۴۰۷، ۴۱۲،
 ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۹۳، ۴۹۹، ۵۲۵،
 ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۴، ۶۰۷، ۶۱۰،
 ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۸،
 ۶۶۵، ۶۸۴، ۸۷۲، ۸۷۸

آهوره مزدا: سی و هفت، سی و نه، ۹۱ تا ۹۸

۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱ تا ۱۱۴،
 ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵ تا ۱۲۹،
 ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵،
 ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵ تا ۱۶۸، ۱۷۳،
 تا ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲ تا ۱۸۴، ۱۸۶،
 ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴،
 ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶،
 ۲۲۹ تا ۲۳۱، ۲۴۰ تا ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸،
 ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹ تا ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱

پُرَماه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۳۲۶
 پروین: ۳۳۲
 بُوزَوَات: ۵۴۱
 پیکِ ایزدی (= نَرَبوسنگ): ۸۸۷

تِشتر: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۶۶، ۱۹۳، ۲۸۰،
 ۳۲۹ تا ۳۴۳، ۳۸۷، ۴۰۲، ۴۸۲، ۵۹۱، ۶۳۴،
 ۸۷۲، ۸۸۲

تیر (= تِشتر): پنجاه و شش، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۴۵
 تِشتر تینینی: ۳۳۲، ۵۹۱، ۵۶۳

نَواش: ۲۶۸، ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۳۰، ۶۳۵

جاودانگی (= اَفرَداد): ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۲،
 ۳۴، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۳، ۷۸، ۱۷۰، ۲۴۸

جیستا: ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۷۰، ۳۸۴، ۳۹۳،
 ۳۹۴، ۴۶۷، ۴۷۹، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵

جیستی: ۳۹۳، ۳۹۴، ۵۳۱، ۵۴۱، ۶۳۱، ۸۷۲،
 ۸۷۳

خَر: ۲۱۲

خُرداد: سی و نه، پنجاه و شش، ۲۷، ۳۰، ۹۵،
 ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲،
 ۱۶۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۱، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۸،
 ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۷۵، ۵۰۳، ۵۴۲،
 ۶۱۰، ۶۲۹، ۶۳۳

خُشتره وِزَرته: سی و هشت، چهل، ۸۷۶

خورشید: ۹۳، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۶، ۱۷۴، ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۳۶،
 ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۴

اَبَر تَمَن ایشیه: ۲۱۵، ۵۲۲، ۵۲۵، ۶۱۰، ۶۲۹،
 ۶۳۳

ایزد آب (= آبان): ۴۹۴

ایزد باران (= تِشتر): ۸۸۲

ایزد بانوی آبها (= آبان): ۲۴۲، ۲۵۱، ۸۱۴، ۸۴۷،
 ۸۸۱، ۸۵۹

باد: ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۵۹، ۳۳۷، ۳۵۵، ۳۹۳، ۳۹۴،
 ۳۹۸، ۴۱۵، ۴۸۲، ۵۳۸، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵،
 ۸۶۶

بِرَجِیه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸،
 ۵۸۳، ۶۲۵، ۶۲۶

بهترین آشه: ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۶۳،
 ۲۷۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۶۱، ۴۲۹، ۴۴۱،
 ۵۲۴، ۵۴۳، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۹، ۶۱۴، ۸۴۹

بهترین قیش: ۱۵، ۱۸، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۶۳،
 ۷۸، ۷۲

بهرام: پنجاه و شش، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴،
 ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۶، ۲۳۲، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۴،
 ۳۷۰ تا ۴۳۱، ۴۴۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۸۵، ۶۲۱،
 ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۶، ۸۷۲

بهمن: سی و نه، ۹۵، ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۶۵، ۲۰۰،
 ۲۲۶، ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۷۵،
 ۴۲۱، ۴۹۲، ۵۴۹، ۵۹۰، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳،
 ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۷۰

به وای: ۷۳۹

پارند: ۳۳۸، ۳۶۹

پارندی: ۱۵۸، ۵۳۷، ۶۳۱، ۶۳۵

پَتیه شَهِیم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،
 ۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۵

۶۳۱
 زَنَسَن: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۶،
 ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۳، ۳۶۳، ۳۷۲،
 ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷ تا ۴۰۰، ۴۰۲،
 ۴۰۴ تا ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۴۱، ۴۷۱، ۴۳۷،
 ۵۴۶ تا ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵،
 ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۳۹
 روانِ آفرینش (= گِوشوزَوَن): ۷
 زانفِیاد: پنجاه و شش، ۶۳۱، ۶۳۶
 زَروان: ۲۶۸، ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۳۰، ۶۳۵
 زمان: ۳۶۹، ۸۷۰
 زمانِ بی کَرانه: ۸۶۴، ۸۶۵
 زمانه: ۵۸۵، ۶۳۰، ۶۳۵
 زمین: ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۶۳، ۶۵۵
 زَنَوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳،
 ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۴۹
 ساوَنگهی: ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶،
 ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۴۳، ۵۳۳،
 ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۱۰
 شِینَتِ آرمِیتی: ۶۶۷
 شِینَتِ مِینِیو: ۸۷۳
 سِینَدِارَقَد: سی و نه، ۲۳، ۳۱، ۳۴، ۶۹، ۷۸، ۷۹،
 ۸۵، ۹۵، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۰،
 ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۸ تا ۲۸۱،
 ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۷۵، ۴۰۶، ۴۷۱، ۵۲۴، ۵۲۹،
 ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۸۴، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳،
 ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۵، ۶۸۳، ۷۴۹، ۸۵۵، ۸۵۸،
 ۸۶۶، ۸۶۵

۳۵۶، ۳۶۵، ۳۷۵، ۴۰۳، ۴۲۲، ۴۲۵، ۵۶۳،
 ۵۶۴، ۵۸۶، ۵۸۹، ۵۹۰ تا ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۸،
 ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۷۹۲
 داد: ۳۸۶، ۵۹۵
 دامویش او یَمَن: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵،
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۹۸،
 ۴۱۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۶۱۱، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷،
 ۶۳۸، ۶۳۹
 دانش (= چیستنا): ۴۶۱ تا ۴۶۳، ۴۶۵، ۵۹۲،
 ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۶
 دَخِیوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸،
 ۵۹۳، ۶۱۷، ۶۱۸
 دِرواسِپ: ۳۴۵ تا ۳۵۱، ۶۳۰، ۶۳۴
 دِروَنات: ۵۳۱
 دَهَمِ آفرِیتی: ۶۳۷، ۶۳۸
 دَهَمانِ آفرین: ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷
 دی: ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۴ تا ۶۴۶
 دین: ۲۵۹، ۲۶۴، ۳۶۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۷۱، ۵۳۵،
 ۵۳۷، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵، ۶۳۶
 راتا: ۲۸۱، ۲۸۳، ۶۲۹، ۶۳۳، ۸۶۷
 رام: ۹۲، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۸،
 ۱۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۵۳، ۳۸۸،
 ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۸۵، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹ تا ۶۱۱،
 ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵
 رَپِیشوین: ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲،
 ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۴۹، ۶۵۰
 رَسایی (= خرداد): ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴،
 ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۷۱، ۷۸، ۱۷۰، ۲۴۸
 رَسَنات: ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۴۶۷، ۴۷۹،

سیندترین: ۵۲، ۹۵، ۱۹۰، ۳۹۲

سیندترین مینوز سی و هشت، ۱۵، ۳۰، ۳۹، ۴۲،
 ۶۳، ۷۸، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۴۸، ۲۷۱، ۲۷۴،
 ۳۳۲، ۳۷۰، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۳۹، ۵۰۹، ۶۵۰،
 ۶۶۵، ۷۲۹، ۷۷۱، ۷۸۳، ۷۸۹، ۸۱۷، ۸۴۱،
 ۸۶۵، ۸۷۵

سیند مینوز سی و هفت، سی و هشت، ۷، ۴۰،
 ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۶۳، ۶۴، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹،
 ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۳،
 ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۵۶،
 ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۲۳، ۳۴۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۲،
 ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۴۸،
 ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۹۲، ۵۴۹، ۵۵۵، ۶۳۰، ۶۳۵،
 ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۵۰، ۷۸۰، ۷۸۹، ۷۹۲، ۷۹۹،
 ۸۰۱ تا ۸۰۳، ۸۰۸، ۸۵۶، ۸۶۴

سیهر: ۳۶۹

ستویس: ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۳، ۴۱۴،
 ۶۳۰، ۶۳۴

سروش: پنجاه و پنج، پنجاه و شش، ۲۹، ۴۲، ۴۹،
 ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸،
 ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۶۶،
 ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱ تا ۲۲۸،
 ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۶۳،
 ۳۶۶، ۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۱ تا ۳۹۵، ۴۲۳، ۴۲۷،
 ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۵۵۷،
 ۵۸۳ تا ۵۸۵، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵،
 ۶۸۰، ۷۳۹، ۷۷۳، ۷۸۱، ۸۰۲، ۸۰۷، ۸۴۸ تا
 ۸۵۰، ۸۵۲ تا ۸۵۶، ۸۶۶، ۸۷۳

سوگ: ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۲، ۶۲۹،
 ۶۳۳، ۸۷۲، ۸۸۶

سمرغ: ۴۰۰، ۴۳۹، ۸۴۲

شهریاری (= شهریور): ۷۱، ۹۲، ۲۰۹،
 شهریاری میثوی: ۷، ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۱ تا ۲۴،
 ۳۰ تا ۳۵، ۴۰ تا ۴۳، ۴۶، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۶۳،
 ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۱۶۳،
 ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۴۴، ۲۵۶،
 ۲۵۸، ۴۲۴، ۵۳۵

شهریوز سی و نه، ۹۵، ۱۲۰، ۱۶۵، ۲۰۰، ۲۲۶،
 ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۷۵، ۵۶۵، ۵۹۰،
 ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳، ۶۴۵، ۸۶۵، ۸۷۶

فزادت فشو: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸،
 ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۴۹

فزادت ویز: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸،
 ۵۹۳، ۶۱۷، ۶۱۸

فزادت ویسیم هوجیاتی: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴،
 ۱۲۳، ۱۲۸، ۶۲۱، ۶۲۲

فروتنی (= سیند رملد): ۱۷۰

فروردین: ۶۳۰، ۶۳۵

کز (ماهی...): ۴۳۷، ۴۶۲، ۷۱۲، ۸۷۳

کرسفت (مرغ...): ۶۷۴

گاو (= نخستین جانور): ۵۶۸، ۸۷۹، ۸۸۲

گاو پاک (= گاو نخستین): ۶۵۵، ۷۸۹

گاو نخستین: ۸۸۲، ۸۷۹، ۶۵۵

گاو یگانه آفریده: ۳۲۵، ۳۲۷، ۵۹۹، ۶۳۰، ۶۳۴

گوش: ۲۵۶، ۳۲۹، ۵۹۰، ۶۳۴

گوش تشن: ۹۵، ۲۰۴، ۲۵۹، ۵۴۲، ۵۴۷، ۶۳۰

گوشورون: ۷، ۱۰، ۱۲، ۹۵، ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۰۶

۲۵۹، ۵۴۲، ۵۴۷، ۶۲۲، ۶۳۰، ۶۳۴

مَزدا آهورَه: سی و هفت، سی و هشت، ۷ تا ۹،
۱۱، ۱۵ تا ۱۷، ۲۴، ۲۷ تا ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵،
۳۹ تا ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱ تا ۵۸، ۶۳، ۶۴،
۶۶، ۷۰ تا ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶،
۱۱۸، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۹۴، ۲۰۰ تا
۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۴۴، ۲۶۵،
۳۵۴، ۴۲۷، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۱۴، ۵۳۵،
۵۳۹، ۵۵۴، ۵۶۷، ۵۷۹، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۷،
۶۰۸، ۶۴۴، ۶۶۷، ۸۷۱

مَنْتْرَه شِینْت (= مازاسپند): ۳۳۱، ۳۳۶
مَنْشِ نِیک (= بهمن): ۷ تا ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴ تا
۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱ تا ۲۵، ۲۷ تا ۳۹،
۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲ تا ۵۸، ۶۳، ۶۵ تا ۷۴، ۷۷،
۸۱، ۸۵، ۸۶، ۱۱۳، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۳ تا
۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۴۸، ۲۵۶،
۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۷۴، ۸۶۵

مَهْر: ۹۲، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۶۶،
۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۴،
۳۳۱، ۳۳۸، ۳۳۹ تا ۳۶۱، ۳۶۳ تا ۳۸۸،
۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۵،
۴۴۱، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۹۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۳۷،
۵۴۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹ تا ۶۱۱،
۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۸،
۶۷۵، ۷۳۹، ۸۶۶، ۸۶۹

مَیْدِیاَرِم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۹،
۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۶

مَیْدِیوَرِم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،
۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۵

مَیْدِیوَشَم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،

مَیْدِیوَشَم (درخت...): ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۶۲۹،
۶۳۳، ۸۷۵، ۸۷۷

مادِزِمین (= سِینْداَرَمَد): سی و نه

مازاسپند: ۳۳۱، ۳۳۶

ماه: ۹، ۱۰، ۱۱ تا ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹،
۱۳۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۶۳ تا ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹، ۵۹۹،
۶۰۰، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۷۹۲

مَزدا: ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۶ تا ۲۰، ۲۴ تا ۲۸،
۳۴، ۳۹ تا ۴۲، ۴۴ تا ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳،
تا ۵۶، ۵۹، ۶۳، ۶۵ تا ۷۴، ۷۷ تا ۷۹، ۸۱،
۸۵، ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۸ تا
۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱،
۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵ تا ۱۷۹،
۱۸۲ تا ۱۹۵، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶،
۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۵،
۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۷۲ تا ۲۷۴،
۲۷۶، ۲۷۹ تا ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۷،
۲۹۸، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۳،
۳۴۵ تا ۳۵۱، ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۸،
۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۲۵،
۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۵۲، ۴۶۱ تا ۴۶۳، ۴۶۵،
۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۱ تا ۴۸۳، ۴۸۵،
تا ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۷،
۵۲۰، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۴،
۵۸۵، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۶،
۶۱۷ تا ۶۱۹، ۶۲۹، ۶۳۱ تا ۶۳۳، ۶۳۶،
۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۴۹، ۷۷۱،
۷۷۴، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۲، ۸۶۱،
۸۶۴، ۸۶۶ تا ۸۷۲، ۸۸۱، ۸۸۶

ویشپنتت: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۳۲۶ ویو(= اندروای): ۸۶۵، ۸۶۶	۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۵ مینوی بهتر (= سیندمینو): ۷۴۱
هاونسی: ۹۱، ۹۲، ۱۰۰ تا ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۴۲، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۰۹ هدیش: ۵۲۲، ۵۲۶ هرمز: پنجاه و هشت، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۳ تا ۵۹۷، ۶۰۵، ۶۲۹ ۶۳۳ هفتورنگ: ۳۳۲، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۳۰، ۶۳۴، ۸۷۳ همشپندم: ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۴۱۶، ۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۶ هوشبام: ۵۸۷ هوم: ۲۵، ۲۷، ۱۳۶ تا ۱۴۲، ۱۴۴ تا ۱۴۸، ۱۵۰ تا ۱۵۲، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۵، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۷۴، ۴۷۵، ۵۰۵، ۵۰۶، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۷۶ هوم سفید: (درخت...): ۷۱۲، ۷۲۷، ۸۷۵، ۸۷۷ بایزته هوشیتی: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸ تا ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۵، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۳، ۶۳۴	ناهید (= اردویسور آناهیتا): ۵۲۱ نپات آپام: ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۸، ۶۱۷، ۶۲۹، ۶۳۱ نریوسنگ: ۱۶۸، ۲۲۲، ۳۶۶، ۳۹۱، ۴۲۳، ۵۳۷، ۵۳۸، ۶۰۶، ۶۱۰، ۸۷۱، ۸۸۷ نمانسیه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۵۸۳، ۶۲۵، ۶۲۶ وارغن (مرغ...): ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۹۰، ۴۹۱ واسی پنچاسدورا (ماهی...): ۲۱۲ ونگهاپره: ۸۰۱، ۸۰۲ ونند: ۳۳۲، ۴۰۲، ۵۰۷، ۵۹۱، ۶۳۰، ۶۳۴ وهوشتر: ۵۶۵ وهومن: ۸۵۶ ویشویش (درخت...): ۷۰۷ ویشیه: ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۱۰

۲. مینوی سینه‌نده، دیوان، دُرُوجان، بتیاره آفریدگان

۷۸۶، ۷۹۲، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۳۷، ۸۳۸	آز: ۱۶۷، ۲۵۳، ۵۱۴
۸۴۱، ۸۶۱ تا ۸۶۵، ۸۷۱، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۶	آزی: ۸۴۹، ۸۵۰
تا ۸۷۹، ۸۸۱، ۸۸۵ تا ۸۸۷	
ایشوش هُوَآخْتُ: ۶۹۹، ۷۷۹	آبوش: ۳۳۴ تا ۳۳۶، ۳۴۱، ۴۸۱، ۴۸۲
اینْدَر: ۷۸۵، ۸۷۳	آرِنِن: ۳۱۳
	آزْدَها: ۶۵۹، ۸۷۶
بَدترین مَیش (= آنْگَرَمَینِیو): ۱۵، ۲۶	آزْدَهای توفان: ۸۷۶
بَدوای: ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۳۹	آزْدَهای شاخداران: ۱۳۸، ۴۹۱
بَرَوَز: ۶۶۰	آزی (= آزی دَهاک): ۸۴۹، ۸۵۰
بَنشی: ۲۹۳	آزی دَهاک: ۱۳۸، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۳۹، ۴۵۱
بوجی: ۲۹۳	۴۹۱، ۴۹۳، ۵۰۲، ۸۵۰، ۸۶۳
بوشاسِب: ۳۷۶، ۳۸۵، ۴۸۱، ۷۹۱، ۸۴۹	آستوویڈتو: ۶۹۹، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۳۹
بوتنی: ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۴	آکتنش: ۶۸۶، ۸۷۴
بویذی: ۷۹۱	آک مَن: ۴۹۳
بویذیزا: ۷۹۱	آنْگَرَمَینو: سی و هفت، سی و هشت، ۲۲۴، ۳۹۲
	۴۰۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۹۲، ۴۹۳
پَیتی شَه: ۴۷۴	آنْگَرَمَینِیو، سی و هفت، ۲۸۸، ۸۷۳
پَیری قَیتی: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱	اھریمَن: چهل و سه، ۹۴، ۱۳۸، ۱۷۶، ۱۹۳
	۲۲۷، ۲۳۸، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۰
تَرَمَیشی (= تَرَمَیتی): ۲۸	۳۰۳، ۳۱۴، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۷۶، ۳۸۲
تَرَمَیتی: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱	۳۸۵، ۴۲۰، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۷۱
تَوَزوی: ۷۸۵، ۸۷۴	۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۴، ۵۱۵
جَهی: ۳۱۴، ۳۱۵، ۸۷۹، ۸۸۳	۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۴، ۶۰۷، ۶۵۵
جینی: ۷۴۱، ۸۷۸ تا ۸۸۰	۶۵۹، ۶۶۴، ۶۷۷، ۶۸۰، ۷۱۱، ۷۷۴، ۷۸۴

گندروی زرین باشنه: ۱۰۴، ۴۵۲، ۴۹۱

خرو: ۷۹۱

خرويغنی: ۷۹۱

مَرَسُون: ۸۴۷، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۴

مَنَش زشت (= آنگرَمینوی): ۲۳، ۲۴

موش پری: ۱۶۷، ۲۵۳

مویذی: ۷۹۱

مینوی دُرَوَند (= آنگرَمینوی): ۸۶

مینوی ناپاک (= آنگرَمینوی): ۱۵۱

خَشم: ۱۰، ۱۵، ۶۸، ۶۹، ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۲۷،

۲۸۰، ۳۷۶، ۳۸۵، ۳۹۳، ۴۶۸، ۴۸۱، ۴۹۳،

۵۰۳، ۷۷۴، ۷۸۶، ۷۹۱، ۷۹۲، ۸۷۴

خَتَنی تی: ۶۶۱، ۸۶۳

خَو: ۸۰۵

دروی: ۸۷۴

دیوی: ۸۷۴

ناتنگ هیتیه: ۷۸۵، ۸۷۳

نَسو: ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۶۵۶، ۶۷۸، ۷۰۹، ۷۱۰،

۷۱۱، ۷۱۵، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۹، ۷۳۰،

۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۴۸، ۷۴۹،

۷۵۳ تا ۷۷۸، ۷۷۵، ۷۶۹، ۷۶۸، ۷۶۷ تا

۷۸۰، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۱، ۸۰۶،

۸۰۷، ۸۶۳، ۸۶۵، ۸۷۴

زاوَرَوَن: ۸۷۴

زیرِیج: ۷۸۵، ۸۷۴

زیری مَبَاك: ۸۰۲، ۸۰۳

زیری مَبینگوزَه: ۸۰۲، ۸۰۳

سَینی: ۲۹۳

سَینجَغر: ۸۷۳

سیج نَهان رَوان: ۸۴۷، ۸۶۱، ۸۶۲

سَکَنبَه: ۶۶۰

سُورَو: ۷۸۵، ۸۷۳

وات: ۷۸۶

وَرَنویش: ۳۱۳

وَزَغ: ۷۱۱، ۷۱۲

وُزُك: ۳۱۳

ویامبور (دیوان...): ۴۴۲

ویدتو (= آستویدتو): ۲۳۰، ۳۷۶

ویریش: ۷۳۹، ۸۷۰

هشی: ۷۹۳

کسوی: ۸۷۴

کوند: ۸۷۳

کوندی: ۷۹۱

کوندیز: ۷۹۱

۳. کسان (اساطیری - تاریخی)

آبایف (ای.): پنجاه و یک	آرزوشمن: ۴۹۲
آبین: ۱۳۷، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۷۴، ۴۹۱	ارسطون: ۸۱۴
آنوی: ۴۲۶	ارشام: دوازده
آذر باد پسر امید: شانزده	آزوتوک: ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۵۲
آذر باد مهرانسپندان: پانزده	آزوتندر: ۴۲۶
آذرفرن بَغ پسر قَرخ زاد: شانزده	آستوت اِرت: ۴۲۶، ۵۰۲
آذرگتسب (موبد فیروز): شش، چهل و شش، ۵۷، ۵۸	اسدی طوسی (علی بن احمد): پنجاه و هفت
آراستی: ۴۲۵	اسفندیار: ۴۲۶، ۸۷۵
آرش تیرانداز: ۳۳۱	اسفندیارجی: پنجاه و هفت، ۸۰۲، ۸۰۹، ۸۱۹
آسموسن (ج. پ.): پنجاه و شش	اسکندر مقدونی: یازده، پانزده
آموزگار (دکترزاله): پنجاه و پنج، پنجاه و هفت	آسموخوانونت: ۲۷۹
اَبُوکَفَّیْه: ۴۵۲	آشت آورونت: ۳۵۰
ابن النَّدیم: بیست و سه	آشتی گَفَّیْه: ۴۵۲
ابن بلخی: چهارده	آشک بیست و دوم: پانزده
آترت: ۱۳۸	آشوزدنگهه (پسر پورودا خشتی): ۳۱۰
آترط: ۴۲۶	آشوزدنگهه (پسر سایورزوری): ۳۱۰
آختیه: ۳۱۲	آغریرت: ۴۲۶
آرجاسپ: ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۰، ۵۰۱	آغریرت: ۳۴۸، ۴۲۶، ۴۹۹
آرداویراف: ۸۱۷، ۸۱۸	آفراسیاب: ۱۵۱، ۳۰۵، ۳۴۸، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹
اِردَت فِدری: ۴۲۶	۵۰۲
اردشیر بابکان: پانزده	آفرگ: ۷۴۸
	افلاطون: ۸۱۴
	الیاده (میرچا): پنجاه و پنج

آنکلساریا: پنجاه و یک	بورنوف (اوژن): پنجاه
اوخشیت ارب: ۴۱۸	بوزانی (آ.): پانزده
اوخشیت نیم: ۴۲۶	بویس (م.): پنجاه و شش
اورواخشیه: ۱۳۸، ۴۵۲	بهار (دکتر مهرداد): هفت، پنجاه و پنج، پنجاه و شش، پنجاه و هشت، ۶۵۷، ۶۸۰، ۸۰۷
اوروت اسپ (= لهراسپ): دوازده	بهنش (دکتر احمد): پنجاه و هفت
اُوروت تر: ۴۲۶، ۶۷۴	بهنام (دکتر عیسی): چهل و یک
اوروساز: ۴۵۳	بیرونی (ابوریحان): دوازده، شانزده، پنجاه و پنج
اوزلی: ۶۶۴	بیلی (ه. و.): پانزده، پنجاه و یک، ۶۶۱
اوسبخش: ۵۰	
اوشتر: ۴۲۶	
اوشیدر: ۴۲۶	پااوروز: ۳۰۸
اوشیدرماه: ۴۲۶	پالیارو (آ.): پانزده
اومسند (ا. ت.): چهل و یک، چهل و دو	پنتیه: ۴۹۲
ایران شهر (ح. ک.): چهل و یک، چهل و دو	پشن: ۳۱۷، ۵۰۱
ایرانی (دینشاه): سی و هفت، چهل و دو	پشوتن: ۴۲۶
ایرج: ۴۲۶	پشوتنوز: ۴۲۶
ایست و استر: ۱۸۴، ۱۹۱، ۴۲۶	پورداد (استاد ابراهیم): چهار، هفت، پنجاه و یک تا پنجاه و چهار، پنجاه و شش تا پنجاه و هشت، ۱۷، ۳۰، ۴۷، ۴۹، ۵۸، ۸۰، ۸۶، ۱۴۶، ۱۹۴، ۳۱۹، ۴۸۵، ۶۵۳، ۶۵۸، ۸۵۸
ایسدواستر: ۴۲۶	
	پوروجیستا: ۸۵، ۸۶، ۶۲۴
بار (ک.): پنجاه و یک، پنجاه و شش	پوروجیستای هجنتشیبی سیپتمانی: ۸۵
بارتولومه (ک.): پنجاه و یک، ۳۰، ۸۰	پوروداخشتی: ۳۱۰
بُد (دستور ف. آ.): پنجاه و یک	پوروشسپ: ۱۳۹، ۳۰۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۷۴
برتلُس (ا. ا.): پنجاه و یک	پیتون: ۴۹۲
بریسون (ب.): چهل و نه	
بستوز: ۴۲۶	
بستویری: ۴۲۶	تاراپور والا (ای. ج. س.): سی و هشت، پنجاه و یک، ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۸۵
بلاش یکم: پانزده	تاگور (رایبندرانات): پنجاه و دو
بلعمی (ابوعلی محمد بن محمد): چهارده	تاوادیا: پنجاه و یک
بندو: ۶۹	تتریاونت: ۳۱۷، ۳۵۱، ۵۰۱
بنویست (اهیل): چهل و پنج، پنجاه و یک، ۸۰۲	
بودا: سی و هفت	

۶۵۵، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۸، ۷۲۸، ۷۲۹،	تدسکوز: دوازده
۷۳۳، ۷۴۱، ۷۷۷، ۷۹۵، ۸۰۷، ۸۲۱، ۸۳۴،	تُرَابِتَان: ۸۷۶
۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۶، ۸۸۵	تَفْضَلِي (دکتر احمد): پنجاه و هفت: ۶۵۵، ۶۵۸
داریوش یکم: یازده، بیست	تَنْسَر: پانزده
داشْتِيَانِي: ۴۹۲	توس: ۳۰۷، ۳۰۸
داعی الاسلام (محمد علی): پنجاه و هفت، ۶۶۵	توماسپ: ۴۲۶
دَرَشِينِيك: ۳۵۰	تھمورث زیناوند: ۴۴۹، ۴۸۹
دستورداراب: چهل و نه، پنجاه	
دوپرون (آنکتیل): هفده، چهل و نه، پنجاه، پنجاه	تُرْتُون: ۴۲۶، ۸۷۶
و پنج، پنجاه و شش، ۸۰۹، ۸۳۷	تُرْت: ۴۲۶، ۶۵۵، ۸۷۵، ۸۷۶
دورَاكِيَت: ۳۱۰	تُرْتِي: ۴۲۶
دومزبل (ز): چهل و یک، پنجاه و یک	
دومناش (پ. ز): چهل و دو	جاماسب: ۴۲۶
دوهارله: پنجاه و یک، ۸۵	جاماسب: ۷۱، ۸۵، ۸۶، ۱۵۶، ۳۰۹، ۴۲۶
دهابر (ا. ب. ن): پنجاه و یک	جاماسب هورگوز: ۵۸، ۸۰
دهخدا (علی اکبر): پنجاه و هفت	جکسن (آ. و. ویلیامز): هفده، چهل و دو، پنجاه و
	یک، پنجاه و دو
راشد محصل (محمد تقی): پنجاه و هفت	جسم: پنجاه و شش، ۱۳۷، ۴۲۶، ۴۵۰، ۴۹۰،
رایشلت (ه. م): هیجده، پنجاه و یک	۴۹۱، ۴۹۳، ۶۶۵ تا ۶۷۲، ۸۷۳
رضازاده شفق (دکتر صادق): چهل و دو	جمشید: ۱۳۷، ۳۰۲، ۳۴۶، ۴۲۶، ۴۵۰، ۴۷۳،
	۴۷۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۶۶۹
زییده: ۸۴۲	جیم وینگهان: ۲۵
زرتشت: سه، پنج، شش، نه، یازده تا چهارده،	
بیست، بیست و شش، سی و سه، سی و شش تا	حمزة اصفهانی: ۸۷۶
سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هفت،	
چهل و نه، پنجاه و شش، ۸، ۱۲، ۲۵، ۲۶،	خسرو (= کیخسرو): ۴۲۶
۲۸، ۳۱، ۴۱، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۸۰،	خشیارشا: بیست، ۶۵۵
۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴،	خورشید چهر: ۴۲۶
۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۱،	
۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۱۸۰،	دارای دارایان: چهارده
۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۳۵،	دارمستر (ج.): هفده، پنجاه، پنجاه و شش، ۱۴۶،

سپیتمان: ۱۳۶، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۵۳، ۳۸۲، ۳۸۷،
۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۷۲

سپیتمان زرتشت: ۵۷، ۷۹، ۱۷۳ تا ۱۷۵، ۲۲۲،
۲۳۹، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۵۳،
۳۴۲ تا ۳۴۰، ۳۳۷، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۸،
۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۷۲، ۴۷۱،
۴۸۵، ۴۸۶، ۴۹۵، ۴۹۶، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۵۰،
۶۵۹، ۶۷۴ تا ۶۷۸، ۶۸۱ تا ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۶،
۶۹۹، ۷۰۹ تا ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۳۷ تا ۷۴۰، ۷۶۳،
۷۶۸، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۹۶،
۸۱۰، ۸۱۴، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۶۳، ۸۶۴،
۸۶۷، ۸۸۵

سپیتوز: ۴۹۳

سپینج اوروشک: ۳۵۱

ستاری (جلال): پنجاه و پنج

سرکاراتی (دکتر بهمن): چهل و پنج

شروت فذری: ۴۲۶

سمیث (م): پنجاه و یک

شناویدک: ۴۹۲

سنجانا: ۲۰

سنگهوک: ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۵۱

سوشانت: ۱۹۲، ۲۳۲، ۴۲۷، ۴۸۷، ۵۰۱، ۵۰۲،
۵۲۴، ۸۶۳

سوشیوس: ۸۳۷

سولون: ۸۰۹

سیاوخش: ۴۲۶

سیاوش: ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۲۶، ۴۹۹

شاپوردوم: پانزده

شاردن (ژان): پانزده

۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۴ تا ۲۷۱، ۲۷۳ تا ۲۷۶ تا

۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۵،
۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۸۲،
۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۷ تا ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹،
۴۱۴، ۴۱۸، ۴۲۵ تا ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۳۸،
۴۳۹ تا ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۱ تا
۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۹۱، ۴۹۴ تا ۵۰۱،
۵۰۹، ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۸،
۵۶۸، ۵۷۹، ۶۰۲، ۶۲۲، ۶۳۶، ۶۵۰، ۶۵۳،
۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۳، ۶۷۴، ۷۰۷،
۷۰۸، ۷۱۹، ۷۲۳، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۳۱ تا
۷۳۵، ۷۳۸، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۵۳، ۷۷۱، ۷۷۴،
۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۳، ۷۸۶، ۷۸۹، ۸۰۱، ۸۰۳،
۸۱۷، ۸۲۵، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۵ تا ۸۴۸، ۸۵۷،
۸۵۸، ۸۶۱ تا ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۴، ۸۷۵،
۸۸۸

زرتشت سپیتمان: ۱۲، ۷۹، ۸۵، ۱۰۷، ۱۱۱،

۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۸۴،

۱۸۷، ۱۹۱، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۸۴، ۳۱۹، ۵۰۵،

۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۷، ۵۹۰، ۸۵۸

زریز: ۳۱۸، ۳۱۹، ۴۲۶

زو: ۴۲۶

زیری ویری: ۴۲۶

زین گاو: ۵۰۲

سام: ۱۳۸

سام گرشاشپ: ۴۱۸

سایورژری: ۴۱۸

سایورژری: ۳۱۰

سپنتا (عبدالحسین): سی و هفت

سپنتودات: ۳۱۰

کوارشمن: ۴۲۶	شیگل (ف.): هیجده، پنجاه و یک
کوریلویج (ای.): پنجاه و یک	شینون (ز.د): ۷۵۳
کوباجی (ج.ك): پنجاه و پنج	
کوی اوسدن: ۴۲۶	صفا (دکتر ذبیح الله): دوازده، ۶۵۴
کوی سیاوشن: ۴۲۶	
کوی گوات: ۴۲۶	طهماسب: ۴۲۶
کوی ویشناسپ: یازده، دوازده، ۴۲۶	
کوی هوشرو: ۴۲۶	عبادیان (محمود): شش
کی آرش: ۴۹۸	عقیفی (دکتر رحیم): ۸۱۸
کی آیتوه: ۴۹۸	
کی بیارش: ۴۹۸	فانی (کامران): پنجاه و شش
کی پشین: ۴۹۸	فردوسی (ابوالقاسم): پنجاه و هفت، ۵۸، ۸۱۸
کیخسرو: ۳۰۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۲۶، ۴۵۳، ۴۷۵،	فروشتر: ۹، ۷۱، ۸۰، ۸۵، ۱۵۶، ۲۶۱، ۴۲۶
۴۷۶، ۵۰۲، ۶۰۶	فروشتر هوگو: ۵۸، ۸۰
کی سیاوش: ۴۹۸	فرنی: ۴۲۶
کیقباد: ۴۲۶، ۴۹۸	فروزانفر (بدیع الزمان): ۴۸
کی کاوس: ۴۲۶	فره وشی (دکتر بهرام): پنجاه و پنج، پنجاه و
کی گشتاسب: ۴۲۶	هفت، ۶۵۳، ۶۵۸
کی گشتاسب: یازده، ۵۷، ۸۰، ۸۵، ۱۵۶، ۱۸۴،	فریدون: ۱۳۷، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۴۷، ۴۲۶، ۴۳۹،
۱۹۱، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۵۰، ۴۵۴، ۴۷۶،	۴۵۱، ۴۵۲، ۴۷۴، ۴۹۱، ۵۰۲
۴۷۷، ۵۰۲ تا ۵۰۰	فریمان (آ.آ.): پنجاه و یک
گرچی (هرتضی): پنجاه و چهار	کانگا (ك . ا.): پنجاه و یک، ۴۹
گرزم: ۴۲۶	کاوس (= کاووس): ۴۲۶
گرسوز: ۴۹۹	کز: ۳۱۰
گرشاسب: ۴۲۶	کیرساشپ: ۴۲۶
گرشاسب: ۱۳۸، ۴۵۲، ۴۹۱، ۴۹۲، ۶۶۱	کیرسانی: ۱۴۱
گرشاسب نریمان: ۱۳۸، ۳۰۴، ۴۹۱	کریستن سن (آ.): دوازده، سیزده، پنجاه و یک،
گرشویج (ج.): پنجاه و یک	پنجاه و هفت، ۶۵۴، ۸۴۲
گرگانی (فخرالدین اسعد): ۱۵۸	کشاووز (کریم): چهل و پنج
گرهم: ۲۶	کلکر (ی. ف.): پنجاه

- گریمال (پیر): پنجاه و هفت
 گشتاسب: چهارده، ۴۲۶
 گشتاسب: ۴۷۹، ۳۱۵، ۸
 گشتاسب کیانی: یازده
 گلدنر (ك): هجده، سی و سه، پنجاه و یک
 گوتم: ۴۰۸
 گوگشتاسب: ۷۲۴
 گیرشمن (ر): پانزده
 گیومرت: ۱۵۹، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۵۶، ۴۲۳،
 ۴۲۷، ۵۶۳، ۵۶۸، ۵۹۰
 گیّه (= گیومرت): ۲۶۰، ۴۲۳، ۴۶۸
 لهراسپ: دوازده، ۳۱۷
 مأمون: شانزده
 مَدَن: پنجاه و شش
 مَدی (رستم حیوانجی جمشید): چهل و نه، پنجاه
 و یک، ۶۵۷
 مَدیوماه: ۷۴۸
 مَدیوماه (= مَدیوماه سپستان): ۴۲۵
 مَدیوماه سپستان: ۸۱
 مسعودی (ابوالحسن علی): شانزده
 مسکوب (شاهرخ): پنجاه و هفت
 مسیح: پنجاه و پنج، پنجاه و شش
 معین (دکتر محمّد): پانزده، پنجاه و چهار، پنجاه و
 هفت، ۶۵۹
 معین (دکتر مهدخت): پنجاه و هفت
 مُقَدّم (م): چهل و چهار
 مقَدّم (دکتر محمّد): پنجاه و شش
 منان: پنجاه و یک، پنجاه و دو
 منوجهر: ۴۲۶
 منوش چیتر: ۴۲۶
 مور (ج. ف.): چهل و سه
 مورگشتیرن (گ.): پنجاه و یک
 مولوی (جلال الدین محمّد): ۴۸
 میلز (ل. ه.): شش، چهل و چهار، چهل و شش،
 ۸۵
 میه (آ.): شش، دوازده، سی و سه، پنجاه
 نجم آبادی (دکتر سیف الله): پنجاه و شش
 نخست اندیش (= گیومرت): ۵۶۳
 نَریوسنگ پسر دَهاول: پنجاه
 نَسَور: ۴۲۶
 نفیسی (سعید): پنجاه و پنج
 نوذرن: ۳۱۱، ۴۲۶
 نیبرگ (ه. س.): پنج، پانزده، سی و سه، پنجاه و
 یک، پنجاه و شش، ۸۰، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳،
 ۸۵۵
 نیویک: ۴۹۲
 وارید کتا: ۳۵۱
 وحیدی (دکتر حسین): ۵۸
 وَر: ۳۱
 وَرِشَو: ۴۹۲
 وست (ا. و.): پنجاه و یک
 ولف (ف.): ۶۳۵
 وَندَرَمینش: ۳۱۸
 وَنگهوفدَری: ۴۲۶
 وهمن (فریدون): پنجاه و شش
 ویشپ تَور ویری: ۴۲۶، ۵۰۲
 ویشپ تَور وِاشتی: ۳۵۰
 ویستورون: ۳۱۱

۴۸۹، ۴۷۳	ویشناسپ: (= پدر داریوش یکم): یازده، دوازده
هوشیدن: ۴۲۶	ویلبر (دونالد ن.): چهل و دو
هوشیدریامی: ۴۲۶	ویلسن: ۸۸۸
هوشیدرماه: ۴۲۶	ویونگهوت: ۴۲۶
هوشینگه: ۴۲۶	
هوک: پنجاه و یک، پنجاه و دو	هاید (توماس): چهل و نه
هومباخ (ه.): پنجاه و یک	هرتل (ه.): پنجاه و یک
هومز: پنجاه و پنج	هرمز دیار (داراب): هفده
هوم بگ: ۳۱۸	هرودوت: پنجاه و هشت، ۸۲۰
هوی: ۴۲۶، ۴۶۴	همای: ۳۵۱
هیناسپ: ۴۵۲، ۴۹۲	هیننگ (و. ب.): پنجاه و یک، پنجاه و شش،
هیناسپ زَرین تاج: ۴۹۲	۶۵۷
یوایشته: ۳۱۱، ۴۲۶	هوتوسا: ۳۵۰، ۴۲۶، ۴۵۳، ۴۵۴
یوست قران: ۴۲۶	هور چتر: ۴۲۶
یونکر (ه.): پنجاه و یک	هوشنگ: ۴۲۶
ییم: ۴۲۶	هوشنگ پیشدادی: ۳۰۱، ۳۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹،

۴. تیره‌ها، دینها، قومها، سازمانها، نهادها

ایرانی/ ایرانیان: سه، چهار، شانزده، هفده، نوزده، بیست، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هشت، پنجاه و یک، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۱ تا ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۵ تا ۴۹۸، ۵۶۳، ۶۵۴ تا ۶۵۷، ۶۶۴، ۷۵۳، ۸۵۹، ۸۷۰، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۰	آریایی: دوازده، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک، چهل و سه، چهل و پنج، چهل و هفت، ۶۵۵، ۸۴۳، ۸۵۵ آلمانی: پنجاه تا پنجاه و دو آمریکایی: چهل و دو، پنجاه و یک، پنجاه و دو آدیکی: ۸۴۲ اروپایی: چهار، هفده، چهل و دو، ۵۸ آس تین (خاندان...): ۳۱۰ اسلام: شانزده، پنجاه و چهار، ۵۸۵ اشکانی/ اشکانیان: پانزده، ۶۵۴ امیرکبیر (انتشارات...): پنجاه و چهار انستیتوی خاورشناسی شوروی: پنجاه و هفت انگلیسی: شش، چهل و نه، پنجاه و یک اهورایی (دین...): ۴۲۸، ۵۰۱، ۵۳۳، ۶۹۸، ۸۶۲ اهورایی (کیش...): ۶۱۰ اهورایی کیش: ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۹۷، ۴۰۶، ۴۲۴، ۴۵۳، ۴۵۷، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹ اهوره (دین...): ۴۲۴، ۶۶۵ ایرانویج (انجمن...): پنجاه و شش
ایرانی/ ایرانیان: سه، چهار، شانزده، هفده، نوزده، بیست، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هشت، پنجاه و یک، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۱ تا ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۵ تا ۴۹۸، ۵۶۳، ۶۵۴ تا ۶۵۷، ۶۶۴، ۷۵۳، ۸۵۹، ۸۷۰، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۰ آریا و (خاندان...): ۴۲۶ بادلیان (کتابخانه...): چهل و نه بت پرستان: ۷۵۳ برهمنان: چهل و سه بنیاد شاهنامه فردوسی: پنجاه و هفت به‌دین/ به‌دینان: ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷	
پارسیها/ پارسیان (= قوم پارسی): دوازده، ۸۲۰ پارسی/ پارسیان (= زرتشتیان مقیم هند): چهار، هفده، چهل و نه تا پنجاه و دو، ۵۸، ۷۱۷، ۷۷۱، ۸۱۸، ۸۸۵ تاتاران: ۶۶۴ تور/ تورانی/ تورانیان: بیست و شش، ۵۶، ۱۵۱، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۴۸، ۴۲۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۹۵	

۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۵۶، ۷۱۴، ۸۷۸، ۷۷۱	۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۲ تهران (دانشگاه...): چهار پنجاه و دو
زرتشتی (دین...): نه، دوازده، پانزده، چهل و هفت، چهل و نه، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۳، ۳۹۱، ۵۴۹، ۵۵۵، ۵۸۲، ۶۱۱، ۴۵۶، ۶۵۵، ۶۵۷، ۸۶۶	خُشناوی ها: ۴۱۳ خَیون/خَیونها (قبیله...): بیست و شش، ۳۵۰، ۵۰۱
زرتشتی (روحانیت...): ۶۵۵ زرتشتیان ایران: هفده زردشتی (دین...): چهل و پنج، چهل و شش	داد دیوستیز زرتشتی: ۷۰۸ داد دیوستیز مزدا: ۷۰۸ داد زرتشتی: ۵۹۵، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۶
ساسانی/ساسانیان: سه، پانزده، شانزده، بیست و سه، ۶۶۴ سالتیکف شچدرین (کتابخانه همگانی...): هیجده	دانو (قبیله...): ۳۱۰، ۴۱۳ دانی (خاندان...): ۴۹۲ داهی (قوم...): ۴۲۷ دیو پرست/دیو پرستان: ۲۶۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۹۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۵۰۱، ۶۳۸، ۶۳۶، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۵۱، ۷۵۲، ۸۵۷، ۸۷۳، ۸۷۴
سامی (اقوام...): ۶۵۵ سایینی (قوم...): ۴۲۷ سپیتمانی (خاندان...): ۵۷، ۸۵ سوئدی: پنج سیریم (قوم...): ۴۲۷	دیوستیز: ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۹۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۵۶، ۵۴۳، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹
شانتی نیکیتان (دانشگاه...): پنجاه و دو	دیوتسان: ۲۳
فرانسوی: شش، چهل و یک، چهل و نه، پنجاه تا پنجاه و دو قربان (خاندان...): ۵۶، ۳۱۱، ۴۲۶	زرتشت (دین...): چهل و دو، چهل و چهار، ۳۴۳، ۴۲۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۶۶۵ زرتشتی / زرتشتیان (= پیروان دین زرتشتی): سه، یازده، چهارده، پانزده، هفده، هیجده، سی و شش، چهل و دو، ۸۰، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۵۶، ۴۲۴، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۵۵، ۵۷۶، ۵۸۱ تا ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱
کَیْت ها: ۳۳۰ کتابخانه شاهي پاریس: چهل و نه کتابخانه ملی پاریس: چهل و نه گَرشَنزها: ۴۱۳ کیانیان: ۴۹۸	

مَزْدَکَسِنَا (دین...): پنج، هیجده، چهل و پنج، چهل

و شش، پنجاه و یک

مسلمانان: ۷۵۳

مسیحی (خداشناسی...): چهل و چهار

مسیحی (دین...): ۵۸۵

مسیحیان: ۷۵۳

مُغان (شریعت...): چهارده

مُغان (طایفه...): چهارده، ۶۵۳، ۶۵۷

مُغان باختری: ۶۵۳

مُغان مادی: ۶۵۳، ۶۵۷

مَنگُون: ۲۹، ۸۰، ۶۰۲

مَنگَه: ۱۳، ۵۷، ۸۰، ۸۶، ۳۵۰

مهرآینی: ۲۵

نوذر (خاندان...): ۴۲۶

نوذریان (خاندان...): ۳۱۵، ۴۷۷، ۴۷۸

ویسه (خاندان...): ۳۰۷

هَچَشَبِی (خاندان...): ۵۷، ۸۵

هخامنشیان: دوازده تا چهارده

هندو: بیست و یک، سی و هشت، سی و نه، چهل و

سه، چهل و پنج، چهل و شش، چهل و هفت،

۸۱۴

هندو ایرانی (اقوام...): چهل و پنج، ۶۵۵، ۶۵۷،

۷۲۹، ۸۸۵

هندی: چهل و سه، چهل و چهار، ۶۶۴

هندی: (قبایل...): نوزده

هُوگور (خاندان...): ۴۲۶

هُوَو (خاندان...): ۴۲۶

هُوَوَا: ۳۱۵

گاچوها: ۸۴۲

مادها (= قوم ماد): ۸۲۰

مَزدا (دین...): چهل و دو، ۴۲۵، ۶۸۲، ۶۸۵،

۶۸۶، ۷۷۱، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۶، ۸۰۷

مَزداپرست/مَزداپرستان: سه، نه، یازده، شانزده،

هفده، بیست و سه، چهل و هفت، ۹۱، ۱۰۱،

۱۱۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۱،

۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۱۵، ۳۶۹،

۳۸۲، ۴۳۰، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۵۰،

۵۵۵، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۵۹۵،

۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱،

۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۷، ۶۷۹، ۶۸۰،

۶۹۸، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۷،

۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۱،

۷۳۴، ۷۳۶، ۷۴۱، ۷۴۵ تا ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۴،

۷۶۲، ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۰، ۸۰۷،

۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۹، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۳۵،

۸۳۷، ۸۳۸، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۷، ۸۶۲، ۸۶۳،

۸۶۵، ۸۶۷

مَزداپرستی (دین...): سی و شش، چهل و پنج،

چهل و هفت، ۲۴، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰،

۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸،

۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۸۴، ۳۳۵،

۳۳۶، ۳۵۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴،

۴۲۶، ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۲۹، ۵۳۵،

۵۳۷، ۵۴۱ تا ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۸۲، ۵۹۲،

۵۹۳، ۵۹۵، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۶، ۶۳۱، ۶۳۵ تا

۶۳۷، ۶۵۵، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۷۴، ۸۶۵

مَزداپی (دین...): ۴۶۱

یهودی (دین...): ۵

یونانی / یونانیان: ۶۶۴ ، ۶۵۸
یهودی (خداشناسی...): چهل و چهار

۵. زبان، ادبیات، خط، کتاب، بخشهای کتاب، مجله، نشرته

- آبان نیایش: ۶۰۱
 آبان یشت: پنجاه و پنج، ۲۴۶، ۲۹۷، ۴۰۶، ۶۰۱، ۷۴۴، ۸۸۱
 آب زور نیایش: ۶۰۱
 آتش بهرام نیایش: پنجاه و پنج، ۶۰۵، ۶۳۰، ۶۳۴
 آثار الباقیه عن القرون الخالیه (ابوریحان بیرونی): دوازده، پنجاه و پنج
 آرامی (خط...): سیزده
 آریایی (اساطیر کهن...): ۶۵۵
 آفرینگان دهمان: پنجاه و شش، ۲۳۸، ۶۳۷، ۶۴۷، ۶۴۲
 آفرینگان زینون: ۶۴۹
 آفرینگان گاهان: ۶۴۱
 آفرینگان گهنبار: ۵۰۹، ۶۴۳، ۶۵۰
 آلمانی (زبان...): پنجاه
 آم دبیره: بیست و سه
 آینهها و افسانههای ایران و چین باستان (ج. ک. کویاجی): پنجاه و پنج
 آثار توش آشات چیث هچا...: ۹۱، ۹۳، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۵۳، ۴۸۷، ۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۶۷، ۵۸۴، ۵۹۳، ۵۹۸
- ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵
 ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹
 اخلاق ایران باستان (دینشاه ایرانی): سی و هفت
 ادبیات مزدیسنا (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و دو
 آرت (آسی) یشت: پنجاه و پنج، ۳۱۴، ۶۴۷، ۸۶۲
 آرداویراف نامه: چهارده، پنجاه و پنج، ۶۵۶، ۶۸۰
 آرداویراف نامه (ترجمه دکتر مهرداد بهار): ۶۸۰، ۸۰۷
 آرداویراف نامه (ترجمه دکتر رحیم عقیقی): ۸۱۸
 آردو ویسوربانو نیایش: ۶۰۱
 آردیبهشت یشت: ۲۸۷، ۷۳۷، ۸۸۶
 آزریرنگاه: ۶۱۷
 اساس فلسفه اخلاقی دین زرتشت (ج. ک. ایرانشهر): چهل و دو
 آشناد یشت: پنجاه و پنج، ۴۸۱
 آشتودگاه: بیست و شش، سی و چهار، ۳۷، ۲۶۵، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۱، ۶۱۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲
 آشم وهو...: ۹۱ تا ۹۴، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۲
 تا ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳

- ۶۰۷ تا ۶۰۵، ۶۰۲
 اوستا (گزارش بهلوی...): ۵۲۰
 اوستاشناسی (دانش...): چهار، پنج، هفت،
 هفده، پنجاه، پنجاه و یک
 اوستا، کهن ترین نوشته ایرانیان: چهار
 اوستا، نامه میثوی آیین زرتشت: ۶۵۳
 اوستای روزگار ساسانیان: پانزده، ۶۵۴
 اوستای کنونی: پانزده و شانزده
 اوستای کوچک: سی و شش
 اوستای کهن: پانزده، شانزده، ۵۰۹
 اوستای نو: چهار، پنج، دوازده، چهل و پنج، چهل و
 شش، ۱۸، ۱۹، ۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۷
 اوستایی (ادبیات...): شانزده، پنجاه و یک
 اوستایی (الفبای...): نه، بیست و سه
 اوستایی (پژوهشهای...): هیجده
 اوستایی (خط...): نه، پانزده، شانزده
 اوستایی (ریشه فعلهای...): ۶۵۴
 اوستایی (زبان...): شش، نه، نوزده، بیست تا
 بیست و دو، بیست و چهار تا بیست و شش،
 سی و هشت، پنجاه، پنجاه و یک، ۸، ۱۸،
 ۱۹، ۵۸، ۱۷۳، ۴۲۶، ۶۳۶، ۶۵۷، ۶۶۱،
 ۷۸۹، ۷۸۴
 اوستایی (نوشته‌های...): پنج، ۶۵۴
 اوستا آستی اوستا آهمایی: ۱۷۸
 آوگمَدیجا: پنجاه و پنج، ۷۱۸
 آوشر و نریمگاه: ۶۲۱
 آهمایی رتشیجه...: ۲۲۸، ۲۵۴، ۲۸۰، ۲۸۵،
 ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۵۱،
 ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۶۵،
 ۴۷۹، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷
 آهونودگاه: سی و سه، سی و چهار، ۵، ۱۱، ۵۲۰،
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۶ تا ۲۵۸، ۲۶۷،
 ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۲۲،
 ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۴،
 ۴۲۴، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۱،
 ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹،
 ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۶۷، ۵۷۱،
 ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۲ تا ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰ تا
 ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۷ تا ۶۰۹،
 ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴،
 ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۱ تا ۶۴۳، ۶۴۷،
 ۶۴۹، ۶۷۳، ۷۵۴، ۸۷۴، ۸۶۷، ۸۵۴
 آشیم و هو و هیشتم آستی: ۱۷۸
 آشه و هیشتم (= آشیم و هو...): ۵۲۰، ۵۲۴
 آشه‌نگاه: ۵۸۳، ۶۲۵
 الفهرست (ابن ندیم): بیست و سه
 آناهیتا (پنجاه گفتار از استاد پورداد): پنجاه و
 چهار
 اوپانیشاد: چهل و سه
 اورمزد و اهریمن (ج. دارمستتر): ۸۶۲، ۸۷۹،
 ۸۸۲
 اوستا: سه تا هفت، نه، دوازده، تا هیجده، بیست،
 بیست و سه، بیست و چهار، سی و سه، سی و
 چهار، سی و شش، چهل و دو، چهل و چهار تا
 چهل و هفت، چهل و نه، پنجاه تا پنجاه و دو،
 پنجاه و چهار، ۱، ۱۳۷، ۲۳۰، ۳۹۵، ۴۴۷،
 ۴۹۵، ۵۰۹، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۹، ۶۳۵، ۶۵۴ تا
 ۶۵۶، ۶۵۸، ۷۸۳، ۸۱۷، ۸۵۸، ۸۷۵، ۸۷۶
 اوستا (ترجمه سنسکرت...): پنجاه
 اوستا (دست نویسه‌های...): چهل و نه، ۲۶۸
 اوستا (زبان...): شش، بیست، پنجاه، ۵۸۲،
 ۵۸۹، ۵۹۳ تا ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱

بند هشتن: یازده، چهارده، پنجاه و پنج، ۴۰۶، ۴۱۸،
۵۰۲، ۶۵۶، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۲۷، ۷۲۹، ۸۰۵،
۸۱۴، ۸۴۳، ۸۴۹، ۸۷۱، ۸۷۷، ۸۸۰، ۸۸۲
بهرام یشت: پنجاه و پنج، ۳۱۴، ۴۳۱

پارسی باستان (زبان...) : دوازده، بیست، بیست و
دو، پنجاه و یک

پارسی میانه (ادبیات...) : پنج، ۶۵۶

پارسی میانه (زبان...) : بیست و سه، سی و سه

پارسی میانه (متنهای...) : یازده

پازند (زبان...) : شش، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۹،
۵۹۳ تا ۵۹۵، ۵۹۷ تا ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵
تا ۶۰۷

پازند (متنهای...) : بیست و سه

پژوهشهای زرتشتی (آ. و. و. جکسن) : چهل و دو
پژوهشی در اساطیر ایران (دکتر مهرداد بهار) :

پنجاه و شش، ۶۵۷، ۶۸۰، ۸۰۷

پنج گاه: ۶۰۹

پنج نیایش: ۷۸۹

پوراندخت نامه (استاد پورداود) : پنجاه و چهار

پهلوی (ادبیات...) : شانزده

پهلوی (خط...) : پانزده، شانزده

پهلوی (دست‌نویسهای...) : چهل و نه

پهلوی (زبان...) : شش، شانزده، بیست و سه، سی
و سه، چهل و هفت، پنجاه، پنجاه و هفت،
۵۷۹، ۸۵۸

پهلوی (کتابهای...) : چهارده، ۶۵۶

پهلوی (گزارش اوستا به زبان...) : هیجده، پنجاه،

۵۸، ۲۷

پهلوی (متنهای...) : هیجده

پیام نوین (ماهنامه...) : پنجاه و چهار

۵۲۴، ۵۵۳، ۵۷۵، ۶۱۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲

آهونَوَر (= آهونَ وَیرَه) : ۱۱، ۵۷۹

آهونَ وَیرَه : ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۷۱،

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۲۵،

۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۷، ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۷۲،

۴۸۲، ۵۰۰، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۴۳، ۵۴۹، ۵۵۳،

۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۷، ۶۵۰، ۷۸۹، ۷۹۱ تا ۷۹۳،

۸۴۲، ۸۴۳، ۸۵۴، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۸

آهه ریه... : ۲۲۲ تا ۲۲۸

ایران (دونالدن. ویلبر) : چهل و دو

ایران از آغاز تا اسلام (ر. گیرشمن) : پانزده، نوزده

ایران از نظر خاورشناسان : چهل و دو تا چهل و
چهار

ایران باستان (م. موله) : پنجاه و پنج

ایران کوده (مجموعه...) : چهل و چهار، پنجاه و
شش

ایرانویج (دکتر بهرام فره‌وشی) : پنجاه و پنج

ایرانی (خطهای...) : بیست و سه

ایرانی (زبانهای...) : نه، چهل و نه

ایرانی (فرهنگ) : چهل و هشت

ایرانی (فرهنگنامه...) : پنجاه و چهار

ایرانی (متنهای...) : چهل و نه

ایرانی کهن (زبان...) : بیست، بیست و یک

ایرتمن ایشیه (نماز...) : ۲۱۵، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷،

۲۸۸، ۲۹۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۷۹۳

ایلیاد (هومر) : پنجاه و پنج

باستان‌شناسی (دانش...) : هفده

برهان قاطع (محمدحسین بن خلف تبریزی) :

پنجاه و پنج

بغان یشت: ۱۷۳

- پیشدادیان و کیانیان (استاد پورداود / نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان): ۶۵۸
 پیشگفتار بر گزارش وندیداد (ج. دارمستتر): ۷۱۷
 پیوست یشتها: ۵۰۹
- تاریخ (هرودوت/ کتاب هفتم): ۸۲۰
 تاریخ ادیان (ج. ف. مور): چهل و سه
 تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم (گروهی از تاریخ نگاران شوروی): چهل و پنج
 تحول قانون ایرانی (ر. ج. ج. مُدی): ۶۵۷
 ترجمه و تکمیل تاریخ طبری (ابوعلی محمد بلعمی): چهارده
 تمدن ایرانی (چند تن از خاورشناسان): چهل و یک
 تیرتشت: پنجاه و شش، ۳۱۴، ۳۲۹، ۸۸۸
- چشم اندازه‌های اسطوره (میرچا الیاده): پنجاه و پنج
- خردادِ یشت: پنجاه و شش، ۲۹۳، ۷۷۳، ۸۴۳
 خُرده اوستا: پانزده، شانزده، سی و شش، چهل و هفت، پنجاه و شش، ۵۰۹، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۷۷، ۶۳۶، ۶۵۶
 خُشتریم آهوره یی: ۱۷۵
 خورشید نیایش: پنجاه و هشت، ۵۸۹، ۵۹۷ تا ۶۰۳، ۶۰۵ تا ۷۰۶، ۶۱۱، ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۴۲، ۶۴۷
 خورشید یشت: پنجاه و شش، ۳۲۳، ۵۹۳
- دادِ دورداژنده دیو: ۶۵۴
 دادِ دیوسینز: ۲۶۲، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۶
 داستان جم (= فر ۲۰، وندیداد): ۶۵۳، ۶۵۵
 داستان جم (ترجمه دکتر محمد مقدم): پنجاه و شش
 دانا و مینوی خرد: پنجاه و شش، ۶۷۵، ۶۸۶، ۷۳۹، ۸۲۱
 در روشنای تاریخ (و. ب. هنینگ): یازده
 ذرواسپ یشت: ۳۴۵
 ذریگوئی و اشتاریم: ۱۷۵
 دزد امنتگهوه: ۱۷۵
 دیانت زرتشتی (آسموسن، بار، بویس): پنجاه و شش
 دین ایرانی بر پایه متنهای مهم یونانی (ا. بنونیست): چهل و پنج، ۸۰۲
 دین پارسی (ویلسن): ۸۸۸
 دین دبیره: سه، نه، پانزده، بیست و سه، بیست و چهار، بیست و شش
 دین دبیری (= دین دبیره): پانزده، بیست و سه
 دینکرت: چهارده، پانزده، شانزده، چهل و دو، ۲۰، ۵۰۹
 دینکرت (چاپ سنجانا): ۲۰
 دینکرد (= دینکرت): پنجاه و شش، ۶۵۶
 دینهای ایران باستان (ه. س. نیبرگ): شش، پنجاه و شش، ۸۰، ۸۵۶
 دین یشت: ۴۶۱، ۵۰۹
 رام یشت: پنجاه و شش، ۴۴۷، ۵۰۹
 راهنمای کتاب (مجله...): پنجاه و چهار، ۶۵۳
 زبئوینگاه: ۶۱۳
 زشن یشت: ۳۹۷

سابقهٔ زبانهای ایرانی در دوران پیش از تاریخ
(ک. بازنولومه): پنجاه و یک

سال شمار زندگی پورداود: پنجاه و چهار
سپنتَمَد گاه: سی و چهار، ۶۱، ۱۷۰، ۲۶۱، ۵۲۱،
۵۲۵، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۱۴، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲

سپنتَمَد هات: ۱۷۰
سَتَوَتِ یَسَنَیَه: ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۳۴،
۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۸۳، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۴۲،
۵۴۹، ۵۷۳، ۶۰۱

سرود بنیاد دین زرتشت (م. مقدم): چهل و چهار
سروش باژ: پنجاه و پنج، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۴، ۷۷۳
سروش دَرَوَن: ۱۰۷

سروش یَشت: پنجاه و شش
سروش یَشتِ سَرِشَب: ۲۲۱، ۳۹۵
سروش یَشتِ هادُخت: ۳۸۹، ۵۰۹
سکایی (زبان...): نوزده

سنسکریت (زبان...): بیست و یک، بیست و دو،
سی و سه، سی و چهار، چهل و نه، پنجاه،
۵۸۹، ۸۸۵

سومری (الواج...): سیزده
سه سخنرانی در باب گاهان (آ. میه): شش
سی روزهٔ بزرگ: ۶۳۱، ۶۳۳
سی روزهٔ کوچک: ۶۲۹

شاهنامه (ابوالقاسم فردوسی): پنجاه و هفت، ۹،
۴۲۶، ۵۸

شاهنامه (چاپ انستیتوی خاورشناسی شوروی):
پنجاه و هفت

شاهنامه شناسی ۱ (بنیاد شاهنامهٔ فردوسی):
پنجاه و هفت
شایست نشایست: ۱۵۱، ۶۵۶

روایات بزرگ: پنجاه و شش، ۶۸۸، ۷۰۹، ۷۱۶،
۷۶۴، ۸۱۷، ۸۲۶

روایات داراب هَرَمَزْدیاز: هفده
روایات کهن: پنجاه و شش، ۷۴۲، ۸۲۶، ۸۵۸،
۸۸۰، ۸۷۹، ۸۶۷

روایت (کتابهای...): هفده
روضه الصفا (میرخواند): ۸۴۹
رومی (نوشته‌های...): چهل و نه
ریگ ودا: چهل و پنج، پنجاه و شش، ۸۴۳، ۸۷۶،
۸۸۵، ۸۷۷

ریگ وید: چهل و شش

زامیادِ یَشت: پنجاه و شش، ۴۸۵، ۸۵۰
زبانهای اوستایی و پارسی باستان (ک. بازنولومه):
پنجاه و یک

زرتشت سیاستمدار یا جادوگر (و. ب. هنینگ):
یازده، پنجاه و شش، ۶۵۸

زرتشتی (کتابهای دینی...): چهل و هفت
زَند/زَندِ اوستا (= گزارش پهلوی اوستا): پانزده،
پنجاه

زَندِ اوستا (آنکتیل دوپرون): چهل و نه، پنجاه،
پنجاه و شش، ۸۲۶

زَندِ اوستا (ج. دارمستتر): پنجاه
زیرنویس بر گزارش وندیداد (ج. دارمستتر):

۷۲۶، ۷۳۰ تا ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۲،
۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۳ تا ۷۵۵، ۷۶۲، ۷۶۸ تا

۷۷۰، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۸۹، ۷۹۱،
۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۵ تا ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۴، ۸۱۷

تا ۸۱۹، ۸۳۳، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۹،
تا ۸۵۱، ۸۵۶، ۸۷۰

شیونستم: ۱۷۵

شیونستم انگهوش مزدایی: ۱۷۴

صد دَر: ۶۹۹، ۷۰۹، ۷۱۷، ۸۰۷، ۸۱۴، ۸۲۶، ۸۴۹، ۸۵۸

کارنامه هشتاد سال زندگی (ج. دوستخواه):

پنجاه و چهار

کلیات شمس (تصحیح ب. فروزانفر): ۴۸

کیان یشت (= زامیادیشت): ۴۸۵

عبری (زبان...): ۵۸۵

عربی (زبان...): پنجاه و چهار

عربی (نوشته های...): چهل و نه

علمای اسلام (رساله...): ۸۴۳

گاتاها: چهل و شش

گاتاها: شش، سی و سه، چهل و شش، پنجاه و

هفت، پنجاه و هشت

گاتاها (گزارش استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و

هفت

فارسانمه (ابن بلخی): چهارده

فارسی (دست نویسه های...): چهل و نه

فارسی (زبان...): چهار، شش، بیست و یک،

بیست و چهار تا بیست و شش، پنجاه و چهار

۱۹۷، ۴۲۶، ۵۸۵، ۶۵۳، ۶۵۴، ۸۰۱، ۸۵۸

فَرَسْتَوِیه...: ۹۲

فُرُوزَانِه...: ۹۱، ۷۷۳

فروردین یشت: پنجاه و هفت، ۴۰۵، ۴۸۸، ۶۴۲،

۸۷۶

فرهنگ اساطیر یونان و روم (بیر گریمال): پنجاه و

هفت، ۸۷۶

فرهنگ ایران زمین (مجله...): شش

فرهنگ ایرانی کهن (ک. بارتولومه): پنجاه و

یک

فرهنگ بهلوی (دکتر بهرام فره وشی): پنجاه و

هفت

فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین): پنجاه و

هفت

فَشُوشَمَنْتَرَه: ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۷۴، ۵۲۲، ۵۲۵، ۶۱۴

فهرست اوزلی: ۶۶۴

گاتاها، سرودهای زرتشت (ترجمه موبد ف.

آذرگشسب): شش، چهل و شش

گاتاها: چهل و دو، چهل و چهار، چهل و پنج،

پنجاه و هفت

گاسان (= گاهان): سی و چهار

گاهان: سه، پنج، شش، یازده تا پانزده، شانزده،

بیست، بیست و شش، سی و سه تا سی و

هشت، چهل و چهار تا چهل و هفت، پنجاه،

پنجاه و هفت، ۳، ۱۱، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۴۹،

۵۲، ۵۸، ۶۷، ۸۵، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹،

۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۶،

۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۵ تا ۲۱۷، ۲۲۲،

۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۵۸،

۲۶۰ تا ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۴، ۳۲۵،

۳۴۳، ۳۵۰، ۳۶۵، ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴،

۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۳۵، ۵۴۶، ۵۵۱، ۵۵۲،

۵۵۴، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۰۱،

۶۱۰، ۶۲۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۶۷،

۷۰۸، ۷۴۹، ۷۷۴، ۷۷۹، ۷۸۳ تا ۷۸۶، ۷۸۹،

۷۹۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۵۵، ۸۶۵، ۸۷۲

- گاهانی (ادبیات...): ۶۵۵، ۸۴۳
 گاهانی (زبان...): چهل و پنج
 گرشاسب نامه: ۴۲۶
 گزارش اوستا (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و یک، پنجاه و چهار
 گزیده‌های زادشپَرم: دوازده: پنجاه و هفت، ۶۵۶
 گزیده‌های زادشپَرم (ترجمه م. ت. راشد محصل): پنجاه و هفت
 گوش‌یشت (= ذرواسپ‌یشت): پنجاه و هفت، ۳۴۵، ۴۷۴ تا ۴۷۶
 گهنباران و یسپرد: سی و پنج
 لاتین (حقیق...): بیست و چهار تا بیست و شش
 لاتین (زبان...): چهل و نه
 لغت فرس (اسدی طوسی): پنجاه و هفت
 لغت نامه (علی اکبر دهخدا): پنجاه و هفت
 مادی (زبان...): نوزده
 ماه نیایش: ۵۹۹
 ماه‌یشت: پنجاه و هفت، ۳۲۵، ۵۹۹، ۶۰۰
 مجله دانشکده ادبیات تهران: دوازده
 مجموعه مقالات (دکتر محمد معین): پنجاه و هفت، ۶۵۹
 مرزبان نامه: ۴۲۶
 مزدپرستی در ایران قدیم (آ. کریستن سن): ۶۵۴
 مزدیسنا و ادب پارسی (دکتر محمد معین): پانزده، پنجاه و هفت
 مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار (شاهرخ مسکوب): پنجاه و هفت
 ملاحظاتی درباره قدیم‌ترین عهدآیین زرتشتی
- (آ. کریستن سن): دوازده
 میانه‌آرته: ۶۵۵
 مهرنیایش: ۵۹۷
 مهریشت: پنجاه و هفت، ۳۵۳، ۳۹۲، ۴۲۵، ۵۹۱، ۵۹۸، ۸۱۴
 میخی (حقیق...): بیست و بیست و سه
 مینوی خَرد (ترجمه دکتر احمد تفضلی): پنجاه و هفت
 نسکهای داتیک: شانزده، ۶۵۴
 نسکهای گائانیک: شانزده
 نسکهای هات مانسریک: شانزده
 نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان: پنجاه و پنج
 نگل قر (اسطوره...): ۸۴۲
 نماز آشه: ۹۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۹۰، ۵۹۴
 نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران (آ. کریستن سن): پنجاه و هفت، ۸۴۲
 نیرنگ گشتی بستن: پنجاه و هفت، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۵
 نیرنگستان: ۷۴۴
 واژه‌نامه گزیده‌های زادشپَرم (دکتر مهرداد بهار): پنجاه و هشت
 ودا/وداها: پنجاه، ۶۵۵، ۸۷۶
 ودایی (ادبیات.../سرودهای...): بیست و یک، چهل و هفت، ۸۸۵
 وندیداد: سه، شش، هفت، پانزده، شانزده، هیجده، سی و پنج، سی و شش، چهل و شش، چهل و هشت، پنجاه و پنج، پنجاه و هشت،

- هاونگاه: ۵۵۱، ۶۰۹، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۴، ۶۲۶
 هَپتنگ هایتی: ۱۹۷
 هخامنشی (سنگنبشته‌های...): دوازده، بیست و سه
 هخامنشیان (تاریخ...): دوازده
 هُرمزدیشت: پنجاه و هشت، ۵۲، ۲۷۱، ۵۸۵
 هزارویکشب: ۸۴۲
 هفتن یشتِ بزرگ: ۱۹۷، ۲۸۵
 هفتن یشتِ کوچک: ۲۸۱
 هفت هات: سی و چهار، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۸۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۷، ۶۱۰
 هفت هاتِ پسین: ۵۶۷ تا ۵۶۹
 هند و اروپایی (زبانهای...): نوزده، بیست و یک
 هندوان (نامهٔ کهنِ دینی...): پنجاه
 هند و ایرانی (اساطیر...): ۷۲۹
 هند و ایرانی (زبانهای...): چهل و هفت
 هندی (فلسفهٔ کهن...): سی و نه
 هندی باستان (زبان...): بیست و یک
 هوشتر و تمام...: ۸۵۴
 هوشبام: ۵۸۷
 هومتتم...: ۱۹۹، ۸۵۴
 هوم یشت: ۲۷، ۱۳۶، ۵۰۵
 هوتور: ۵۷۹
 هیت آسای و هیشنایی آشیم: ۱۷۸
 یادداشتهای گاتها (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و هشت، ۵۸
 یادنامهٔ پورداود (دکتر محمد معین): پنجاه و چهار
 یادنامهٔ دینشاه ایرانی: چهل و دو
 یته آهور...: ۵۸۲
 ۴۷۲، ۳۷۰، ۳۱۴، ۲۹۴، ۲۸۸، ۶۷، ۵۲، ۵۱۱، ۵۸۴، ۵۸۷، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵ تا ۶۵۹، ۶۶۱، ۸۱۷، ۸۱۶، ۸۸۰
 وندیداد (گزارش اسفندیارجی): پنجاه و هفت، ۶۶۲، ۷۶۴، ۸۰۳، ۸۱۹، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۵۹، ۸۸۸
 وندیداد (گزارش پهلوی = زَندِ وندیداد): پنجاه و هفت، ۶۶۱ تا ۶۶۴، ۶۷۷، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۷، ۷۳۹، ۷۴۳، ۷۴۵ تا ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۷۳، ۸۰۱ تا ۸۰۳، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۱۳، ۸۱۷ تا ۸۲۱، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۳، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۵ تا ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۶ تا ۸۶۰، ۸۶۳، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۵، ۸۸۵
 وندیداد ساده: ۸۷۷
 وندیتشت: ۵۰۷
 وهورخشترگاه: سی و چهار، ۷۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۱۴، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲
 وهورهیشتم آستی: ۱۷۸
 وهیشتوایشتم گاه: سی و چهار، ۸۳، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۷۴، ۶۱۴، ۶۴۲، ۶۴۶، ۸۷۲
 وی دژودات: ۶۵۴
 ویسپرد: شانزده، هیجده، سی و پنج، چهل و هفت، پنجاه و هشت، ۲۷۰، ۳۷۳، ۵۱۷، ۶۵۶
 ویس و رامین (فخرالدین اسعد گرگانی): ۸۵۸
 هاڈخت: ۵۲۲، ۵۲۵
 هاڈخت نَسک: پنجاه و هشت، ۲۳۳، ۵۰۹، ۵۱۴، ۷۳۹، ۸۷۰
 هام دَبیره: بیست و سه

۵۰۹، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۲،
 ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۳ تا ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۵،
 ۵۶۷ تا ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۵،
 ۵۸۷ تا ۵۹۱، ۵۹۴، ۶۰۲، ۶۰۵ تا ۶۰۷،
 ۶۰۹، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۳۶ تا ۶۳۸،
 ۶۴۴، ۶۵۰، ۶۵۶، ۶۶۲، ۷۰۸، ۷۴۹، ۷۷۴،
 ۷۸۴، ۷۸۵ تا ۷۹۰، ۷۹۳، ۸۴۳، ۸۴۶، ۸۵۴،
 ۸۵۵، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۵۹، ۸۷۵

یَسْتَه، هفت هات: ۲۲۵، ۲۶۴، ۵۵۳، ۵۵۵،
 ۵۵۹، ۵۶۷

یَسْتِه: ۵۲۰

یَسْت/تشتها: شانزده، سی و پنج، چهل و پنج تا
 چهل و هفت، پنجاه و هشت، ۱۷۳، ۱۹۷،
 ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۹، ۳۳۰،
 ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۸۱،
 ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۳۱،
 ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۷۲،
 ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۹، ۶۵۴ تا ۶۵۶

یَنگِه هاتَم: ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۹،
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹ تا ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۹ تا
 ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷،
 ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۲،
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۷،
 ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶،
 ۳۵۵، ۳۹۱، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۷،
 ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۲۴،
 ۵۳۱، ۵۴۲، ۵۵۸، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۷۴،
 ۵۷۶، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۱۱، ۸۵۴

یَنگِه هاتَم آت یَس یَسْتی: ۱۸۰

یونانی (منابع.../نوشته های...): چهل ونه

یَنه آهوویزیو...: سی و سه، ۱۱، ۹۱، ۹۳، ۱۱۱،
 ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۳،
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۶،
 ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۹،
 ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۶،
 ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۵،
 ۲۹۷، ۳۲۲ تا ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۳،
 ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۴۴،
 ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۹، ۴۸۲، ۵۰۳، ۵۰۵،
 ۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۰،
 ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۳،
 ۵۹۷، ۵۹۸ تا ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۱،
 ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴ تا ۶۲۶،
 ۶۳۷، ۶۳۸ تا ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۴۹، ۷۴۹،
 ۷۷۵

یَسنا (گزارش اسناد ابراهیم پورداود): ۸۵۸

یَسنوگری: ۲۲۵

یَسنه: شانزده، هجده، بیست و شش، سی و سه، تا
 سی و پنج، چهل و هفت، پنجاه و پنج و
 هشت، ۷، ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۲، ۳۹،
 ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۷،
 ۸۵، ۸۹، ۹۵، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۳،
 ۱۶۸ تا ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹،
 ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۸ تا
 ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸ تا
 ۲۵۱، ۲۵۵ تا ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴ تا
 ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲،
 ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۴۶،
 ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۲،
 ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۰،
 ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۵ تا ۵۰۷

۶. جاها (اساطیری - تاریخی)

استراسبورگ: هیجده	آذَرَن (کوه...): ۴۸۵
استونی: ۸۴۱	آذربایجان: دوازده، ۸۶۲
اسکاندیناوی: پنجاه و یک، ۸۴۳	آذَرَقَرَن بَغ (آتشکده...): هفده، ۶۰۵
آستونت (کوه...): ۴۸۶، ۶۰۶	آذَرگُشَنَسَب (آتشکده...): ۶۰۷
آستیه (کوه...): ۴۸۶	آسیا: ۶۵۷
اشتوتگارت: هیجده	آسیای میانه: دوازده، نوزده، ۶۵۷
آش شیمین (کوه...): ۴۸۶	آکسفورد: چهل و نه
اصفهان: هفت، ۶۵۸، ۸۴۲	آلمان: پنجاه و یک، پنجاه و دو
افغانستان: نوزده	آمریکا: پنجاه و یک
البرز (کوه...): ۱۴۶، ۲۱۱، ۲۲۵، ۳۰۱، ۳۴۵	آبِیَخ (کوه...): ۴۸۶
۳۴۸، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲	آذَوَتَو (کوه...): ۴۸۶
۴۰۱، ۴۰۲، ۴۴۸، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۵، ۸۷۰	آردویسور (رود...): ۶۶۹، ۷۳۲
۸۸۰ تا ۸۸۲	آرزور (کوه...): ۴۸۵، ۸۷۴
آتردنگهو (کوه...): ۴۸۵	آرژهی (اقلیم.../کشور...): ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۸۵
آترکنگه (کوه...): ۴۸۶	۳۹۹، ۵۴۳، ۸۷۲
انگلستان: پنجاه و یک	آرزی (رود...): ۴۹۷
آنیران (= آغَرَزَنوَجَه): ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰	آرزیش (کوه...): ۴۸۵
۱۶۶، ۲۶۳، ۴۱۷، ۵۱۳، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۳۶	آرزیفیه (کوه...): ۳۰۵، ۴۸۵
۶۴۵	آرس (رود...): ۸۶۲
آنیران (سرزمینهای...): ۴۸۱، ۴۹۸	آرمشتگاه: ۶۷۹، ۷۱۷، ۷۷۶
اوپابری سین (کوه...): ۱۴۶، ۴۸۵	آزنگ (رود...): ۳۷۸
اودرته (کوه...): ۴۸۶	اروپا: شش، هیجده، چهل و نه، پنجاه
اورمیه (دریاچه...): دوازده	اورمیه (دریاچه...): دوازده
اوردو (سرزمین...): ۶۶۱	

- اوروژدا (رود...): ۴۹۷
 آوزونت (کوه...): ۴۸۶
 اورونیوایدیمیدک (کوه...): ۴۸۶
 آوزدان ون (دریاچه.../شاخابه...): ۴۹۶
 اوشتم (کوه...): ۴۸۶
 اوشت خوارنه (کوه...): ۴۸۶
 اوشوتی (رود...): ۴۹۷
 اوشیدرن (کوه...): ۱۱۷، ۱۱۰، ۱۰۵، ۹۹، ۹۳، ۶۳۶، ۶۳۱، ۵۰۳، ۴۸۵، ۲۷۹، ۱۳۰، ۱۲۵
 اوشیدم (کوه...): ۴۹۷، ۴۸۵، ۲۷۹
 آهورن (کوه...): ۴۸۶
 ایران: سه تا پنج، دوازده، سیزده، پانزده، هفده، نوزده، بیست، چهل و دو، چهل و سه، چهل و پنج تا چهل و هفت، پنجاه و یک، پنجاه و شش، ۲۸۹، ۴۲۶، ۵۱۱، ۵۱۴، ۶۵۶ تا ۶۵۸، ۸۴۲، ۸۴۹، ۸۷۵، ۸۸۰
 ایران باختری: دوازده، چهل و شش، چهل و هفت
 ایران خاوری: دوازده، سیزده، بیست، چهل و شش
 ایران زمین: سیزده
 ایران ویج: دوازده، پنجاه و پنج، پنجاه و شش، ۱۳۹، ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۴۹، ۴۴۷، ۴۷۶، ۶۵۹، ۶۶۹
 آبروخشوت (کوه...): ۳۳۱
 ایندوس (رود...): ۶۶۳
 بابل: سیزده
 بالتیک (دریای...): ۸۴۱
 بدترین زندگی (= دوزخ): ۱۵
 برن (کوه...): ۴۸۶
 برسرین (کوه...): ۴۸۶
 بلخ: ۶۶۰
 بمبئی: چهل و نه، پنجاه و دو، پنجاه و چهار، ۸۴۱
 بوری (سرزمین...): ۳۰۳
 بوته: (کوه...): ۴۸۵
 بهترین زندگی (= بهشت): ۴۴، ۱۷۶، ۵۳۷، ۵۷۳
 بهترین سرای آسونان (= بهشت): ۶۳۸، ۶۳۶
 بهشت: ۱۷۴، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۴۱، ۴۰۴، ۵۳۷، ۵۷۳، ۶۳۶، ۶۳۸، ۷۱۸، ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۷۸، ۷۸۱، ۸۴۶، ۸۵۱، ۸۷۰، ۸۷۵
 بین (کوه...): ۴۸۵
 بین التهرین: نوزده، ۶۵۷
 پارس: بیست
 پاریس: شش، چهل و نه تا پنجاه و یک
 پامیر (فلات...): نوزده
 پنجاب: ۶۶۳
 پوتیک (دریای...): ۷۰۷، ۷۰۶
 پویدیک (دریای...): ۵۹۵
 پیشینگه (دریاچه...): ۳۰۴
 توذسک (کوه...): ۴۸۶
 تهران: پنجاه و دو، پنجاه و چهار
 جهان پرآسیب (= جهان استومند): ۷۳۹
 جخر (سرزمین...): ۶۶۳
 چیچست (دریاچه...): دوازده، ۳۰۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۶۰۶
 چین: ۶۶۴
 جینودیل: ۱۷۴، ۲۶۵، ۵۳۷، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۴۶، ۸۷۰، ۸۷۲

- رَغا (= ری): دوازده
 رگا (= ری): دوازده
 رُم: پنجاه و هفت
 رَنگها (آب/رود...): ۳۰۸، ۴۰۰، ۴۰۱
 ۶۶۳، ۴۶۲، ۴۵۲، ۴۳۷
 رَنگها (آبخوست...): ۳۱۱
 ری: دوازده، ۱۷۶، ۶۶۲
 ریگا: پنجاه
 ریوند (کوه...): ۶۰۶
 زادمرگ (= جای مردگان): ۷۴۶
 زردَز (کوه...): ۴۸۵
 زرنومنت (دریاچه...): ۵۹۲
 زرنوقیتی (رود...): ۴۹۷
 زودیت (کوه...): ۴۸۵
 زینیاورَ خوابنده: ۳۵۰
 ساوگنت: ۵۹۲
 سایربونت (کوه...): ۴۸۶
 سبلان (کوه...): ۸۶۲
 سپنتودات (کوه...): ۴۸۶
 شپیت گون (کوه...): ۱۴۶
 شپیت ورن (کوه...): ۴۸۶
 شتروساز (کوه...): ۱۴۶
 سرای بهروزی ابدی (= بهشت): ۷۳۹
 سرای تیرگی بی پایان (= دوزخ): ۵۱۵
 سرای جاودانگی (= بهشت): ۷۳۹
 سرای مزداآهوره (= گرزمان): ۸۰
 سرای منش نیک (= بهشت): ۲۸، ۲۷
 سرزمین بهروزی (= بهشت): ۷۱۷
 شغد: ۳۵۶، ۶۶۰
 خانمانی آیزتمن (= آسمان): ۸۸۵
 خسرو (دریاچه.../ شاخه...): ۴۹۵، ۶۰۶
 خَشَنروسوک (گذرگاه...): ۳۰۷
 خینت (سرزمین...): ۶۶۱
 خوارزم: ۳۵۶
 خوارنگهینی (رود...): ۴۹۷
 خواسترا (رود...): ۴۹۷
 خوانوت (کوه...): ۳۳۸، ۳۳۱
 خونیرت (اقلیم.../ کشور...): ۳۵۶، ۲۲۷
 ۸۷۲، ۵۴۳، ۴۰۰، ۳۸۵، ۳۶۹
 خینها (سرزمین...): ۳۵۱
 دایسیا (آب/رود...): ۳۰۱، ۳۱۶، ۲۷۷
 ۳۱۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۴۷، ۴۷۶، ۴۷۹، ۶۵۹
 ۸۶۲، ۶۶۹
 دجله: ۶۶۴
 درجا (رود...): ۸۶۲، ۸۶۵
 دروشیشوت (کوه...): ۴۸۶
 دزه (رود...): ۸۶۲
 دزنیشت: چهارده
 دزنیشت: چهارده
 دزنیشتک: چهارده
 دشتانستان: ۸۳۵، ۸۳۷
 دماوند (کوه...): ۵۰۲
 دوزخ: ۲۰، ۲۹۴، ۴۹۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۶۷۷، ۶۸۴
 ۶۸۸، ۷۰۰، ۷۲۹، ۷۳۹، ۷۷۰، ۷۷۳، ۷۴۷
 ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۰، ۸۷۴
 زَتمَن (کوه...): ۴۸۶
 زَنوت (کوه...): ۴۸۶
 رشت: پنجاه و سه

فنیقیه: سیزده	سیند (دره...): ۶۵۷
	سیند (رود...): نوزده
قنقاز (کوههای...): نوزده	سورات: چهل و نه، پنجاه
	سوهی (اقلیم.../کشور...): ۳۹۹، ۳۸۵، ۳۵۶
کابلی بدسایه: ۶۶۱	۸۷۲، ۵۴۳
گذرآسپ (کوه...): ۴۸۶	شیاقک (کوه...): ۴۸۶
کرمان: هفده	سیچی دَو (کوه...): ۴۸۶
ککھیو (کوه...): ۴۸۶	سیغوریز: ۴۴۳
گنام دَروج (= دوزخ): ۵۶، ۷۱، ۸۰، ۶۷۷، ۷۷۰، ۶۸۴	شوروی: هیجده، چهل و پنج، پنجاه و یک، پنجاه و هفت
گنام دیو (= دوزخ): ۷۰	شینز (= گنجک): دوازده
کنگ (کوه...): ۳۰۷	شیلی: ۸۴۲
کَو ابریس (کوه...): ۴۸۶	غمان (دریای...): نوزده
کوسروبت (کوه...): ۱۴۶	فارس (خلیج...): نوزده
کوه برسهای ایزدی: ۸۸۸	فارس (سرزمین...): بیست
کَورینت (سرزمین...): ۴۵۱	فَراپته (کوه...): ۴۸۶
کیانسیه (آب.../دریاچه...): ۴۹۷، ۴۱۸، ۸۶۳، ۵۰۲	فَرات (رود...): ۶۶۴
گذرگاهِ داوری (= چینودبُل): ۷۹، ۵۶	فَراخ گَرت (دریای...): ۲۹۸، ۲۵۳، ۲۱۲
گَرزَمان: ۵۳، ۷۳، ۸۰، ۱۶۷، ۲۸۸، ۳۶۱، ۳۸۳، ۴۰۴، ۴۲۳، ۴۹۲، ۵۳۷، ۵۶۴، ۶۰۲، ۶۳۱، ۸۸۵، ۸۷۱، ۶۳۶	۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۴ تا ۳۳۶، ۳۳۸، ۵۳۸، ۴۹۶ تا ۴۹۴، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۰۰، ۳۴۰
گنجک (= شینز): دوازده	۷۰۶ تا ۷۰۸، ۷۱۱، ۸۷۱، ۸۸۰
گودَ (آبشار...): ۴۵۲	فرانسه: پنجاه، پنجاه و یک
لهستان: پنجاه و یک	فَرَدانا (رود...): ۴۹۷
لینز: ۸۴۲	فَرَدَنو (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶
میشخ (کوه...): ۴۸۶	۳۹۹، ۵۳۴، ۸۷۲
مَرُو: ۳۵۶، ۶۶۰	فردوس: ۵۱۱
مَریشونت (کوه...): ۴۸۵	فَرزَدانو (آب...): ۳۱۷
	فروغ بی آغاز: ۴۰۴، ۷۹۲

۸۷۲، ۵۴۳، ۳۹۹
 ویدَوَن (کوه...): ۴۸۶
 ویش بَت (کوه...): ۱۴۶
 ویشو (کوه...): ۴۸۶
 هامون (دریاچه...): ۴۲۶
 هرات: ۳۵۶، ۶۶۰، ۶۶۱
 هروت: ۶۶۲
 هَرَهوتی: ۶۶۲
 هری رود: ۶۶۱
 هَرَبو: ۶۶۱
 هفت اقلیم: ۲۴
 هفت بوم: ۲۴
 هفت رود: ۶۶۳
 هفت کشور: ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۷،
 ۳۳۸، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۹۲، ۴۵۱، ۴۸۹، ۵۰۰،
 ۵۸۶، ۶۲۶، ۸۶۵
 هُگر (کوه...): ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۷۴، ۴۰۱،
 ۴۵۰
 هَمِسْتکان: ۶۳۱، ۶۳۶
 هَمَنکون (کوه...): ۴۸۶
 هند: هفده، نوزده، چهل و هفت، چهل و نه، پنجاه،
 پنجاه و دو، ۳۳۶، ۷۷۱، ۸۴۳، ۸۷۷
 هندوستان: سه، شش، هفده، هیجده، بیست و
 یک، پنجاه تا پنجاه و دو، ۲۲۷، ۳۷۸
 هنگ: ۳۰۵
 هوشبا (رود...): ۴۹۷
 هیرمند: ۶۶۲، ۸۷۲
 یزد: هفده
 یَهْمَیه جَترَه (کوه...): ۴۸۶
 یونان: پنجاه و هفت، ۸۴۳، ۸۷۶

مسکون: پنجاه و هفت
 مَنوش (کوه...): ۴۸۵
 موغان (= موگان): دوازده
 موگان (= موغان): دوازده
 میان رودان (بین التهرین): نوزده، ۶۵۵، ۶۶۳
 نِسایَه: ۶۶۰
 نَنگهوشَمَنَت (کوه...): ۴۸۶
 نیمروز: ۸۶۳
 واخِذْرِيك (کوه...): ۴۸۶
 واورو بَرَشْتی (اقلیم.../کشور...): ۳۵۶، ۳۸۵،
 ۳۹۹، ۵۴۳، ۸۷۲
 واورو جَرَشْتی (اقلیم.../کشور...): ۳۵۶، ۳۸۵،
 ۳۹۹، ۵۴۳، ۸۷۲
 واورو جَرَشْتی اقلیم.../کشور...): ۳۵۶، ۳۸۵،
 ۴۰۰، ۵۴۳، ۸۷۲
 واوروش (کوه...): ۴۸۶
 وایتی گیس (کوه...): ۴۸۵
 وَه کِرْتَه ی بدسایه: ۶۶۱
 وِر (= وِر جَمگَرَد): ۶۷۰ تا ۶۷۴
 وِر جَمگَرَد: ۶۷۳، ۶۷۴
 وِرِن (سرزمین...): ۱۹۳، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۰۱،
 ۳۴۷، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۴۴۹،
 ۴۵۱، ۴۷۴، ۶۶۳
 وِشَن (کوه...): ۴۸۶
 وِفرته (کوه...): ۴۸۶
 وِنگَهزَداه (دریاچه.../شاخابه...): ۴۹۶
 وِنگوهی (رود...): ۳۲۹
 وِشَنگوهیتی (آب...): ۳۱۱
 وِیدَدَشو (اقلیم.../کشور...): ۳۵۶، ۳۸۵

۷. کلید - واژه‌ها، ترکیب‌های بنیادی، نام‌هایی از اساطیر دیگران

آتش بهرام: ۶۰۵، ۶۰۷، ۷۱۵، ۸۱۷، ۸۵۹	آبان روز: ۶۳۰، ۶۳۴
آتش تبار: ۸۵۵	آبیرت: ۵۲۷، ۶۱۸، ۷۱۶
آتش تپاله سوز: ۷۶۴	آب زور: ۱۵۵، ۲۴۷، ۶۰۲
آتش تنور ناوایی: ۷۶۶	آبگونه پُرمایه: ۶۶۱
آتش داد: ۸۵۵	آبگونه‌های چرکین: ۷۴۱
آتش دادگاه: ۷۶۳ تا ۷۶۸	آب هوم: ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۸۲، ۱۸۶
آتش داروسازان و رنگرزان: ۷۶۴	آگرینت: ۶۹۱، ۶۹۲
آتش زاد: ۸۵۵	آثربان: ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۰۸،
آتش زیر دیگ: ۷۶۷	۲۱۲، ۲۹۵، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۸۱، ۴۲۴، ۴۲۵،
آتش سرگین سوز: ۷۶۴	۴۲۸، ۴۴۰، ۴۶۴، ۴۸۶، ۴۹۴، ۵۲۸ تا ۵۳۰،
آتش شَبانان: ۷۶۷	۵۴۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۷۰۹، ۷۱۶، ۸۰۷، ۸۱۲،
آتش کوچ نشینان: ۷۶۷	۸۴۵، ۸۴۶
آتش کوره آجر پزی: ۷۶۴	آثربانی: ۴۹۴
آتش کوره آهک پزی: ۷۶۴	آثروخنش: ۱۶۴، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۵۰، ۵۶۷،
آتش کوره آهن گدازی: ۷۶۶	۶۱۷، ۷۱۷
آتش کوره گاو آهن سازی: ۷۶۵	آتش: ۶۷۹، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۲ تا ۷۱۴، ۷۱۴، ۷۴۸،
آتش کوره سفال گری: ۷۶۴	۷۵۰، ۷۶۲ تا ۷۶۴، ۷۷۰، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۸،
آتش گرما به: ۷۶۴	آتش آتشدان خانوادگی: ۷۶۸
آتش مُردار سوز: ۷۶۳	آتش آشپزخانه: ۷۶۷
آتش وازیشَت: ۸۷۳	آتش اردوگاهی: ۷۶۷
آتش مینوکرکوی: ۶۰۷	آتش بوتۀ برنج گدازی: ۷۶۶
آدیتیه: ۸۸۵	آتش بوتۀ زرگری: ۷۶۵
آذرووز: ۶۳۰، ۶۳۴	آتش بوتۀ سیم گدازی: ۷۶۵
آذرتزاد: ۵۵۷	آتش بوم: ۸۵۵

۷۷۰ تا ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۷، ۷۴۲، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۷۰
 ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۴۳، ۸۴۸، ۸۳۹، ۸۶۰
 آشتودان: ۷۲۸
 آشتوَمَنَد: ۳۹، ۴۲، ۷۹، ۱۳۶ تا ۱۳۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۳۲ تا ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۹۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۳۸، ۶۵۰، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۳ تا ۶۸۰، ۶۸۲ تا ۶۸۴، ۶۸۷ تا ۶۹۷، ۷۰۱، ۷۰۳ تا ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱ تا ۷۱۶، ۷۱۹ تا ۷۳۵، ۷۳۷ تا ۷۴۳، ۷۴۶ تا ۷۴۸، ۷۵۰ تا ۷۵۳، ۷۵۳ تا ۷۵۵، ۷۷۱ تا ۷۷۸، ۷۸۱ تا ۷۸۳، ۷۸۵، ۷۸۹، ۷۹۵، ۸۰۲، ۸۰۴ تا ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۷، ۸۲۰ تا ۸۲۲، ۸۲۸ تا ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۱، ۸۴۷، ۸۵۲، ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۶۹، ۸۷۵
 آسْرَوَشَه: ۶۶۴
 آسْکولاب: ۸۷۶
 آسْتاد روز: ۶۳۱، ۶۳۶
 آسْترا: ۶۶۶ تا ۶۶۸، ۸۱۹
 آسْترا - مَیْرَه: ۸۴۶
 آسْترای زَرَنشان: ۶۶۶
 آسْتی: ۸۰۹
 آسْموَع: ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۷، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۵۸۱، ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۷۹
 آسْتون: سی و هشت، ۱۹ تا ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۴۰

آسْکلیبوس: ۸۷۶
 آسْمان روز: ۶۳۱، ۶۳۶
 آسْتَر: ۵۲۷، ۶۱۸، ۷۱۶
 آفرینگان: ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۵۰، ۷۳۷
 آمین: ۵۸۵
 آهی گزاران (آزمون...): ۲۴
 ابوالهول: ۶۵۵، ۸۶۲
 آباخسْر: ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۲۹۵، ۵۱۴، ۵۱۵، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۴۸، ۷۷۲، ۷۷۳، ۸۶۱
 آباخسْری: ۵۱۴
 آبه گَد: ۸۸۰
 آبه مان: ۷۹۵ تا ۷۹۹
 آتا: ۱۷۵
 آدیوس: ۶۵۵، ۸۶۲
 آز: ۳۱۴
 آزشتان: ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۲۶، ۳۱۲، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۲۴، ۴۸۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۰۶، ۶۲۲، ۷۰۹، ۷۱۶، ۸۱۲، ۸۲۰
 آردروز: ۶۳۱، ۶۳۵
 آردوش: ۶۹۱، ۶۹۳، ۶۹۴
 آردوی (اندازه؟): ۶۶۹
 آردیبهشت روز: ۶۲۹، ۶۳۳
 آرمشت: ۷۱۷
 آزیمن: ۸۸۵
 آزیرنگاه: ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۲۹، ۶۴۳
 آزن: ۸۷۷
 آزهو: ۸۷۷
 آسیرن: ۶۹۹، ۷۱۷
 آسیرس: ۱۵۰، ۶۷۰، ۶۷۲
 آسپهه - آسْترا: ۶۸۴، ۶۹۰ تا ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۱۳

۷۸۵، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۲، ۷۹۵، ۸۰۲،
 ۸۰۴ تا ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۷، ۸۱۹ تا
 ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۲۸ تا ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۱،
 ۸۴۲ تا ۸۴۵، ۸۴۸، ۸۵۱ تا ۸۵۳، ۸۵۷ تا
 ۸۶۰، ۸۶۳ تا ۸۶۵، ۸۶۷ تا ۸۶۹، ۸۷۱،
 ۸۷۲، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۶، ۸۸۷

آشوتانه: ۶۸۵، ۷۲۴، ۷۶۳، ۸۱۷ تا ۸۲۲، ۸۵۱

آشوتی: ۹۱، ۹۲ تا ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹،
 ۱۱۱ تا ۱۱۸، ۱۲۲ تا ۱۲۶، ۱۲۸ تا ۱۳۰،
 ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۳،
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۸،
 ۲۲۲، ۲۳۲ تا ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۲،
 ۲۶۴، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۹۱، ۴۲۵، ۵۱۹ تا ۵۲۶،
 ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۴۱ تا ۵۴۳، ۵۴۶ تا
 ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۵،
 ۵۶۷، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳،
 ۵۹۷، ۶۰۲، ۶۰۹ تا ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۷،
 ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶ تا ۶۳۴،
 ۶۴۱ تا ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۶۷، ۶۹۸، ۷۴۴

آشه بنیاد: ۱۶۷

آشه چیتره: ۱۷۳

آشه ززاد: ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۷۲، ۳۹۰

آشهنگاه: ۶۲۹، ۶۳۴

آمردادروز: ۶۲۹، ۶۳۳

آمشاسپند: سی و هشت، چهل و شش، ۱۸، ۵۲،

۹۲، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰،
 ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹،
 ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۰،
 ۱۸۲ تا ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶،
 ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۱ تا ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۱ تا
 ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷

تا ۴۲، ۴۷، ۵۳، ۵۵ تا ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۷۱،
 ۷۹، ۸۷، ۹۱ تا ۹۳، ۹۵ تا ۱۱۹، ۱۲۲ تا
 ۱۲۶، ۱۲۸ تا ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶ تا ۱۴۳،
 ۱۴۹، ۱۵۱ تا ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹،
 ۱۶۱ تا ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶،
 ۱۷۷، ۱۷۹ تا ۱۸۲، ۱۸۴ تا ۱۹۵، ۱۹۹،
 ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۵ تا ۲۱۹، ۲۲۱ تا
 ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹،
 ۲۴۱ تا ۲۴۴، ۲۴۶ تا ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳ تا
 ۲۵۷، ۲۶۰ تا ۲۶۵، ۲۷۱ تا ۲۷۵، ۲۷۷ تا
 ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲ تا ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۵،
 ۳۰۷، ۳۱۳ تا ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۲،
 ۳۳۷، ۳۴۵ تا ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۲،
 ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۹ تا ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۲،
 تا ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸ تا ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۰۰،
 ۴۰۲ تا ۴۲۳، ۴۲۵ تا ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۳۸،
 ۴۳۹، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۵۷ تا ۴۵۹، ۴۶۱،
 تا ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۸۷،
 ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۹ تا ۵۱۳، ۵۱۵،
 ۵۱۹ تا ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۷،
 تا ۵۳۹، ۵۴۱ تا ۵۴۳، ۵۴۵ تا ۵۴۹، ۵۵۱ تا
 ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۳ تا ۵۶۵، ۵۶۷،
 ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۰،
 ۵۹۲ تا ۵۹۷، ۶۰۱ تا ۶۳۰، ۶۰۶، ۶۰۹ تا
 ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۱ تا ۶۲۶،
 ۶۲۹ تا ۶۳۱، ۶۳۳ تا ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۱،
 ۶۴۲، ۶۴۴ تا ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۶۵، ۶۷۳،
 تا ۶۸۰، ۶۸۲ تا ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۰۴ تا ۷۰۹،
 ۷۱۷ تا ۷۱۹، ۷۳۵ تا ۷۳۷، ۷۳۹، ۷۴۱،
 تا ۷۴۳، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۱ تا ۷۵۳،
 ۷۵۵ تا ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۷۶ تا ۷۸۱، ۷۸۳

تَبَع (بخش؟): ۴۴۷	آیهی: ۸۸۳
تَلْعَم: ۶۶۱	
تَنگ: ۸۲۸	بادروز: ۶۳۱، ۶۳۵
بَهْرَامِ رُوز: ۶۳۰، ۶۳۵	باز: ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۳
بَهْمَن رُوز: ۶۲۹، ۶۳۳	۲۷۳، ۲۷۶، ۲۹۴، ۴۰۹، ۵۳۰، ۵۵۲، ۵۵۴
بوی: ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۶، ۴۲۸، ۴۳۰	۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۸۷
بی بُشت: ۶۷۱، ۶۷۳	۵۷۹، ۵۸۹، ۶۷۱، ۶۷۳
	۸۴۳
بادیاب: ۲۴۶	بیر: ۳۲۱
بَسِت: ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱	بِرزی سَوْنِگَهه (آذِر...): ۱۶۸
۶۰۵، ۶۸۰، ۷۰۹، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۸۱، ۸۰۳	بِرزیگِر/بِرزیگِر شتور پَرور: ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶
بَتْمَان: ۵۸، ۲۲۲، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۵	۲۰۸، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۸۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۲۲، ۷۱۰
۵۷۳ تا ۵۷۶	۷۱۶، ۷۱۷، ۸۱۲، ۸۲۱، ۸۵۰
بَتیاریگی: ۱۳۸، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۹	بُرزین مِهَر (آذِر...): ۶۰۷
۴۵۱، ۴۹۱، ۶۵۹ تا ۶۶۴، ۸۷۶ تا ۸۷۸	بُرْسَم: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۴
۸۸۷، ۸۸۶	۱۲۷، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۲۲
بَتیاریه: ۲۳۸، ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۳۴۳، ۴۴۱، ۴۴۲	۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱
۵۱۴، ۵۰۹	۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۳
بَتیاریه آفرینی: ۶۵۵	۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۸
بَدَأَنْد: ۳۵۹، ۳۷۶، ۳۸۴، ۸۳۲	۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۴۷ تا ۴۵۴
پدر-خدایی: سی ونه	۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷
بَرَاهُوم: ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱	۵۲۳ تا ۵۲۶، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۹، ۶۰۲
۱۳۳	۶۲۶، ۶۵۰، ۶۷۵، ۶۷۹، ۷۱۲ تا ۷۱۴، ۷۴۳
بَرُوذُوش: ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۱	۷۴۸، ۷۵۰، ۷۸۱، ۷۹۵، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹
بَری: ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۰ تا ۳۰۲	۸۳۶، ۸۴۳، ۸۴۶، ۸۵۹، ۸۶۷
۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۰ تا ۳۴۲	بَرُشُوم (آبِین...): ۲۹۴، ۷۴۸، ۷۵۴، ۷۶۲، ۷۶۸
۳۴۲، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۴۹، ۴۸۹	تا ۷۷۰، ۸۳۷، ۸۶۲، ۸۷۱، ۸۸۵، ۸۸۸
۴۹۰، ۵۸۱، ۶۳۴، ۷۶۳، ۷۹۱، ۸۷۸	بَرُشُوم گاه: ۲۹۴، ۸۶۶
بَرِشْتَان: ۵۸، ۸۴۶	بَرُشُوم نُه شِبِه: ۷۱۵، ۷۷۱
بَرَشک/بَرَشکی: ۷۳۶، ۷۳۷، ۸۷۵، ۸۷۶	بَرْمَاتُون: ۴۷۷
بَرَشکی (خدای...): ۸۷۶	بَغ: ۲۵۹، ۳۲۶، ۳۳۷، ۸۶۸

جادو: ۱۴۰، ۱۵۶، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰ تا ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۸۱، ۶۳۴، ۶۶۲، ۶۷۳، ۸۵۶، ۸۷۸	پشتونون: ۶۹۱ تا ۶۹۷، ۷۰۳، ۷۱۳، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۸، ۷۴۲، ۷۵۳، ۷۹۵، ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۲۵، ۸۳۸، ۸۲۶
جادویی: ۶۶۲، ۸۸۳	پشه آلوده: ۶۶۱
جام: ۷۱۲، ۷۱۳	بنام (= پیراهن زیررزه): ۸۲۰
جامه دخمه: ۷۴۷	بنام (= دهان پوش): ۸۱۹، ۸۴۵
جان: ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۶، ۴۲۸، ۴۳۰، ۵۳۳، ۷۶۳ تا ۷۶۸	پیرامون قرواز: ۶۷۰، ۶۷۲
جزو (سگ...): ۷۱۰، ۸۰۵	پیس جدا کرده تن: ۳۱۴، ۶۷۱، ۶۷۳
جن: ۸۷۸	پیشداد: ۸۷۵
چوب نه گره: ۸۶۲، ۸۸۸	پیشدادی: ۸۷۵
خاک سپاری مردگان: ۶۶۲، ۶۸۵، ۷۳۸	تپاه دندان: ۶۷۱، ۶۷۳
خردا روز: ۶۲۹، ۶۳۳	تب لرزه: ۸۷۷
خرقستر: ۵۰۷، ۵۱۴، ۶۶۰، ۶۶۷، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۴۸، ۸۰۶، ۸۳۸، ۸۴۲	تخمه آب: ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۲
خستون: ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۵۶، ۳۷۵، ۴۲۴، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۸۵، ۸۶۲	تخمه آتش: ۸۶۲
خستویی: ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۵۲۹، ۵۸۲، ۶۲۳	تخمه زمین: ۶۳۰، ۶۳۴
خل: ۶۷۱، ۶۷۳	تخمه گاو: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۶۶، ۳۲۵ تا ۳۲۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۲
خواهشهای گناه آلود: ۶۶۰	تخمه گیاه: ۶۳۰، ۶۳۴
خود آفریده (روشنایهای...): ۶۷۳	ترهیزم: ۸۱۸
خود روشن: ۲۲۵، ۶۷۱، ۶۷۳	تریت: ۸۷۶
خود کامگی (گناه...): ۶۶۱	تریت آبتیه: ۸۷۶
	تشت/تشت زور: ۵۴۳، ۸۶۴
	تنافوهر: ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۳۹، ۸۱۷، ۸۲۷، ۸۳۹، ۸۵۶، ۸۵۸
	تن - منتره: ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۳۱۴، ۳۵۹، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۲۳، ۵۸۳، ۵۸۵، ۶۳۰، ۸۴۸، ۸۵۵
	تولا: ۸۳۷
	تیزروز: ۶۳۰، ۶۳۴

۴۸، ۶۵، ۶۹، ۷۹، ۸۶، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۱۵، ۲۲۴،
 ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴،
 ۳۰۳، ۳۴۷، ۳۷۴، ۳۸۹ تا ۳۹۱، ۴۰۷، ۴۳۹،
 ۴۵۱، ۴۸۷، ۴۹۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۵۱،
 ۵۸۴، ۶۷۸، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۹ تا ۷۱۱، ۷۱۸،
 ۷۲۴ تا ۷۲۶، ۷۲۹ تا ۷۳۳، ۷۴۴، ۷۴۸ تا
 ۷۵۰، ۷۵۵ تا ۷۶۱، ۷۷۰، ۷۷۳ تا ۷۷۵،
 ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۳، ۷۸۶، ۸۳۹، ۸۵۲ تا ۸۵۶،
 ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۵، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۷، ۸۷۸

دَرُوَن: ۱۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹

دَرُوَنَد: سی و هشت، ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۴ تا ۲۸،
 ۳۳، ۴۰ تا ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۳ تا ۵۵، ۶۴،
 ۶۵، ۶۸، ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۶،
 ۱۷۳، ۱۹۳، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۶۴،
 ۲۷۱ تا ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۸۹،
 ۲۹۰ تا ۲۹۴، ۳۰۰ تا ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۴،
 ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴،
 ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲،
 ۴۱۲، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۸۹ تا ۴۹۱،
 ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۸۱، ۵۸۴،
 ۶۱۸، ۶۸۰، ۸۰۷، ۸۲۳، ۸۶۰، ۸۶۲، ۸۷۰

درهم: ۸۶۰

دَرِيوَك: ۶۷۱، ۶۷۳

دَرِيوَلَك: ۶۶۱

دست - پيمان: ۶۸۷ تا ۶۹۰

دستون: ۶۸۵، ۷۴۲، ۷۵۲

دَشْتَان: ۷۱۷، ۸۲۶، ۸۳۵، تا ۸۳۶، ۸۳۶

دَشْتَانِي بَهَنْجَارَن: ۸۲۶، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۸، ۸۳۹،
 ۸۵۹

دَشْتَان مَرزِي: ۸۲۶، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۵۹

خورشيدروز: ۶۳۰، ۶۳۴

خوره: ۸۷۷

خويشاوند بيوندي: ۱۵۷، ۵۸۲

خويشكان: ۱۵۶، ۵۴۷، ۶۱۸

خويشكاري: ۱۷۶، ۲۴۷، ۶۱۴، ۶۱۸، ۷۴۱،
 ۸۲۹، ۸۴۹، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۷۶

دات: ۶۵۴

داد: ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۶۳۶، ۶۵۴، ۷۰۸، ۸۳۹،
 ۸۶۲، ۸۶۶

دادان: ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۵،
 ۶۵۰، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۳ تا ۶۷۶، ۶۸۰ تا ۶۸۲ تا
 ۶۸۴، ۶۸۷ تا ۶۹۶، ۷۰۱، ۷۰۴ تا ۷۰۶، ۷۰۸،
 ۷۰۹، ۷۱۱ تا ۷۱۶، ۷۱۹ تا ۷۳۵، ۷۳۷،
 تا ۷۳۹، ۷۴۱ تا ۷۴۳، ۷۴۶ تا ۷۴۸، ۷۵۰ تا
 ۷۵۳، ۷۵۵ تا ۷۷۱، ۷۷۱ تا ۷۷۸، ۷۸۳،
 ۷۸۵، ۷۹۵، ۷۹۶ تا ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۴ تا
 ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۲۰ تا ۸۲۲، ۸۲۸ تا
 ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۱، ۸۴۷، ۸۶۵، ۸۶۶،
 ۸۶۹، ۸۷۵، ۸۸۵، ۸۸۷

دادارروز: ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵

داروسازی: ۸۷۶

داغ خوردگان اهریمن: ۳۱۴، ۶۷۱، ۶۷۳

دانش آموزشی: ۹۳، ۲۸۱، ۲۸۲

دانش سریشی: ۹۳، ۲۸۱، ۲۸۲

دَئِيَا (= دین): ۱۹، ۸۰

دَئِيُو (= دیو): ۶۵۴

دخمه: ۶۷۷ تا ۶۷۹، ۷۰۶، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۸ تا
 ۷۴۱، ۷۴۵ تا ۷۴۷

دخمه گدازی: ۶۷۷ تا ۷۴۷

دروج: سی و هشت، ۱۰-۱۵ تا ۱۸، ۲۰، ۲۶،

زَند: ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷

زندگی: ۱۴

زنده: ۸۵۶

زنده روان: ۷۸۱

زَندیک: ۲۳۸، ۸۵۶

زَوت: ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱

۱۲۰، ۱۲۵ تا ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲ تا ۱۳۵

۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹

۱۶۱ تا ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۳ تا ۱۸۶، ۱۹۲

۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۳ تا ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱

۲۳۲ تا ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳ تا ۲۴۵، ۲۴۷

تا ۲۵۲، ۲۵۴ تا ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵ تا ۲۶۸

۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵

۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۹

۵۱۹، ۵۲۷ تا ۵۳۰، ۵۳۳ تا ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۲

تا ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۶۸

۵۷۱، ۵۷۳، ۵۸۳، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۶

۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱

۶۴۹، ۷۱۶

زوز: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷

۱۶۱، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۳۲، ۲۳۳

۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۹۲، ۲۹۵

۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶ تا ۳۱۲، ۳۱۴

تا ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰

۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۵ تا ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵

۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۱ تا ۳۸۴

۳۸۶، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۴۸

۴۵۱، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۷، ۴۸۷

۴۹۴، ۴۹۷، ۵۲۳ تا ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۱

۵۴۵، ۵۹۳، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۴۲

۷۴۳، ۷۴۴، ۸۱۸، ۸۵۹، ۸۶۸، ۸۷۳

۳۲۶، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۱ تا ۳۹۳

۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۱۹ تا

۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۳

۵۴۵ تا ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۸

۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳

۵۹۷، ۶۰۲، ۶۰۹ تا ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷

۶۱۸، ۶۲۱ تا ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۱

۶۳۳ تا ۶۳۶، ۶۴۱ تا ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۰

۶۶۲، ۶۷۴، ۷۰۸، ۸۷۲

زَدی: ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۷۵، ۵۳۱، ۵۵۳

زَشنِ روز: ۶۳۰، ۶۳۵

روان: ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰ تا ۱۹۲، ۲۰۶

۲۱۶، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۶

۳۱۲، ۳۶۱، ۳۶۱، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۷۲، ۵۰۹

۵۱۰، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۹۲

۶۲۹، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۵، ۶۴۶، ۷۰۳

۷۳۹، ۷۵۳، ۷۷۴، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۱۴

۸۱۵، ۸۶۱، ۸۶۹ تا ۸۷۱

روانِ درمانی: ۶۵۶

روینِ تن: ۸۷۵

رهاننده/رهایی بخش (= سوشیانت): ۳۵، ۵۳

۵۴، ۶۸

ریم: ۶۸۰

ریمین: ۶۸۰

ریمینی: ۶۸۰

زاقیادروز: ۶۳۱، ۶۳۶

زَرُشتوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸

۱۶۹، ۳۸۱، ۴۱۰، ۵۲۲، ۵۴۱ تا ۶۲۳

زَرمیه: ۵۱۳

زمرستانِ دیوآفریده: ۶۶۴، ۶۶۵، ۷۳۳

سوغند: ۶۹۹، ۷۰۰	زیری میاک: ۸۰۲
سوم (= هوم): ۸۷۷	زین (= رزم آفران): ۶۶۶
سوزرا: ۶۶۶ تا ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۳	زیناوند: ۱۴۲، ۱۴۳، ۴۳۱، ۴۴۹
سوزرای ززین: ۶۶۶ تا ۶۶۸	سپندارقدروز: ۶۲۹، ۶۳۳
سی - شو: ۷۶۸	سپنیشْت (آذین...): ۱۶۸
سیت: ۷۲۸	ستاره آذین: ۱۴۲، ۲۲۵، ۳۷۵، ۳۸۸
شهریوزروز: ۶۲۹، ۶۳۳	سئیز: ۷۳۷
شیار (= کیش): ۲۹۴، ۷۷۳ تا ۷۷۶، ۸۴۳، ۸۶۸	سجی: ۳۱۴
۸۸۵، ۸۸۸	سدره: ۱۳۷، ۵۸۱، ۸۵۶، ۸۵۷
شیون و مویه: ۶۶۱	سدره پوشی: سی و شش، ۵۸۱
	سیدیس: ۷۳۹
	سردان: ۶۶۱
شنان: ۸۲۸	سیرشک: ۶۶۱
	شروشاویز: ۵۲۸، ۶۱۸، ۷۰۸، ۷۱۶، ۷۴۱، ۷۴۸
قَر: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶	شروش روز: ۶۳۰، ۶۳۵
۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۰۵	شروشو چَرَن: ۶۸۴، ۶۹۰ تا ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۱۳
۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۶	۷۲۰ تا ۷۲۳، ۷۲۸، ۷۴۲، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۷۰
۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۹۱، ۴۰۵ تا ۴۰۸	۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۳۴
۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۳۹	۸۳۸، ۸۳۹، ۸۵۶، ۸۶۰
۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۹، ۴۸۱	سست باور: ۶۶۲
۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۴ تا ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۶۴	سست باوری: ۶۶۰، ۶۶۲
۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۲	سست باوری: (برانگیختن...): ۶۶۲
۶۰۵ تا ۶۰۷، ۶۳۱، ۶۳۵، ۸۷۲، ۸۷۳	سگ آبی: ۸۰۵، ۸۱۷ تا ۸۲۲
قَرابازو: ۷۳۴، ۷۳۵	سگ - دید: ۷۲۹، ۷۳۴، ۷۵۴، ۷۶۸، ۷۶۹، ۸۰۶
قَرائنی: ۷۳۴، ۷۳۵	سگ زرد چهار چشم: ۷۴۸، ۷۴۹
قَرآزاشکوب: ۶۷۰، ۶۷۲	سگ سفید زرد گوش: ۷۴۸، ۷۴۹
قَرایرانی: ۴۸۱ تا ۴۸۳، ۶۰۶، ۶۳۱، ۶۳۶	سوشیانت (= سوشیانس): ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۵۸
قَرَبَرَن: ۵۲۷، ۶۱۸، ۷۱۶	۱۶۱، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۳۵، ۲۵۵، ۲۵۶
قَرشپات: ۸۲۸	۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۶۷، ۴۸۸
فرشته: ۱۵۱	۵۲۹، ۵۳۳، ۵۴۵ تا ۵۴۸، ۵۷۱، ۶۱۸
قَرگیانی: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰	

کَبَسْت: ۳۴۲، ۴۴۱، ۷۹۱
 کَخوارِذ: ۲۳۸ تا ۲۸۹، ۲۹۱
 کَخوارِیذی: ۲۳۸
 کَخوزی: ۸۸۳
 کَـرَبْ: ۲۶، ۲۷، ۵۰، ۶۷، ۷۹، ۱۴۰، ۲۷۳، ۲۹۴ تا ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۳۱، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۸۱
 کَردارِیَـد: ۹۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۶۲، ۵۶۶، ۵۷۵، ۵۸۱، ۶۸۶، ۸۴۹
 کَردارِ نِیک: سی و هفت، سی و هشت، چهل تا چهل و دو، ۳۵، ۵۳، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۱۱، ۶۳۸، ۶۸۶، ۷۸۷، ۷۸۹، ۸۵۸
 کِزِفِه: ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۴
 کَسویش: ۳۱۴، ۶۷۱، ۷۷۳
 کِش (= شیان): ۷۷۳
 کِشترار-بِیمان: ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۱
 کِشْتی (= کِستی): ۱۰۲، ۱۳۷، ۳۳۲، ۵۸۱، ۸۰۷، ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۶، ۸۵۷
 کِشْتی بَرَسَم: ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۷، ۲۳۶، ۵۳۸، ۶۱۰، ۶۲۲
 کِشْتی بَسْتَن: ۱۳۷، ۲۷۶، ۵۸۱، ۸۰۷
 کِشْتی بِنَدی: سی و شش
 کِشْتی گِشودن: ۲۷۶
 کِمال (دایرة...): سی و نه، چهل

۲۷۷، ۳۲۹، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۸۵ تا ۴۸۷، ۴۹۸، ۵۰۳، ۶۰۶، ۶۳۱، ۶۳۶
 فرمانروایی ستمگرا نه: ۶۶۱
 قَرِنَا گِرْفَتَنی: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۴۸۵، ۴۹۲ تا ۴۹۷، ۵۰۳، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۵۰
 قَرَواز: ۶۷۰، ۶۷۲
 فروردین روز: ۶۳۰، ۶۳۵
 فروزه: ۱۷، ۳۳، ۳۴، ۵۲، ۷۰
 فروزه های هفت گانه: سی و هشت
 قَرَوَشی: ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱ تا ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴ تا ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۵ تا ۱۶۷، ۱۶۹ تا ۱۸۴، ۱۸۸ تا ۱۹۰، ۱۹۲ تا ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۳۷ تا ۳۵۵، ۳۷۷، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸ تا ۴۲۳، ۴۲۵ تا ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۶۱۱، ۶۱۴ تا ۶۲۹، ۶۲۴، ۶۲۳، ۶۲۱، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۱، ۶۴۹، ۸۷۲، ۸۷۶
 قَرِه: ۳۸۷، ۴۱۸، ۴۲۶
 قَرِه مَنَد: ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰ تا ۲۸۲، ۳۲۹ تا ۳۴۳، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۳۰، ۶۳۱ تا ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۶، ۸۷۲، ۸۷۵، ۸۸۶، ۸۸۷
 قَرِه مَنَدی: ۲۹۸، ۳۱۵، ۴۹۹
 قَرِیفَتاری (گناه...): ۶۶۱
 کارد بزشکی: ۷۳۶، ۷۳۷، ۸۷۶

۴۹۴، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۵

۵۷۵، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۳۸، ۶۸۶

۷۸۷، ۸۴۹، ۸۵۸

گمیز: ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۴۲، ۷۴۳

۷۵۸، ۷۵۴، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۴ تا ۷۷۶

۸۳۷، ۸۳۸، ۸۶۸

گوازه: ۸۲۰

گوزبشت: ۶۷۱، ۶۷۳

گوزسینه: ۶۷۱، ۶۷۳

گوسفند - پیمان: ۶۸۷ تا ۶۹۰

گوشن: ۳۸۴

گوش روز: ۶۳۰، ۶۳۴

گهنبار: سی و پنج، سی و شش، ۹۲، ۹۷، ۹۹

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹ تا ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷

۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۸۵

۱۹۵، ۲۴۳، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۴۳، ۶۴۳

گیاهان دارویی: ۷۳۷، ۸۷۵ تا ۸۷۷

گیاه درمانی: ۷۳۷، ۸۷۶

مادر جهان: سی و نه

مادر - خدایی: سی و نه

مار اسپند روز: ۶۳۱، ۶۳۶

ماریانک: ۸۱۸، ۸۶۰

مار سنگ نمای: ۸۱۸، ۸۶۰

مارشیا: ۸۵۸

مارهای سرخ: ۶۵۹

ماری شیبک: ۸۵۸

مارة روز: ۶۳۰، ۶۳۴

مردار سوزان: ۶۶۳

مردار سوز: ۷۶۲

مردمان، بی سر: ۶۶۳، ۶۶۴

کون قرز: ۷۶۲

کون قرزی: ۶۶۱، ۷۵۱، ۷۵۲

کوی: ۲۷، ۵۰، ۷۹، ۱۴۰، ۲۷۳، ۳۰۰ تا ۳۰۲

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۶۱، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۸۹، ۴۹۰

۵۸۱

کهرگتاس: ۸۴۸، ۸۵۰

کند: ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۷۶، ۳۵۳، ۳۹۱، ۴۲۰

۵۲۹، ۶۲۳

کیش واپسین: ۶۱۸

کییدی: ۲۲۴، ۲۳۸، ۳۹۱

کاودرفش: ۱۴۷

گاو - پیمان: ۶۸۷ تا ۶۸۹، ۶۹۱

گاه: ۱۷۴

گاهانی (آموزه‌های...): سی و هشت، چهل و

سه، چهل و هفت، ۴۷

گد: ۸۸۰

گر: ۳۴۲، ۴۴۱، ۷۴۱

گرد: ۴۵۶

گرموزنگه: ۶۴۵

گفتارید: ۹۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۶۲، ۵۶۶، ۵۷۵

۶۸۶، ۸۴۹

گفتار - پیمان: ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰

گفتار درمانی: ۶۵۶

گفتار نیک: سی و هفت، سی و هشت، چهل تا

چهل و دو، ۵۳، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۷،

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲،

۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳،

۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱،

۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۱،

۳۹۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۸۷،

۷۰۰، ۷۰۱	مردم - پیمان: ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۱
مِهْرروز: ۶۳۰، ۶۳۵	مَرگ آرزان: ۱۵۰، ۳۷۶، ۳۸۵، ۶۸۵، ۷۲۴
مِهْرروزمِهْرماه (= مِهْرگان): هفت، ۶۵۸	۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۹، ۸۵۷
مِهْرستای: ۳۸۰	مَرِدا وِشوشا: ۶۶۰
مِهْرقریب: ۳۷۸	مَرَنَدری (دیوان...): ۱۹۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۸۰،
مِهْرگان: هفت، ۶۵۸	۳۰۱، ۳۴۶، ۳۹۲، ۴۴۹، ۴۷۳، ۴۸۹، ۷۷۴،
میتَره: ۸۸۵	۷۸۶، ۸۴۴
میتَرَد: ۱۰۷، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳،	مُغ آزار: ۲۴۶
۱۸۷، ۱۸۸، ۳۲۹، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۴۵، ۵۴۶،	مکاشفه: ۸۶۱
۶۴۴ تا ۶۴۶، ۸۱۹، ۸۴۸	مَنشره: ۸، ۹، ۱۱، ۱۸، ۴۲، ۵۱، ۷۸، ۹۳، ۹۸،
مینو: ۱۴، ۲۵، ۳۰	۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲،
میئوی: سی و پنج، چهل و سه، ۴۴، ۷۹، ۸۱، ۸۶،	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۸، ۲۲۵، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۹،
۹۳، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۱،	۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۶،
۱۴۲، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۶۷، ۱۶۵،	۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵،
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۶،	۳۶۱، ۳۶۹، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۲۲ تا ۴۲۷، ۴۲۴،
۲۳۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۵۶، ۳۵۷،	۴۲۹، ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷،
۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۷،	۴۶۸، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۲۸، ۵۴۲،
۳۸۸، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵،	۵۵۱، ۵۶۸، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۴،
۴۲۹، ۴۳۱، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۲۴،	۶۵۰، ۶۵۶، ۶۸۳، ۶۹۸، ۷۳۷، ۷۷۱، ۸۶۴،
۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۹۱،	۸۶۶، ۸۷۶، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷
۵۹۲، ۶۰۷، ۶۱۴، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۹، ۶۵۳،	مَنشره درمائی: ۶۵۶، ۷۳۷
۶۶۹، ۸۱۸، ۸۶۱، ۸۶۶، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۸۶،	موتد: چهل و شش، ۵۸۱، ۶۴۴، ۶۷۵، ۶۸۳،
۸۸۷	۶۸۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۳، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۴،
ناآشون: ۱۵۶، ۳۴۳، ۳۸۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۷،	۷۷۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۶۷
۵۷۱، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۳۹، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۷،	موتدان موتد: بانزده، ۴۳۸، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۴۱،
۸۸۶، ۸۸۷	مورچگانِ دارک: ۸۱۹
نارشنی: ۶۴۷	موردانه کش: ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۳۸، ۸۶۰،
نازندگی (= نا + زندگی): ۱۴	مورک: ۱۵۱
نافه شهریار (آذر...): ۱۶۸، ۲۰۶	مِهْرآزار: ۲۳۸، ۳۷۳
ناوَناک (آب.../رود...): ۳۳۵، ۳۵۶، ۳۹۰،	مِهْردروج: ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۷ تا ۳۵۹، ۳۶۲ تا
	۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷، ۴۴۱، ۴۴۵،

وَهُو- گون: ۷۴۵، ۷۶۳، ۷۷۶، ۸۱۸، ۸۵۹، ۸۶۸، ۸۷۳	۴۰۶، ۴۳۹، ۴۶۱
وی بازو: ۷۳۵، ۷۷۱	نیزه: ۸۳۹
ویشتی: ۷۳۴، ۷۶۲	نَسک: پانزده، شانزده، ۶۵۴
ویشوش: ۵۳۵	نَسوگش: ۷۴۷، ۷۴۸
ویزیاریش: ۶۷۱، ۶۷۳	نَمَت: ۸۲۱
ویژو(سگ...): ۷۱۱، ۸۰۵	نَمِذک: ۴۴۲
هات: ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۶	نو- زود (آیین...): ۸۰۷
هاتم: ۱۸۰	نیرنگ (= گمین): ۵۱۶
هاسر: ۳۳۴، ۳۳۶، ۶۷۰، ۸۰۵، ۸۲۱	نیرنگ (= نیایش کوتاه): ۸۸۵، ۸۸۸
هاسون: ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۴۰، ۳۷۵، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۵۰، ۶۲۲، ۶۵۰، ۶۷۵، ۷۱۲	نیمروز: ۵۱۱، ۶۶۷، ۶۶۸، ۷۷۲، ۷۷۳
هات: ۷۱۳، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۶۴	نیمروزی: ۵۱۱
هاونگاه: پنجاه و هشت، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۶، ۵۹۰، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۲۹، ۶۳۳	وازیشت (آذر...): ۱۶۸
هاونن: ۳۷۵، ۵۲۷، ۶۱۷، ۷۱۶	وَر (= ورنگه): ۳۹۸، ۶۴۵
هیرسی: ۴۴۲	ورجاوند: ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۸، ۳۹۷، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۰
هذائیشتا: ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۲، ۵۴۵، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۳، ۷۷۶	۴۶۸، ۴۸۷، ۵۳۹، ۵۶۸، ۶۱۰، ۶۸۳، ۶۹۸
۸۱۸، ۸۱۹، ۸۵۹	۷۷۱، ۷۸۳، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۶، ۸۸۱، ۸۸۵ تا ۸۸۷
هرت: ۳۱۴	ورجاوندی: ۲۷۲، ۳۱۲
هرمزدروز: ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹	وَرَس هوم بالای: ۵۴۳
هستان: ۴۸، ۲۷۶، ۵۸۴	وَرَشَن: ۱۵۱
هستی آفریده (روشنایهای...): ۶۷۳	وَر گرم (= گرم ورنگه): ۶۴۵
همپرسگی: ۲۹، ۴۸، ۶۳، ۶۹، ۷۹، ۸۵، ۶۵۹	وَرَن (دروندان...): ۴۲۰، ۴۸۹
۶۶۵	وَرَن (دیوان...): ۷۸۶
همستان: ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۶	وَرَنگه (= ورن): ۳۹۸
۳۸۵، ۴۵۳، ۴۷۰، ۶۰۰، ۶۳۸	وَرُون: ۸۸۵
همستاری: ۷۸۶	وَنگهوش: ۱۷۵
	وَهُو فریمان (آذر...): ۱۶۸
	وَهُو- کِرتی: ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۳، ۷۷۶، ۸۱۸، ۸۵۹

۶۳۶، ۶۵۰، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۸۱

۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۴۸، ۸۵۹، ۸۶۴، ۸۶۷

۸۷۶

هیرتد: ۶۹۸

هیرتدان هیرتد: پانزده

یاونگه: ۱۸۰

یته: ۱۷۵

یتجن: سی و چهار

یزدان: ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۷

یزدان شناخت: سی و شش

یزسن: پنجاه و دو، ۸۱۷، ۸۱۸

یزسن: سی و چهار

ینگه: ۱۸۰

یوجیستی: ۸۰۵، ۸۳۳

هم سخنی: ۱۵۶

همکام: ۹، ۱۱، ۸۱، ۳۶۵، ۴۲۵، ۵۸۹

همه تن فرگ: ۳۷۶، ۳۸۵، ۶۵۹ تا ۶۶۴

هوجیاتی: ۶۲۱، ۶۲۲

هورا: ۸۲۲، ۶۴۴

هوزچهر: ۱۳۷، ۶۶۵ تا ۶۶۹، ۶۷۱

هوشبام: سی و چهار

هوم (گیا/نوشابه): ۶۷، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱ تا ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۲ تا

۱۵۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۵۰

۲۵۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۶

۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷

۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۷۵، ۳۸۲، ۴۳۲، ۴۴۳

۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷

۵۰۵، ۵۰۶، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۹، ۶۰۲، ۶۳۱

راهنمای دگرگونیها و افزایشها و کاهشها:

شماره‌ی صفحه و سطر*	آنچه هست	آنچه باید باشد
بنج، ۶۶۲، ۷۲۹، ۸۳۰ / پس از آخرین سطر زیرنویس، در سوی چپ		←
نوزده / ۱۲	جدید	جدید
بیست و شش / ۷ (ستون ۶)	ustra	ustra
سی و هشت / ۱۴ / ۱۳۹، ۷	آفریدگار	آفریدگان
سی و نه / ۱	ارد بیهشت*	«ارد بیهشت»
چهل و پنج / ۳ (زیر.)	مآخذ	مآخذ
پنجاه و یک / ۱ / ۹۷۶، ۵ / ۱۱۲۱، ۱۳ و ۱۹ / ۱۱۵۵، ۱۷ / ۱۱۲۲، ۲۰	ریخلت یا ریشلت	رایشلت
پنجاه و دو / ۱۷	بیست و پنجم	بیست و ششم
پنجاه و سه / سطر زیر تصویر	بیست و هفتم	بیست و ششم
۱۱ / ۸	مهمتر	مهمتر
۴ / ۹ (و ۵۸، ۷۱، ۸۰، ۸۵، ۱۵۶، ۴۲۶ (زیر.))، ۱۰۸۸، ۱۰۲۱	فَرَشوشتر	فَرَشوشتر
۲ / ۹ (زیر.)	ح ۲، ص ۲۷۳	ح ۷، ص ۲۷۳
۱۰ / ۱۵	راه یافت	راه یافت
۴ / ۹۲ (و ۱۰۲۱، ۱۱۷۰)	فَرَسْتویه	فَرَسْتویه
۲ / ۹۳ (و ۲۲۴، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۴۷، ۴۵۹، ۴۷۱، ۵۸۵، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵، ۱۱۰۵)	دیدبان	دیده بان
۱۴ و ۱۵ (و ۲۹۵ کسار بُرد دیگر در بسیاری از صفحه‌ها از ۹۶ تا ۱۱۹۱)**	فَرَوَشی	فَرَوَشی
۴ / ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۳۰، ۲۴ / ۱۳۰	روشن	روشن
۱۸ / ۹۹ (و ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۶۶، ۲۶۳، ۴۱۷، ۵۱۳، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۵، ۹۳۷، ۹۵۵، ۱۰۱۶، ۱۰۲۲، ۱۱۷۵، ۱۱۸۴)	آنیران	آنقران
۱۰ / ۱۰۳	برگوار	بزرگوار
۲۲ / ۱۳۸	تباهکاد	تباهکار،
۲۲ / ۱۳۸	ریزان	ریزان،

* رقم سوی راست، شماره‌ی صفحه و رقم سوی چپ، شماره‌ی سطر است. (زیر.) = زیرنویس. در موردی که شماره‌ها زیاد است، از آوردن شماره‌ی سطرها خودداری شده است.

** بویژه در صص ۱۹۰ - ۱۹۲، بندهای ۲ - ۱۱، سینه، هات ۲۶ و صص ۲۲۶، س ۲ و صص ۲۴۶، س ۵ و صص ۲۶۰ - ۲۶۶، یسینه ۷۱، بندهای ۲ - ۴ و ۱۸ و صص ۴۰۵ - ۴۳۰، بندهای ۱ - ۱۵۶ فروردین یشت و ۵۵۱، س ۴ و ۶ و صص ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ و صص ۱۱۱۰.

می‌تازند	می‌تازد	۹/۱۶۱
		۳/۱۵۱ (زیر)، ۱/۲۶۵ (زیر)، ۹۰۰/۹۰۰
		۱۹/۹۵۴، ۶/۹۳۷، ۵ و ۴/۹۲۸، ۱۰
←	—	۱۰/۱۰۲۴، ۲۴/۱۰۰۱، ۱۶ و ۱۵/۹۵۵، ۲۷
بستاید	بستاند	۹/۱۷۴
اَشَوَتانی	اَشَوَتنی	۲۳/۱۹۱
بشناسیم	بشتاسیم	۷/۱۹۳
دیدهبانی	دیدبانی	۱۶/۱۱۰۵، ۴/۶۳۸، ۱۵/۲۲۶
نارادی	ارادی	۷/۲۳۶
یادیاب	یادیاب	۶/۲۴۶
به آیین	«به آیین	۵/۲۵۰
خواستارم	خواستار	۱۱/۲۵۵
		۲۵۵/ پس از سطر ۱۳، در جای شماره‌ی
		بندها
۱۶-۱۸	کامکارتر	۱۷/۲۶۱
کامگارتر	جاودان	۱۱/۲۷۲
جادوان	مرد	۲۰/۲۹۳
مرد	من	۱۴/۲۹۴
من		۲۹۷/ بند ۱، س ۶ Emmerick به‌جای
		«جان افزاید»، آورده است: «غسله افزاید»
		(یادآوری‌ی «دکتر احمد تفضلی» / کلک
		۳۸، ص ۱۴۰).
می‌شود و	می‌شود	۲۲/۲۹۸
نزاده،	نزاد،	۴/۳۰۹
برتری جویی در	برتری جویی د	۲۲/۳۱۲
وَرجاوَندی	وَرجاوَندُ	۲۴/۳۱۲
اسب	اسب	۲۵/۳۳۳
ناوَتاک *	ناوَتاک	۹/۳۳۵
* ناوَتاز		(زیر)/۳۳۵
دیدهبانان	دیدبانان	۱۳/۳۶۴، ۷/۳۴۵
همراه	همواره	۱۱/۱۱۲۴، ۱۸/۳۶۳
شسته،	شسته	۱۴/۳۷۵
نشانه رود	نشانه‌رو	۱۷/۳۷۶
استوارترین	استوارترین	۱۸/۳۷۶
گرازی	گرازی	۸/۳۸۴
بیروزمندترین	وزمندترین	۱/۳۹۰
۱	۲	۱۷/۳۹۳
۳ و ۲	۲ و ۱	۹/۳۹۵
۰۲	۰۱	۲/۳۹۵ (زیر)
۰۳	۰۲	۳/۳۹۵ (زیر)

گیاهان	۸/۳۹۸	۴۰۵ / بند ۲، س ۴ «هیننگ» واژه‌ی «ویش» اوستایی را به «پرنده» برگردانیده است و ترجمه‌ی آن به «خانه» را درست نمی‌داند. او جمله را چنین ترجمه کرده است: «[آسمانی] که این زمین را چنان دربر گرفته است که پرنده‌ی خایه (تخم) را.» (یادآوری دکتر احمد تفضلی / کلک ۲۸، ص ۱۴۰)
شیره گیاهان	۴۲۶ / ۱۱ (زیر.)	= یوستِ قَریان در مرزبان‌نامه
	۶ / ۴۴۲	← «یوستِ قَریان و مرزبان‌نامه»
	۳ / ۴۶۹	به نگاه سپاه
	۷ / ۴۷۸	خوشا
	۴ / ۴۸۶	فراروم!
	۲۰ / ۴۹۲	کَذَرَوَاسَبَ
	۴۲۸، ۴۱۹ (بار ۲۰)، ۶۴۶-۶۴۴، ۷ / ۵۲۰	اَنگَرُ
	۱۱۹۳، ۱۱۱۴	مَیَزِدَ یا مَیَزُدَ
	۵ / ۵۲۲	بجای می آورد
	۱۲ / ۵۴۲	بشنوند
	۱۶ / ۵۴۵	هَذَا - تَیْتِیای
	۱۷ / ۵۵۱	می ستاییم .
	۳ / ۵۶۳	«بِیْتَمَدگاه»
	۱۶ / ۵۷۵	ناذرست
	۳ / ۵۷۹ (زیر.)	هُوَنُورَ
	۸ / ۵۸۴	بخشید
	۷ / ۵۹۰	خشنودی
	۷ / ۶۵۰	رود
	۱۹ / ۶۵۴	به
	۲۰ / ۶۵۴	بود
	۲ / ۱۱۷۱، ۱۱۴ / ۶۵۵	مَهاپَهارتَه
	۱ / ۶۶۲ (زیر.)	این برداشت «دارمستر» است که روشنی ندارد. دکتر احمد تفضلی یادآوری کرده است که باید «رَخج» یا «رخوذ» به جای آن بیاید. (کلک ۲۸ / ص ۱۴۰) «شمیت» آن را برابر «آراخوزیا» می‌داند و بنا گرداگرد «قندهار» کنونی انطباق می‌دهد. (دانشنامه ایرانیکا، ج ۲، صص ۲۴۶-۲۴۷)
	۱۴ / ۶۶۲	رود... ^۲
Mesopotamia	۷ / ۲۶۶ (زیر.)	Mosopotamia
ایشان ^۱	۱۴ / ۶۷۴	ایشان ^۲
خوب را	۳ / ۶۸۲ (زیر.)	خوب به
-۵	۸ / ۶۸۵ (زیر.)	-۱

راهنمای دگرگونیها و... / ۱۱۹۹

(۹)	(۴۷)	۲/۷۱۱ (زیر.)*
(۹)	(۱۸)	۲/۷۱۲ (زیر.)
بشوید	بشوید	۹/۷۱۶
(۹)	(۲۴)	۲/۷۲۷ (زیر.)
(۹)	(۳۱)	۲/۷۲۷ (زیر.)
بخش ۳ و ۹	بخش ۳۶، بند ۱۲	۱/۷۲۹ (زیر.)
		۱۱/۷۳۳ «تقی زاده» واژه‌ی «سینها» را برگردان درست واژه‌ی اوستایی «سونو» می‌داند. (یادآوری «دکتر احمد تفضلی» / کلکت ۳۸، ص ۱۴۰)
کنند.	کنند. ^۱	۱۲/۷۴۵
باشد.	باشد. ^۲	۱۴/۷۴۵
بخواند:	خواند:	۱۱/۷۴۹
جامدای	جامه	۱۴/۷۵۰
آب پاک	پاک	۸/۷۵۷
می‌گذارند	می‌گذرند	۲/۷۷۴ (زیر.)
تن زنده	زنده	۱۹/۷۷۹
این خانه	خانه	۱۱/۷۸۵
vanghāpara	vanghāpara	۱/۸۰۱ (زیر.)
dužaka	duzaka	۴/۸۰۱ (زیر.)
نیابد	نیابد	۴/۸۰۲
توله‌سگی	تولد کسی	۹/۸۰۷
هندوان	(بن. بخش ۱۶) هندوان	۳/۸۱۴ (زیر.)
بخشوده	بخشود	۷/۸۱۷ (زیر.)
چهارده دست‌افزارهای	چهارده دست‌افزارهای	۶/۸۱۹
بدو	بدو	۷/۸۲۶
بنگرد:	بنگرد.	۵/۸۳۵ (زیر.)
۱۹	۳۱	۴/۸۴۴ (زیر.)
اینڈر دیو،	اینڈر دیو	۲۰/۸۷۳
باشند.	باشد.	۳/۸۷۶ (زیر.)
(۹)	(۲۰)	۳/۸۸۰ (زیر.)
۹	۷	۵/۸۸۰ (زیر.)
۸، ۹ و ۱۱	۴ و ۱۰	۳/۸۸۲ (زیر.)
میتر	میتر	۵/۸۸۵ و ۱۲ (زیر.)
اناهیتاست	اناهیتاست	۱۵/۸۹۳
← زور	→ زور	۷/۸۹۴

* درین راهنما، بازبردهای به متن «بندهشن»، بر بنیاد بخش‌بندی‌ی گزارش فارسی‌ی «دکتر مهرداد بهار» دگرگون شده است؛ مگر آن که به چاپ دیگری از این متن بازبرد داده شده باشد.

۸۹۴ / ۱۰ کاربرد «آتریان» در فارسی به جای «آثرون» اوستایی و «آتهرون» پهلوی درست نیست. (یادآوری دکتر احمد تفضلی / کِلکُت ۳۸، ص ۱۴۰) بهترین «پرستار» به جای آن بیاید که معنی مطلق «دین‌ترده» دارد.

هفتصد	هفتصد	۵ / ۸۹۵
(۹۶ تا ۸۱)	۸۱ زیر.)	۱۵ / ۸۹۵
۹، بند ۱۱۹ گل «آذریون»	۲۷، بند ۲۴ گل «آذرگون»	۸ / ۸۹۷
۱۲، بند ۱۸۵ - ۱۸۶)	۲۸، بند ۲۷)	۴ / ۸۹۹
(۱۰)	(۲۷)	۱۶ / ۹۰۱
آبرسن	آبارسن	۲۱ / ۱۰۷۴، ۲۶، ۲۵، ۲۲ / ۹۲۸، ۱۱ / ۹۰۳
۹، بند ۷۸)	۲۲، بند ۱۶)	۲۲ / ۹۰۸
اوژوتتَنَر	اوژوتتَنَر	۲۹ / ۹۱۰
بَرمایه	بَرمایون	۲۱ / ۹۱۱
۱۰، بند ۱۶۱)	۱۴، بند ۴)	۷ و ۶ / ۹۱۳
«هر هاشری بر زمین، فرسنگی است یکهزار گام دویایی. فرسنگ میانگینه آنچندست که اگر مردی دوربین فرزاز نگردد و ستوری بیند، سیاهی را در سپیدی تن او شناسد.»	«هر هاشری ... شمرده شده است.»	۸ و ۷ / ۹۱۳
گیو گودرز	گودرز و گیو	۲ / ۹۱۴
۹، بند ۷۷)	۱۲، بند ۲۶)	۵ و ۴ / ۹۱۵
۹، بند ۱۲۵)	۱۷، بند ۷)	۵ / ۹۱۵
۳، بند ۲۴)	۶، بند ۲۲)	۷ و ۶ / ۹۱۵
۳، بند ۸۵)	۱۱، بند ۹)	۸ / ۹۱۵
متن	متن (بخش ۲۳)	۹ / ۹۱۵
۱۴، بند ۱۹۷)	۲۶، بند ۶)	۱۰ / ۹۱۹
گیو گودرز	گیو و گودرز	۱۱ / ۹۱۹
(۹)	(۱۹)	۱۷ / ۹۱۹
«گویت پسر	» پسر	۲۳ / ۹۲۱
او گو است	او است	۲۳ / ۹۲۱
گو	گو	۲۴ / ۹۲۱
وند. فر.	(فر.)	۱۴ / ۹۲۳
(۹)	(۱۲)	۱۸ / ۹۲۴
کارگزاران	کارگزاران	۸ / ۹۲۵
«گوکرن»	«گوکرن»	۴ / ۱۰۴۹، ۱۰ / ۹۲۸
آبروسین یا آبرسن	آبارسن	۲۲ و ۲۱ / ۹۲۸
۹، بند ۷۸)	۱۲، بند ۹)	۲۲ / ۹۲۸
۹، بندهای ۸۷ - ۸۸)	۲۰، بندهای ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲)	۲۳ / ۹۲۸
اروتداز	اروتداز	۱۸ / ۹۳۱

راهنمای دگرگونیها و... / ۱۲۰۱

(۲۰)	(۳۲)	۱۸/۹۳۱
(۶) بهار معنی «زنجبیل شامی» را برای آن آورده است. (بندهش، ص ۱۷۶)	(۶)	۱۲/۹۳۱
«ریگ‌ودا» usik به معنی	«ریگ‌ودا» به معنی	۲۴/۹۳۲
أهورن	أهورن	۱۱/۱۱۷۶، ۲۸/۹۳۵
۲۰، بند ۲۳۵	۳۲، بند ۳	۱۲/۹۳۸
بند ۱۲	بند ۱۱	۲۵/۹۳۹
۹، بند ۱۱۹	۲۷، بند ۲۴	۲۳/۹۴۱
vōx لاتینی.	لاتینی،	۳/۹۴۳
voice انگلیسی	انگلیسی	۳/۹۴۳
(۹)	(۱۷)	۱۶/۹۴۴
نیز خوانند.	نیز خوانند که به معنی «بشت و پناه گشتاسب» است.	۲/۹۴۵
«فَرْتِیغِ دَاذْگِی» ست، به‌راهیم.*	شناخته نیست، به‌راهیم.	۲۵/۹۴۸
* این کتاب در سال ۱۳۷۰ از سوی «انتشارات توس» در تهران منتشر شد. بۆری: نام سرزمینی است.	بۆری: (= بایروش در پارسی باستان) نام سرزمینی است.	۶/۹۴۹
۹، بند ۱۱۹	۲۷، بند ۲۴	۱۵/۹۴۹
گل «سنبل»*	گیاه «سیسنیر»	۱۲/۹۵۱
* در بندهشن کوچک (هندی) گل «سوسنیر» (= سیسنیر) ویژه‌ی بهرام خوانده شده است.		۱۲/۹۵۱
یادآفره (= یادآفره): (در فارسی	یادآفره (= یادآفره): (در پهلوی	۱۷/۹۵۴
	باتفراس و در فارسی	
«جهانی	«جهان	۲۲/۹۵۵
۱۴، بند ۱۹۸	۲۹، بند ۱۱	۲/۹۶۱
«تَرْمِیتی»	«تَرْمِیتی»	۷/۹۶۲
«هورچهر»	«خورشید دیدار»	۱۲/۹۶۸
(۹)	(۱۹)	۸/۹۷۲
دور تواند	دور تواند	۱۱/۹۷۲
۹، بند ۹۳	۲۲، بند ۸	۲/۹۷۵
چهار	پنجاه	۲/۹۷۵
۱۲، بند ۱۸۳	۲۸، بند ۱۵	۲۱/۹۷۵
(۲۰)	(۳۲)	
خورشیدچهر*	خورشیدچهر	۸۷/۹۷۷
* در بندهشن ایرانی، گزارش م. بهار، «وروجهر» و در بندهشن هندی ترجمه‌ی ر. بهزادی، «خورشیدچهر» آمده است.		۱۷/۹۷۷
		(زیر)/۹۷۷

سوخت	سوخت	۵/۹۸۲
(۲۳)	(۲۲)	۲۲/۹۸۲
است.	است. (ید. ۲۳، بند ۳ و ید. ۴۴، بند ۱۳)	۱۰/۹۸۳
نان	نام	۲۸/۹۸۳
نیز	نتیز	۱۷/۹۸۵
بیستم و سوم	بیستم و سوم	۱۴/۹۸۶
ایزدی	ایزد	۱۸/۹۸۶
سنسکریت dhi به	سنسکریت به	۲۵/۹۸۶
جواد	جواد	۷/۹۸۸
۱	۲	۱/۹۸۹
۰.۱	۰.۲	۱/۹۸۹ (زیر.)
اوستاست در ستایش	اوستاست	۲۸/۹۹۲
۹، بند ۷۹)	۱۲، بند ۲۷)	۲۰/۹۹۳
بانو اسیرغم	زعفران	۷/۹۹۴
۹، بند ۷۶)	۱۲، بند ۲)	۴/۹۹۵
«زِرْدَز»	«زَرِید»	۴/۹۹۵
با «مَنوش»	با «مانوش»	۵/۹۹۵
۹، بند ۹۲)	۲۲، بند ۶)	۱۵/۹۹۵
«زَرْمَند»	«زَرْمَند»	۱۹ و ۱۵/۹۹۵
زَرْمَند	زَرْمَند	۱۸/۹۹۵
۹، بند ۸۹)	۲، بند ۳۴)	۱۸/۹۹۵
است *	است.	۲۰/۹۹۵
		۱۹۹۵/ (زیر.)
* بهار به اعتبار دوگانه شمرده شدن این دو رود در بند ۸۲ بخش نهم بندهش، این یگانه‌شماری را سهوی می‌داند که با بند ۶۷ زامیادیشْت نیز همخوانی ندارد. (← گزارش بندهش، ص ۱۷۵، یادداشت ۳۶)		
زهدان	زندان	۲۲/۹۹۵
سه	بِنج	۴/۹۹۹
۲۰، بند ۲۳۱، ۲۲، بند ۲۳۹)	۳۱، بند ۲۳ و بخش ۳۴، بند ۶)	۴/۹۹۹
۱۹، بند ۲۲۷)	۳۰، بند ۳۰)	۱۶ و ۱۵/۹۹۹
۹، بند ۷۷ و ۷۹) «شپَندیار»	۱۲، بند ۲ و ۲۳) «شپَنددات»	۷/۱۰۰۲
۸، بند ۶۴)	۲۸، بند ۳۹)	۱۱/۱۰۰۲
«وازیشت» (← وازیشت)	«وازیشت» (← همین)	۱۲/۱۰۰۲
پلنگ مشک	بیدمشک	۸/۱۰۰۳
و سپاسگزاری از	و بزرگداشت از	۲/۱۰۰۳ (زیر.)
برگذار می‌شد.	برگذار می‌شد و نشستهای ... می‌آراستند.	۳/۱۰۰۳
۲۰، بند ۲۲۸)	۳۱، بند ۵)	۴/۱۰۰۵

راهنمای دگرگونیها و... / ۱۲۰۳

«اسپیدور آن بود که با ضحاک، جم را برید.»	«سپیتور برادر جمشید بود که با ازی دهاک، جمشید را کشت.»	۵۴/۱۰۰۵
صورت فلکی	برج	۳/۱۰۰۶
هم در	هم و	۴/۱۰۱۱
یکسانی	یکسانی	۵/۱۰۱۱
بند ۵) این کوه	بند ۵) به نوشته بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه	۵/۱۰۱۴
می خوانند	می خوانند	۱۱/۱۰۱۴
شاشیرغم	شاسیرغم	۱۱/۱۰۱۶
دیدار	دیدار	۱۷/۱۰۱۸
"Sexina"	"Sexina"	۲۲/۱۰۱۹
H	II	۲۸/۱۰۱۹
۱۴، بند ۱۹۸)	۲۹، بند ۱۰)	۸۷/۱۰۲۰
به ناحیت خراسان بر زیر	در چندین فرسنگی خاور	۸/۱۰۲۰
فَرزْدَانُو	فَرزْدَانُو	۸/۱۰۲۱
فَرزْدَان	فَرزْدَان	۸/۱۰۲۱
۹، بند ۹۲)	۲۲، بند ۵)	۱۲/۱۰۲۱
فَرشکَرَد	فَرشکَرَد	۲۱/۱۰۲۱
شماره -	شماره	۲۸/۱۰۲۱
بدان روی (وی را) دارای فَرّه ناگرفتنی خوانند	از ایسن روی (آن را) فَرّه ناگرفتنی خوانند	۱۶/۱۰۲۲
تواند بودن	تواند بود	۱۷/۱۰۲۲
بدان روی چنین تواند بودن	بدین روی آیدون تواند بود	۱۷/۱۰۲۲
بیشتر	بهر	۲/۱۰۲۳
۱۲۴)*	۱۲۴)	۶/۱۰۲۳
در گزارش م. بهار: بخش نهم، بندهای ۱۲۴-۱۲۵		۱۰۲۳/ (زیر.)
«فَرزَرْتی» و «فَرزَرْتین»	«فَرزَرْتی» و «فَرزَرْتین»	۱۵ و ۶/۱۰۲۴
«فَرزَوَهَر»	«فَرزَوَهَر»	۲۸/۱۱۱۰، ۱۴/۱۰۲۵، ۱۵/۱۰۲۴
فَرزَوَهَر	فَرزَوَهَر	۱۶/۱۰۲۴
نام	نام	۶/۱۰۲۷
می گوید	م گوید	۷/۱۰۲۷
éponyme	éponyme	۷/۱۰۲۷
؟*	؟	۲۲/۱۰۲۷
* در بندهشن آمده است: «کابل بدسایه بهترین (سرزمین) آفریده شده که کابلستان است. سایه درختان آنجا به تن بد است.» (گزارش بهار، ۲۰۶:۱۶)		۱۰۲۷/ (زیر.)
«کوی اوسن»**	«کوی اوسن»	۲۳/۱۰۲۷
** «کوی اوسن»		۱۰۲۷/ (زیر.)
کَدزوشب	کُندراسب	۲۲ و ۲۱/۱۰۳۰

۹. بند ۷۷	۱۲. بند ۲	۲۱/۱۰۳۰
۹. بند ۱۷۹	۱۲. بند ۲۴	۲۱/۱۰۳۰
سویر	سویر	۲۲/۱۰۳۰
۹	۱۸	۲/۱۰۳۱
*۲۶	۲۶	۱۰/۱۰۳۱
* م. بهار گمان می برد که این ماهی، نهنگ باشد. «بند هشت، ص ۱۸۸» نویسنده‌ی بندهشن، به روایتی دیگر، آن را «آرز آبی» دانسته است. (همان، صص ۱۰۰-۱۰۱)		۱۰۳۱/ (زیر.)
بخش ۹. بندهای ۱۲۱ و ۱۵۴	بخشهای ۱۹ و ۲۴	۲۵/۱۰۳۱
کَنگ دِز	کَنگ دِز	۶/۱۰۳۵
۹. بند ۷۹	۱۲. بند ۲۵	۱۴/۱۰۳۵
بی می مست	بی می مست	۱۹/۱۰۳۵
ظرف	ظرف	۲۲/۱۰۳۵
۹. بندهای ۸۰ و ۸۱ و در شاهنامه	۱۲. بندهای ۲۹ و ۳۶ «اسپروج» و در شاهنامه	۱۹/۱۰۳۶
«کی یازش»	«کی یازش»	۹/۱۰۳۸
نام دیگر	(= اتیران) نام دیگر	۱/۱۰۴۲
گویند	گوینده	۲/۱۰۴۲
* گرسیوز	* گرسیوز	۷/۱۰۴۲
* ضبط ویرایش «خالقی مطلق» ازین نام، «گرسیوز» است.		۱۰۴۲/ (زیر.)
۱۴. بند ۱۹۸	۲۹. بند ۷	۱۲/۱۰۴۳
۹. بندهای ۱۰۱-۱۰۷ و بخش ۱۸	۳. بندهای ۲۲-۱۹ و بخش ۱۵	۱۲/۱۰۵۰
ماژیشْتد / ماژیشْتد	ماراِسْتد / ماراِسْتد	۱۸ و ۱۱-۹ / ۱۰۵۱
گل «ترگس»	گیاه روگس (= لک یا لاک)	۲۳-۲۲ / ۱۰۵۱
بخش ۵	بخش ۴	۲۰ / ۱۰۵۲
۲۰. بند ۲۳۵	۳۲. بند ۳	۱۵ / ۱۰۵۳
۱۲. بند ۱۸۵	۲۸. بند ۲۶	
		۲۵ / ۱۰۵۳
آن دُروج	دشمنی	۲۵ / ۱۰۵۳
زرتشتی است.	زرتشتی است. اما چندین ... آمده است.	۸-۷ / ۱۰۵۵
چیتَر	چیتَر	۱۲ / ۱۰۵۶
۹. بند ۸۷ این نام «منوش»	۱۲. بند ۱۰ این نام، «مانوش»	۱۹ / ۱۰۵۶
«مگوبد»	«مغوبت»	۱۲ / ۱۱۱۴، ۲۱ / ۱۰۵۶
«مگوبدان مگوبد»	«مغوبتان مغوبت»	۱۳ / ۱۱۱۴، ۲۳ / ۱۰۵۶
۷ و ۶	۵. بند ۲	۱۱ / ۱۰۵۷
همیشه پشگفته	بنفشه	۸ / ۱۰۵۸
می خوانیم	می خوانیم	۱ / ۱۰۶۱ (زیر.)

راهنمای دگرگونیها و... / ۱۲۰۵

«مینو»	«مینو»	۵/۱۰۶۲
کشتی رانسی. در فارسی می توان	کشتی رانی.	۱۰/۱۰۶۴
«ناؤتاز» را آورد.		
نیرنگ دین	نیرنگ دین	۱۷ و ۱۶/۱۰۶۷
درمی آیند	درمی آید	۳/۱۰۶۸
«وازیشت»	«وازیشت»	۳/۱۰۶۹
۹، بند ۱۵۰	۱۲، بند ۷ و ۵	۹/۱۰۶۹
«واسی پنجه سدورام (ن)»	«واسی پنجاهستوران»	۹/۱۰۶۹
۹، بند ۷۹	۱۲، بند ۲	۲۱/۱۰۶۹
۹	۱۹	۲۲/۱۰۶۹
واذگیس	وانگیس	۲۲/۱۰۶۹ (بار ۲)
واذگیسان	وانگیسان	۲۳/۱۰۶۹
زهری	زدری	۱/۱۰۷۱
«مهرکوش»	«مهرکوش»	۵/۱۰۷۲
وَرَنَ	وَرَنَ	۲۵ و ۲/۱۰۷۳
است؛	است،	۳/۱۰۷۳
وَرَنَ	وَرَنَ	۴/۱۰۷۳
همجنس بازی	کار جنسی زشت	۵ و ۴/۱۰۷۳
وَرَنَ	وَرَنَ	۵/۱۰۷۳
وَفَرَه:	وَفَرَه:	۵/۱۰۷۴
«وَفَرَمند»	«وَرَف مند»	۲۰/۱۰۷۴
۷ و ۳	۲، بند ۷	۱۷/۱۰۷۵
ویسپَرَد / «ویسپَرَتو»	ویسپَرَد / «ویسپَرَتو»	۱۳/۱۰۷۸
خشیارشا	خشایارشا	۱/۱۰۸۱
گوکیرَن	گوکیرَن	۱۵/۱۱۱۸، ۱۷/۱۱۱۳، ۱۱/۱۰۸۱
چهرز	چهرز	۱۳/۱۱۰۱
چهرزی	چهرزی	۱۴/۱۱۰۱
daenā	daena	۲۰/۱۱۰۵
ناؤتاک (=ناؤتاز)	ناوتاک	۴/۱۱۱۵
نگاهبانی	دگاز:	۳۱/۱۱۱۵
هَمَسْتگان و هَمَسْتگانی	هَمَسْتگان و هَمَسْتگانی	۳۱ و ۳۰/۱۱۱۷
= هَمَسْتگان	= هَمَسْتگان	۷/۱۱۱۸
مجدد	مجدد	۲۵/۱۱۳۰
ابومنصور	ابومنور	۵/۱۱۳۲
یهودا بروخیم	یهودا ابروخیم	۶/۱۱۳۴
ایرانویج	ایرانویج	۲۲ و ۲۰، ۱۸/۱۱۳۶
Avestan	Avesta	۲۹ و ۲۸/۱۱۳۸
۷۸۶	۶۸۶	۱۳/۱۱۵۱ (ستون ۱)
اَغْرِیرِث	اَغْرِیرِث	۱۹/۱۱۵۳ (ستون ۲)
۷۵۳	پانزده	۳۱/۱۱۵۶ (ستون ۲)
کاوس: ۲۰۵، ۲۹۸		۱۱۵۷ / میان ۲۴ و ۲۵ (ستون ۱، پس از کاوس)

دونالدن.	دونالد.	۱۱۶۷ / ۱۰ (ستون ۱)
اَیْرِیوْخْشوتَ	اَیْرِیوْخْشوت	۱۱۷۶ / ۲۳ (ستون ۱)
(حذف شود.)		۱۱۸۴ / ۲۸ و ۲۹ (ستون ۱)
بخش	بخش؟	۱۱۸۵ / (ستون ۲)
پِشوتنو	پِشوتنو	۱۱۸۶ / ۱ (ستون ۲)
زور	زور	۱۱۸۹ / ۲۰ (ستون ۲)
شَستَ: ۸۲۸	شَستَ: ۷۲۸	۱۱۹۰ / ۷ (ستون ۲)
مردمانِ بی سر:	مردمان، بی سر:	۱۱۹۲ / ۳۰ (ستون ۲)
«ج»	«ر»	لب برگردان روکش جلد / سوی چپ، ۱۰
همان	همین	همان جا / ۱۲
شاهنامه پژوهی	شاهنامه پژوهشی	همان جا / ۲۱

AVESTÂ

THE ANCIENT IRANIAN HYMNS & TEXTS

TRANSLATED & ANNOTATED

By

JALIL DOOSTKHAH Ph.D.

Prof., UNIVERSITY OF ISFAHAN

MORVARID PUBLICATIONS
TEHRAN-IRAN
1991

از گزارشگر و پژوهنده همین کتاب منتشر شده است:
رہیافتی به گاہنامہ زرتشت و متن‌های نواوستایی

زرتشت و جهان غرب

نوشته ژ. دوشن کیمن / ترجمه مسعود رجب‌نیا

از ویژگی‌های آئین زرتشت یکی پای‌بندی و استواری سرسخت آن است بر توصیه و یگانگی ذات باری، چنانکه بعضی از پژوهندگان چنین انگاشته‌اند که اعتقاد به ثنویت یا دوگانگی عوامل خیر و شر در جهان یا برابر نهادن اهورا مزدا با انگره مینو ناشی از همین پافشاری است. از جمله این‌گونه دانشمندان باید از اشپیکل و هنینگ نام برد. پس کوشش در شناخت آئین زرتشت از مباحث جالب بوده و برای فرهیختگان و دانش‌پژوهان پرداختن بدان دلکش و آموزنده خواهد بود. البته پوشیده نماند که اثر حاضر بحثی است اندکی فنی و کلامی که دقت و توجه خاص در آن ضروری است.

بودا (در جستجوی ریشه‌های آسمان)

امیرحسین رنجبر

بودا: در جستجوی ریشه‌های آسمان؛ مونوگرافی است که سعی دارد زندگی، اندیشه‌ها، تعالیم و آموزه‌ها و در نهایت شکل‌گیری آئینی را توصیف کند که چیزی در حدود بیست و پنج قرن پیش، مردی پاک‌تبار آن را بنیاد نهاد؛ مردی که به جرأت می‌توان او را از جمله نخستین منادیان تزکیه نفس، صلح‌طلبی، انسان‌دوستی، کف نفس و خویشترداری و تلاش برای رسیدن به فردایی بهتر، نامید. او در پاسخ به سؤال دوستی که از او پرسیده بود «آیا در جهان چیزی هست که به آن علاقه داشته باشی؟ گفت: آری، باران، چون فکر می‌کنم تنها چیزی که این دنیای خاکی را به آسمان و عوالم بالاتر از آن وصل می‌کند همین رشته‌ها و ریشه‌های خیس و ابریشمین باران است و بس. من باران را بسیار دوست دارم.

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه

عمر فروخ / ترجمه حسین خدیوچم

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه که به قلم ادیب و مورخی مانند عمر فروخ نوشته شده، کتابی است در معرفی مردی لطیف‌الطبع و ظریف‌الذوق که صراحت کلامش همواره او را در انزوا قرار داده است. با خواندن این کتاب، با آراء و اندیشه‌های مردی آشنا می‌شویم که زندگی را بخششی نابجا می‌داند و اندیشه‌های تلخ و گزنده خود را در قالب شعر بیان می‌کند؛ اما تلخی اندیشه‌ها و بدبینی آشکار و انکار ناپذیر او، چنان ظریف به بیان در می‌آید که همواره منفذ یا زاویه‌ای برای نگاه کردن و لذت بردن از زیبایی‌های نهفته زندگی باز می‌گذارد.

روش مطالعه ادبیات و نقدنویسی

جان پک و مارتین کوپل / ترجمه سرورالسادات جواهریان

هدف کتاب حاضر این است که مهارت تفکر نقد و بررسی کتاب را در خواننده افزایش دهد و راه‌های عملی را برای مطالعه و درک و تحلیل ادبیات پیش روی او قرار دهد. نویسندگان این کتاب کوشیده‌اند دیدگاه گسترده‌تری درباره متون مورد مطالعه و به طور کلی درباره ادبیات به شما ارائه دهند، تا دانشجویان بتوانند به طور مستقل متنی را نقد و بررسی کنند و دیدگاه خود را برای تحلیل و تفسیر متن به کار گیرند.

جان پک / مارتین کوپل

روزی، روزگاری، دیروز (مجموعه داستان) منتخبی از بهترین آثار نویسندگان برگزیده معاصر به انتخاب مجله نیویورکر، ترجمه لیلا نصیری‌ها

در این مجموعه، داستان‌هایی از نویسندگان مطرح انگلیسی‌زبان را می‌خوانیم. از جمله: جان آبدایک، شرمین الکسی، داند آنتریم، رابرت استون، جورج ساندرز، حنیف قریشی، جومپا لاهیری و آلیس مونرو، مجله نیویورکر در طول یک قرن فعالیت خود به یکی از مهم‌ترین اجزای تشکیل‌دهنده زیربنای فرهنگی و ادبی آمریکا تبدیل شده است. در اعتبار این مجله همین نکته بس که بسیاری از نویسندگان برجسته انگلیسی‌زبان شروع کار ادبی‌شان با این مجله بوده است.

شور ذهن داستان زندگی زیگموند فروید

ایروینگ استون ترجمه اکبر تیریزی، فرخ تمیمی

نویسنده، قدرت‌مندترین و شیرین‌ترین درام زندگی زیگموند فروید، دانشمندی که سالها است با نظریه خود جهان روانکاوی را منقلب ساخته است، به تحریر می‌کشد. این کتاب که قریب به یکسال از پرفروش‌ترین کتابها در امریکا بوده است، اکنون با ترجمه‌ای دلپذیر عرضه می‌گردد.

خاطرات پس از مرگ

ماشادو دآسیس / ترجمه عبدالله کوثری

«من نویسنده‌ای فقید هستم، اما نه به معنای آدمی که چیزی نوشته و حالا مرده، بلکه به معنای آدمی که مرده و حالا دارد می‌نویسد.»

ماشادو دآسیس با این تمهید هشیارانه و بی‌مانند، راوی این زندگی‌نامه را آزاد می‌گذارد تا فارغ از همه دغدغه‌های آدمی زنده، زندگی خود را روایت کند و روایت این زندگی فرصتی می‌شود تا نویسنده تیزبین و متفکر با زبانی آمیخته به طنزی شکاکانه زیر و بم وجود آدمی، عواطف و هیجانات، بلندپروازیه‌ها و شکست‌ها و پیروزیهای او را از کودکی تا دم مرگ پیش روی ما بگذارد و پرسش‌هایی ناگزیر را در ذهن مان بیدار کند.

خاطرات پس از مرگ، بعد از انتشار به زبان انگلیسی در شمار صد رمان بزرگ جهان جای گرفت و نویسنده آن امروز بزرگترین نویسنده آمریکای لاتین در قرن نوزدهم و به عقیده برخی منتقدان، مثل سوزان سونتاک، بزرگترین نویسنده این قاره در دو قرن اخیر به شمار می‌رود.

تخم‌مرغ‌های شوم

میخائیل بولگاکف / پونه معتمد

میخائیل بولگاکف ۱۸۹۱-۱۹۴۲ نویسنده برجسته روس با کتاب مرشد و مارگاریتا در نزد جامعه کتابخوان ایرانی به شهرت رسید.

داستان تخم‌مرغ‌های شوم هم‌زمان با کتاب دل سگ در سال ۱۹۲۴ در مطبوعات روسیه به چاپ رسید و با استقبال فراوان منتقدان ادبی و جماعت کتابخوان مواجه شد.

قهرمان این داستان پرفسور پرسیکف که یکی از امیدهای دانش روسیه است قربانی مقاصد شوم و فرصت‌طلبانه حکومت شده و از کشفیاتش سوء استفاده می‌گردد.

بولگاکف با پناه بردن به ژانر ادبیات علمی-تخیلی (Science-Fiction) و با زبان کنایه و استعاره که لازمه بیان عقاید در یک فضای مختهق است تصویری هولناک از وضعیت پیشرفت علم و دانش در سایه حکومت‌های توتالیتر را با طنزی تلخ و گزنده در پیش چشم خوانندگان کتاب به تصویر می‌کشد. برای اولین بار کتابی از بولگاکف از زبان اصلی (روسی) به فارسی برگردانده شده است.

فرهنگ اصطلاحات ادبی ویرایش جدید / سیما داد

این فرهنگ دائرةالمعارف کوچکی است از واژگان ادبی معاصر شامل مفاهیم نقد ادبی، مکاتب و جریانهای عمده در ادبیات جهانی و ...

از ویژگی‌های دیگر کتاب آن که، هر واژگان طی مقاله‌ای به تفصیل و تفکیک در زبانهای فارسی و انگلیسی تشریح و تبیین شده است. و با بهره‌گیری از نمونه‌های لازم نیاز مراجعه‌کننده را به تعریف یا توضیح جامع‌تری برآورده می‌کند.

یادداشت‌هایی برای دورا

حمید صدر، ترجمه پریسا رضایی

کافکا را همواره از چشم‌اندازی تیره و تلخ نگریسته‌ایم، گویی او تنها و تنها می‌تواند در نقش پیامبر رنج و ناامیدی ظاهر شود.

اکنون حمید صدر در این کتاب وجهی دیگر از سیمای کافکا را پیش رویمان قرار می‌دهد: کافکایی که در فرجامین روزهای زندگی‌اش، چشم‌براه بهار و سلامتی است، کافکایی که با وجود همه بیماری و رنج‌هایش عشق می‌ورزد، زیبایی‌ها را دوست می‌دارد و میل به زندگی دارد. این کتاب که براساس واپسین یادداشت‌های کافکا سامان یافته است، کافکای واقعی را نشانمان می‌دهد، کافکایی از گوشت و پوست و استخوان با همه بیم‌ها و امیدهایش، با همه دل‌باختگی‌ها و ناکامی‌هایش، بدان‌گونه که دوستداران کافکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آنانی را که او و آثارش را نمی‌شناسند، علاقه‌مند می‌سازد.

شما در این اثر با تلفیقی از واقعیت و ادبیات روبرو هستید و حسی همچون نسیمی سبک و گذرا بر جهان کافکایی رمان حاکم است.

خنده در تاریکی

ولادیمیر ناباکوف / ترجمه امید نیک‌فرجام

ولادیمیر ناباکوف در گفتگویی با مجله پاریس ریویو و در پاسخ به سئوالی درباره این ادعای بعضی نویسنده‌ها که می‌گویند شخصیت‌های رمان‌هاشان گاه سرنوشت خود را به دست می‌گیرند و وقایع رمان را به اختیار خود رقم می‌زنند، می‌گوید: «شخصیت‌های داستان‌های من، برده زرخردم هستند.»

آلبینوس، شخصیت اصلی رمان خنده در تاریکی، هم یکی از همین برده‌های زرخرد ناباکوف است، یکی از همان شخصیت‌های فرهیخته و آداب‌دان رمان‌های ناباکوف که دچار وسوسه کوچکی می‌شود و وقتی در موقعیتی قرار می‌گیرد که «هر مرد طبیعی و معمولی» می‌داند باید در برابرش چه کند، تا آن‌جا پیش می‌رود که همه چیزش را از دست می‌دهد: خانواده‌اش، ثروتش، و در نهایت جانش.

شورِ هستی، داستان زندگی چارلز داروین

ایروینگ استون، ترجمه دکتر محمود بهزاد

کتاب شورِ هستی با پرداختن به مهم‌ترین رویدادهای زندگی چارلز داروین، خلأیی را که در آثار مکتوب او وجود دارد پُر می‌کند، این کتاب دستاورد خارق‌العاده ایروینگ استون است.

در شورِ هستی، استون شما را با عشق، زندگی و ماجراهای دلپذیر این محقق بزرگ قرن آشنا می‌کند. رمانی بس جذاب و دل‌انگیز که به قلم مترجمی اندیشمند و بانوق به فارسی برگردانده شده است.

فریدریش نیچه و گزین گویه‌هایش

ترجمه و تدوین پریسا رضایی، رضا نجفی

این کتاب گزینشی از جملات قصار و نغز یا به اصطلاح گزین گویه‌های نیچه از سراسر کتاب‌های اوست. بی‌تردید می‌توان گفت که شیواترین و خواندنی‌ترین بخش از نوشته‌های نیچه، گزین گویه‌های اوست. او در این شیوه از سخن گفتن توانست به آنچه مشتاقش بود دست یابد، «در چند جمله گفتن آنچه دیگران در یک کتاب می‌گویند و حتی آنچه که در کتابی نیز گفتن نمی‌توانند.» گزین گویه‌های نیچه کوتاه‌ترین راه و همزمان دل‌انگیزترین مسیر برای شناخت اندیشه‌های این فیلسوف شمرده می‌شود. در این اثر، افزون بر گزین گویه‌هایی از هر کتاب نیچه، معرفی‌های کوتاهی درباره هر اثر، مقالات و گفتارهایی از نیچه‌شناسان برجسته جهان و نیز کتاب‌شناسی فارسی این فیلسوف ارائه شده است تا خواننده غیرمتخصص را نیز با نیچه و آثارش آشنا سازد.

شعر و شناخت

دکتر ضیاء موحد

دفتری است در فلسفه ادبیات، نقد ادبی و معرفی شاعران... در بخش فلسفی از مسأله صدق در شعر و تحول نوع و فرد در تاریخ ادبیات و فلسفه بحث می‌شود. در نقد ادبی از شعر بی‌تصویر و سرگذشت شعر سیاسی در غرب و در ایران سخن می‌رود، و نیز شامل تأملاتی است در شعر شاعران ایران.

بخش شناخت اختصاص به معرفی امیلی دیکنسون و سیلویا پلات دارد. در این بخش گذشته از بررسی شعر و شاعری این دو، نمونه‌های گوناگونی نیز از شعر آنان ترجمه شده است. در معرفی سیلویا پلات موضوع بحث اهمیت اسطوره و نیز شگردی است که سیلویا پلات در گره زدن اسطوره با زندگی و زیستن با اسطوره بکار برده است.

گزینۀ شعر جهان

عاشقانه‌های شعر آلمان (دوزبانه) / علی عبداللهی	والت وینمن (دوزبانه) / ترجمه دکتر سیروس پرهام
گزینۀ اشعار گابریل میسترال / فواد نظیری	هنری لانگ فیلو (دوزبانه) / ترجمه دکتر محمدعلی
گزینۀ ترانه‌های پاپ عاشقانه (دوزبانه) / همیشه سبز	اسلامی ندوشن
/ ضیاء قاسمی	امیلی دیکنسون (دوزبانه) / ترجمه سعید سعیدپور
گزینۀ اشعار پیشگامان شعر معاصر ترک / جلال	رابرت فرانت (دوزبانه) / ترجمه دکتر فتح‌الله مجتبائی
خسروشاهی با همکاری رضاسیدحسینی و عمران صلاح	رؤیا و کابوس / شعر معاصر عرب / دکتر عبدالحسین
گزینۀ اشعار اوکتاویو پواز / به من گوش سهار	فرزاد
چنان‌که به باران / سعید سعیدپور	آفتاب نیمه شعب / اشعار زاگ پرپر / ترجمه
عاشقانه‌های مصر باستان / ازرا پارد / عباس صفاری	محمد رضا پارسایار
نلوپس شانمانی تو هستم / نامه‌های ماری هاسکل به	در کسوت ماه (دوزبانه) / سیلویا پلات / سعید سعیدپور
خلیل جبران / مجید روشنگر	گزینۀ اشعار لرمانتف (دوزبانه) / زهراممدی

دلواپس شادمانی تو هستم

گزینۀ نامه‌های عاشقانه خلیل جبران و ماری هاسکل / ترجمه مجید روشنگر
این کتاب گزینۀ ای از نامه‌های عاشقانه‌ای است که مابین جبران خلیل جبران (نویسنده و شاعر بلندآوازه لبنانی) و ماری هاسکل (که کاشف استعدادهای خلیل جبران لقب گرفته است) رد و بدل می‌شود با مطالعه این نامه‌ها می‌توان به مؤلفه‌های اصلی ذهن و جهان بینی نویسنده پی برد. جبران خلیل در خلال این نامه‌های جذاب و عاشقانه عقاید خود را پیرامون مسائل مهمی چون شعر و ادبیات، هنر، مفهوم زندگی و مرگ و از همه مهم‌تر «عشق» بیان کرده است.

این کتاب به شکل و صورتی نفیس و شکیل به چاپ رسیده است، از این رو می‌تواند پیشنهاد مناسبی برای هدیه به دوستان و آشنایان نیز باشد.

یک لب و هزار خنده

عمران صلاحی

«یک لب و هزار خنده»، در واقع ادامه «طنزآوران امروز ایران» است و به همان شیوه تنظیم شده، اما برای خود، کتاب مستقلی است. یعنی در حالی که مربوط به «طنزآوران...» می‌شود، هیچ ربطی به آن ندارد! زیرا افرادی که در این کتاب آمده‌اند، هیچ یک در چاپهای مختلف «طنزآوران...» نیامده‌اند، غیر از یک نفر از طریق پارتی‌بازی!
در این کتاب هم آثاری از چهل طنزنویس معاصر آمده است و این آثار در قالبهای گوناگون ارائه شده، مانند داستان، نمایشنامه، مقاله، لطیفه، خاطره، نامه، روایت، سفرنامه و غیره. البته «و غیره» هم خودش یکی از قالبهای طنز است!

فساد در کازابلانکا «تباهی»

طاهرین جلون / ترجمۀ محمدرضا قلیچ‌خانی

طاهرین جلون نویسنده مراکشی و برنده جایزه گنگور شناخت حیرت‌انگیزی از فرهنگ و روحیات جامعه خود دارد. او در کتاب فساد در کازابلانکا می‌کوشد تا با انکاء به تحلیل‌های روانکاوانه و همچنین با کاربرد نثری زیبا و شاعرانه مفاهیم مهمی چون قداست و پاکی و خصوصاً «عشق» را مورد بررسی و واکاوی قرار دهد. مهندس مراد (قهرمان داستان) در این میان درگیر جدال بی‌امان است میان پاکی و سلامت نفس خود از یکسو و وسوسه‌های هوش‌رُبای عشق از سوی دیگر تا اینکه سرانجام...